به فضل خلاق زمین و زمان بعون صناع مکین و مکان

که این کتاب مستطاب معرفت انتساب گنجینه الفوائد خطیر العوائد مدلل به اشعار مسمی به

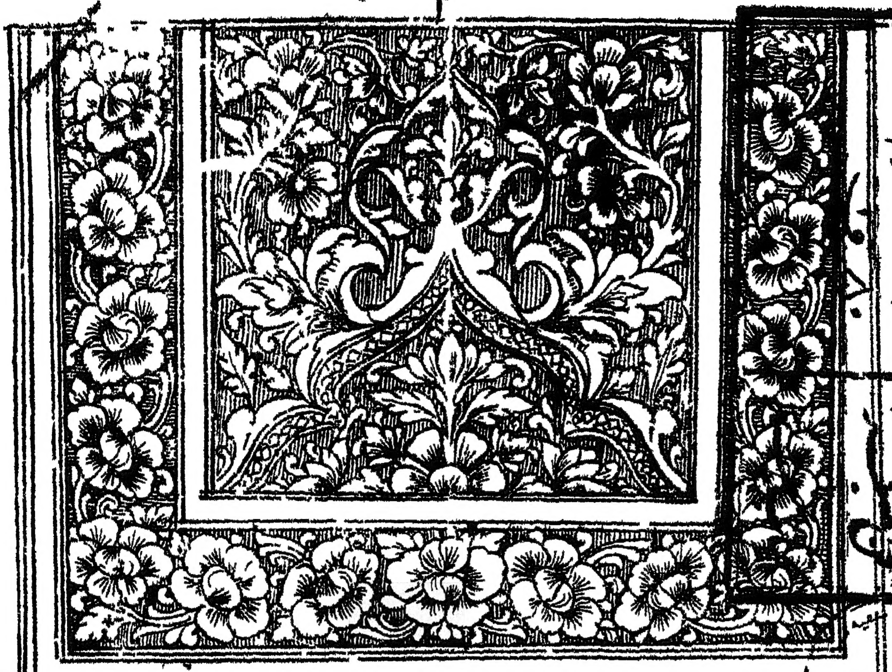
معدن الاسرار

در

بیان جواهر

از تالیفات کشاف مشکلات علوم عقلیه و نقلیه شیر بیشه قادریت حضرت مولوی خواجه محی الدین المعروف به شاه محی الدین احسان الله فیضا در کرنول ساقی

در دار الطبع منبع فیض افسر الاخبار رونق طبع پذیرفت



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان من نوره وجعله کالمرآة ذو وجهه وا

صورة المقدس فی مرآة وهو عبارة من الافاقة عن الغیب الغیوب وتجلی

الاول فی المرآة من الاعتبارات الذاتیة وفی الثانی من التجلیة الاسماء الذاتیة والصفات

الذاتیة وفی الثالثة تشخصات وتعینات مع مظاهر فی العلم الازلیه وصلی الله علی نبیه محمد وهو عبارة

اما بعد بنده درگاه ایزدی شاه محی الدین ابن سید ابی صالح رحمة الله علیه وعفی الله عنه -
چند احباب این هیچمدان از حد زیاده بر پیچید شدند بر این معنی که دو آنچنان نواده بین الناس مشهور
شده اند معلوم نیست که چه حقیقت است وانتساب روشان درویشان بچه صورت است
طریقه عبادت باطنی واذکار و مراقبات ومشاهدات وتوجهات باکدیگر متساوی اند یا فرق است
پس التماسات احباب بقبول نموده واحوال هر یک را بعه غایه تحقیقات خود و دیگران و عملیات
ونظریات را بحیزه تحریر آورده شده است وبالله التوفیق وازمنه التحقیق - مقدمه

بفهمید و الشوان ارباب دانش پوشیده نماند که اتباع عیت ارباب سلوک یعنی آن گروه اند که خود را
همواره در بوته ریاضت انداخته بیگدازند بر جمیع واجب لازم است بمصداق این آیه مبارک - وقال الله
تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید
زینة الحیاة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا یعنی صبر ده ذات خود را با آن گروه که یاد میکنند
پروردگار خود را صبح و شام و اراده مینمایند دیدن وجه مبارک او را و عدول مکن چشمان خود را
از آن گروه میکه اراده کرده اند زینت حیاة دنیا را و پیروی مکن از آن گروه میکه در غفلت افتاده قلب او
از ذکر من - و باز مانده ذکری. الحاصل انکسانیکه در پیروی بیدار چشمان با خفته دلان با صحبت اختیار نموده
و از نتیجه علم بے نصیب مانده بطعن و تشنیع با آن گروه مینمایند و دوری اختیار نمودن اولی و انسب است
روینا فی الصحیحین عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال جاء رجل فقال یا رسول الله ای الناس افضل
قال مؤمن یجاهد بنفسه وماله فی سبیل الله تعالی قال ثم من قال ثم رجل یعتزل فی شعب من الشعاب
یعبد ربه وفی روایة یتقی الله ویدع الناس من شره و الشد و - یعنی آمد مردے پس گفت یا رسول الله
کدام کس افضل است فرمود مؤمن مجاهده میکند بنفسه وماله - در راه باریتعالی فرمود پس کیست فرمود پس کسیکه عزلت
اختیار کند در کوهی از کوهها سے عبادت میکند معبود حقیقی را و در روایة دیگر آمده عبادة میسازد خدای
جل جلاله او طلبید مردم را نتیجه شر است به پرهیزید و عبادت معبود حقیقی با اخلاص باید نه بغیر صدق و اخلاص
جوهر خالص است در آن غش را دخل نیست و آن جواهر نورانی منجر بمعیت میکند بمصداق این آیه مبارک
قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله مع المحسنین آنکسانیکه کوشش مینمایند در راه
ما هر آئینه هدایت میکنیم انکسان را از راه قرب و بدرستیکه حق تعالی با احسان کنندگان است **فائده** و عبادة
خالق اکرم جلت آلاؤه و النعامه بدو قسم است یکی متعلق بلسان و دیگر متعلق بدل و این هر دو تابع یک
جوهر اند و آن جوهر عبارة از علم نظریست تا آنکه علم نظری تحصیل نیابد عمل این کسان بجلوه اشراقیه
بدرجه اتم نگراید ازین همراین احقر العباد هر چیکه تحقیق آن بمقدار استعداد و از صحبت آن افراد رحمهم الله
حاصل نموده بود بباعث التماس احباب این راه خلاصه آنها بمعارضه بیان املا مے نماید تا که در وقت

فائده

طریقه خود و دیگر طریقها که مختلف فی الفروع و متحد فی الاصول اند ظاهر و باهر گردد و خلاصه علم نظری و عملی هر یک طریقه مبرهن شود و تمیز تفریق با اصول و فروع آنهمه نمودار شود و اتقین نتیجه بدست آید بعد تقبیل در خواست آن افراد در آئینه تحیری غوطه زده متوجه بجناب الهی گردید که این علم را حد و نهایت نیست چگونه تحریر کرده آید بعد از بحث قلب بر این معنی فرود آمد که ما همه تابع سلف و خلف ایم و تابع را ترک متابعت متبوع فی ای حال لازم نیست و تبیین العلوم هر یک طایفه عالیه از صحبت جامع الکمالات سینه پیدا نموده است بقید قلم بتوفیق ایزدی رسانیده آید چرا که عام را نتیج و ترغیب بر آن مرتب شود و خاص را حظوظ وافر و خاص الخواص اند که بهیچه حاصل آید و در حین مطالعه بتعمق نظر غور نمایند اگر بمیزان تمیز برابر بنجد دعای خیر بفرمایند و اگر سهوی و غلطی بنظر آید از ذیل کرم پوشیده بر خطا لغزش اصلاح بفرمایند العفو عند کرام الناس مقبول و الاصلاح اصول بنام معدن الاسرار فی بیان جواهر الابرار نهاده شد الله تعالی ما را و این معدن را بحفاظت دارا د آمین معدن الاول فی البحث الواجب و الممکن

واجب الوجود در اصطلاح این طائفه عالیه آنرا گویند که هستی او بذات او باشد نه از غیر ذات که تقدیم بالوجود وجود تقدم بذات نیست چنانچه ضوء شمس از قرص شمس تقدمیت ندارد و همچنان واجب الوجود از ذات خود و ذات از واجب علیحده یافته نمیشود پس دران دلیل تمیز بتقاید عقلی یافته میکردد و این مذهب متکلمین ست و دلیل این گروه این است چنانچه وجود آتش از زغال جدا نیست و زغال از آتش و آن تمیز که میسازند نتیجه خیر بدست نمی آید بجز شک و آن مرتبه شک داخل نیست تفریح آن در شرح یا عبارت وجود است و وجود من حیث هو هو هستی محض است و باعتبار تعین و لا تعین را آنجای ندارد و تعین هستی صرف که بهیچ تعین متعین نبود و تعین الهیت متعین شد و حقیقت الثانیست و بدین تعین آن بی تعین متعین شد و متعین نشد مگر با صفات ذاتیه خود که خود زنده است بخود نه از غیر کما صرح جدنا سید عبد الفتاح گجراتی رض فی المفتاح الخزاین و ایضا وله پس ذات بعلم خود خود عالم است و خود معلوم و این نبود عالم و معلوم که ذات علمست این را وحدت و تعین اول و قاب قوسین و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم

انتهی و سید ... رضی الله عنه در النسان کامل نوشته اند اعلم ان مطلق الذات هو الامر الذی

معدن الاسرار فی بیان جواهر الابرار
معدن الاول فی البحث الواجب و الممکن
تعریف واجب
دلیل متکلمین
دلیل صوفیه
الصیاوله

استند الیه الاسماء والصفات فی عینها لا فی وجودها فکل اسم او صفة استند الی شئ فذالک الشئ
هو الذات سواء کان معدوما کالعنقاء فافهم او موجودا والموجود نوعان نوع موجود محض وهو ذات
الباری سبحانه وتعالی ونوع موجود ملحق بالعدم وهو ذات المخلوقات واعلم ذات الله سبحانه وتعالی
عبارة عن نفسه التی هو بها موجود لانه قائم بنفسه وهو الشئ الذی یستحق الاسماء والصفات بهویته فیصوس
بکل صورة تقتضیها منه بکل معنی فیه انتهی بدان ای مخاطب ذات مطلق آن امریست که اسناد کرده
میشود جانب او اسماء وصفات در عینیت او نسبت در وجود او پس تمام اسم وصفت اسناد کرده شود
جانب شئی پس آن شئی ذات آن شئی است برابر است بودن آن شئی معدوم مانند عنقا است پس
فهم کن یا موجود است وموجود بر دو نوع است یکی موجود محض وآن ذات باری تعالی است ونوع
دوم موجود ملحق بعدم است وآن ذات مخلوقات است بدان ای مخاطب ذات حق سبحانه وتعالی
عبارت از آن ذات است که لذاته بذاته موجود است زیرا که او بنفسه قائم است وآن شئی که استحقاق اسماء
وصفات بهویته اوست دارد انتهی وحضرت جدی رضی الله عنه بشرح عبارة الانسان کامل نکته دقیق
سه مثیل تحریر میفرمایند که از علمیت علم عالم است چنانچه از زرگری زرگر زرگر واز نجاری است نجار نجار
اگر زرگری ونجاری نمی بودی نه زرگر زرگر شدی ونه نجار نجار چون نیک نگری زرگری ونجاری
بمرتبه اسناد اند از انکه هر خادمی وشاگردی که از ین فنها هر فنی که اثر کند ظاهر شود آن شخص
بآن فن منسوب کنند بآن نامزد شود ونامدار همچنین ظهور علم ذات را بوحدت نام کردند ذات است که
بصفت علم عین ذات است لاغیر لظهور آن عین ذات ذات وحدت است که حقیقت محمدی اوست
صلی الله علیه وآله وسلم انتهی - جناب محمود بحری رحمة الله علیه در عروس عرفان می نویسند
هستی خاص نور خداست وعرفان پاک نور محمدی علیه الف الصلوة والتحیات همان هستی است که
عرفانرا از خود برون داده وخود اصلا مصدر عرفان است ای عزیز همین عرفان است که همچو بوی گل
درون وبرون جزو گل گرفته اکنون طالب چکند همگی عرفان را یکجا جمع سازد وخود عارف آن عرفان
باشد چون چندی روز بر این بگذرد عارفی را بگذارد وعرفان پاک شود - بعد چندین ایام هم

عرفان از هستی خود خط دهد و هست شده ماند یعنی آنا که بنهایت قرب وحدت جز این نیست و نخواهد بود
آخر کار از هستی هم برگردد اگرچه تمام و کمال نبود و عالم تنزیه و جهان لطافت این است ابیات

خدا هستی و بنده عرفان بود	که عرفان بی معنی جان بود
همین نور احمد بلا چند و چون	کز آن هستی خاص سر زد برون

قیصری رحمة الله علیه در دیباچه خصوص الکلم که شرح فصوص الحکم است میگوید حقیقة الوجود اذا اخذت
بشرط ان لا یکون معها شیء فهی المسماة عند القوم بالمرتبة الاحدیة المستهلکة جمیع الاسماء والصفات
فیها و تسمی جمع الجمع و حقیقة الحقایق والعماء ایضا یعنی حقیقت وجود دگیرند بشرطیکه او را نبود یار شیئی پس نامیده
شود نزد این گروه بمرتبه احدیت و جمیع اسماء و صفات در آن مرتبه مستهلک اند و نامیده شود بجمع الجمع و
حقیقة الحقایق و عما و نیز و اذا اخذت بشرط شیء فاما ان توخذ بشرط جمیع الاشیاء اللازمة لها کلیها
وجزئیها المسماة باسماء والصفات فهی مرتبة الالهیة المسماة عندهم بالواحدیة ومقام الجمع وهذه المرتبة
باعتبار ایصال المظاهر الاسماء التی هی الاعیان والحقایق الی کمالاتها المناسبة لاستعداداتها فی
الخارج تسمی مرتبة الربوبیة وقتیکه بگیرند بشرط شیئی پس یا آنکه بگیرند بشرط جمیع اشیا بالوازمات آن کلیت
وجزئیت آنها نامیده میشود باسماء و صفات پس آنرا گویند مرتبه الٰهیة این گروه آنرا مرتبه واحدیة
نامند و مقام جمع و این مرتبه باعتبار ایصال مظاهر آن اسماء که مسمی اند اعیان و حقایق جانب
کمالات مناسبه بحسب استعداد آنها در خارج نامیده میشود بمرتبه ربوبیت و اذا اخذت لا بشرط
ولا بشرط لا شیء فهو المسماة بالهویة الساریة فی جمیع الموجودات وقتیکه لا بشرط شیئی و لا بشرط لا شیئی بگیرند
پس آنرا هویة ساریه مینامند و ارباب صوفیه صافیه کثرهم الله فیوضهم متفق اند باین اعتقاد
که حقیقت وجود من حیث هو هو مرتبه لا تعین و ذات بحت خوانده اند بآن معنی که مفهوم سلب تعین
و حیثیت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسامی که درای
وجود فائده دیگر دهد روا ندارند و چون آن حقیقت را علم مطلق و علم اجمال که یافت جمیع شیونات
است الٰهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند وحدت گویند و حقیقت محمدی خوانند و تجلی

اول و تعین و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را علم مفصل که یافت خود ست با صفات
و اسماء الٰہی و کونی بمفصلات باشیاء یکے از دیگرے ملاحظہ نمایند واحدیت گویند و الٰہیت و حقیقت
انسانی خوانند و انتش خود که درین مرتبہ است مر اکوان را تعین علمی و اعیان ثابتہ نامند انتہی شیخ محمد
شیخ فضل اللہ رحمۃ اللہ علیہ در تحفۂ مرسلہ مے نویسند و ان لذالک الوجود مراتب کثیرۃ المرتبۃ الاولی
مرتبۃ اللاتعین و الاطلاق والذات البحت لا بمعنی ان قید الاطلاق و مفهوم سلب التعین ثابتان فی
تلک المرتبۃ بل بمعنی ان ذالک الوجود فی تلک المرتبۃ منزہ عن اضافۃ النعوت و الصفات و مقدس
عن کل قید حتی عن قید الاطلاق ایضا وہذہ المرتبۃ اخری بل کل المراتب تحتہا یعنی مر آن وجود را
مرتبہا است بسیار - مرتبہ اول مرتبہ لا تعین و اطلاق - و ذات بحت است نہ بمعنی کہ قید اطلاق
و مفهوم سلب تعین دران مرتبہ باشد بلکہ بایں معنی کہ آن وجود دران مرتبہ منزہ است از اضافۃ جمیع
نعوت و صفات مقدس ست از ہمہ اضافات تا از قید اطلاق نیز و ہمین مرتبہ کنہ حق سبحانہ و تعالیٰ است
و بالای او مرتبہ دیگر نیست بلکہ ہمہ مراتب تحت این مرتبہ اند - و این مرتبہ را مرتبہ احدیت مے نامند
شرح مولانا عبد الغفور لاری رحمۃ اللہ علیہ والمرتبۃ الثانیۃ مرتبۃ التعین الاول و ہی عبارۃ عن علمہ
تعالیٰ لذاتہ و صفاتہ و لجمیع الموجودات علی وجہ الاجمال من غیر امتیاز بعضہا عن بعض و ہذہ المرتبۃ تسمّی بالوحدۃ
و الحقیقۃ المحمدیۃ یعنی مرتبہ دوم مرتبہ تعین اول است و آن مرتبہ عبارتست از دانستن حق سبحانہ و تعالیٰ مر ذات
و صفات خود و ہمہ موجودات را بر وجہ اجمال بے امتیاز بعضے از دیگری و نام این مرتبہ مرتبہ وحدۃ و حقیقت
محمدی میدارند والمرتبۃ الثالثۃ مرتبۃ التعین الثانی و ہی عبارۃ عن علمہ تعالیٰ لذاتہ و صفاتہ و لجمیع
الموجودات علی طریق التفصیل و امتیاز بعضہا عن بعض و ہذہ المرتبۃ تسمّی بالواحدیۃ و الحقیقۃ الانسانیۃ
یعنی مرتبہ سیوم مرتبہ تعین ثانیست - و آن عبارتست از دانستن حق سبحانہ و تعالیٰ مر ذات علیہ و صفات سنیہ
خود و جمیع انام را بر نمط تفصیل و جدا شدن یکے از دیگرے و بے ابہام و این مرتبہ را واحدیت و حقیقت انسانیہ
نام دارند فہذہ ثلث مراتب کلہا قدیمۃ و التقدیم و التاخیر عقلی لا زمانی این ہر سہ مرتبہ قدیم اند و تقدیم
و تاخیر عقلی است نہ زمانی چنانچہ عقل تقاضا میکند کہ صفت حیات مقدم باشد بر صفت علم و قدرۃ

وسائر صفات و نه عکس آن شاید اگرچه تاخیر و تقدیم زمانی در ان نمی نماید که همه صفات حق سبحانه و
تعالی قدیم اند اما در طور عقل تقدیم و تاخیر رتبتی می در آید پس این تقدیم و تاخیر هر سه مرتبه هم برین قیاس
است که عقل چنان تصور میکند که اول ذات باید بعد از ان صفات و اول اجمال باید بعد از ان تفصیل بی آنکه
انجا زمانه را هیچ دخل نباشد و این مسئله باریکیست فهم نتوان کرد مگر بتفکر عمیق و دانش دقیق از شرح ملا عبد الغفور
لاری رحمة الله علیه **فائده** اکثر مریدان و علما در وحدانیت الهی سیر میزنند و لاف در توحید ایزدی میزنند
و بزبان مسئله وحدة الوجود را سپید اند میگویند و می آرند و اصلا ازین علم واقف نیند و بمجرد تصور رسید آن علم
حاصل نکرده لذا اگرچه درین علم کتابهای فارسی و عربی بیحد و بیشمار اند و اکثر نا واقفان ازین علم آگاهی
نداشته بدعت و ضلالت است در کوه جهالت افتاده خلایق را تباه حال می سازند و بعضی حروف
و کلمات ارباب مواجید را مانند مرغیان یاد نموده بازیچه اطفال گردانید چنانچه مولانا معنوی رضی الله عنه
میفرماید **بیت** حرف درویشان بدزدد مرد دون . تا بخواند بر سلیمی زان فسون . و بعضی کلمات
ناشایسته مثل ملحدان گمراه ساخته عامه خلایق را در ورطه هلاکت می اندازند این علم از بس مشکل است و تحقیقات
مراتبات و درجات علی سبیل التحقیق بدون محققان این علم امری دشوار است و سبب کشف نهایت محال
و آن کسانیکه این علم را بتائید ایزدی و بتعلیم انسان حقیقی حاصل نموده اند و آن مراتبات معقولات را بتفهیم
طالبان این راه در محسوسات آورده تمثیلات ازین روش محسوسات نموده تفهیم مینمایند تا که از ان تمثیلات
شک و ظن مرتفع گردد و برد الیقین حاصل آید قیاس نمایند که مثلا حقیقت شجر در تخم است و حقیقت تخم در شجر
چون نیک بنگری تقدیم و تاخیر دور میشود و کدام شی در میان تخم و شجر واقع شده است و صورة بر خست
بکدام چیز بر خود لازم کرده است از تعلیم شیخ کامل بسر من ظاهر میگردد و فرق در میان ناقص و کامل در شیخ از کلام
ملا نامی عبد الغفور رحمة الله علیه میگردد این مسئله باریکیست فهم نتوان کرد مگر بتفکر عمیق و دانش عمیق عبارت از
انسان کامل است و علم در نظر این گروه عالیه فوقیت از عمل میدارد قال الله تعالی و علم آدم الاسماء کلها
ثم عرضهم علی الملائکة الخ و ارشاد پیر تربیت من نیچه دان بدین عبارة در اینجا مطابقت که میفرمود علم آنست
که عمل از وی بوجود آید و گرنه عمل بی علم فائده نمی بخشد چرا که درجه یقین از علم است و عمل نتیجه یقین

ازین مهر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً۔ وهمه کس میگویند
و بیان مینمایند خدا تعالی پیشتر از علم امر و خلق در گنج مخفی بود و بلحاظ در اصطلاح آن کسے سازند و قیاس
نمیکنند۔ اوّلاً ذات بحت را لاتعین قرار داده تعین زبان زد میسازند اگرچه صعب سخن لعب است و باز کلام میسازند
کس گنج مخفی اصطلاحیست حقیقت هیچکس را قدرت نیست که بگوید و را اصل نیست و مجال اعتراض کسے نمیدارد که
اورا لا وجود له گوید و فی الحقیقت بی تحقیق آن مرده در غلطی افتاده اند و هرچه در طبع آید سخنها می سازند حیف
بر تحقیقات آن میگذرد محمود بحری رحمة الله علیه در عروس عرفان میفرمایند روزے بخاطر گذشت که محققان
گنج مخفی را که در آنجا من و تو و نیست و هست اگنجائش نباشد چگونه بقید قلم در آورده اند و گنج مخفی نام نهاده
اند ایشان کجا و گنج مخفی کجا۔ اگر در خواب دیده باشند خواب اعتبار ے نشاید با زبان سید آنچه نوشته اند
راست است چونکه خدا تعالی همه مراتبات را از مطلق تا مقید با انسان کامل کرامت فرموده بر مخفی گنج خود
مخفی گنج حق عزوجل را دریافتند و نوشتند **ابیات** آدمی عین و ما بقی غین است = زبده کارگاه کون است
مظهر آمد صفات ذاتی را۔ نه چو خلقت صفت صفاتی را۔ دردمندان وحدت این دانند۔ ورنه بسیار
دوست حیران اند۔ بحر باد و برشو بیدردان ۞ باش چون گرد بر ره مردان ۞ **تمثیل** سینه تا آنکه لباس
صفات را بر خود نپوشد و تشخص و تعینات مختلفه نگردد این همه سر گنج مخفی در سینه مانند و استدراک این موات
مستهلکه هستی سینه اند تعالی الله عن ذالک علواً کبیراً در بحر مواج خود پی آمده است اول بشناس که
وجود بر چند نوع اند یکے موجود وجودی که هستی وے بهستی کسے قایم نیست بذات خود قایم و دایم است
دوم وجود ذهنی مثال این هردو چون موم و نرمی موم که موجودی موجود موم است و نرمی آن موجود ذهنی
اگر کسے خواهد که نرمی موم را بدست گیرد ذات موم که موجود وجود است بدست آید و نرمی آنرا از ذهن
اعتبار نماید همچنین سردی آب و گرمی آتش د کسے خواهد که بدست بگیرد جز ذات آب و آتش بدست نیاید
و گرمی و سردی آن در ذهن تصور نماید این موجود ذهنی را صفات نامند که صفات مثل ذات در خارج
یافته نمیشود پس سمع و بصر مثل موجود وجودی در دست نے اید الا در ذهن که لازم هستی اند از ذات این صفات
را انفکاک ممکن نیست سیوم موجود اضافی که این را اسما خوانند پس آن موجود اضافی را اگر لسوی منزه

اضافت کنی اسماء الهی گوئی. و اگر بسوی تشبیه اضافت کنی عالم خوانی چون گل را باضافت
تنزیه ارض و زمین گوئی. و باضافت تشبیه کوزه و پیاله در عبارت آری. اکنون بدانکه موجود وجود
که ذات موم است بواسطه موجود ذهنی که صفت نرمی موم است موجود اصناف الظهور آورده که بصورت
اسپ نمود. اگر صفت نرمی نبودی. ذات موم صورت اسپ ننمودی و باسم او مسما نشدی چنانکه اعتقاد
برانست که حق فاعل بصفات است نه بذات. و از روی ذات ان الله لغنی عن العالمین است انتهی

وقال مولانا عبد الرحمن الجامی قدس الله سره السامی فی نقد النصوص حقیقة الحق سبحانه و تعالی لیست غیر الو
جود و البحت من حیث هو الموجود حقیقت الله سبحانه تعالی نیست سوای موجود خالص از حیثیتی که اوست
موجود زیرا که موجودات را تقسیم عقلی سه مرتبه می تواند بود اول موجودیکه وجود وی مستفاد از غیر بود چون ممکنات
موجوده دوم موجودیکه حقیقت وی مغایر وجود وی باشد و مقتضی آن بر وجهی که انفکاک وجود از وی محال
باشد و اگرچه بنا بر تغایر میان ذات و وجود تصور انفکاک ممکن است چون واجب الوجود بر مذهب
متکلمین سیوم موجودیکه وجود او عین ذات او باشد یعنی بذات خود موجود بود نه بامری مغایر ذات
و لاشک چنین موجود واجب بود انتهی فائده و این مقدمه که اتحاد وجود واجب است سبحانه با حقیقت میان
حکماء متقدمین که اصحاب اهل نظر اند و صوفیه موحدین که ارباب کشف و شهود اند متفق علیها است
اما پیش حکماء متقدمین جزئی حقیقی است و متعین است بتعینی که عین ذات او است علی طریقة الوجود و پیش
صوفیه موحده نه کلی است و نه خاص و نه عام بلکه مطلق است از همه قیود تا حدیکه از قید اطلاق نیز و
این را حواله بکشف صریح و ذوق صحیح میکنند و این طوریست ورای طور عقل یعنی قوه عقلیه بادراک آن
وافی نیست نه آنکه منافی طور عقل است زیرا که بمقدمات عقلیه نه اثبات آن می توان کرد و نه نفی آن
والله تعالی اعلم پس چون لفظ وجود بر واجب تعالی اطلاق کنند بدان موجودی خواهند که بذات
خود موجود است نه بامری زاید و وجود همه اشیا عیناً و علماً باوست چون نور که بنفس خود روشن
است نه به روشنائی دیگر و روشنی همه چیز بدوست کما هو تفصیل ذلک انتهی و حضرت شیخ ابراهیم شطاریه
که خلیفه ابو عبد الله محمد خطیر الدین العطاری رحمهما الله تعالی در آئینه حقایق نما شرح جام جهان نما

مسئله اعتقاد

وجود ممکن
وجود واجب

بیان می نمایند که حقیقت وجود لابشرط لاشئ معها بمرتبهٔ احدیت و غیب هویت و ذات بلا قید
است و جمیع اسماء و صفات درین مرتبه مستهلک اند و وجود بشرط جمیع اشیا معها که لازمه اوست از کلیات
و جزئیات مسمی است باسماء و صفات و مرتبه واحدیت و مرتبه الوهیت و مقام جمع خوانند و حقیقت
وجود که لابشرط شیئ و نه بشرط لاشیئ که او را هر دو مساوی باشد آن مرتبه را وحدة حقیقه و هویة مطلقه خوانند
که ساری است در جمیع موجودات و باصطلاح صوفیه تعین اول و تجلی اول گویند درین مرتبه جمیع اعیان
ثابته در حضرت علم بصورت عقل اول ظاهر شدند و پوشیده نماند که ذات را کمالیست که در آن
مرتبه هیچ مرتبه ملحوظ نیست نه کلی و نه جزئی و نه خاص و نه عام هو من حیث هو هو ای لابشرط شیئ
چه درین مرتبه جمیع نسب و اعتبارات مستهلک اند این کمال خلاف کمال اسمائی مرتبه جامع جمیع مراتب
است یعنی مرتبه کلیات و جزئیات و خاص و عام این مرتبه مسمی بالوهیت است این مرتبه خلاف
کمال ذاتی است و مخفی نیست که ذات مطلق از حیثیت اعتبار اربع خواهان تعین ثانی گشت
چرا که نسبت علم مقتضی عالمیت و معلومیت شد و از نسبت نور مستلزم ظاهریت و مظهریت گشت
و نسبت وجود واحدیت و موجودیت و اقتضاء شهود شاهدیت و مشهودیت نمود و این
مقتضیات ظاهر نشوند الا در تعین ثانی والنیانزا اعتبار اربع گفتن کنایت آنست که بجز اعتباری
بیش نیستند چه در تعین اول بجز یک تجلی بیش نیست و آن تجلی علمی و اجمالی است و العلم بر وجه
کمال و سبب انکشاف تام است هر آئینه بجای این همه کمالات اما غایت سخن آنست که این نسبتها
در ذات صرف مستهلک بودند مثل شجر در بذر چون حضرت ذات باین شان کلی و قابلیت
اصلی بر خود تجلی کرد اعتبارات اربعه بصورة اجمالی بدو مرتبه تعین اول متعین گشتند و مخفی نیست
که ذات مطلق بقید واحدیت و موجودیت وجود نام یافت و بقید عالمیت و معلومیت
علیم شد و بقید ظاهریت و مظهریت و بقید شاهدیت و مشهودیت شهود شد و مخفی نیست
که اعتبار اربع اعتبارات ذات مطلق اند و ذات مطلق بواسطه این اعتبارات مقید بجمیع
اعتبارات شد که عبارت مرتبه واحدیت است چه این اعتبارات از ایشان ظاهر خواهند

که ایشان مثل کلی منطق اند انتهی بحر مواج میفرماید صفات قایم بر ذات بی ذات وجود صفت بنا بی
و ذات قایم بنفسه است جاییکه ذات هویت گویی آنجا صفت را دخل نیست چون قید صفت
و تشبیه نیست ازینکه چون این هستی را در قید تنزیه هم یابی چون هر دو جاے یابی پس مطلق است
که بر یکے قید منحصر نتوان کرد مثلاً شخصے در آینه‌هاے گوناگون عکس انداخته و بانعکاس عین
خود هست و هیچ یک قید مقید نیست پس مطلق است این هستی عین هستی عالم است آما ادراک
نمیشود ذات مطلق هیچ یکقید مقید نگردد پس جمال را در اوج کمال ظهور ساتر فی و در پردهٔ استتار
ذات یافتن محال است و در پردهٔ تعینات شهود و عارفانرا مجال الا تفکروا فی ذات الله ولا فی صفات الله ولیکن
تفکروا فی آلاء الله در ذات هویت هیچ فکر نرسد و در صفات هم نرسد آما راه فکر در آلا نهاده که تعینات
اند که خلق پیش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم است انتهی و حضرت سید وجیه الدین
علوی گجراتی قدس الله سره در خطبهٔ شرح جام جهان نما میفرمایند اولاد و اصحاب حضرت یعنی
ایشان از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند مرتبه وحدت را که نقش و صورة مرتبه
احدیت که اصل اوست و همچنین نقل کرده اند فرع اورا که مرتبه واحدیت است حاصل الامر
ایشان از رسول صلی الله علیه وآله وسلم علم ظاهر و علم باطن نقل کرده اند و علم توحید علمیست
که شناخته شود باو که غیر حق را وجود نیست و اشیا نیستند مگر مظاهر و مجالی حق و موحدان طایفه
اند که نمی بینند غیر حق را وجود و نمیدانند اشیا را مگر مظاهر و مجالی حق انتهی. و حضرت شیخ الاسلام
برهان الدین راز الهی قدس الله سره در مخزن السالکین میفرمایند حق سبحانه تعالی از گنج مخفی
خود بخود بدین نور محبوب محبت خود را آشکارا کرد چنانچه حکاه عن الله تعالی کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف. اینجا مراد آنکه گفت خدا تعالی بودم من گنج مخفی
پس دوست داشتم اینکه شناخته شوم پس آفریدم خلق را از برای شناختن خود اینجا خلق مراد
از ظهور و ظهور مراد از نور و آن نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم که حق سبحانه تعالی بدین نور محمدی
خود را شناخت و آن نور را محبوب خود ساخت و آن صورت محبوب در آینه محبت مشاهده

تعریف علم توحید

نمود خود محبت شد چنانچه قال الله تعالی لولاک لما اظهرت ربوبیتی و آن محبت در میان محب
و محبوب برزخ آمد و این مرتبه اگر فهم کنی خود محب و محبوب و محبت و خود عاشق و معشوق و عشق
بیت ذات خدا چو کنج مخفی بود در نهان ۞ آمد بعشق خویش و معشوق شد عیان ۞ عاشق
شد هست صورت معشوق را بعشق ۞ اینجا یک ست سر سه چنین کرده ام بیان ۞ بدان ای سالک
که در حدیث شریف آمده است ان الله خلق الانسان علی صورته یعنی خدا تعالی انسان را بیافرید بصورة
خود پس مراد ازین انسان انسان کامل هست که ذات حق با و شامل هست و آن انسان کامل
و آن انسان کامل مطلق نور احمدی لطیف روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم هست که آن نور را حق سبحانه
از ذات احدیت ۔ اول ما خلق الله نوری هر دو یک معنی ست که آن نور را حق سبحانه از ذات احدیت
خود بظهور آورده آن نور نیز چون آن ذات حق سبحانه بیچون و بیچگونه لا مثال است اشارت علی
صورته بدان روح لطیف هست که حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام فرموده اند که انا من نور الله
و کل شیء من نوری بدانکه آن روح قدسی در مکان لامکان با ذات خداوند تعالی نه خارج نه داخل
نه متصل نه منفصل قربت بعد مثال چون با آتش با جوهر و تجلی با آتش و یا موج بدریا که همه از وست و با اوست
بهر نه عین او و همه عین غیر او از ذا اگر عین گویم عین نماید که واحد هست ذا اگر غیر گویم عین نماید که او جدید هست
که با ذات مماثلت دارد که ذات حق نیست لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر روح قدس که عین نور
محمدیت او همچنان است که مثال ذات دارد بنا بر آن خلق الانسان علی صورته او را گفت انتهی
فایده ای عزیز بدان این همه کلمات که قدما بیان نموده اند برای مرتبه ثنویت و دوی است فی الحقیقة
در اینجا الحجاب غیر دارد و معنی وجود هستی مطلق است در این مقام هستی غیر عبارت از ممکنات هست
دخل نمی سازد و اعتبارات ذاتی که عبارت از وجود و علم و نور و شهود اند در تعین اسماء خود در بادی
النقل علیحده هستند بفهم می آیند چنین نیست فی الحقیقت یکی اند و معنی وجود هستی است و قتیکه
هست بود علم بی شعوریست ممتنع الوجود ازین وجه گویند که دیگر وجود هستی وی مساویست نمیدارد
و آن بی شعوری شعوری لذاته بذاته یافت و این یافت هستی را علم گویند و آن هستی را وجود باقعی

خود را روشنائی لازم است از آن روشنائی لذاته بذاته و در ذات روشن و بدان آنرا نور گویند و مشاهده
ذات خود بذاته لذاته دیدن را شهود نامند و اعتبار از روی لغت اندیشه کردن است و در اصطلاح اندیشه
مطلق را اعتبارات اربعه تقرر ساخته اند و تقدیم و تاخیر این همه تمیز است و فی الحقیقه سر السر هستی مطلق است
در حال استغراق اطلاق حبیبت و محبت و محبوبیت واحد اند قصور تمیز است که تفریق ساخته اسباب
علیحدگی پیدا کرده است چنانچه آب در حال استعلائی خود نمودار بموج خورد و کلان و حباب صغیر و کبیر
میگرداند فحجب و وقتیکه هستی محض بود گنجایش دیگر را نیست و عالم جلال است چگونه ادراک کرده آید
و هم ادراک از آن هستی مطلقه محال است و الان کما کان مبین صفت است و بر پاک دامنی و ذالت
میکند و حضرت شیخ شرف یحیی منیری رحمة الله علیه در ارشاد السالکین میفرمایند و خواهی دانست
همه که این یک وجود اند و از یکی و متصور شده اند پس تحقیق شد جز یک وجود وجود دوم متصور نیست
و غیر وجود خدا تعالی دیگر وجود نیست بیت هر چه بینی با هست اغیار نیست ۞ غیر او غیر و هم
چیز پندار نیست ۞ و این همه غیر که می بینی و میگوئی غیریت اعتباری است نه غیریت حقیقی اگر بگوئیم که
آن محال است زیرا که غیر حقیقی بگوئیم و تصور کنیم دو وجود لازم آید از آنکه وجود دوم متصور نشود
تا آنکه وجود اول انقطاع و انتها پذیرد و فیه تامل وجود او را نهایت محال است سوال چون همه وجود
وجود حق تعالی باشد زیرا که حق تعالی را صورت و شکل نیست و رنگ نیست و آنچه در این عالم ظاهر
یافته میشود و در وجود حق تعالی هیچ یکی نیست وجود حق تعالی منزه است جواب کلام نفسی است
در وی نه حرف و نه صوت و نه ترکیب و نه تقطیع این همه در قرآن که نوشته شد موجود است اگر کسی
گوید که این قرآن کلام الله نیست کفر است و اگر کسی گوید که این ترکیب قرآن نیست و قرآن بی
نظم و ترکیب نیست و ظاهر نشده هم کافر گردد زیرا که قرآن بدین نظم و ترکیب ظاهر شده است
و موجود گشته پس اگر کسی زین وجود عالم ظاهر منکر شود که این وجود او نیست کافر شود زیرا که آن
وجود حقیقی بکسوت این وجود ظاهر و پیدا شده است پس منکر آن چگونه کافر نشود بیت در کائنه
هر چه بصورت مقید است ۞ از مخزن وجود بدین شکل آمده است ۞ بحر قدم چو موج برآرد ز بطن

خویش ۞ آنرا حدوث خوانند و در شرع احمدیت ۞ و در معرفت مقام ندیدم ورای این ۞ که این صورت
و معانی یکذات وحدت است ۞ انتهی تا آنکه غلبه و جوشش علم بجلوه نیامد و گنج هستی مطلق مخفی بود ازین
وجه مخفی گویند و هنوز گنج هستی مطلقه بباعث عدم جلوهٔ علم مخفی است چه علاج کرسراغ آن بدون مثال
ظاهری بیرون نمی آید چونکه این مقام نازک است و کسیکه مسلوب العقل است بحکم ضرورت کلام ازو صادر
میشود جائیکه لطافت است جائز نبود مگر مجبور مثلاً کسیکه خفته است و از شعور خواب مرده است
بعدًا افاقه میشود اولاً قدم باستدراک کوائف مشغول میشود و بعد ازان بشعور عالم اجسام قدم میزند
فی الحقیقه این شعور ازان بی شعوری جلوهٔ علم است یا دیگر سبحانه تعالی الله عما یصفون صاحب عروس
عرفان میگویند حضرت حق جل شانه وقتیکه مخفی گنج بود با هیچ شئ نبود درین محل اگر کسی سائل شود
و گنجائیشی دارد یقین است هرگاه هیچ نبود پس مخفی از که بود العزیز حضرت حق اگر مخفی بود از خود و اگر
تجلی شد بر خود که او را غیر نیست و آن علامت ذاتیست دیگر نخواهد بود و هستی مطلقه او که نیستی را
بپهلوی خود جا نمیدهد ممتنع الوجود میگویند در همه حال بحال خود است و صفت باقی چه در مطلق و چه
در مقید متساویست اما معلوم میشود که در گنج مخفی هستی صرف بود و کسی گوید که در و علم نبود با وجود
بودن علم غیر ممکن است بقبول نقصان ذات میشود الحاصل آن هستی صرف که مقام بیرنگ است
و از علم خود مخفی بود چون علم را از جوشش خود بیرون داد و از علم خود بخود ظاهر شد و این تمام رنگهای
غیب و شهادت هم ازان بیرنگ که مراد از هستی معلوم است بوساطت علم مسطور سر بر زد اگر در بیجا نبود
در اینجا از کجا پیدا شد بیت رنگ بیرنگی زین تا رنگ روشن شد مرا ۞ یک غلط نامست بر روی
ورنه رنگینش بود ۞ و این حقیقت جز مثال مجازی اگرچه در محل لطافت جائز نبود لیکن بحکم ضرورت
بنگارش در آورده میشود که سخن جز غست پی آن کیفیت کلام کما ینبغی مفهوم نمیگردد و آنکه اگر
شخصی شراب بیباده از اندازه خود خورد مسلوب العقل گردد و بمثابه که اگر همیانی زر از کمر او کسی بستاند
خبرش نباشد پس در میان این و مرده چه تفاوت اما مرده نیست جان دارد یعنی هستی او که صفت
خاص روح اوست بحال خود است و عرفان و بسبب تسلط هم هستی مستی او محذوف گشته تو

بیدیکه و ساعت هشیار شود یعنی وا نقش او نمودار گردد آن زمان بداند که منم و این چیزها از منست غرض
ذات مطلق از باده بیرنگی مست و مدهوش بود این احدیت چون بر خود شاهد شد وحدت شد چون
صفات خود را که در ذات خود داشت از یکدیگر علیحده مشاهده نمود واحدیت شد ازین سه مرتبه سه مرتبه
دیگر بظهور آمد ارواح مثال شهادت ارواح پرتو احدیت مثال پرتو وحدت شهادت پرتو واحدیت

ابیات مراتب بود در احدیت ای یار ٭ بوحدت گشت با جوش خود اظهار ٭ ز وحدت آمده در
واحدیت ٭ بتفصیل آن یکی از یک شد نمودار ٭ همه یکدیگر این هر سه باشند ٭ یکی تخم و دوم شاخ و سیم بار ٭
سه مان احدیت هست این احدیت ٭ بچشم آنکه باشد بر سر کار ٭ بیا بجری باصل خویش بشتاب ٭
ببر کاندر مشو چون گل گرفتار ٭ انتهی

اقول فرق درمیان احدیت و وحدت کردن و تمیز درمیان
این و آن پیدا نموده امر قطعی حاصل ساختن از کلام ارباب توحید یافته نشد بجز بحر مواج خوبی
خود حضرت اسباب تفریق را بهترین حسن می نویسند اکنون خاطر اقرار داشته فکر کن مبادا
یکمرتبه را بدیگری غلط نکنی ببین که چه فرق است میان احدیت و غیب هویت که این هر دو مرتبه بی
ملاحظه صفات اند آنکه سابق گفته شده که غیب هویت وجودیست موجود و آن عین ذات است
و آن ذات بی ملاحظه علم صفات است و تو هم نسبت آن ذات مطلق را خود بقید علم مقید کرد
که منم باین تعین اول نام ذات وحدت نهاد و این آنست که خود را تمام یکی یافت باین اعتبار
احدیت گویند اکنون فهم کن که اول خود را بقید علم مقید کنند و نسبت خود را قابلیت وی پس
این نه تنزیه ادراک میشود که در ضمن علم حضوری آمده و وجود مطلق که غیب هویت ذات است
نه از تنزیه توان گفت و نه تشبیه ببین فرق مراتب را کجاست غیب هویت و کجاست احدیت
در علم خود خود را یکی دانستن عین حقیقت خود هست باین معنی وحدت را عین احدیت تصور کرده میشود
و اکنون توضیح احدیت بگویم بشناس من قبیل ضمیر من بطرف خود رجوع میکنم و در آن زمان جسد
مرتبه ملاحظه کرده میشود یکی ذات و جود یکه خود را من داند دیگر صفت علم که بآن علم خود را من
داند و آن علم که در هستی خود روشن نماید روشن شدن هستی در علم باین اعتبار علم عین نور است

سیوم اسم نور که بمعنی ظاهر است و در علم چنان قرار دهد که منم یعنی دیگر کسی نیست باین معنی علم عین شهود است
که خود را خود مشاهده نمود و در مرتبهٔ دانستن که منم و ذات و وجود و صفت علم و اسم نور و فعل شهود و این هر چهار
مراتب ملاحظه کرده میشوند و این هر چهار عین وحدت است و باین هر چهار اعتبار در وحدت نه زیاده است
و نه نقصان یا علم گویند یا وجود یا نور دانند یا شهود این هر چهار اسم عین یکدیگر وحدت اند فهم کن آنرا که
جای فهم کردن است و وقتیکه وحدت باین معنی است باین مفهوم هر واحدیت خواه آن عینیت وحدت است
در این صورت واحدیت عین وحدت است پس وجود وحدت و وجود ذات است و واحدیت و احدیت
هر دو مرتبه بین اند ظاهر نمیشوند مگر بیک نسبت و آن وحدت است صرف قابلیت ذات است که قابلیت
دو نسبت دارد نسبت اولی را احدیت و دیگر را واحدیت و هر دو طرفین وی جهت اند و وحدت ذات میان
است تمثیل آب را مثل وحدت دان و آن آب دو نسبت دارد و یک نسبت صفائیت که تمام ذات
آب قابل صفائیت این نسبت مانند احدیت است و نسبت دوم قابل امواج و حباب است این نسبت را
مثل واحدیت تصور کن و آب در میان این هر دو نسبت خویش حکم وسطیت دارد و پس آب برزخ
آمد در میان این هر دو نسبت خویش تا نسبت صفائی و نسبت امواج با یکدیگر مختلط نگردند این است
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان پس آب دریا و میان صفائی و امواج برزخ است و این صفائی
و امواج عین آب اند چنانچه احدیت و واحدیت وحدت اند تمثیل دوم علم را مثل وحدت تصور کن و
معنی علم دانستن است و علم هر یک را تمیز دادن باین تقدیر علم عین عالم است چنانچه دانندهٔ عالم را میدانند
همچنان ذات خود را هم دانند که سمیع و بصیر موجود اند و من آنکه باین تقدیر علم عین عالم و عین معلوم است
پس علم عین عالم و عین معلوم است اما این هر دو نسبت وی اند و در هستی جز علم موجود نیست و چون عالم
و معلوم را تصور کنی علم حکم وسطیت دارد بهمین طریق وحدت را قیاس کن احدیت و واحدیت را مثل
عالم و معلوم طرفین وی دان انتهی **فایده** العزیز صاحب کتاب رحمة الله علیه حق تفهیم چنانچه باید
و شاید بیان تمثیلات بدیع نموده اند و خلاصه مراتبات و زبده درجات در این طریق واقع نشود و طمانیت
کلی و تسکین حقیقی ظاهر نمیشود ارشاد فرموده اند و نیز این تمثیل را قیاس کن شمع را در کوزه پنهان نهاده

ببیند که روشنی شمع بسیط است در آن کوزه جمع است که آن شمع روشنی مطلقه دارد و در ضمیر خود قیاس
کن که هستی روشنی بسیط باعث استغنای خفا میدارد و آنرا مرتبه احدیت گویند چرا که صفای روشنائی
بسیط مقید بکلی را و صفات نگشته است بسبب خالصیت و عدم یکتائی نمیدارد و در چنین این استغنای
شعور یکتائی جلوه کند و باید یکتا منم و این شعور لازمه هستی مطلقه است که از بی شعوری خود بخود در خود
آمدن این را شان کبریائی میگویند و فی الحقیقه جوش علمست از بی شعوری بشعور آمد و بعلم یکتائی خود خود را
بیکتائی مطلقه در خود بخود ظهور نمود این را وحدت حقیقی گویند و علم ذاتیه مطلقه تعین تام مند بهیچ گونه اسم و صفات
در اینجا یافته نمیشود و ازین جهه آنرا وحدت حقیقی گویند و هویت و شهودیت از لازمه هستی است نور و شهود
را اعتبار ذاتی و شیون ذاتی میگویند و در اینجا ملاحظه غیریت نیست و در اینمقام تجلی اول نمود خود خود را ملبوس بجمیع
اسما و صفات یافت آنرا وحدت حقیقی و کثرت اعتباری نامند پس وحدت برزخ آمد در میان ماهیت
ذاتی و کثرت اعتباری ایهم و لوله هستی مطلقه است بتفصیل در اینجا امهات صفات بکثرت آمده اند
اولا خود را یافت و این یافت ذات لنفسه فی نفسه است بی سیاسه تحیز در مرتبه وحدت صرف و استغنای خود
باستغنای ذات که لازمه اینمقام است بود و ازین هم اعتبار ذاتی تعین تام مند صرف و ولوله و جوش هستی را است
میگویند و اینمقام یعنی واحدیت هستی مباد که خود را با آرایش تامه بر خود جلوه داده و آن عالم مطلق مثل
آئینه دو رویه است رخ اول و هستی ساذج است مانند شمع تحت فانوس رخ ثانی او جانب تمیز
گشاده است و آن فانوس اضافت تعینی میدارد و که در روشنائی شمع نشده است و هم موجد کثرت
گشته علما متکلمین این فانوس را نه متحد میگویند و نه عین و ارباب مکاشفین و محققین بیان آن علم و تعین علمی می
نامند و حکما خیال مطلق و سیت سنی می خوانند پس فانوس من جهه متحد است و من جهه یکرنگی میدارد
ازین سبب این فانوس را ممکن میگویند و محققین مکاشفین کثرت در عین منیر یابند و امهات صفات
را جلوه تجلی ثانی هستی مطلقه است می انگارند مانند آلیس و جود چیزی را پیش نیست صاحب شرح جام
جهان نما بیان میفرماید پوشیده و مخفی نیست که چون ذات باری تعالی را با این معلومات نسبت و نیز بسبب یک
از معلو و صفات این ذات باشد و چون ذات متعالیه باعتبار صفت متعینه ملاحظه کنی آن اسمی از

اسماء حق باشند صفت باوجود نبود چون علیم و قدیم یا عدمیه چون قدوس یا سلام و این تنزل تصوری
از حضرت احدیه بحضرت واحدیه باشد از بطون بسوی ظهور و این حضرت مبدأ کثرت اسماء و صفات
اول صفتیکه درین حضرت از باطن بسوی ظاهر بظهور پیوست صفت علیم بود یعنی جمیع اعیان ثابته درین
حضرت معلوم شدند و ظاهر خواهند گشت و درین مرتبه اسم علیم بر حق اطلاق کنند و از اقتضاء حکمت
الهی بر ترجیح وجود اعیان ثابته را بر عدم آنرا ارادت خوانند و اسم مرید بر حق اطلاق کنند و هرگاه که علم حق
با عنوان اشتیاق معین شد برای اعیان بر حال عدم ملکه این صفت را قدرت گفتند و درین مرتبه اسم قدیر ظاهر
شد پس بواسطه مشاهده حق اعیان را قبل از وجود خارجی اسم بصیر ثابت شد پس اطلاع حق ملتمسات اعیان ثابته
بزبان استعداد و قبول آن التماس را سمع خوانند و اسم سمیع اینجا آشکارا شد پس ارادت حق تعالی
بآن حال منضم گشته و متعلق شده کاف بنون پیوست بامر کن فیکون شده این حال را کلام گفتند
و اسم متکلم درین محل بظهور پیوست چون این شش صفت مترتب بر صفت حیات است اسم حی مقدم همه اسما
آمده و آخر همه اسم متکلم و این اسماء سبعه را ائمه اسماء خوانند و این اسماء سبعه بهیچ حال از ذات حق منفک
نیست بدان جهت البته آنرا اسماء ذات خوانند و بعضی محققان حی را امام الائمه گفتند زیرا که اسم حی
بذات مقدم است بر اسم علیم حیات شرط علم است علم مشروط او و شرط را تقدمی است بر مشروط و نزد بعضی
محققان اسم علیم با امامت اولی است از حیات زیرا که امامت امری است مبنی و مقتضی ماموم امام اشرف
از ماموم و علم مقتضی آنست که معلوم قایم باشد بروی و اسم الحیات لا یقتضی غیر الحی چرا که حیات علی فی نفسه نسبت
و غیر مقتضیه نسبت و ظاهر است که علم اشرف است از حیات و امامت از تقدم بالطبع لازم نباید دو نسبت
که مزاج معتدل بدتر از شرط حیات نیست و حیات را تقدم شرط است بر مزاج پس مخفی نماند که اسم علیم بر
امامت از اسم حیات و بعض افراد کامل میگویند فرقه صوفیه قایل اند که قبل از علم حیات است و ایشان
تعین اول وحدت را گویند بر این قول شیخ اکبر رضی الله عنه اند ازین سبب صاحب شرح موصوف قول
ثانی را تقویه ساخت انتهی من المتن والحاشیه **فایده** ای عزیز آن مراتبات متعینات
و خلاصهات و تمثلات مرتبات که در آن بر اهل یقین حاصل آید و شکوک و ظنون که مانع الیقین اند براه

دور کرده شد و آنکسانیکه قابل این علم اند و در پی تحقیق طریق علی السویه اند برای تفهیم ایشان موشگافی نموده گردید
و دیگر برای مغفلیان و پیروان ایشان که ضدّ این طائفه عالیه کلامی بسیار اند در رد و قدح اینها حجج واسع و دلائل
ساطع بمعاضیبان رسانیده شد و آن افراد که بزعم شخصویت خود و خود را شهوی بهم اشتهار داده اند اسباب
ملامت آن افراد که بزعم خود غرق اند امتشار حاصل آید پیش کرده شد و برای آن مراتبات که بتحقیقت بمقام
لاحق هست تلطف ساخته باز اظهار مرتبه عالم ارواح و مرتبه مثال و اجسام نمایند و چون نقادان معانی و مبصران
دقایق حقانی پوشیده نماند که این مقام بنهایت باریک از بس نازک هست مگر ارباب حقایق بدین صورت تعریف
مینمایند چنانچه صاحب تحفه مرسله میفرمایند والمرتبة الرابعة الارواح وهی عبارة عن الاشیاء الکونیة المجردة البسیطة
التی ظهرت علی ذواتها وعلی امثالها و مرتبه چهارم مرتبه ارواح و المرتبة عبارتیست از اشیاء کونیه مجرده بسیطه یعنی
ماده و ترکیب ندارند و ظهور بر ذوات خود و بر امثال خود دارند چنانچه مایان بر ذوات خود ظاهریم و بر دیگری نیز
یعنی ذوات خود را میدانیم و دیگر هم ذات ما را میدانند والمرتبة الخامسة مرتبة عالم المثال وهی عبارة عن الاشیاء
الکونیة المرکبة اللطیفة التی لا تقبل التجزی والتبعیض ولا الخرق ولا الالتیام و مرتبه پنجم مرتبه عالم مثالست و
آن عبارتیست از اشیاء کونیه مرکبه لطیفه که قبول نمیکند پاره شدن و دریدن و پیوستن و مشتملست این مرتبه
بهمه صور چه جسم و چه ارواح چه جان و چه اشباح هیچ صورتی نیست که او را درین مرتبه مثالی مطابق کمال و نسبت
والمرتبة السادسة مرتبة عالم الاجسام وهی عبارة عن الاشیاء الکونیة المرکبة الکثیفة التی تقبل التجزی والتبعیض
و مرتبه ششم مرتبه عالم اجسامست و بدن هست و آن عبارتیست از اشیاء کونیه مرکبه کثیفه که قبول میکند
پاره شدن و پیوستن را والمرتبة السابعة مرتبة الجامعة لجمیع المراتب المذکورة الجسمانیة والنورانیة والوحدة
والواحدیة وهی التجلی الاخیر واللباس الاخیر وهی الانسان و مرتبه هفتم مرتبه ایست شامل جمیع مراتب مذکوره
جسمانیه و نورانیه و وحدت را و این مرتبه تجلی و لباس اخیر هست که عبارتست از انسان پس نظر فهذه السبع
مراتب الاولی منها وهی مرتبة اللاظهور والستة الباقیة منها هی مراتب الظهور الکلیة والاخیر منها اعنی الانسان الکامل
والعروج والانبساط علی الوجه الاکمل کان فی نبینا صلی الله علیه وآله وسلم ولهذا کان خاتم النبیین
مرتبه که اول ازان مرتبه لاظهور هست و شش باقی مراتب ظهور کلیه اند و مرتبه پسین که آن انسان

وتنگی ترقی کند و پیدا شود و در وی همه مذهبها مذکوره بانبساط وفراخی خود در آن وقت او را انسان کامل گویند
وعروج وانبساط بوجه اتم در نبی ما صلی الله علیه وآله وسلم بود هم ازین جهت او را خاتم النبیین وامام المرسلین میگویند
انتهی جناب جدی سید عبد الفتاح رضی الله عنه در مفتاح الخزاین از شرح فصوص الحکم که سید علی همدانی
است که از شرح همدانی میگوید میفرمایند **بدانکه** هرچه در عالم محسوس است مثالی است از حقیقت
که در عالم مثال است وآنچه در عالم ارواح است مثال آنیست که در عالم اسما است ودر عالم اسما آنست
که از جبروت نامند وهر اسمی صورة صفتی است از صفات الله وهر صفتی وتجلی نسبتیست
مر ذات متعال الله را پس هرچه در عالم ظاهر است صورة معنی علمی است ولون الماء لون انایه از جنید
رضی الله عنه اشارتست که چنانچه آب را رنگی نیست بهر رنگی که نماید رنگ ظرف او باشد همچنین حق را
تعینی نیست که عقل از احصر کند پس بهر تجلی که متجلی شود بحسب تجلی که چیزی نماند واحدیت که عین مرتبه وحدت
از انسان که نام نهادند بدین وجه که حق جل وعلا چون از ذات خود بذات خود تجلی فرمود وجمیع اسماء و
صفات خود بذات خود مشاهده کرد وخواست تا مجموعه را در حقیقتی چون مرآت مشاهده فرماید حقیقت محمدی
صلی الله علیه وآله وسلم که انسان کامل وست ایجاد فرمود واز حضرت علم خود بنظر لطف در وی نگریست حقایق
عالم را بطریق اجمال بدید وباز در حضرت عین که عالم شهود است او را اینجا تبع وجود اوست از حقایق
عالم وجودی مفصل بخشید پس جمله اعیان ثابته گشتند ووجود محمد صلی الله علیه واله وسلم که عین اول بود
اول ما اول ما خلق الله نوری اینجا بدانی که چرا انسان کامل همچون لیشاید عین آمد از آنکه همه بدو دیده باشد
واو سبب وجود همه گشت منه ملخص حقیقة المحمدیة وان العالم حادث خارج من العدم الی الوجود بمعنی انه لم یکن له وجود
خارجی ثم حصل له ذالک الوجود لا بمعنی انه لم یکن له وجود اصلا فان الوجود العالم فی علم الله متحقق قطعا کل ذالک
مذکور فی شرح المواقف بعضها فی الالهیات فی مباحث الحدث والصوفیة یقولون ان العالم ظهور الصور العلمیة
وان العلم ظهور الوجود الخاص الذی هو ذات الحق تعالی وتقدس فیکون العالم ظهور الوجود ولا بعد فیهما قالوا فان
عند اهل السنة والجماعة من المتکلمین ان العلم صفة واحدة قدیمة ومقتضاتها هی الصور العلمیة بعضها حادث
کالعلم بان زیدا وجد الان منه للمولف اگر معترض اعتراض کند که خلوتیت وسکریت جماعت مذکور است از آنکه

* هرچه در عالم مثال است وآنچه در عالم ارواح مثال است صورت علمیه است

در اشیاء دیگر نیز هست چون در نیشکر و خرما و غیره و لیکن معترض را باید که نظر بر مطلب ما در عدد اعتراض نپردازد
و با وجود اعتراض اگر با معان نظر نگه کنند می بینند که حلویت نیشکر دیگر هست و از ان انگور دیگر و این نا مراد نوشته است
که در ان حلویت و بعد خمر شکریت که در اوست یعنی آن شکریت و حلویت که از ان او ست چون عبارت چنین
اشارت کند اعتراض نماند اما معترض چه کند که نظرش بر عیب است نه بر غیب و با وجود اینکه میداند حلویت انگور
دیگر هست و شکریت و حلویت نیشکر دیگر است و شکریت خود میگوید می انگوری نشئه دیگر دارد و از می قندی نشئه انتهی

فایده العزیز عالم ارواح عالمیست لطیف که عقل جوهر هست بحقیقت آن نمیرسد و باستدراک خود نمی آرد
تا آنکه از رخ خود تمیز کثافت که مانند حجابست بر ندارد رونما طوره مقصود که تفکروا فی الاء الله ای فی نعماء الله کدام
نعمت است بدست آورده مفرح القلوب حاصل نماید پوشیده نماند که مرتبه وحدت برزخ درمیان احدیت و
واحدیت اند همچنین امهات صفات درمیان وحدت و واحدیت برزخ اند که منشاء حقیقت وحدت و کثرت
اند و ظهور جلوه اسماء و صفات را ظاهر مینمایند و اجمال را تفصیل می سازند و هستی خود را آشکارا میگردانند
و این نعمت از جانب خداوند حقیقی است و برای فهمیدن این حقیقت حبیب لم یزلی صلی الله علیه و سلم
ارشاد فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه و حضرت پیر تربیت هیچمدان علیه الرحمة و الغفران میفرمودند
که نزد بعضی محققین رحمهم الله مراد از نفس محمدی صلی الله علیه و آله و سلم هست نهاده اند حق است مگر تسلی و تشفی
حاصل نمی آید و مطلوب و مقصود حدیث شریف بدست نمیشود و ما حصل از حدیث شریف این ست و ان
امهات صفات اند و آنرا دو درجه اند یکی اجمال و دیگر تفصیل بجز وجود آن دیگر را وجود نیست و این
حقیقت بر ضمیر ارباب محققین و مکاشفین پوشیده نیست و در وحدت اعتبارات اربعه مع امهات سبع در
سطوت خود در خود بذات خود عین یکدیگر بودند بطور اجمال چون سیاهی که اجزای حروف مفردات و
مرکبات مستهلک بسیاهی اند همچنین گفته نمی آید که حروف مفردات و مرکبات خارج از نقطه سیاهی اند
بلکه فهمیده می باید که ان نقطه سیاهی بلباس تفصیل جلوه خود ظاهر نموده است و آن اجزا خارج نیستند که دو
وجود را قرار داده آید اگر دو وجود را قرار دهند فساد واقع میشود و یا حلول و اتحاد و ظرف و مظروف
اند بعضیه نقصان عظیم ظاهر میگردد و اگر یکی را دو پندارند از احوالی مشهور میشود و پس حقیقت انسانی

عبارت از وست که جامع اجمال و تفصیل است و لا مکانی از ین جهة میگویند که عرف اعنی لا است چون
و چگونگی و کم و کیفیت را منقطع ساخته ممتنع هستی دیگران نموده و لی هستی خود ظاهر میسازد و قال الله تعالی لیس
کمثله شیء و هو السمیع البصیر ارشاد میفرماید مگر فرق عارضی و حقیقی است و میان عارضی حقیقی است و حقیقی
عارضی نیست چنانچه جناب جدی سید عبد الفتاح رضی الله عنه در مفتاح الخزاین میفرمایند که سید علی همدانی
که شارح فصوص الحکم اند می نویسند که امور کلیه که آن حقایق لازمه طبایع موجوده در خارج نیست مثل حیات
و علم و قدرت و ارادت و مانند این از امور عقلیه است که وجود عینی ندارند یعنی اشارت حسی بوی نرسد تا توان
گفت که این حیاتست و آن علمست بلکه وجود ایشان وجود عقلیست و صفت بلکه باطن دارد و این معقول باطن
از وجود خارج انفکاکی ندارد چرا که از جمله لوازم اعیان شد و میان لازم و ملزوم جدائی محال این کلیه مثل حیات
و علم من حیث هی هی مع قطع النظر عن اضافتها الی الحق او الی الخلق حقایق اند کلیه که اطلاق آن بهر که
متصف بآن صفت باشد توان کرد و لا یزال باطن باشد مشخص نگردد و این صفت بطون که لازم حقیقت
اوست هیچ انفکاکی از موجودات عقلیه ندارد من عرف نفسه عرف یعنی شناخت و صد شناخت تا شناخت
نفسه یعنی ذات وی نفس و ذات در معنی یکیست حالا ذات در میان شناخت و ناشناخت آمد اگر شخصی
ذات خود را تمام و کمال شناخت ذاتش در حقیقت آمد خدا شناس شد و خدا را غیر از خدا کسی نشناسد عرفت
ربی بربی فافهم گرچه شد شناسنده خدائی که شد و اگر نشناخت ذات خود را از ذاتش ناشناخته ماند
نفس شد و صاحب چهار نام گشت یکی از آن نامهاش نام وی اماره است اماره وقتی میگویند که فعلی
که کند بغفلت کند که در هوشیاری و آگاهی مطلقا از فاعل حقیقی نباشد و لوامه وقتی گویند که در پی
فعل ناشایسته خوفی و ترسی از فاعل حقیقی مخوف باشد و مطمئنه وقتی گویند که هر فعلی که کند موافق او امر فاعل
حقیقی کند و در هر کار فاعل او را امید و خود را در میان نه بیند و وقتی گویند که فاعل اضافی تمام و کمال
در میان نباشد و فعال حقیقی به هیأتش فاعل باشد مرادم ذاتیست اگر خود را شناخت عارف بالله است
و اگر نشناخت نفس و نفسانی و غافل و ساهی و لاهی است ممکنات نزد این طایفه شیون حق باشند
در غیب ذات و اسماء عینی ذات و اسم غیر بر ممکنات از جهت تعین آن اطلاق کنند و از آن جهت

که محتاج است بظهور در خارج بقصد او را غیر گویند و همان ممکن چون متصف بعینه و خود عین شود ناتش
واجب بالغیر بود که هرگز منعدم نمیشود بل متبدل گردد و بحسب ظهوراتش صور مختلفه بروی متغیر شود و بحسب
عوالم خود پس معلوم وجوب بالغیر بعد از اتصاف بوجود عینی باشد و امکان پیش از وجود و بعد از وجود ثابت است
همدانی سنه انتهی العجیز بر قیاس نماید که ماهیت روح معلوم کردن از بس نازک است و آن نازکی را فاعل حقیقی
ازین عبارت ارشاد نمود ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی سر غامض است کار هر کس نیست که این
ازان وجه اگر واده آید نازکی ور اظاهر کرده شد با مالک بالطاف خفی نزاکت اوراحسن کلام زیب داده سکوت
صحیح خاطب فرموده تعین ثانی حقیقت و ماهیت وی است و این است حقیقة التعین الثانی المشتملة علی الاسماء والصفات
حقیقت تعین ثانی شامل است بر اسماء و صفات و منشاء تعین تعین اول است و خود ختمی مآب صلی الله علیه وسلم
فرموده اول ما خلق الله روحی و تجلی ثانی از خود بر خود در خود مشتمل از اسماء و صفات نمود و خزاین تجالی وسلبی
با مظاهرات آنها در خود دید است آنرا صور علمیه میگویند و آن حضوریت را که قابل این صورات است روح
فرموده این اجمال بود خواهان تفصیل است مدین سنه که صفت او و ذره چهلین است باز تجلی نموده اعیان را
ملوازمات آنها ملاحظه تفصیل کرد ازین جهت اعیان ثابته می نامند و اعیان موجود میدارند و بوی وجود نشمیده
اند پس علمیت شان عارضیت عارضی را قیام و لحظه نیست و آن جوهر عبارة از امهات صفات تجلیات
امر مشرف گشته است و تبدل و تغیر در حال است و نه و مجمل چنانچه صوت تموج هوا را گویند و آن تموج
هوا در کالبد عنصری ما همه سه درجه دارد یکی حلقی و دوم وسطی و سیوم شفتی خیال نماید در اطلاقیت هوا
هیچگونه خلاف نیست و تبدلی و تغیری نمیدارد مگر حال و تبدل میشود ازین جهت کار گذاران قضا و قدر
روبروی کور باطنان و بغفلت خفتگان افشا کردن مناسب نیست و البته با مر است تعبیر نموده اند حضرت
شمس الدین تبریزی رحمة الله علیه فرموده **بیت** مقام روح برمن حیرت آمد چه نشان از وی بگفتن
غیرت آمد چه و لفظ غیرت دلالت میکند که تمیز میان علویات و سفلیات بباعث آن میگردد و تعینات
علویات و سفلیات معه لوازمات از وی ظاهر میشوند تا آنکه بینه بغفلت از گوش و کوری از چشم نیز تعبیر ده واند
و چه فهمه غیرت واقع میکرد و ظاهر نمودن را پس فرق درمیان محقق و مقلد همین است کسیکه مسئله وحدت

الروح نمیداند و مسئلهٔ وحدت الوجود نخواهد شناخت و عمر در بحث وجودی و شهودی انداخته در لطمهٔ این و آن
مانند طفل در پیچش تمام میسازی از این صورت کجا بمنزل مقصود رسی تو نیندیشی و نخوفکان بردی که این علم
الهامی لدنیست الهام و ایچ نفهمیده و شعور به نشستن حروف تهجی پیدا نموده قدم در میدان پیدائی ناپیدائی توحید
نهاده لاف پندار میسازی فی الحقیقه از ان عصاف زوال و جهل است آماده ساخته و لباس پشمینه مانند
گرگ پوشیده و عصای بی تمیزی بجهه بی صفا در بر و بدست گرفته و نشخیت تقلیدی جدا دی بعلم حقایق بی
تحقیقی خود را مشهور کرده و نمیدانی آن مراتبات و دوی نمیداند و در ایجه انیست نشمیده الا این زور طبیعت
خود است که غبار این همه تشکوکات برانگیزانیده چشم و دل را آواره و برباد کردانیده و پندار خود را دور ساخته
بصحبت شیخ کامل رفته و خود را بدو سپرده تحصیل علم لدنی باید کرد و در آنوقت که آن مراتبات مع تحقیقات
که مذکور شده مبرهن ضمیر خواهد شد و همچنان باز تعالب دیگر مع تحقیقات بیان میسازد تا که جذبهٔ طبیعت
با آن تحقیقات رجوع شود و گشتان بمنزل مقصود که از بس معلق است خواهد رسید انشاء الله تعالی
قدوة الناظرین و اسوة المحدثین فتح محمد ابن عین العرفا حضرت شیخ عیسی رحمهما الله در کشف الحقیقه مسطر یافته
مراد از آدم مطلق الظهور کونیست و این ظهور و مشاهده تنزل وجودیست از فیض مقدس نامند ذات الهی
درین فیضان وجودی هر چند قدس و نزاهت دارد و لکن بسبب انصباغ و احکام و آثار کونی فروتر از مرتبه
اقدس است و حقیقت این ظهور آنست که ذات واحد کسابقاً معلوم شد نور خاص دارد که جمیع ظهور مکونات
باوست بلکه ظهور جمیع اسماء الهی و اعیان ثابته کونی نیز و محقق اهل کشف و شهود و من تبعه مثل صاحب فصوص
و من طبعه منوط بدوست و آنرا نفس رحمانی نامند و وجود عام نیز گویند و چون وجود مطلق است انبساط آن نور
بر اعیان ثابته منتج شد چنانکه از کشیدن نفس متنفس را راحت میشود و از آن سبب نفس رحمانی خوانند و چون
نسبت عموم فیض آن نور جمیع اعیان ثابته را الی الابد سال میشود و اعیان بعروض آن احکام و آثار به
عرصهٔ ظهور می آرند وجود عام گویند و این مجموعه را حقیقت انسانی گویند بسبب وجود ثلثه سابقه در حقیقت
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و این در حقیقت عین اوست شامل مراتب ثلثه شد که جبروت و
ملکوت و ناسوت چه در علم الهی چون کمالات و خوبی مذکور مشهور شد و بدان تجرد و تخلیه من جمیع الوجود

بر ممکنات دارد جبروت بمبالغه جبر او را گفته‌اند و ممکنات که عبارة از مقتضیات اسماء الٰهی هستند و
انصباغ ظاهر وجود باحکام و آثار مختلفه اینها منقسم بلطیف و کثیف میشود بعضی مقتضیات اسما نیز نهی مثل
قدوس و مهیمن و عزیز هستند و بعضی مقتضای اسمای تشبیهی یعنی ثبوتی مثل قابل و هادی و منتقم و عفو و غفار
و نافع هستند بناء علیه استعداد و در آن نور مشهود گشت و لطیف و کثیف ازان حیثیت که در لطافت و
استعداد و انصباغ باحکام قوت و کمال دارد وجود او در آن مرتبه باسم ملکوت نامیده شد بمبالغه ملک است
یعنی اعلی و اتم این را دو ظهور است ظهور اعلی عالم ارواح است که ملکوت اعلی گویند و ظهور سافل عالم مثال است که
ملکوت اسفل گویند و ازان حیثیت که کثافت و استعداد و انصباغ باحکام عجز و نقصان دارد وجود را
دران مرتبه باسم ناسوت نامیده شد لنسیان ناس بمعنی انسان است بمعنی کثرت افراد انسان و ایضاً ظهور
انسان در انتهاء و بناء آخر و در ناسوت میشود و بناء علیه ناسوت نامیده شد و این نیز مثل سابق دو ظهور
دارد عالی که او را طبیعی نامند عرش و کرسی و ما فیه من الجنة و الحور و القصور که از آثار اوست و این را ناسوت
اعلی گویند و سافل که او را عنصری نامند سموات سبعه و عناصر اربعه و موالید ثلثه و ظهور اوست و این را ناسوت اسفل
گویند انتهی و حضرت عارف الکامل محمود شبستری رحمة الله علیه در حق الیقین میفرمایند سر نازک ادراک ادراک بنابر
غلبه بطون از شدت لنفسی نیست مسما بظاهر و حق و عدم ادراک بنابر غلبه ظهور از شدت بطون لنفسی است مسما باسمان
و خلق و ادراک عدم ادراک بنابر غلبه ظهور و بطون از وجهی عابد و از وجهی معبود و هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
سر ظهور وجود نیست و وجودی عین وجود است که غیر عدم و عدمی نیست و بطون عدمی عدم همچنان عدم
است که واسطه میان عدم نیست و ظاهر وجود نیست و باطن عین حق یعنی آنچه نزد محجوب خلقست در واقع حق
است که بر محجوبی و مخلوقی ممتنع است و الله غالب علی امره **حقیقت** اظهار کرده او ظاهرتر است از
هر ظاهر بر اختفای باطن کرده و او باطن تر است از هر باطن که ظهور و بطون او حقیقی است بخلاف ظهور ظاهر
و بطون باطن پس ظهور ظاهر بود و بطون باطن و بطون ظهور و حقیقت مبحث مدار الله **فایده** بنابر آنکه
ظهور مظاهر بوجود است و هستی مطلقه ظاهرتر مظاهر است پس هستی باری تعالی از نسبت همه هستیها اول
و باطن همه باطنها است و بنسبت ظهور خود ظاهر و آخر هست هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن **حقیقت**

هو بحقیقت هویتی را سزاوار است که مستغنی و از غیر و مغایر مجرد نیست هر ذات را که هویة از غیر بود و مغایر
وجود بود لذاته هو هو نبود بل بغیره بود هو الله الذی لا اله الا هو **نکته** دو چشم ها هو جامع دو مفهوم ذات و
افعال است برزخ یعنی الصفات چون با اسم ذات که لفظ الله است پیوند و یک چشم گردد و نسبت و اضافات
مرتفع شود قل الله ثم ذرهم **لطیفه** حقیقت هویت غیب پوشیده تر بود و از مفهوم ظاهر و باطن و اول و
آخر و از این جهت بعد ازین صفات ختم فرموده بهو و هو بکل شیء علیم انتهی صاحب مواج خوبی بیفزاید نی نی
باز بشنو که روح چیست قاعده عرب است وقتیکه نی مستعد کنند و سوراخها کرده خالی سازند پس کسی
از دهن بر سر بند که نی تمام و درست شد پس عادت اوشان این است که در جواب پرسنده اینچنین گویند
که سویته یعنی تمام و درست کردم من آن نی را پس انسان هم مانند نی دو سوراخ دارد که هر دو گوش و دو چشم
و بکه هان و دو پستان و دو شرم گاه و یک ناف پس وقتیکه هم اعضا را حق سبحانه تعالی برابر کرد و بر بیان عادت
که بر السنه ایشان جاری بود فرمود که اذا سویته فنفخت فیه من روحی از ان نفخه دم گویا شد ببین که نیست
با جی کر رچیست این دم که دم زد **بیت** دم را بناز دار غنیمت شمار عمر آنها که رفته اند بلاک همید است
نی نی روح را باز بشنو که چیست ای جان خوب روح محبوب خونیست که حیات جسم از جانیست و حیات جان
از جانان **بیت** عالم زجانیست زنده و جان زنده از رخت تو دیر زنیکه جان جهان نی و جان جان تو و
حکایت جانرا پیش کسی توان گفت بگوش جان بشنود و روح که از جهت محبوبیت ذات بیچون او از پنهان
داشته سر او از من چون گفته آید راز جان از حبیب حق بشنو که چه میگوید اول ما خلق الله روحی تفصیل جان جانم
مانند روح الامین برسانم از انکه حوصله روح الله باید که بر لب جان بخش و تفصیل اول الارواح آمد نام محمد که او اجمال
عالمست و هم عالم التفصیل او حقیقتش وحدت ذات است و همه ذات تفصیل آن و آن ذات مع الاسماء و الصفات
و احکام و آثار که انرا مرتبه الهیت نامیده اند حقیقت الثابتة و تفصیل آن همه افراد انسان و روح و مثال
و جسم نزد یک مکرر یافت اوست و ارواح عالم التفصیل آن روح و اجسام عالم التفصیل جسم بود و قلوب عالم التفصیل
قلب او فهم کن که مطلوب این بیت چنانکه گفته **بیت** یک معنی و صد هزاران صورت یک صورت و صد هزاران
مرتبه پس هر کرا که در دستی با لی همه تفصیلا و دیدن با این نسبت رحمة للعالمین آید که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

این جهت وجودیست این مراتب خمسه را تمثیل گوئیم تا در فهم قریب تر آید چنانکه خود را در آئینه دیده درین یک
دیدن مراتب خمسه در فهم آید اول ذات شخص آنرا مانند وحدت ذات فرض دوم صفات در آئینه می
بیند و آنرا این را مانند الهیت تصور کن این هر دو غیب اند اکنون سه مراتب شهادت اند از آنشو سیم
کرتبت جسم چهارم عکس که قلب است پنجم بازیافت خود که مراد روح است و بالاتر ان اصل ذات است که بغیر این
مراتب خمسه دیدن رو نیست وقتیکه خود را بازیافت پس این عین آن بیننده است که خود را بتکرار
بازیافته و این هم مانند ذات بتمثیل است که بیشله است و ذات ناظر را چون این منظور آمد از آن جهت
مخلوق نموده و این تقریب از و السنت و عکس ازین دور تر و آئینه ازین دور تر که در مرتبه سیم می افتاده
این راز نی توان گفته که حادث بافته است اما بدنیست که منظوریت ذات زایل نخواهد شد ابدا الا با ذخواه
مانده و قلب و جسم فنا شوند و روح ابدی ماند چنانچه عکس در آئینه فنا پذیر اند اما علمی که معلوم شده که بر پیشانی
من از تر سیده است این هرگز فنا نشود و این معلومیت ذات را روح نامیده انتهی اسوة العلما مکاشفین
زبدة الاولیا محققین قطب الزمان رئیس مقربان میرزا عبد القادر بیدل علیه الف الرحمة والرضوان
نکته تسفیر لنینه تکمله غیب مطلق مرتبه ایست که باعتبار مفهوم مجاز حقیقة الحقائقش نامیده اند و غیب اضافی
نشاء که بجب بساطت نام عالم ارواح متعین کردانیده و غیب بتمثیل لطافتی موسوم مثال بحکم میلان کثافت
آرامی غیب عضو یعنی منقش اجسام مقتضای کمال کثافت یعنی ختم مرتبه پیدائی پس غیب مطلق یعنی
حقیقة الحقائق خفای محض است منقطع الاشارت مشعر حقیقت ذات و غیب اضافی خفای متعین
یعنی اشارت مطلق اسما و صفات و غیب بتمثیل اشتباه ثبوت ظهور و غیب مصور شهود لفظی حسن شعور

ابیات همه غیب است شهود اینجا نیست ❀ جمله خفا است نمود اینجا نیست ❀ اصل هر سوسن و گل پیر
نگیست ❀ جز همین سرخ و کبود اینجا نیست ❀ شعله خاکستر محض است آخر ❀ جز دمی گرمی دود اینجا نیست
نتوان جلوه مطلق دیدن ❀ آنکه این پرده گشود اینجا نیست ❀ اعتبارات همه اوهام اند ❀ تو عدم باش
وجود اینجا نیست انتهی الهمه معانی را حضرت راز آگهی صاحب قدس سره از قالب دیگر وا زو لوله دیگر بیان
در شعر منت با نقد سیقر بابید تکمله ذات و صفات ظاهر است بل صفات نیست همه ذات ظاهر است

یعنی هیچ صفت در نظر نداری در واز همه بذات آری که ذات بر ذات ظاهر است نور علی نور یهدی الله
لنوره من یشاء **رسول** عبارتست از ذات جامع بین الغیب و الشهادت بلکه بین لاحدیت والواحدیت
وبین الذات والصفات یعنی باعتبار جسمانیت عین عالم شهادت است و باعتبار روحانیت عین عالم
الارواح است و باعتبار عین عالم الصفات و باعتبار سر عین عالم الذات که عین علیین است و عالم شهادت عبارت
از عرش رحمانی تا مرکز خاک و بالاء او عالم ارواح و بالاء او مرتبه ربوبیت و الهیت و حقیقت انسانیت و اعیان
ثابته و واحدیت و بالاء او مرتبه وحدت یعنی حقیقت محمدی و بالاء او احدیت صرف یعنی ذات ذو الجلال
والجمال و بالاء او مرتبه هویت یعنی لاتعین و وجود مطلق و ذات بحت و وراء الورا و منقطع الاشارت
و کنه حق سبحانه و هویت او و حقیقت او این جمله که مذکور شد در انسان موجود است و در بعضی بالفعل
و در بعضی بالقوه بلکه در هر موجودات او با جمله موجود است چنانچه تمام قابلیت درخت در تخم **نکته**
هر موجودات که هست صورت حق است و حق معانی آن صورت و معنی را بی صورت ظهور نه و صورت را بی
معنی وجود نه و مطلق بی مقید صورت نه بندد فهم من فهم و حضرت یحیی منیری رحمة الله علیه در ارشاد السالکین
می نویسند وجه دیگر بشنو برای ثبات معانی الباطن پنهان از چگونگی و الظاهر همین وجود عالم ظاهر
عین آن باطن است یعنی همان باطن بدین صورت و بدین شکل ظاهر است اگرچه در باطن هیچ شکل و صورتی نبود
پس اگر مردی از وجود عالم ظاهر منکر شود یقین بدانکه از ظاهر اسم خدا تعالی منکر شده باشد و هرکه اسمی از
اسماء ذات حق سبحانه تعالی ورا منکر شده باشد کافر گردد و دیگر آنکه جبرئیل علیه السلام بصورة دحیه الکلبی بصورة
اعرابی بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدی این صورة جبرئیل نبود جبرئیل علیه السلام روحانی است و روحانی دیده
نشود پس جبرئیل علیه السلام بدین تمثیل می آمدی اگر کسی گوید این جبرئیل علیه السلام نبود پس وحی را بر محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم انکار کرده باشد این کفر است پس تمام مقصود عارف درین مقام آنست که وجود یکی بیش
نیست و آن وجود بدین صورتها ظاهر شده است انتهی **فایده** بر ضمیر محققان معانی جلی روان حقایق
نکته دانی مخفی نماند وجود چیزیکی را بیش نیست میگویند حق است و حق مخفی این صورة است و صورة مخفی حق
و تو باید خیالات زایده و توهمات رابعه هستی و هستی اعتباری خود را که مانند سراب است همچنین تصورات

می سازی تمیز میان این و آن پیدا نمود و ازین تجلیات درگذشته ببین که آهنگر اول قالب را بعلم خود در خود
مهیا ساخته یا اعیان ثابته خود مشخص نموده بخارج جلوه میدهد و ثبوت خود را ظاهر می سازد و چیزیکه در قالب انداخته
خارج میکند بهیئت آن بیرون می آید و با شکل دیگر قیاس باید ساخت کار نه همو ظاهر میشود پس بصورت همان
صورت علم است بلباس متعدده جلوه ساخت تو لباس را می بینی حقیقت کار را نمیدانی ازین جولی را بگذار این
مقام جولان نیست **دیگر تشبیه** آینه و دیدن شخص واحد است اگر آینه را پاره پاره کرده پیش شمع نهاده
ببین نیز یک علیحده عکس شخص را ظاهر میکرد و اگر بغور در نگرید شخص واحد است و آینه واحد است و ذات آینه از پاره
نمودن او از طرافت خود و شخص انفکاک نمی پذیرد **باز تشبیه** که حسن واحد است بباعث مختلف الباسی حیران مانده
و عاجز از یک دیدن بوده بر شهود و مشاهده تحویل میسازی و هرچه در طبع می آید و نمیتوانی و بتغیر لباس ظهور میده
و خود را در سلوک انداخته دربانی خیال کن بتغیر لباس شخص را و فاعلیت او را تبدل نمیکند و تغیر نمی نماید و خود
فاعل این امور است باسماء متقابله و صفات مشروط پس درینجا استدراک ضرور است صاحب **دقیقه**
بعبارات مختلف تحریر فرموده اند که آن وحدت را دو شاخ ظاهر گشت یکی را نام احدیت که ذات با آن اعتبارات
منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات بآن اعتبارات کیانی متصف است همه صفات الهی دو قسم
آمد یکی خالق موقوف است آلهه و مخلوق در خارج چنانچه خالق و رزاق این را شروطی می نامند دوم غیر محتاج
نه چنانچه سمیع و علیم و غیر آن از امهات صفات پس آنچه محتاج نیستند بکمال ذاتی و غنای مطلق تعلق
دارند و این مرتبه را تقدم ذاتی بر اسماء دیگر هست و آنچه محتاج هستند بکمال جلا و کمال استجلا تعلق دارند
جلا آنرا گویند که وجه در این تعینات ظاهر شد **و کمال استجلا** آنرا گویند که درین مراتب حق تعینات
خود را مشاهده کند **دقیقه** واحدیت منقسم بدو قسم شد یکی صفات الهی دیگر اعتبارات کیانی و تعینات
واحدیت مر هور اساس صفات الهی آنرا گویند که وصف وجودی و فعلی صفت ذاتی ایشان باشد و
اعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان انفعال و امکان باشد و انفعال آن قبول کردن است
دقیقه لفظ الله و حق دو جا اطلاق کنند یکی در مرتبه تعین که وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم
در مرتبه الوهیت و آن عبارت است از ظهور جمیع صفات الهی اجمالاً و ظاهر ... وجوب مطلق تمام است

اینجا گویند و رب اینجا گویند که صفات الٰهی تفصیل یابند **دقیقه** اعتبارات کیانی مقتضیات الٰهی و مرتبه ربوبی
اند اینرا اعیان ثابته گویند و حقائق علمیه اینرا گویند پس درین هر دو مرتبه یعنی صفات الٰهی و اعتبارات کیانی یک
حقیقت جامع است و آن وجود مطلق است یا خلاصه بگو حقیقت انسانیه است که عدم عبارت ازوست
تا اینجا مراتب ظهور الٰهی بود اکنون مراتب خلقی ظهوری بیان خواهد شد **دقیقه** اول تعین باعتبارات خلقت
نه باعتبار ظهور نور محمدی است نام او روح اعظم و عقل العقل است او بمنزله قند است و این جمیع عوالم
مختلفه بمرتبه قند صاف و کدر تا مرتبه قطاره و اینرا عالم ارواح نامند و فرشته که وصف عالم ارواح است
او را روح القدس گویند و آخر جبرئیل امین است و او بالا مرتبه ارواح هر چه مذکور شد در عالم غیب شمرده اند
انتهی و در انسان کامل آمده است و هذا التجلی الخیالی نوعان و تجلی خیالی بدو نوع است نوع علی صورة
المعتقد و نوع علی صورة المحسوسات یک نوع بر صورت معتقد است و نوع دیگر بر صورت محسوسه انتهی **فایده**
قوت متخیله قوتیست که ازان قوه نتیجه عکوس صور علمیه حاصل نماید و قلب را تعلیم کند و قوت متخیله برزخ است
درمیان روح و دل پس اینهم لطیف است و کثیف اگر بجانب لطافت گراید که طرف او روح است فیض
پذیرفته و ترتیب یافته خود را الظهور آرد و یا مستتر سازد و حجاب است فی الحقیقت جوش امهات صفات است
که درین عالم بدین نام نامزد شده است و این خیال دو صورت میدارد متصله و منفصله و جلوه این هر دو مانند
روغن و فتیله است و بظاهر بنظر بیننده یک شمع است و تجلی بینند و نمیدانند که وجود شمع بر فتیله است و
فتیله را مدد از روغن است و درمیان روغن و شمع فتیله برزخ است فی فی باز بشنو که اینچنین باشد که جوش
و خروش دریا همه کیفیات خود را از خود پوشیده بنا و غلغله جوش و خروش است نامزد میگردد
و همه کیفیات کیفیات خود را از خود پوشیده بفاعلیت خود مشهور میشود که خود دریا است جوش میسازد و گاه
باشد جوش و خروش را ظاهر نکرده ذات خود را از امواج و حباب مستتر کرده بقالب دیگر آمده نام خود پوشیده
میدارد اگرچه و حیرت نظر سازند همون دریاست غیر نیست **باز بشنو** که سوای غیر عبارت از ما
سوی الله میسازد چه حقیقت است تمثیلش بشنو از آن العزیز که آب از خود در خود ولوله و جوش میکند موج
و حباب ظاهر میشود و آن حباب موج سوی و غیر اند زیرا که ساتر هستی آب آمده اند و هستی مطلقه درمیان

جلال و جمال برزخ است و آن هستی مظاهرات هر یک صفات را علیحده خواهان کیفیات خود است و هر یک
صفات را مع مظاهرات هستی خود در خود ساتر بود و بلاحظ کمیات و کیفیات آنها بنظر اینجا است و بجلوه در نمود هست
آنها هر بکرار رساند بکر جوش و خروش یکتایی خود را غلط میدهد که سماء را هستی عینیت و صلیت میدارند باز بشنو
اینکه مشتق از ام است و ام امام را میگویند و نیز مادر را چنین نامند و اگر معنی اول را بر قرار دارند امام همه اسماء و صفات
هستند و اگر معنی دیگر را بگیرند فایده دیگر بدست می آید و آن این است و بطن ام حامل اثر و مؤثر است و ماده
او بعین تاثیر آماده است تا آنکه از صورت منعقده و محسوسه جلوه نکند ناظر را هیچگونه بنظر تامل در آید و اگر بخیال
فاسده پابند گشته غور و فکر کنند از آن خیال حکم قطعی سازند نمیشود و از نتیجه نیک بهره ور نمیگردد بلکه از خبطی
و مالیخولیا تام زده خواهد شد عیاذا بالله این علم چنین نیست که بعقل عاقلان و قیاس قائلان در آن دخل سازد
و تا طوره مقصود بدست آرد **بیت** زاهدا این علم در دفتر نبودی * گر کهنه ملایان همه عارف شدی * و
متابعت پاکدامنان این علم و تعلیم راه روان صداقت تسمیم ضرور افتاد که انحلال عقدهای لاینحل و تحقیق تفهیمات
حقائق انسان بتحقیق بدون وابستگی این نکتهای تمثیلات کشود و کشف یقینی و حصول دقائق و معانی
حاصل نمیگردد و باز بشنو که ماده امهات صفات مانند بطن ام در برزخ در میان اسماء افعالی و انفعالی آمد
و بر جلوه هر دو شامل است چنانچه اعیان ثابته برزخ است میان صور علمیه و اعیان خارجیه پس امهات عبارة
از ان انسان کامل است و ظهور اسماء فعالی و انفعالی بذات اوست و جلوه اسماء الهی و کیانی بدوست
مانند نماز وقتیکه مصلی تکبیر تحریمه گوید در فاصله موصوف و صفت کنجای غیر و غیریت نمی آید و منقطع
الاشارات میگردد و هستی خود و هستی دیگر را نمیداند چرا که تکبیر تحریمه است پس ام بمعنی امام است و پیشتر
وی مقتدی مسبوق و لاحق است و موتم و مسبوق و لاحق خارج از پیش روی او نمیشوند و نماز منقسم
بدو قسمت اجهریه و سریه مثل اعیان ثابته و خارجیه و بر همه لوازمات شامل است و بعضی داخل اند و بعضی
خارج و آن اسباب که داخل اند تقدیم و تاخیر در آن روند سهو لازم می آید و نماز باقلیست و اگر خارجی اند
از آن تقرب بجوید و اصل نماز خلل نیست نماز هست مگر مکروه چو نماز نشد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا صلوة الا بالوضو یعنی تمامیت نماز بر وضو است و نماز نمیشود بکرو وضو نتیجه

نتیجه کلام اینست که نماز بجای خویش ثابت است و صفت نماز باعث عدم وضو یافته نمیشود و هم فرمود لا صلوة الا
بحضور قلب اگر کسی را حضور نیست از صفت نماز مبرّاست و نماز را چه فساد باز شنو که همه محالات و لوازمات
خواه ذهنی باشند خواه خارجی همه شعبات آن مراتبه و ذات صرف او بر همه ثابت است تا آنکه حقیقت آن کلی را نفهمی
و بر لوازمات آن دانستگی پیدا نسازی ناقص مبتدی نادانی که وجود جزئی پیش نیست و تفصیل آن لوازمات ذهنی و خارجی
را از ینجا قیاس کن صاحب بحر مواج میفرماید بدان اگاه باش که سخن در امور کلی بود که حکم وی با جزوی چو نیست پس حکمش
حکم کلی آنست که در امر جزوی آن کلی را تمام یابند چنانچه انسانیت که امر کلی است آن همه انسانیت در هر فرد انسان تمام
یابند پس انسان جزوی است و اگر حیوانیت یابند هر فرد را حیوان گویند اگر وجود با امر امور کلی منضم کرده همه احکام صادق
آیند پس کلی انسان است و انسان جزئی آن چنین است که تمام کلی را در جزئی نوعی انسانی یافته میشود انسانی و حکم جزء
و کل دیگر است که کل در خود کلست چنانچه فوج کلی است پس در فرد فوج را نیابند پس کلی هم عقلیت مبادا
حق را جزء و کل و کلی و جزئی گوی از ینکه کل و کلی هر دو عقلی اند و مستی ذات بر همه موجودات کلست در خارج
و هم باطن است و ذات را که بکلی تشبیه کردیم از ان جهت که هرجا مثل کلی یافته میشود هم در عقل است و هم در خارج
است نه آنکه عین ذات است پس ذات را کلی مطلق نتوان گفت جزئی مقیده چون گفته آید کلی آسماء و صفات
حق اند و در مرتبه انسان همان صفات جزئی عین مقید اند اکنون چند سخن در جزء و کل بشنو اعیان ثابته را
هیچ صورت شکلی سه در سه خانه بود بر خانه اعداد مختلف پر کن که امهات اعداد همه اند و باقی تکرار آن چنانچه از
نصف آورده یازده وی بند و باز عدد یک را دو بار مکرر نویسند یازده نام نهند چون عدد دو یک بود و
نیست و یک خوانند و اگر همان عدد را تقدیم و تاخیر کنند دوازده گویند همچنین الی لا نهایت پس معلوم شد که امهات
عدد اند پس این را در خانه نویس خانه قلب که در میانست عدد پنج در ان نویس از گوشه اول عدد در
دوم خانه عدد حروف بسطوح جا و رینویس باین نوع دو و نه و چهار و سه و هشت و یک و شش و هفت و عدد
پنج را در خانه میانه نویس چنانچه او این است که هر طول و قطر اگر شمار کنند پانزده

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

آیند و را اعداد این شکل اول چنانچه صورت آدم اول افزاست و اعداد حروف
آدم هم باین شکل مساوی اند جمع این شکل چهل و پنج اند چنانچه حکم شرع اینست که یک حصه

عورت را بر هر دو حصه مرد گیرند الذکر مثل حظ الانثیین همچنان حوا که از جنب آدم پیدا آمد آنرا یکحصه پانزده دادند
که عدد حروف حوا پانزده می‌شود و این نیز امهات اعداد که نه اند تا اعداد مختلف بی تکرر بی شمار پیدا می آید چنانچه تجلیات
حق بلا تکرار نیست و در صورت ابراز اولاد آدم گویند و این عدد دران نه خانه که شکل آدم هست چنانچه مختلف اند
همچنان وجود در هر اجزای آدم بشان آن اجزای مختلف می‌نماید و این همه اجزای اعداد او را یک کرده فرض کن که کل
هست و آن موجود نیست و جزء که افراد اند موجود اند و هر کرده که هست قابل تجزی نیست چون کرده چهار را که اگر
نیم کنید دو جزء خواهد شد و اگر دو را نیم کنند یک شود و چون یک جزء را نیم کنند دو جزء شوند و یک هرگز نشکند
قائم مقام سه هست اعتباری نیست و یک حقیقت هست اگر آنرا دو بار یک یک گویند دو خواهد شد همچنان یک
و یک سه بار تکرار گویند سه خواهند شد پس چون سه چهار جمع آمدند یک کرده شود چنانچه پنج بار تکرار یک کنند
یک پنج گویند و اگر دو بار تکرار یک کنند یک بطور شان خود را علیحده بصورت مختلف نماید ازین که یکی ماند دوم
نیست و دوم ماند سیوم نیست هر یک مثل بود هر یک در شمار شان ذکر دارد دو نامی دیگر چنانچه در گنبد مصقل
شخص نشیند و خود را هر جا بیند زیر و زبر راست و چپ پیش و پس در هر جا یابند پس همه عکوس کل اند مانند
گروه و هر یکی جزء مانند فرد پس آن یک شخص است تمام جزء و کل نماید و ایشان هم برابر تجلی آورده شد و کرده حق سبحانه
تعالی ز جزء و کل پاکست سخن یا در آنست که یک وجود موجود است چنانچه آب در امواج و حباب و کف و نمک و
مروارید تجلیات اعداد کون کثرت صورت نمایش هست ؛ فانکل احد تجلی بکل شان ؛ پس دریاب که هر چند
نور وجود باعتبار اختلاف قابلیات رنگ دیگر و نام دیگر و حکم دیگر یافت اما وحدت آنرا قادح نیست اما چنانچه
پایچا کالبدی خالی کنند و دران زر یا نقره برسازند پس آن زر و نقره بمثال خالی خود را نماید یا یک تخته را
خالی سازند بصورت آدمی و بوقت استوا آنرا معلق بگیرند آفتاب بر خانه آدمی همه و نقش آدمی بر زمین ظهور یابد و
با وجود که شعاع آفتاب لان کما کان هست که نقش آدمی نمود اما خود بحال خود است که نه آدمی گشته و نه در خود
تغیری یا تبدیل یافته پس درینجا حکم عدم برابود که وجود را عینی مانند عدم و وجود را نماید پس صور علمی اعیان ثابته اند
و وجود را باعتبار تعینات خود را نماید و اعیان ثابته شمه وجود نیافته اند نظم ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت ؛
هرگز بجلوه گاه عیانی نهاده گام ؛ در حیرتم که این همه نقش و نگار چیست ؛ بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام ؛

چنانچه بر کاغذ نوشته مهری کننده و نقش حروف یکبارگی منقش کرده آمد در ترتیب سطر آول را اول خوانند
و حروف آخر را آخر همچنان امر کن یکمرتبه شده و ایشان بتقدیم و تاخیر در آیند که سطر اول را اول خلق الله روحی
و حروف آخر جسم از ینکه چون حق سبحانه تعالی امر کن کرد پس اول آن امر را که قبول کرد روح بود و چون الست
بربکم فرمان شد پس قالوا بلی اقرار روح است چنانچه اول عدد که رسول علیه الصلوة و السلام فرمود که انا رسول الله
پس اول قبول کرد حضرت خدیجه بود رضی الله عنها پس عورت در قبول کردن بحکم شوهر مردان مانند که چون روح
و اعیان ثابته که در زیر علم معلومیت ذات است **بیت** چیست زن اعیان جمله ممکنات منفعل گشته ز آسما
و صفات بر تقدیر قبول کردن امر کن **بیت** چیست مرد اسما و خلاق وجود چون گشته فاعل کان جز اطوار حدود
همه اسماء الله مذکر آمده اند مگر اسم ذات که تانیث بالف و تا آمده که بر وی همه احکام واقع شوند چون ناظر
باعتبار نظر ذات را منظور کرده اند و علی هذا القیاس همه اسماء ذات را بسیط یافته اند و بار دیگر یافتن ذات را که بچون
و بچگونه است مخلوق علی صورته یافت و روح نامید خلق آدم علی صورته فرمود در آئینه ممکنات خود را دید هر
طرف خود نمائی شد انتهی **فائده** الفقیر دیده کوری خود را از دیدن غبار پاک نموده وجود مالک حقیقی را به بین که خود
مصور معمور است و فاعلیت و مفعولیت این دو لباس است گاه باین ظرف و گاه باین ظرف جلوه کرده مشهور
باین و آن میگردد و درمیان هر دو لطافت و نزاهت نهاده گاه آمر و حاکم و گاه مامور و محکوم نموده میشود
و دوام عابدیت و معبودیت و ساجد و مسجودیت می بخشد و در این مظاهرات و تجلیات و تعینات و تشخصات ظهور
میساز د و نوید انی کریمه انیها تلولوی ضیا یک شمس است چنانچه کلال خاک و آب را مخلوط ساخته بنام کوزه
و پیاله و آبخوره و نوانی ابنویه نهاده بیک انداز و به ربط تحریری می اندازد و نمید انند که این همه صناعی کلال است
فقس علیه هذا و آن اعتبارات ذاتی تفصیل و ادراک اتحادی و افتراقی بین الذات و الاعتبارات منقطع بود خواه آن
ماده تفصیلی مجرد بودند در صورة تفصیل جلوه آرای خود ظاهر نموده از نام آنکه صفات نام زد شدند و این آنکه صفات
اصل ماده اسماء آلهی کیانی اند و مسر و طی و سیبی و تقابلی در خود هستند تفصیل آن از کلام صاحب بحر مواج
خوبی مرکبه و اسباب مقابله خود و ضدیات آنها مقابل قیاس است و خالق الکرام زین وجه ارشاد فرمود
فاعتبروا یا اولی الابصار و این عبرت عبارت از بینش خود نقش است و آن دو جوهر اند که در ممکنات از نام

دانش و بینش مشهوراند فی الحقیقت همین عقل است که ادراک کلیات و جزئیات میسازد و این را در اصطلاح این طائفهٔ عالیه
لطیفهٔ الهیه ابدیه یافته می نامند و آن هیولای اسماء اضداد است و در هر تعین و تشخص نامی از نامهای مختلفه مشهور میگردد
و گاه باثریت می آید از آن اثر گویند و گاه بموثریت میشود از آن مادر لقب میسازد و گاه بفاعلیت می آید از فاعل شهره
میشود و گاه بمفعولیت مغلوب میشود از مقتول مظلوم مشهور میگردند و ذات اندیشه عبارت از دانش است باقیست
و این گروه مباحث تعلیم صفائی نظر بفاعلیت آن نهاده کلی حسب مراتبات و درجات و تعینات و تشخصات بگفتگو میسازند
و هر یکرا بدیده او می نهند و از حد دانش در نگذرند و این مسئله را تجدد امثال می نامند و خلاصه این مسئله را بدین صورت
می سازند و تفصیل این مسئله بسطور بیان می نماید **مسئله تجدد امثال** اولاً اسماء متقابله را قیاس کن که
هادی و مضل و منعم و عفو و ضار و نافع و قهار و غفار و ستار و معطی و اینهمه اسماء اضداد و مظاهرات فی حد ذاته
ضد یکدیگراند چنانچه هادی مظهر حقیقت خود را می طلبد و مضل مظهر خود گمراهی نافرمانی است خواهش میسازد جاییکه
هادی نیست مضل را خلل نیست و منعم وقتیکه مظهر خود را در خود کشید مانع در آن کار نکند و عفو مظهر خود بجانب خود طلب
میسازد و ضار را فسخ نمیشود و نافع دلوله خود میسازد و قهار بطرف او نگرد و غفار بر مظهرات خود فایض المغفرت
است و قهار غلبه میکند و ستار یعنی خود بر مظاهرات ظاهر نماید و در آنجا جلوه دیگر اسم نمیشود و معطی عطای خود بر
مظهرات نثار کند و غل بخل را نمیگردد و خالق خواهان مظهرات خود است و فنا یکطرفه قرار نپذیر نمیشود و عالم را
یکدم همه لوازمات نابود میکند و یکدم همه کیفیات بوجود می آرد و استعجال رتق و فتق اسماء اضداد و به مظهرات
چنانست که مرتبه اتصال و افتراق ناظرین را معلوم نمیشود از این سبب مالک حقیقی از آن خبر میدهد قال الله
تعالی بل هم فی لبس من خلق جدید یعنی شما در پیدایش جدید بشک افتاده اند و فی الحقیقت همان معنا هست
مخصب اگر از چنین حال بکسوی اختیار نموده در دهول افتاده اند و همچنین بگیر از معاملات سرعت آن آگاهی
میدهد قال الله تعالی و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب می بیند کوهها را و گمان میسازید که
مستقیم برجای خود اند و این چنین نسبت آنهاند از عدم بوجود می آیند و باز بعدم میروند و این آمدن و رفتن را
و مستقیم برجای خود اند می بینید و می دانند نیست و هست و هست و نیست برابر اند در اینجا معلوم
میشود که حال این سرعت مانند جوالهٔ آتش است بنظر ظاهری صرف حلقهٔ آتش است می دانند چنین نیست

مسئله تجدد امثال

بباعث سرعت نزاع معلوم میشود کیست وگرنہ یکے بعد یکے می آید و میرود باز شنو بر نہر جاری رفتہ غور بر آب
کن کہ آب یکی بعد یکی می آید بر ہیئت اصلی خود میرود و می آید سبحان اللہ آب بکو جود ہست در ہستی واحد شدن او
ہیچگونہ نقصان نمی دارد و از صرافت خود باز نمی ماند و سوی عارضی را و بلحظ قیام و قرار نمی باشد و حال ہمہ ممکنات
خواہ خارجی و خواہ ذہنی باشند ہمین حکم است باز شنو بدان العزیز کہ کالبد عنصری تو واحد ہست حالانکہ
مرکب از اضداد است و وجود ضدین در واحدیت وجود بالکل سراغ ضدین یافتہ نمیشود و علما طب وجود
اضداد را مع لوازمات ضد از تاثیرات و از تاثیرات آن قیاس مینمایند و تشریح آن از کتبہای و شان معلوم خواہند شد
پس در آن کالبد مالک حقیقی جلت صناعہ روحی حیوانی را آفریدہ است و آن نفس بدو حرکت موجود ہست
یکی بالا میرود و دیگر فرود می آید و ہر دو حرکت را بکدم میگویند پس این ہر دو حرکت بیک لباس ہیئت اند معلوم میشوند
کہ یک اند خواہ بلوازمات لطافت آیند و خواہ بکثافت بباعث سرعت اتحاد دو حرکت معتقد اند و ناظرین غور نمی سازند
پس این دو حرکت مدلول بر اسما اضداد اند یکی حی و دیگر ممیت و ظہور ہر دو با یکدیگر توام اند و تسکین طمانیت
این مسئلہ منحصر بر فہمائش شیخ کامل است باز شنو کہ مسئلہ اندراج المسئلہ ہست کہ تضعیف
مع حقیقت و ماہیت ہمہ ہست شود و صفت کیانی بوصف الٰہی مدغم گشتہ بشکل واحد نظر می آید و دوئی
اثنینیت مرتفع گردد و لفظ غیر و سوای بالکلیہ حک شود مثلاً ابر تیغ کر مثال واحدیت اند و بہ تفصیل خود باسما
نامزد گشتہ اند قاعدہ ہست دو لفظ در یک جنس آیند و بیکدیگر ادغام نمودہ ملاحظہ کنند یک لفظ واقع
میشود چنانچہ اللہ در اصل ال الہ بود دو لام در یک لفظ آمدند یکی را بدیگرے منضم کنند اللہ میگردد
و رب در اصل ربب بود بر وزن فعل یکے را بدیگرے مدغم نمایند رب میشود و ظہور جلالی و جمالی را ہمین
قیاس کردہ اندراج اسماء متقابلہ را غور کن وقتیکہ باران می بارد و دریا شدہ و بارش حباب
خورد و فلان بمنزل سلاسل می برآیند بخوبی ملاحظہ آوردہ ملذ بفکر جمال آرا کجا می آیند و کجا خرد
میشوند بجز وجود آب و دیگرے یافتہ نمیگردد و تقابلیت ماہیت اوشان ظاہر میشود و صفات و
انعدام متساویست و آن جوش را یک لحظہ و لمحہ قرار نیست و بر قرار ہست آنہا یافتہ نمیشود و ہمہ ہستی
واحد در نمودار اند و اندراج الجزو فی الکل و کل فی الجزو ثابت است و اعیان ثابتہ مراتب مع علویات

خارجی برغبت و دلالت میدارند و افاده طالب این راه را امید میدارند بازشنو حیات و علم و اراده و قدرت
سمع و بصر و کلام و این هست بحسب تعین و تشخص نامی علیحده میدارند بخوبی نگری و احدا نه تلونوی این اسماء
کیانی مدلول به اسماء و صفات الهی اند و اثر فعالیت و انفعالیت میدارند و تمیز و تفریق از لباس یافته میگردد
و غیر و سوای اعتباری اند و اعتبار مجازی را از نظر مجازی بر دو آئینه بینی و حقیقت اندراج علم الیقین عین
الیقین اند و **اندماج و اندراج** از روی لغت متحد المعنی و مختلف اللفظ اند و فی الاصطلاح وجوداً
و معناً یکی اند و حق الیقین میگویند و حجاب تفریق را مانند حرفیان و دراک این حجاب تنوعیه شوی معلوم
گردد که ثلاثی مزید فیه اند و در آئینه ذهن هویدا گردد که کثرت اعتباری میدارند و معنی تمیز برای رفع وهم
از ذات مذکوره مقدره مقرر هست از او در طریقه اخلاص بکار بری و ادراک سازی که ضمیر متکلم و متکلم مع الغیر
یکی هست و پندارد وی این آفت را بر تو آشکار اکرده هست و فی الحقیقه همه ایشان را اندماج می نامند العزیز
مانند تار رشته تار هست که آواز از تار و تار را آواز از خارج نیست و هم مضراب هست اگرچه یکی هست مگر باشکال مختلف
نامی علیحده یافته هست بازشنو که سالکان این سلوک و راه روان بیدای لاهوت نکته و تحقیق و کلمه تحقیق چنین
بیان نموده اند چنانچه برهان الدین راز الهی رحمة الله علیه در شرح آمنت بالله از قول شیخ حمید الدین ناگوری
رحمة الله علیه منقول هست که هیهات هیهات از آنگاه که انتقاله تاریک این روشنی پدید آمد آنچه نابود بود در دید آمد

بیت ره پدید آمد چو آدم شد پدید ٭ زر و کلید هر دو عالم شد پدید ٭ ای جامع عبودیت و ربوبیت هم اینجهان
و آنجهان صفت ذاتی اند و در هیچ صفتها در ظهور آمده این هر دو بعینه در وجود انسان موجود هست چنانچه لفظ
مهمل و متماثل بر هر دو جهت چنانچه واو و میم از یکجا بر آمدند اما اگر نظر بر میم داری واو محو میشود و اگر نظر بر واو
نگاری میم از میان میرود پس حضوری واو در غایبی میم و غایبی واو در حضوری میم یعنی در حضوری ما غایبی وست
و در غایبی ما حضوری اوست و مراد از میم معنی ماست و مراد از واو و وی وست پس از این دو صفت بر هر چه
نظر داری تو بجائی پس باید که بهر حال نظر بر واو باید داشت و میم فانی صفت باشد **بیت** چنان
در اسم او حق میم نهان ٭ که میگردد الف در اسم پنهان، اگر عین بینی عین هست و اگر غیر بینی غیر است
بلکه عین این عینیت مابر جمال هویت مثل خال است تا عروس عشق راز یبی دیگر حاصل کند پس عبودیت

و ربوبیت این وصفت ذاتی اند هر وقتیکه بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بعینه ربوبیت
غالب آمدی وصفت عبودیت در استیلای آن محو گشتی و در آن ساعت هرچه فرمودی کلام الله شدی و چون
بصفت عبودیت باز آمدی در آن وقت هرچه بر زبان مبارک صادر شدی احادیث گشتی و مراد از جبریل همت
که درمیان این وتعینه خطره هست که در صفت عبودیت آگاهی هنده از حال ربوبیت است و در وقت غلبه
صفت ربوبیت گنجایش او نیست زیراکه علیت چون در آید وصال را حاله کم شود گفتگوی دلاله ؎
بلکه درین دایره وحده لاشریک له دلاله چکار کند علیت در عشق پیام ورنجد ٭ خود دلبود که او بیمیرجی
رباعی یا من هدا جمالک فی کل مابدا ٭ باد هزار جان مقدس ترا فدا ٭ عشق است و بس که در دو جهان
جلوه میکند ٭ گاه از لباس شاه و گه از کسوت گدا ٭ انتهی فایده العزیز ارباب بر تمیز درین تحقیقات
نکتهای دقیق حسب استعداد که خود بیان فرموده اند این هیچمدان قوت بیان کردن نمی دارد و پرده معانی
بر رخ آئینه دل فرو هشته بر خاسته نشود ناظوره مقصود در آن آئینه بجلوه ناظر نخواهد رسید و افشای
معمای این اسرار اگرچه لیکه درست نیست مگر مالک حقیقی علیت آلای ارشاد نموده است و اما بهمه تبریک
محدث تجدیدت فیضند رحمت پیر تربیت خود هر چه شنیده بود مانند صدف پرورش در خود می سازد
فی الحقیقت آن نعمت ایزدی است و ابراد آن تمنا کردن که تقلید امر حقیقی است واجب و فرض است
از دست رها کردن حکم الهی را ترک ساختن میگردد وجود ظاهر و نفس خود نسبتی دارد و بان نسبت مشهور میشود و نسبت
ارتباط که میان دو شی است و وقوع آن نسبت بدون خلجان درمیان آن واقع میگردد مثلا زید قائم و قیام
نسبت ارتباط است و ثابت است مر زید را و اگر نفی سازی بخلاف در قیام ظاهر میگردد و دیگر آنکه اجزاء
حروف وجود زید هر یک از آنها متغیر اند و مجموع حروف را زید میگویند اگر هر حرف را زید است گوئی نمیشود و حال
مفرد دیگر است و مرکب دیگر و حکم نسبت مطلقه از جای خویش بخبر و تثنیها نحیه فی وعلی حرفی اند از حروف و فی حد
ذاته معنی پیدا نمیکند مگر نسبتیکه صحیح سکوت مخاطب شود و ضمایر هم بدون ضم ضمیر دیگر معنی متصل المقصود بجلوه نمی آید
خواه مفرد باشد و یا مرکب بود دلالت بر ظاهر وجود میسازند ازین ظاهر است بعضی وحدت حقیقی میگویند و کثرت
نسبتی می نامند و بعضی وحدت حقیقی و کثرت حقیقی میفرمایند و به اصطلاح علماء تحقیق این مرتبه را نزد آلیمی میگویند

اندو دو العقلی نام زد میسازند مگر فردیت زید باعث کثرت علیحده نمیشود و معنی مفرد ثابت است چنانچه عبارة
شرح جام جهان نما ان قوی علی التحقیق است هم این ظاهر وجود را در مرتبه ثانی صورة احدیة است و وحدتی
است حقیقی از سرایت احدیت در وی یعنی وجود ظاهر در مرتبه ثانی معبر قوس از دائره ثانی است که آنرا قوس
وجوب خوانند صورتنا احدیة الجمع است چرا که صورة در اصطلاح قوم بر چیزی اطلاق میکنند که محل ظهور امری
باشد که آن امر فی ذاته مخفی باشد و باین صورت ظاهر شود و بدین حکم ظاهر وجود صورة احدیة باشد چنانچه اسما
وصفات حق هست از جهت آنکه ایشان مظاهر و مجالی ذات حق اند که ذات مطلق بتقید ایشان ظاهر میشود
بایمعنی اعیان ثابته صور اسماء آلهی اند و اعیان خارجی صورة اعیان ثابته اند علی هذا القیاس هر امری
که بشئی ظاهر شود آن شئی صورة آن امر باشد پوشیده نیست ظاهر وجود را در مرتبه ثانی دو نسبت است یکی وحدت
حقیقی دوم کثرت نسبی حدة حقیقی باعتبار احدیة الجمع است و کثرت نسبی از جهت اسماء و صفات باعتبار
مفهوم متکثر اند و بنظر ما صدقه یک حقیقت اند پس کثرة ایشان نسبی باشد نه حقیقی پوشیده نیست اعیان ثابته
اگرچه در مرتبه علم صورة متنوع دارند ولیکن ایشانرا در آن مرتبه محلهای متعدده نیست بلکه محل ایشان امری
واحد است آن علم حضرت باریتعالی است نیست علم وان معلوم نیز واحد باشد چه معلوم من حیث المعلوم احدیت
در ذات عالم چنانچه وحدت نوعی من حیث النوع واحد است اگرچه در خارج افراد او متعدد است همچنان اعیان
ثابته در مرتبه علم حق متعدد اند متعلق علم اما من حیث النفس المعلوم متعدد و مستند فهم منقسم و حضرت علم را بحر امکان
از آن نامند که از امواج جواهر اجناس و اوراق انواع و اشخاص ممکنات و دیگر امواج است و صورة امواج از بحر
ماده حادث میگردد از قعر علم بساحل خارج می آید تو آن نمایت از تمثیه است پوشیده نیست هر چند که ذات
در کثرت اسما و صفات و افعال خود را ظهور کند صرافت او زایل نگردد اما ذات مع الصفات خوانند فهم من
فهم انتهی ودر **انسان کامل** آمده است و اعلم ان الوجود و ذو العدم متقابلان و ذلک لالوهیة
محیط بهما لان الالوهیة تجمع الضدین من القدیم والحدیث والحق والخلق والوجود والعدم فیظهر فیها الواجب
مستحیلا بعد ظهوره واجبا و یظهر فیها المستحیل واجبا بعد ظهوره فیها مستحیلا و یظهر الحق فیها بصورة الخلق بمثل
قوله رایت ربی فی صورة شاب امرد و یظهر الخلق بصورة الحق بمثل قوله خلق آدم علی صورته علی هذا التقدیر

فانها تعطی کل شیء مما اشتملته من هذه الحقایق حقها انتهی بدان ای مخاطب وجود و عدم متقابلان اند و این
الوهیت محیط بر وجود و عدم است و تحقیق آنکه الوهیت جامع ضدین است از قدیم و حادث و حق و خلق و وجود
و عدم پس ظاهر میشود واجب بالوهیت بطوریکه از ظهور الوهیت مستحیل است بعد ظهور او و در الوهیت محال است
و ظاهر میشود حق و در آن ظهور بصورة خلق چنانچه این قول است دیدم پروردگار خود را بصورة جوان امرد و ظاهر
میشود خلق بصورة حق تا نهد این فقره طیبه پیدا کرد آدم را بر صورة خود بر و این ضد لیس تحقیق که آن جود عطا میکند
تمامی شیء را از آنچیکه شامل میشود حقیقت آن از حقایقها انتهی **فایده** العزیز چه شده است تا که میدانی حقیقت
خود را وجود و عدم بحرین اند و هستی مطلقه ساریه مطابق معلومات خود جلوه مینماید و علما متکلمین کثرهم الله نفعهم معلومات
را تابع علم میدانند و نظر بر این کیفیات نفرمایند و قتیکه معلومات تابع علم شوند بر تابع چه جرم است که مستحق
عتاب و عذاب شده آید و در اینجا ظلم صریح واقع میشود و او تعالی شانه از ظلم کردن مبراست و درین مسئله غور نفرموده اند
اینجای اغماض و تستر کردن بهتر معلوم میشود و ارباب کشف میفرمایند که علم تابع معلومات است و ملاحظه نمیکنی که
معطی از آن صورتست که خالی از ماهیت خود شود و غیر ممکن است و معطی ایست که طالب لطافت را لطافت
میدهد و کثافت را بکثافت سرفراز میسازد بهر حال از خود خواهست مظهر یکسوی بی پروای نمی نماید چنانچه
آتش فی نفسه حار است و آن اشیا که خواهان حرارت اند او را اعطای حرارت میکند و آب بارد است موافق خواهش
مطعطشان خود بروی و تسکینی میرساند نتیجه الکلام اینکه آتش را برودت و برودت را آتش نمیدهد و اگر
اینچنین بود خلاف ماهیت حقایق میگردد و اگر تجویز علم عالم خلاف سایل و مسئول واقع شود و درینجا بسیار
نقصانات ظاهر خواهد شد و فی الحقیقت درینجا نقصانات را دخل نیست و در لفظ شیرینی و عذوبت
معنی واحد است و قند و نیشکر و انگور و خرما علیحده اند مگر یاره هر یکی موافق احتمال خود درخواست شیرینی مینماید
معطی عطای خود مطابق درخواست آنها میدهد تا که حجت آنها بر خود واقع نگردد العزیز معطی فی نفس الامر
واقع حجت حجت انگیز نیست و عطای علم حقایق و کشف ارباب دقایق بدین نمط است و تعینات

تمثیل

تجلیات و انوارات مراتبات و درجات بهمین عنوانست و حال اسما اضداد و بدان صورت است
دیگر میشود حی و ممیت اینچنین و باهم اند در خود با یکدیگر ضد میدارند معطی و منتقم دیگر هست و مضل و قهار دیگر حقایق

دلوازمات آن دیگر هست واین بحث ورای عقل وادراک هست هاز کشف کشود واین همایدون بفیض فیاض میشود هست
وقال صلی الله علیه وآله وسلم انا اعرفکم بالله واشدکم خوفا منه حالانکه دانستگی من بجانب پروردگار بسیار هست و
بسیار سخت ترم اخوف است از وی وخوف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکدام چیز هست پس بناشد خوف حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از رب بناشد از رحمن جز این نیست خوف از الله تعالی است دمی باهم درکدام صورة ظاهر
میشود از آن در تجلی الٰهی ظاهر میشود مگر بمقتضای حکمت او وحضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی
در نقد النصوص مرتبه ثالثه مرتبه ارواح است واین مرتبه ظهور حقایق کونیه مجرده بسیط هست مرنفس خود را
چنانچه ارواح درین مرتبه مدرک اعیان خودند وتمیز حقایق خود انتهی صاحب بحر امواج خوبی تشریح خوب بیان
می نماید بدانکه از ظاهر شدن حق در وحدت نه زیادت است ونه نقصان چنانچه شخص کرد اگر د
خود را بنها مختلف داشت نشیند ودر هر آینه موافق آئینه صورت مختلف بیند ودر یکانگی وی نقصان
آید ونه زیادتی تمام اگر یک عکس را کسی گوید که این شخص هست عین خطا وکفر است همچنین در حل مبارد
بلکه این همه عکسها وبیند وشخص از هر عکس جدا است وباهر عکس معیت وجودیست از بهر که قاعده چنانست که نظر
سوی آئینه رود واز صفای وی آنجا قرار میگیرد وباعتبار آئینه شکل تفاوت مینماید پس در هر عکس هستی
از وجود شخص بیند واست پس آن معیت وجودی است نه علمی که وجود شخص بصورت عکس نمود وهر عکس یکسان
نمیبیند ونیست وبا ایشان را ذات گفتن کلمات کفر هست واین بدان ماند که چهار نابینان برای دیدن
فیل رفتند بدست یکی دندان فیل آمد او تصور کرد که فیل مانند یک کز چوب است وبدست یکی دم آمد او تصور
کرد که فیل مانند نیزه است وبدست یکی گوش آمد او خیال کرد که فیل مانند بادکش کلان ودست یکی شکمش آمد
وهم نمود که فیل مانند خم کلان است وبدست یکی پا آمد او قیاس کرد که فیل مانند ستون است چون این
حضرات بر هیچ یکجا جمع شدند در منقولات هر یکی اختلاف افتاد یکی صاحب نظر آنجا حاضر بود وگفت که ای
بی بصران فیل همچنین قیاس کنید هر یکی از شمان از یک نشان فیل گمان کردن غلط عظیم است مثل
این مثال فیل مانند وهر یه اعتقاد کنی که اعتقاد ایشان آنست که جمله عالم حقست وهر یکی آن افراد مش
بنده او چنانچه هم مجموعه قوای ظاهری وباطنی را فیل گویند این قول بدمذهبان است همچنین گمان هر

از آوردن این مثال مراد آنست که هستی یک است موجود و بچندین هزار شان خود را نموده چنانچه یک سبو را
هزاران روزن کنند و روزنها مربع و مسدس و مثلث و در وی چراغ نهند از هر روزن روشنائی برون
آید موافق آن روزن خود را بالصورت علحده نماید بی تجزی و بی تبعیض اگر روشنائی یک روزن را کسی
تمام چراغ گوید غلط عظیم کرده باشد ازینکه چون در مراتب غلط آید کفر و زندقه گویند پس در مراتب عبد و آله
تخلیط مکن و تفرق تمیز کن **سوال** اینکه بادشاهی باشد و در کسوت فقرا آید آنرا اینقدر علم بود که بادشاهم
اکنون بلباس فقر آمده ام پس اگر حق سبحانه لباس عالم کرده همه خلق را بطریق اولی یاد بودی که در اصل
آن هستیم اکنون عبد شده ام پس علم چه طور فراموش شد **جواب** آنکه سبحان الله تعالی سبحانه لباس
عالم نکرده اگر این تقریر عالم را گوئی که الله هست بی این اعتقاد کفر است و گناه کبیره این همه که می بینی
لباس اینست نه هیچ کس را علم اینست فراموش نشده برهمه من گویند و سابق که الهیت که گفته شد با آن تعریف مرتبه الوهیت
و مراتب مخلوقات دیگر اند انهم سابق گذشت و وجود مطلق را در هر مرتبه یا حکم معین است حفظ مراتب اسلام است و
اختلاط مراتب کفر تمام انتهی **فایده** العزیز در فایده سابق که تقریر تمهید بود از تشریح صاحب بحر مواج موید گردید
و دیگر آنجا یاز دو مراتب اند یکی **قرب فرایض** و دیگر **قرب نوافل** تا آنکه ماهیت این مراتب
ندانی حقیقت معرفت الصمد رتبه این نخواهد رسید و حضرت سید کمال الدین شاه صاحب قدس الله سره در کلیات
کمالیه میفرمایند بدانکه تحقیق و ذوات و اثبات وحدت الوجود و کثرت در وحدت و وحدت در کثرت و مسئله
معیت ذاتی و عینیت حقیقی و غیریت حقیقی و تجدد و امثال سایر مسایل تصوف تعلق براه معرفت میدارند و
این همه به استماع قال صحیح از مرشد کامل حاصل میگردد یا بمحض عنایت مولی تعالی بعضی را میسر میشود و نادرا لیس این
شناخت مذکوره را علم الیقین میگویند و این بجای تمام معرفت باشد به آنکه راه انجم وحدت است و سالک راه
وحدت را ذکر خفی طی نموده بمقام قرب رسید و سلوک خود را با نتها رساند ذکر خفی آنرا گویند که سالک ذات خود
و ذوات همه ممکنات را ذات حق داند و بیند و تیقن نماید بی شک و ریب انجا مراد از ذات وجود و هستی سالک
است نه عدم و فافهم و اعلم پس بدین شغل چندان استقامت ورزد و مواظبت کند که ذات سالک معلق
گردد و اینمرتبه فنای عبد از ذات خود و بقای وی بذات حق باشد و این فنا و بقا نیز دو قسم است علمی

وحالی علمی ظاهر راه وحدت وحالی باطن آن تحاصل چون ذات سالک بالفعل مطلق گردید وهرچه در وی از روی فیض
وقوت مندمج ومندرج بود بمرتبه بسط وفعل رسید چنانچه سلوکش تمام شد بمقام کن فیکون که بالای آن سلوک متصور نباشد
حاصل گشت وعلی الدوام درهمین مقام می باشد واین مرتبه را مقام قرب مقام کن فیکون حالی و روح قدسی قرب فرایض
واحدیت ووحدت الوجود وامثال آن می نامند وعلامت وصول باین مقام آنست که منتهی این مقام آنست که منتهی بمقام
هرچه گوید تواند گفت وهرچه کند تواند کرد وهرچه شود تواند شد **بیت** مقام قرب منزل بی نشان است ٭ چه جز از دون
مکان بیگر جهان است ٭ بعون حق رسد آنجا چو سالک ٭ شود بر هر یکی اشیای مالک ٭ زیرا که درین هنگام عبد بمرتبه حق
رسیده عبد آله نما وکانه هو گشته چنانکه حق سبحانه بعد تنزل معنوی بمرتبه عبد رسیده عبد آله نما شده اما گاهی فی الحقیقت
عبد آله نشود و آله عبد نشود لان فیه انقلاب الحقایق وذلک محال ابیات نه ممکن کو ز حد خویش بگذشت نه او
واجب شود نی واجب او گشت هر آنکو در حقایق هست فائق نگوید این بود قلب حقایق **فایده** قرب دو نوع است

بحث قرب نوافل

قرب نوافل وقرب فرایض قرب نوافل عبارتست از دور شدن صفات بشریت سالک ظاهر شدن صفات
حق تعالی وروی بدین وجه که مرده را زنده کند وزنده را مرده باذن حق تعالی بیند وبشنود از همه بدن خویش
نه از گوش وچشم فقط وهمچنین مسموعات که دور اند انها را بشنود ومرئیات که بعید اند انها را ببیند وهمین قیاس
دیگر صفات او یعنی فانی شدن صفات سالک در صفات حقتعالی آنست که مذکور شد واین ثمره نوافل است

بحث قرب فرایض

اما قرب فرایض پس آن عبارت است از فانی شدن سالک بالکلیه از شعور همه موجودات تا از نقش
خود نیز بحیثیتی که نماید در دیده باطن وی مگر هستی حق سبحانه وتعالی این است فنای هستی سالک در ذات
او تعالی واین نتیجه فرایض است انتهی وحضرت راز الهی صاحب رحمة الله علیه می فرمایند قرب نوافل وحضوری
اتحاد وصل ما بعد وفانی فی الله در اصطلاح صوفیه گویند چون بر تخت نشسته متصرف سلطنت شود که آن شعور سابق
قبل از رسیدن بر تخت آمده بود یعنی مشغول بودن در متصرف می نماید مرتبه قرب فرایض ومشهود خود است
بخود وفنا آنقدر را این نیز خواهند ودوم این مرتبه مذکور پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم بود وکمال افراد واقطاب
آنگاه گاه بحسب استعداد برکت کمال متابعت نبوی میسر میشود انتهی **فایده** ای عزیز بر تمیز تو قیاس خود را
در یکجا ساخته ببین که همه کلمات ارباب حقایق قرین یکدیگر نه وصل مشاهده وواحدیت باری تعالی عزشانه

راهبر راه توحید اند وقاطع همهٔ شکوک و مظنونات اند ولی وسیلهٔ این تقریر و خلاف ضابطهٔ این تسطیر جادهٔ پیمان شکستن
ودیده وری را بکوری ضلالت فرو خفتن است تا بکی اشتهای بخیر و عزیمت و بدون سر انغار خود ساخته و لباس پاک دامنا
مرا بوسیده داغ ملامت بروی می نهی مع توحید از معنی واحد دیدن نیست بلکه از معنی واحد بودن است چنانچه مهر
بر کاغذ ثبت نمایند و حروف برابر نجیز و بار دیگر ثابت بر آن سازند تا که حروف مهر برابر نجیز دو بایکان شود ازین
مثل مسیح تفهیمی بغور قیاس کن که ذات مهر حاوی بر شئی معینه است تا آنکه آن شئی را بهم رنگ خود نسازد
محیط و محاط برو نگردد حروف خود را ظاهر نکند و همه اجزای آن شئی مغایرت خود اند و در خود حذف نکند اشیاء
مقدرهٔ خود آشکارا نمی نماید سبحان الله تعالی عما یصفون و آن صورهٔ علمیهٔ ایزدی که استدراک معلومات خود از قرینه
علم مطلق واضح است طالب اعیان ثابته است و نیز اعیان خارجیه و از سیاق این درجات ظاهر است
چنانچه خالق و مخلوق و رازق و مرزوق تا باز از مرزوق برازق و از مخلوق بخالق روند و ماهیت خود و ماهیت
مظهر تطبیق کرده ببین که ما حصل از آن چه آید و همه طرف و جهات بر طرف میشوند چنانچه کعبه را جهات و طرف
نیست اگرچه خشک آن بنای خلیل است و کعبهٔ دل بنای رب جلیل و باعث عدم بیروی ارباب حقایق و معارف
و بیشتر شدن صحبت دانایان دقایق و مکاشف این صورة احولی پیدا کرده الغرض این علم بهترین علوم است
چرا که مجتهدین دین و علمای یقین متین تجسس فراوان و کوشش بی پایان بکار برده اند و حاصل ساخته اند و ترجیح
شده که تقلید هر دو فریق را از دست ترک کرده در صحبت گرگ لباسان درمانده گشته دین علم پاک نیست
تا آنکه خود را پاک نکرده و از علم آن آگاهی پیدا ساخته ملقب بفقر قشری شده فخر میسازی و علم لدنی علمیست
که عالم و معلم را پاک میگرداند و این همه نتایج اثری بر خود پسندیده و نفهمیده که در کلام مجید رب عزت چه ارشاد
نماید لا یمسه الا المطهرون اگرچه خشک علما فقه معنی بیان می نمایند بر جای خود راست است تا آنکه نباشند با طهارة
قرآن مجید را مس نکنند مگر درین مقام این معنا است قرآن شریف بلوازمات خود هیچکس را مس نسازد
تا آنکه نبیند او را پاک و کسی را علم نیست اسباب پاکی کما هی میسر گردد و حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه
تشریح علم لدنی به تصور میفرمایند و علم لدنی علمی بود که اهل قرب را بتعلیم الهی و تفهیم ربانی بی واسطه علوم و مفهوم
گردد و این علم المعرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد آن علم را حضرت حق سبحانه و تعالی از

بحث علم لدنی

عالم غیب در دل ایشان وا نمایند و این علم الشهادة وجد و ذوق بود و نه بدلالت عقل و نقل و در آن وقت بود که
او حقیقت ظهور کند و مباشر دل گردد بی حجاب صفات بشریت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی
و حسی بکلی صافی شده باشد و بنده از وجود بشریت بدر آمده از لدن خویش بلدن حضرت حق رسیده و از تحیّر
در معرفت ذات و صفات او جل ذکره ادراک معانی و فهم کلمات نتوانسته بدانکه طریق پرورش مریدان از راه مجاهدات
و ریاضت طریق سهلیان بوده و بخدمت درویشان و حرمت ایشان طریق ابو صالح قصار که شیخ اهل ملامت
و پرورش طالبان بمراقبت باطن طریق جنیدیان بوده و هو جنید بن محمد رحمة الله و جمله محققان مجاهدات
اثبات کرده اند و مر آنرا اسباب مشاهده گفته و سهل بن عبد الله رحمة الله علیه مجاهدت علت مشاهدت گفته و طلب را
در کار حق تاثیر عظیم نهاده و وی زندگانی و بینا در طلب فضل نهد بر بیوة عقبی و در حصول مراد دیگران گویند که
وصول حق را سببی علت نباشد که هر که بحق رسد بفضل رسد فضل را با فعل چکار بود پس مجاهدت تهذیب نفس
را هست نه حقیقت قرب را و بزرگان گفته اند تا صدق مجاهدت نباشد صفای سر نباشد و تا صفای سر نباشد
صحت اشارت نباشد هر که اندر ظلمت نگرد گاه خطا بیند و گاه صواب هر که اندر ضیا نگرد همه صفات بیند و تصدیق
مجاهدت نتوان یافت الا بعلم و این دلیل است بر آنکه صوفی بحقیقت آن باشد که عالم ترین اهل عصر باشد و اعلم ان
فوق علم التوحید علم الاتحاد و فوقها علم الوحدانیة و فوق ذلک علم الاحدیة فهذه اسماء لها صفات و اوصاف لها
انوار و انوار عنها علوم و علوم لها مشاهدات بعضها فوق بعض و فوق کل ذی علم علیم و علم التوحید اول هذه العلوم
و عموم هذه للمشاهدات و ظهور هذه الانوار و اقربها الی الخلق و بدان بتحقیق که بالای علم توحید علم اتحاد است
و بالای هر دو علم وحدانیت است و بالای همه علم احدیت است پس اینها همه اسمای اند که مر ایشان را صفات است
و صفاتی اند که مر ایشان را انوار هست و انواریست که از ایشان علومی حاصل است و علومی که مر ایشان را مشاهدات است
که بعضی از ایشان فوق بعضی است و فوق بالای تر صاحب علمی صاحب علمی دیگر است و علم توحید اول این علوم است
و عموم این مشاهدات و ظهور این انوار و اقرب ایشان بنسبت بخلق است **فایده** العزیز هر دو علم را موضوع و مبادی
و مسایل هست تا آنکه از ان وقوف پیدا کنند اطلاع از ماهیت علم محال است پس هر موضوع این علم معارضه بیان
رسانیده شد تا غیر پایه ماهیت و وجود از دست نداده بر دیگر اصطلاحات که از لوازمات مسایل آن علوم اند

ذهن نشین گردد مستعد بر کار بستن آن باید بود زیرا که ارشاد مالک حقیقی بر این نمط وارد است قد افلح من زکیها
یعنی کسیکه خود را مزکی ساخت رستگاری یافت و اسباب مزکی بر دو نوع است یکی علمی و دیگر عملی و کیمیا گاهی
و اطلاعی بر علمی پیدا کرده صرف بر عملی رجوع کرده احتمال در اعمال و ظاهر میشود چنانچه کسی که به دبستان ادب
برای آموختن آن داخل میشود و استاد آن فن بتعلیم آن متوجه میشوند و بیاموزاند و محروم نمیگرداند و از فضیلت
آن بمقدار استعداد خود شرف اندوز گردد و دگرنه وقد خاب من دسیها از نقصان آن خود خبر فرموده در عرفان
راه بر دو نوع آمدند بعضی بر علم اکتفا کرده اند و بعضی بر عمل بهترین و عمده ترین آن گروه اند که علم و عمل بیدارند
و ناقص ترین و ازاد ترین آنکسان اند که جبه بی صفا و عصا و ریا و تسبیح بی حضور بدست گرفته و بر علاقی این
و آن مشغول شده عمر عزیز را برباد میسازند و مانند سگ بر استخوان پاک رفتگان عوعو مینمایند و نمیدانند که این
وبال بی تمیزی بکدام طرف میگذرد و میکشد و قیاس نمیسازند که چه ارشاد صاحب لولاک است صلی الله علیه
و آله وسلم یا بنی آدم انک مسئول یوم القیمة ما کسبت لا یقال من نسبت هیهات هیهات در وصول افتاده
عمر خود را برباد میکنی و نام و نشان اب و جد را کم ساخته رنگ بوقلمونی پیدا کرده ای تراباد نسبت که پیر
تربیت منور الله مرقده چه ارشاد میفرمودند و مقوله حضرت جامی قدس الله سره السامی بر زبان مبارک میراندند

بیت بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی ؛ که اندرین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؛ و هم در وقت
خواندن نقد النصوص فصوص لسان کامل این بیت حافظ شیرازی علیه الرحمة والتحیة میخواندند **بیت**
هزار نکته باریکتر ز مو اینجا است ؛ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ؛ متنبه نمیشوی که سیاهی ز موی بیا رفته
سفیدی محلول گشته در اینوقت خیال نمیسازی که پیغام اجل قریب بود هنوز پیر نا بالغ هستی این علم از بس مشکل است
مگر این چند کلمات برای افاده و استفاده شایقان این طریق بتحقیقات پیشینیان و تحقیقات خود پیش
کرده میشود از راه راست و برابر گنج نروند و از صحبت ناواقفان یکسوی اختیار کرده بصحبت مقتدران این
راه روند و از حقیقت این علم با وصف تفصیل آن بار بطوری قلمی کرده شده است تا که تسکینی و طمانیتی
حاصل نماید و تمیز و علیحدگی در میان مقلد و محقق پیدا سازد **فائده** العزیز سکر و صحو دو مقام اند و درین
دو مقام بحث و تقریرها می سازند و کتبهای مبسوط آن را پر کرده اند از طول کلامی علمی صحیح سکوت مخاطب

بحث سکر و صحو

این را همیگردد و مانند اسپ بی لجام مطلق العنان گشته می ماند و بحث آن را سست است ماهیت و حقیقت آن درست
دقیق است الفقیر مراد او لا معنی سکر القیاس آنکه سکر از روی لغت نشه را میگویند و درجه نشه را سه صورتست یک
سیهست **سرخوش** سیاه مست هر دو بجای خود اند سیاه مست درجه فوقیت میدارد چراکه در هر دو مرتبه
تمیز است و سیاه مست بدرجه مغلوبیت است و او را هیچ وجه تمیز و اسباب آن پیرامون او نیست ذات نشه اگرچه یک
در آن دو درجه است و تمیز من وجه باقیست و در اینجا تمیز مغلوبیت و نشه غالب است و شعور بحجوبیه آرمیده است
الحق این درجه حسن است چنانچه ماه نوری دارد و کواکب روشنائی در خود نیز میدارند و اگر غور و فکر نمایند
ظاهر میشود که روشنائی ماه انوار کواکب را مستور ساخته است و معلوم میشود که کواکب از روشنائی نیفتاده دور
نشده اند بلکه در روشنائی ماه محو و طمس یافته اند و مغلوب بروشنائی ماه گشته اند و حکم مر غالب راست باز
شنو که درمیان نور و نار فرق و حد است چون درد من نفخ شود و خلل تمیز راستی شود و وقتیکه راه رو
این راه بماهیت و حقیقت آن علم که عبارة از وجود محض است بر ممکن که مانند دود است مصروف شود و
کیفیت دود که معبر از ممکن است بذرت سازد و وجود محض باقی ماند ممکن مغلوب میشود و وجود محض غالب می آید در
اصطلاح الصاحب مرتبه را سیاه مستی نامند و خیال لوازمات ممکنه را بر طرف میسازد و صار العبد فانی
والحق باقی جلوه میکند و خود خداوند حقیقی ارشاد میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری
این آیه اشاره این سیه مستی آنکسانکه ایمان آورده اند نزدیک نماز مشوید در حالیکه بیکر مستید باز
شنو که مستی و نوبی نوترا آواره دشت ادبار ساخته است و قهار را بر گردن خود نهاده مطعون
درهجران میگردد و اگر کسی بسکر دوی پابند میشود لایق عتاب میگردد و قابل حد است **قاعده** اصول
است که میگویند نشه آنست که در حرکت ثلاثه یعنی رفتار و گفتار و دستار تغیری و تبدیلی واقع شود و
حد بر او صادق او ثابت میشود و قیاس مجازی که چه ارشاد صاحب لولاک لما اظهرت ربوبیتی صادر
گشته است من قال لا اله الا الله خالصا و مخلصا پس خلوص رفت همه چیز بر طرف شد حد لازم آمد
بر دو جاییکه خلوص است غیر و اغیار را دخل نیست لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و حقیقت سکر آنست
که گفته شد و هم ارباب کشف بیان می سازند لایق محور است سید محمد جعفر مکی رحمة الله علیه

سکر حیرت
سکر محبت
سکر حمیت

دربحر المعانی میفرمایند ای محبوب سکر و حیرت در طایفه اهل سکر بر سه وجه است سکر محبت و سکر صحابت و سکر حمیت یعنی

محافظت هر کلمه که ازین مقام از مستان بر آید در شریعت مقبول نباشد از آن کلمه بر ایشان مواخذه و عتاب نباشد

کما قال علیه الصلوة والسلام ان الله تعالی لا یواخذ العشاق بما یصدر منهم و قول مشایخ نیز همین قابلیت

که العشاق لا یواخذون بما یقولون و یفعلون پس ای محبوب بحکم حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام و بقول مشایخ

متابعان مصطفوی قدس الله ارواحهم بر مستان بعد در کلمات مستی نگیرند که حکم خطاب بخواب ساقط است و مستی

چون خوابست ای محبوب مستی بر دو وجه است یکی آنست که حواس بیکار باشد و مسدود بود مثل خواب دوم آنست

که حواس گشاده باشد مثل مستی پس ای محبوب سکر محبت مر خلیل ابراهیم صلوات الله علیه وسلامه را بود در سکر محبت

مستغرق بود بعده ملائکه بحر و شنیدند و همه یکبار در ناله در آمدند که ای سرار دان آشکار او نهان این چه حالیست

که خلیل خود را بدست ذلیل گرفتاری داده و آتشکده را قرارگاه او ختم بیچاره ملائکه ظاهر بین چه دانند که ابراهیم

در چه هیبت و سکر محبت در سر دارد اگرچه شراب نمود از نیست و نبود پس ای محبوب ظاهر بین را چه بهره ناگاه ندائی

بر بیابان اهل رسالت جبرئیل امین علیه السلام در رسید و گفت که ای ابراهیم هل لک من حاجت فقال اما الیک

فلا یعنی گفت که ای جبرئیل از من حاجتی بخواه پس ابراهیم گفت حاجت تو ندارم اینک ای محبوب شریعت میگوید

بایستی که از جبرئیل حاجت خواستی تا داخل ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه نشدی اما ابراهیم در سکر محبت بود مواخذه نکردند

که ان الله تعالی لا یواخذ العشاق بما یصدر منهم و نکته باریک دیگر آنست که چون ای محبوب سکر خدمتگاری حیست بند

برای وصلت آن حضرت چهار مرتبه است عالم ناسوت و دوم عالم ملکوت و سیوم عالم جبروت چهارم عالم لاهوت

پس ای محبوب اول مرتبه ناسوت مبداء مقام سالکست اما ای محبوب هر که در ترقی سلوک کوشش نماید اول

ناسوتست یعنی تا در خرابات ظاهری نفس را نزند گوهرها خباثت نفسانی ظهور نگردد چون ظهور شد هر یک را

مشاهده کند و از هر یک تبرا گردد آنکه بخرابات ظاهری نفس را نزنی پس نفس را ندانی که من عرف نفسه چه اصطلاح است

بیت هر کو بخرابات نشد بی دین است ٭ زیرا که خرابات اصول دین است ٭ چون از ناسوت مذکور تبرا کردی بعده در

پایه ملکوت رسی مقام مذکور تسبیح و تهلیلست و این عالم ملایکه است که یسبحون اللیل والنهار لا یفترون بعده چون

ازین مقام ملایکه ترقی کنی به عالم جبروت رسی که عالم جبروت عالم انبیاست علیهم السلام و عالم انبیا محبت و شوقست

وشوق وذوق وانس وانبساط چون آن از عالم انبیا ترقی کنی بمقام لا اموزه ربی و این مقام مخصوص بحضرة رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم و بعضی جرعه نوشان حضرة او که بقلب حضرت رسالت اما المقصود ای محبوب جبرئیل علیه السلام عالم ملکوتی و ابراهیم
خلیل عالم جبروتی و مرتبه ملکوة فروتر از مرتبه جبروتیست پس اعلی را التجا باسفل روا نباشد از سبب این بود که ابراهیم خلیل گفت
اما الیک فلا المقصود همچنین گوشت زهرآلود در شکم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ اثر نکرد زیرا که درون پیغمبر از
شکر محبت پر بود همچنین ابو الطیب حجام چون آن حضرت رسالت صلی ربنا را حجامت کرد همه خون حضرت رسالت صلی
ربنا را بیاشامید ای محبوب بدانی که شرب خون مطلق حرام است بدلیل قطعی قوله تعالی والدم ولحم الخنزیر پس ای محبوب
ابو الطیب حجام را هیچ مواخذه نکردند زیرا که درون او از سکر محبت پر بود که ان الله تعالی لا یواخذ العشاق بما یصدر منهم مع هذا
ای محبوب رسول الله صلی ربنا ابو طیب حجام را بشارت فرمود حرم که الله تعالی جسدک علی النار و ای محبوب سکر و وهم محبت است
چنانکه عمر رضی الله تعالی ردای مبارک حضرة رسول صلی الله علیه وآله وسلم گرفته تیز و تیز می کشید و مانع می شد و میگفت
که یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه عبد الله ابی که او از منافقان بود نماز نکند از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم بعمر رضی الله عنه هیچ مواخذه نکرد یعنی عمر رضی الله عنه بی ادبی محکم کرده بود و از سبب آنکه درون عمر رضی الله عنه بسکر محبت
پر بود همچو سکر حمیت چنانکه حضرت موسی صلوات الله وسلام علیه با قوم خویش وعده کرد برای طوریت آوردن در طور رفت
ووعدنا موسی ثلثین لیلة یعنی سی شب وعده کرد ازین شب روز مراد است پس روز برای چه نگفت از سبب آنکه
راز گفتن با دوست شب خوب باید از روز چنانکه خطاب بر حبیب صلی الله علیه وآله وسلم نیز شده است که قم اللیل ؎
بیت تجدنی فی سواد اللیل عبدا ؎ قریبا منک فاطلبنی تجدنی ؎ و ای محبوب تجلی نور و ظلمت ظهور است
زیرا که سواد نو همیلست که مظهر جمیع نورهاست چنانکه خاک لغت ظلمت و هست مظهر نور ذات و صفات شده است
که انه کان ظلوما جهولا لغت یافته است المقصود ای محبوب روز روزه داشت اما برادر خود را هارون علیه السلام
را در قوم خویش خلیفه گذاشت که هارون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین بعد از سی روز فرمان
شد واتممناها بعشر یعنی ده روز دیگر برین سی روز افزون فرمان حضرة رب عزة جل جلاله شد و قوم موسی
علیه السلام گفتند که موسی خلاف وعده کرد و یا گفتند موسی را در کوه گرگ خورد و هارون را از میان خویش
بیرون کردند و خود گاو پرست شدند چون موسی علیه السلام بعد از چهل روز توریت آورد و دید که هارون

علیه السلام از قوم بیرون آمده است و قوم او گاو می پرستند و اخذ براس اخیه یجره الیه یعنی موسی علیه السلام سر و ریش
هارون را علیه السلام بجبر بگرفت که یا ابن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براسی پس آن محجوب این فعل بپیغمبر مرسل چگونه کند
اما سبب این معنی بر موسی علیه السلام هیچ مواخذه نکردند از جهت آنکه درونه حضرت موسی علیه السلام بسکر حمیت
پر بود که ان الله تعالی لا یواخذه العشاق بما یصدر منهم انتهی حضرة خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه میفرمایند و آن دو
مقام یعنی صحو و سکر مقام بی صفتی است یعنی باز آن خداوند است سبحانه و تعالی نه از آن بنده بنده میان این دو
حال است گاه در صحو و گاه در سکر و آنچه گفته اند سکر عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن بسبب
اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات بیان این سخن آنست که اهل وجد دو طائفه اند محبان ذات و محبان
صفات منشاء وجد اولیان نور ذات است و منشاء وجد آخران عالم صفات و در وجد محبان صفات فترات
و وقفات بسیار اتفاق افتد و وجد محبان ذات بسبب عموم ذات و خصوص صفات و هر وجد که از عالم صفات
بود آن قوت ندارد که وجد که از آثار انوار ذات باشد و اهد ذات در بدایت وجد بجهت قوت و غلبه که دارد مغلوب
سلطنت حال گردد یا و فشاء اسرار الربوبیت مبالات ننماید و در حال سکر منفعت از مضرت نداند و از لذت
و الم غائب بود با وجود لذت و الم از نفس اشیا غائب نگردد که این صفت مست باشد بلکه از تمیز میان نفع و ضر
غائب گردد فان غلبات وجود الحق سبحانه لیسقط عن العبد التمییز بین ما یولم و یلذ غلبات یافتن حق سبحانه ساقط
گرداند بنده را از تمیز کردن میان آنچه وی را از وی الم باشد پس هر که میان عز و ذل جاه و سقوطش تمییز کند
علی الحقیقه محجوب است و السکر من مقامات المحبین خاصة و قال الصـ اذا کوشف العبد بنعت الجمال حصل السکر و طرب
الروح و هام القلب اگر از همه معاصی دور شوی و بهمه طاعتها و امر و نهی آموخته کار کنی از عامه ستنیان باشی
خصوصیت خاصکان خبر از وی نه بینی که سبق از همه بعیقای دل بر وند و صعب چون تهی باشد که
زمام عالمیش بود و از همه بهشتیان باز پس بود انتهی **فایده** العزیز در خاطر خود راه داده بودی که سکر
حال بهتر نیست و فهمیدی که این صفت است و آن صفت را ندانی که چه نتیجه دارد باز بشنو این
صفت در میان و وشان است صور علمیه و اعیان ثابته این شخص از اعیان خارجی مع لوازمات فرا
تر گشته در اعیان ثابته هست گشته اند و در این مقام شعوری حاصل میشود و از آن می فهمد که اعیان ثابته بالوصف

محبان ذات
محبان صفات

وبالذات قرار پذیرد ولحظه نیستند باز پس شده جانب صور علمیه متصرف گشته مقهور انقلاب علم مطلقه تظهور اسماء متضاد
مشغول می مانند و وقتیکه این تصور غالب شود و از انشکر می مانند باز شنو نی تحیه کے شئی محسوس را دیده است
و از ان شئی دیده شده و در پرده بود باز در آئینه ذهن تصور نماید و می بیند او را کانه هو هو و فرق در میان محسوس
و متشخص ذهنیه نمی بیند العزیز آئینه ذهن مظهر قلب است و قلب مظهر جامع است و مظهر لوازمات اسماء اضداد را بر
خود پوشیده در آن آئینه خود را می بیند پس این قلب مظهر ذات و صفات است و در غلبه صفات خود را
مغلوب نیده است منقلب و حرکت میشود و ازین مظهر این را لطیفه نفسی می نامند و ذهن مظهر این لطیفه است
و این لطیفه را نسبت لطافت قلب بیشتر است و بباعث این نسبت لطافت آئینه ذهن این خوبی میدارد
باوصف عدم وقوف بر آن لطافت مذکوره ظاهر است پس قلب همه فیوضات اسماء الذات و صفات و افعال
می نماید و بمظهرات خود عطیه میکند علی الخصوص قوت متخیله را که وزیر خود است آن فیوضات را می بخشد و
ذهن مظهر آن قوت است ازین جهه این لطافت میدارد و وقتیکه قوت متخیله بلطافت می آید و منقلب
در اسماء اضداد شده مغلوب الکیفیت بوده تابع میگردد و مستغرق می ماند و صلح و جنگ عبارت از آن خیال است
پس این حکم است ازینجا است که مولانا فرمود رضی الله عنه **بیت** بر خیال صلحشان و جنگشان ؎
وز خیالی فخرشان و ننگشان ؎ **باز شنو** قلب درجه بهتر میدارد و مظهر جامع است و مظهر جامع
عبارت از مرتبه روح است و قلب وزیر او و مظهر اوست و مظهر همه لوازمات جامعیت و در مظهر خود ذات ببند
کی و در خشند کی میفرماید و فیض مظهر که آن از اعلی حاصل کرده است بمظهر میرساند پس قلب در حاصل کردن
مطالب و مقاصد اسماء اضداد منقلب میگردد در مذکوره دو شکل اند یکے غالب و دیگر مغلوب و وقتیکه از یکدیگر
بر یکے غالب آید مغلوب تابع غالب شود و حکم غالب راست و اسباب جبر و اقتدار بالکل منقطع گردد و عکس شخص
و متشخص عکس در آئینه علم واحد اند مید اند و می بیند و در تجلی یکتائے تصور دوی دور میگردد و این مرتبه
را سکر خطے منددتی و دوری از دوے دور میشود و من جهه باقلیت و خود را رشا فخیمی باب جلی برتبا دلالت
بر آن شعور میکند که لا تتحرک ذرة الا باذن الله تعالی مراد از ذره شعور است و تعبیر الا نمودن شعور است باوصف
نفی لوازمات شعور حرف استثناء باقی است و اینمرتبه را اهل کشف بهترین مراتب است میفرمایند

چراکه از مرتبه عبد در نگذرد و بی آداب نخشود اللهم ارزقنا آداب العبیر صحو مرتبه است که در تعریف او رب
العزت خود ارشاد میفرماید قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و درین آیه شریف سر دقیق است اولا التصفیه و ملغ
از حرارت علم که سر ابه جهالت است و در کنی و دیگر برودت که در پرده دماغ از علم نا واقفان این راه نزول
نموده است بدین صورة جاده پیمان مثنوی چگونه بی بری العبیر در فن خطاطی های موزرا ملاحظه کنی که انکسانیکه
بخط عربی مشق می نمایند و شغل میسازند و خوش نویسان آن فن قوت قلم را که در نوشتن های موزه بدو چشمی می بینند
و امتحان کمالیت قوت قلم بدو چشم نوشتن میسازد که برابر می نویسند و با کمی و زیادتی واقع شده است و یا
برابر است و اگر هموار ظاهر گشته است بخوش نویسی مشهور می نمایند و نیز در فارسی بدو صورة می نویسند و کمالیت را در
هر دو حال ملاحظه میسازند بهر یک مرتبه کمالیت مشق را بحسن رخ و لطافت حروف ملاحظه میسازند الحاصل نتیجه
الکلام و محصل الکلام این است نتیجه که اگر هر دو چشم است خط منحنی در میان هر دو بر خسنت و زیب هر دو یا و
ظاهر است او انبعاث آن خط از جوشش خیال واحد است تا انکه دو نشو و احد احد گفته نمی آید و آن دوئی از
یک جنس است اولا نظر تعمق بخود نماید و هو نقطه است بمنزله هیولی همه حروف مفردات و مرکبات از و ناشی میشوند
و پوشیده است در در چیزیکه اول از وی بیرون آید خط منحنی است و در یک چشمی خط منحنی محذوف میگردد
بجز واحد در نظر دیگر نمی آید و همه لوازمات ذاتی بذات او عین ذات او اند میدانند ثم ذرهم فی خوضهم همین مراد
است ظاهر میکنند و حقیقت آن تفصیل و ماهیت هستی خود آشکارا می سازد تا انکه شعور خط منحنی است مرتبه سکر
است و گاه تمیز بود و سید محمود چشتی رحمة الله علیه در حق الیقین می آرند حقیقت هو تحقیقت هویتی را سزا
وار است که استفاد از غیر و مغایر وجود بنسبت مرزات را که هویة از غیر بود و یا مغایر وجود بود لذلته هو هو خود
بل بغیره بود هو الذی لا اله الا هو نکته دو چشم ها هو جامع دو مفهوم ذات و افعال است و من هیهنا برخ
الحسنی الصفات چون اسم ذات که لفظ الله است پیوند و یک چشم گر دو نسبت و اضافات مرتفع شود قل الله
ثم ذرهم انتهی و در مراة العارفین که آن را کشف الاسرار میگویند می نویسند النکتة الراجحة فی اسرار
الصحو و السکر قال الله تعالی عینا یشرب بها المقربون چشمه است که می آشامند از آن چشمه مقربان ان
الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون بدرستیکه آنانکه گناه کار اند بودند که از آنانکه ایمان آورده اند

بدانکه صحو و سکر دو حالت‌اند در صوفیه را تعالتست نزدیک بعضی صحو اتمّ است از سکر و نزد دیگر
بعضی سکر اعز است از صحو اما نزدیک این درویش آنانکه در یک مقام لنگ محروم از این حال لنگ نه صحو را بی سکر زینت بود و نه سکر را
بی صحو لذت و هر یکی از این هر دو نوع است صحو بیست بعقل و صحو بیست بحفظ صحو یکه بعقل بود غایت آنکه او بدین
صفت او را نه از عشق کام است اما صحو یکه بحفظ بود آن از صفت عقل برونست و او را ذوی العقول ندانند
که چو نیست این صحو است که در حالت سکر محبت حفظ محبوب بود تا هیچ از اسرار محبت کشف نکند و آن فراهم سکر است
بل اهل سکر را الوجود آن شکر است اما سکر یکه بخیال معشوق است آن سکر یکه بخیال بود آنرا افاقت بجمال بود
و سکر یکه بجمال باشد از آن افاقت محال باشد چنانکه گفت **بیت** چو باده از کف ساقی تهی نمیگردد ۞
بجام داغ لطیفم ز هستی آید باز ۞ آنرا که این سکر بود ترک صحوش سجده شکر بود، اما اگر حفظ حق برای ادراک لذت آن
سکر قدری صحو در وی نهد که بر آن بیخود لذت شراب بیخودی گیرد نیکو بود و این صحو بیست برین سکر و سکریست بی‌وید
بصحو که جز اهل کمال را نباشد مگر این قول دلیل صحو و سکر است که گفت المحبة سکر لا یصحو صاحبه الا بمشاهدة محبوبه
ثم السکر الذی یحصل عند الشهود لا یوصف انتهی **فایده** العزیز همه این تفهمات را چه قیاس کنی سر تجربه کرده باشد
غواص برای بر آوردن در از دریا در بحر زخار غوطه باید خورد و همچنین همه مقدمات را در بحر قلب دریافت کرده
در ره ابدار جواهر حقایق و معارف را قیاس باید کرد و صحو عام از اعلی با دبی گزیدست از این امر سجده سهو لازم می آید
و خاص را از رو گردانیده در بحرهای زخار هستی مطلقه بدیدن جمال و تعالی شأنه غوطه میزند و آن اسباب بی
شعور بیست اگر افاقه میشود معا سجده شکر بجا می آرد و بلحاظ تعظیم آن خلعت متبرکه چونکه از هستی مقیده مستغنا
یکسوی گردانیده است و بلولوله ظهور استغنائی در انجا است افاقه از آن حال مانع دیدار میگردد بدین معنی
سجده سهو و شکریه که افاقه از آن مورد عتاب است نشده است ادا می سازد و العزیز این هر دو مقام مقام بلند
و از ابس علی هذا اما خداوند از که بسکر عفو است و بصحو شکر باقی ماند محو و طمس قرین یکدیگر اند و وقتیکه ترا آگاهی ز
نفی و اثبات حاصل شود معنی محو و طمس در درجات نفی و اثبات واضح کرده اید اولا خلاصه نفی و اثبات بر تو
عرض میسازم بغور دریافت ساخته و استدراک آن ماهیت کماهی حاصل کرده در ماهیت بنیان خود که
فی الحقیقت معبود آلهی در بیانی است مشغول شو **فایده** العزیز نفی و اثبات که مشهور در میان علما و محققان

نفی و اثبات

بدین معنی است که نفی سلب اوصاف را میگویند چنانچه جاءنی القوم الا زید او یا همچنین گفت ما جاءنی القوم الا زید او
صفت آمدن در قوم و زید موجود است مگر بظهور از زید و زید خارج از قوم نیست چرا که کلی نوعیست و در مثال
ثانی قوم نیامدند مگر زید آمد بلکه صفت آمدن از زید و قوم لازمی است که ظهورش بوجود نیامد و اثبات آن شی
است که صفت ملزومه ذات است خود بخود ظاهر میشود و حکم ثانی آن صفت در مستولی خود ثابت است و بعضی گفته اند که فنا بر اعراض است او اعراض قیام و حفظ بما
چنانچه دیوار فی نفسه جوهر است و رنگ سبزی و اسفیدکاری عرض است و عرض را بالذات مطلقاً قیام نیست مگر در حق
اصطلاحیست بر کس موافق محاوره خود تقریر میکند او بیان میسازد دیگر نتیجه او همین است که گفته شد و گروه محققان
کثرهم الله برکاتهم نفی را بمعانی کثیره فرود می آرند و علماء معقول دو چیز تقریر کرده اند یکی جوهر و دیگر عرض و محققان
صوفیه هر دو عرض اند مصداق این آیه شریف قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه خواه اعراض باشند خواه
جواهر همه هالک اند پس جواهر و اعراض نزد آن گروه صادقه صافیه همه اعراض اند و قیام پذیر نیستند مثلاً شخصی
که لباس ملون بالالوان بر قامت خود راست کرده و ملبوس از آن گشته بجلوه آید و آن ملبوس مختلفه را مع
جلوه نفی سازد و بعد از آن ببیند که همه اوصاف عارضی بودند زایل شدند و سر درین پوشیده است و آن
این است که قیام آن همه اوصاف بذات می بود دیگرے را نیست پس درین باب ارباب حقایق و دانشوران
معارف و دقایق بر چه مطلب و مقصود ارشاد می نمایند بجز خیال در آورده تفکر و غور رجوع شو که حضرت مخدوم
بابک رحمة الله علیه در مراة العارفین می نویسند ای عزیز بدانکه وجودیست که اورا دو طرف بقا است و
آن واجب الوجود است که همیشه بود و همیشه باشد و وجودی است که اورا دو طرف فنا است و آن دنیا است
که وجودش صورت عدم است نبود و پدید آمد باز نابود گردد و وجودیست که یک طرف او فنا است و طرف دیگر
بقا است و آن آخرت است که از عدم موجود و قائم شد اما باز نابود نگردد و ازینجا معلوم شد که ممکن الوجود دو جهت است
از آن روی که وجودش بخود است محض فنا است و آن جهه را دنیا گویند وما الحیوة الدنیا الا لعب و لهو و از آن
رویکه وجودش تعلق باراده موجبه است وارده عین بقا است و آن جهه را آخرت خوانند والآخرة خیر و ابقی
پس آن روی که بخود دارد هالک است و آن رویکه بحق است ملک بقا را مالک صفات ذمیمه و افعال
نامرضیه همه نسبت بدان روی دارد که بخود است و اوصاف حمیده و اعمال پسندیده همه متعلق بدان روی است

که بدوست آن روی حسن و حسن است و این روی قبیح و زقبیح مراد از فنا که صوفیه بدان اشارت کنند
سقوط نظر هست از آن روزیکه بخود است و از بقا کشف آن روئیکه متعلق بدوست و بی سقاط نظر ازین روی
کشف آن روی ممکن نبود پس فنا آئینه بقا است تا فنا از خود روی ننماید بقا بحق پدید نیاید من فنی عن المراد
النفس بقی بالمراد الحق این درویش درین معنی گوید رباعی من صورة خود را لفنا می بینم ¤ پوسیده در رسم
بقا می بینم ¤ لوح نظر از نقش دو عالم شستم ¤ زان روی بدو وجه خدا می بینم ¤ انتهی و پیر آعلی هجوری رحمة الله علیه
در کشف المحجوب میفرماید خدای عزوجل گفت ما عندکم ینفد و ما عند الله باق بدانکه فنا و بقا بزبان علم معنی دیگر بود و
بزبان حال معنی دیگر و طالبت که این طائفه اندر هیچ عبارت از عبارات این طائفه متحیرتر از آن نیستند که اندرین عبارت
پس بقا بزبان علم و مقتضای لغت برسه گونه است یکی بقائیکه طرف اول وی اندر فناست و طرف آخر وی
هم اندر فناست چون این جهان که ورا ابتدا نبود و انتها نباشد و اندر وقت باقیست و دیگر بقائیکه هرگز نبود و
بوده گشت و هرگز فانی نشود و آن بهشت و دوزخ و آن جهان و اهل آن جهان و دیگر بقائیکه هرگز نبود که نبود و
هرگز نباشد که نباشد و آن بقای حق است و صفات لم یزل لا یزال وی با صفاتش قدیم است و مراد از
بقای وی دوام وجود وی است و کس را اندر اوصاف وی مشارکت نیست اما علم فنا آن بود که بدانی که دنیا
فانی است و علم بقا آن بود که بدانی باقی است چنانکه خدای عزوجل گفت والآخرة خیر و ابقی بروجه مبالغت گفت
از آنچه بقا عمر آن جهان را فنا نباشد اما بقا و فناء حال آن بود که چون جهل فانی شود لامحال علم باقی شود و چون
معصیت فانی شود طاعت باقی شود و چون بنده علم طاعت خود را حاصل کند غفلت فانی شود و بقاء ذکر یعنی چون
بنده بحق عالم شود و بعالم بوی باقی شود و آن جهل بوی فانی و چون از غفلت فانی شود بذکر وی باقی شود و این
اسقاط اوصاف مذموم باشد بتقیه اوصاف محمود مشایخ رضی الله عنهم بریکی اندرین معنی رمزیست لطیف ابوسعید
خراز رضی الله عنه که صاحب مذهب است گوید الفناء فناء العبد عن رویة العبودیة والبقاء بقاء العبد بشاهد
الالهیة فنا از فناء بنده باشد از رویت بندگی و بقاء بنده باشد بشاهدت الٰهی و بنده بحقیقت بندگی آنگاه رسد
که او را اگر دار خود دیدار نباشد و از دیدن فعل خود فانی گردد و بدیدن فعل خداوند تعالی باقی و ابو یعقوب
نهرجوری رحمة الله علیه گوید که صحة العبودیة فی الفناء والبقاء صحت بندگی کردن اندر فنا و بقا است ع

و ابراهیم شیبانی رضی الله عنه علم الفناء والبقاء و علی الاخلاص و الوحدانیة وصحة العبودیة وما کان غیر هذا فهو المغالیط
والزندقة قاعده علم فنا و بقا بر اخلاص و وحدانیت است یعنی چون بنده بوحدانیت حق مقر آید خود را مغلوب
و مقهور حکم حق بیند و مغلوب فانی بود اندر غلبه غالب و من میگویم علی بن عثمان الجلابی ام که این همه اقاویل از روی معنی
بیکدیگر نزدیک است و اگرچه بعبارت مخالفست و حقیقت این جمله آن بود که فنا مر بنده را از رویت جلال
حق بود و کشف عظمت وی بر دل تا اندر غلبه جلال او دنیا و عقبی بر دلش فراموش گردد و احوال و مقام
اندر نظر همتش حقیر نماید انتهی فایده العزیز معنی نفی و اثبات مطابق اقوالات بهشتیان رضی الله عنهم
شنیده قدری ذهن تو واقف شد مگر گاهی نتیجه بدست نیامد چرا که راه این علم مطلقا نرفته و از واقفان
این راه صحبت نداشته مثل ما و دانستگان در هر امور استفسار میسازی و حیرت میگذاری و کر با وصف عدم حصول
علم لدنی باز از علم حقایق و معانی می پرسی و طالب آن علم می شوی و استدراک حقیقت و تجسس ماهیت
میکنی و کار بیچاره آن نیست که فهمانیش از آن علم نساز و اگرچه نیک گفته شده است و تقویت با دلالت آن افراد
از صاحب مذهب آن علم اندکرده دیده شد که تشفی خاطر و رفع خواطر ظن گردد نکرده و لهذا باز تحقیقات خود را
گذارش مینمایم بپوشید نماند زید شخصی واحد است بقالب عنصری و وحده لاشریک له و دمی حیوانی را آفریده
است و آن دمی حیوانی بدو حرکت آمدن و رفتن میدارد و از دو حرکت خود چنان استعجال میسازد که وقفه
بباعث سرعة السیر یافته نمیگردد و در هر دم دو حرکت است و هر حرکت را النفس میگویند و دو نفس را یکدم
می نامند پس هر حرکت که میرود نفسی است و هستی ما همه موهوم مانند اخگر است عدم و وجود او برابر است و در
نظر تو یکسان نیست و باز می پرسی که نفی چه ماهیت میدارد العزیز تو مکتب این امورات نیستی صرف بحث
بی علمی میسازی و نمیدانی که این دم حیوانی از کجا می آید و بکجا میرود و حال همه هستیها بدین منوال است
تا آنکه چشم عبرت کشاده نسازی هیچ شود به بود بدست تو نخواهد رسید و این علم که میداری بآن نداست
و شرمندگیست و بدین پندار که دانستگی پیدا ساخته ام خبط و ضایع است و اندیشه نیکه کرده است که دمی حیوانی
مانند دور و تسلسل است عیاذا بالله تعالی این گمان خیر الدنیا والآخرة خواهد کرد ای عزیز اینچنین نیست و
روش دیگر گذارش مینمایم که از آن نقصان در گمان نیست و در شود و برد هیچ حاصل آید مثلا نامی ذی

در دهن گرفته دمیده‌اند آوازی از نی بیرون می‌آید پس هوا که مادهٔ او لطیف است از دم نای تموج آمده بلباس کثافت
ملبوس گشته بجهت کثیفه ملمس هیچ گردد و آن کثافت که ملمس بجدی می بود و پیشتر و لطیف لطیف است نه آمد و نه بجای
رفت بجای خود است و آن هوا که عبارت از نفس رحمانیست هوا نیست از نفس رحمانی می رسی که آن لطیفهٔ ربانی است
و لطیفهٔ ربانی عبارة از امهات صفات تفصیلیه و احدیه است و بر و حرکت دم حیوانی که عبارة از اسماء متضاده
الهی است بجلوه آنها منضم گشته جلوه ظهور نطاهر وجود میدهد و امتیاز و اگر این هم سیحون ذاتی است **بیت**
نی که هر دم نغمه آرایی کند ٭ در حقیقت از دم نائی کند ٭ فاعلم و فهم وقال القشیری رضی الله عنه فی رسالة
المشتهر بالقشیری فاول الفناء عن نفسه وصفاته ببقائه بصفات الحق ثم فناؤه عن صفات الحق ثم فناؤه
شهود الحق ثم فناؤه عن شهود فنائه باستهلاکه فی وجود الحق پس اول فناء از ذات و صفات خود است ببقاء
صفات حق تعالی پس فنا انکس از صفات حق تعالی بشهود او حق است پس فناء او از شهود نیز حاصل شود مستهلک
در وجود حق تعالی گردد انتهی وقال المصطفی محمد العروسی الصغیر ابن رحمة الله علیه فی نتائج الافکار القدسیه فی بیان
معانی شرح الرسالة القشیریة **قوله** تقی بصفات الحق ای طلب تجرده عن صفات الطبع یعنی بسبب تجرده بودن او از
صفات طبعیه **قوله** ومن استولی علیه سلطان الحقیقة اعلم ان الحقیقة اذا غلبت علی عبد من عباد الله وغلب علیه الا
نصات لها علی حسب ما وردت به الاجمال ولا یتلقاها بالمتعاد من التاویل والدلیل والنظر فی الوجه والتفصیل
ثم بعد ذلک یکون علی العبد بیانها لانه الذی قد تفضل علیه بها اذ لا هو الذی بینها تا بنا قال الله تعالی فاذا قرأناه
فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه انتهی صاحب معراج خوبی رحمة الله علیه می آرند شنیدم که طالبی او دا و مرشد خود سوال
نمود که در یاد حق نفی صحبت و اثبات کیست که بدان بود شغل حق گویند مرشد جواب داد که پیوسته بر گنج ما رد
تشهد بسته‌اند و درون از نقوشهای ملمس شواهد و تکیه سل را بر ذری نفی نشیش ز نفو رکنی خار و گل در تخم وحدت
بی نیاز عین شیونات مقرونیه بودن و دو مرتبه شاخ از یکدیگر جدا نمودن اکنون خار کشیده دور انداز و گل را
گلدسته ساز همچنان این شغل که ذوالنشت از اکل تصور کن [illegible] غلالت کس شاه یا گدایا
پیر یا جوان یا عالم یا جاهل این تعلقات الفنا نیست گوید این را خار تصور کن که نفی برای این نیست آمده در حکم
شرع معروفست که تا منی بیرون نیاید بالغ نخوانند همچنان در طریقت مشهور است تا که منی بیرون نیاید

بالجمله نگویند پس تعلق فلان که بر نسبت اینست عارض است چون از نفی کن چون از نفی کنی بی تعلق اضافت خود
ماند برین اینست که نفس او است و کسی که عرف نفسه اشارت بدوست و بر نفسانیت نفی آمده که نتیجه او خودیست
و بر نفس عارفان آمده که نتیجه او خداست از نفی خودی اثبات خود گردد اینجا کم شدن یا فنا یکی است چون آن منشاء
نفسانیت یکیست از نفی و اثبات حق را یا فنا بدان مانند که چون سگ شکار کرد که اتفاق همه برآنست که سگ
ناپاک را چون صید کرده حلال و پاکست انتهی و صاحب فتوحات الاسحار می آرند آن المحو فناء افعاله فی افعال الحق
بدرستیکه محو فناء چیز است که فناء افعال خود در افعال حق و الطمس فناء الصفات فی صفات الحق یعنی طمس
که فناء صفات خود در صفات حق کردنست فالاول لا یری فی الوجود فعلا لشیء الا للحق پس اهل این است
نبیند فعل شیء را در وجود مگر از حق والثانی لا یری صفة لشیء الا للحق و ثانی آنست نه بیند صفات شیء را مگر از
حق داند والثالث لا یری وجودا الا للحق ثالث آنست نه بیند هیچ هستی شیء را بجز از حق یعنی از حق است
انتهی و حضرت عبد الله مروزی رحمة الله علیه میفرمایند از آنکه آن حقیقة منزه است از تنها باعتبار تجرد
اطلاق خود و ظهور این راحت و آرام باعتبار تقیدات است نه باعتبار آن اطلاق با نکه امر و مامور اوست
و با آن اتحاد مرتبه خود است و بمامورینه خود چنانچه شیخ محی الدین ابن عربی در فتوحات مکیه میفرمایند فهو عین
کل شیء فی الظهور و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو الاشیاء پس او عین کل شیء در ظهور است از آنچه که
اوست عین اشیاء در ذات او بلکه هویت اشیاست این است وجدان محققان و عقیده صوفیان ایشان را
باعتقاد علما ظاهر هیچ مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علما ظاهر ربط ایجاد حق بعالم میدهند بنا بر این محققین
و صوفیان ربط ذات حق بعالم میدهند بی تباین و اتحاد و بی انقسام و تجزی و تبعیض پس نزدیک ایشان یک
حقیقت آمد آماد ثبوت مرتبه حق و مرتبه عالم و احکام مرتبه بر آن هر دو هیچ مخالفت نیست و احکام واجب بر وجوب
مترتب میدارند و احکام عالم بر عالم احکام آن بر این مترتب نکردند و احکام این بر آن مترتب نشوند این است صراط
المستقیم صراط الدین الحق و اکثر الغرافات انما فو اعرفة الله تعالی الی فناء الوجود و فناء الفناء و ذلک غلط محض
و شهود اصح فان معرفة الله تعالی تحتاج الی فناء الوجود و لا الی فناء فنایه لان الشیء لا وجود له و ما لا وجود له
لا فناء له فان الفناء بعد ثبات الوجود فاذا عرفت نفسک بلا وجود و لا فناء فقد عرفت الله تعالی و الا فلا انتهی

فایده ای عزیز سراپا دانش و تمیز کیفیت نفی و حقیقت اثبات خاطرنشین خود ساختی و از ماهیت آن واقف گشتی
و لوازمات بین النفی والا ثبات الله آگاه شدی نیز تقابلیت دیگر بیان نمایم لیکن بی تشکیک تر احاصل آید ملاخط محسوسات
کنی کہ در احاطہ بصری آید و بچہ ادراک میرسند و قدری تامل را بکار دارکہ کدام نفی و اثبات میگردد چنانچہ آب
تقویت از بیرآب اب هیچ کاندیدین کہ حباب بر روی آید و کم میشوند کہ وجود حباب بر روی آب عارض بود و آب معروض
بباعث کم فہمی و بید الشی بحیث شروع میباز و در تمیز نمیا زی کہ آب خود حباب نیست و حباب خود آب است و تمیز
غیریت کہ باعث فاصلہ است خود نفی است و خود اثبات و جوش اینست کہ تشکل حباب بجلوہ آوردہ است باز در
خود حذف ساختہ است و آب فی نفسہ اثبات و بقا میدارد و فاعل لنفسہ نیست و خود فاعل و مفعول بود و تمیز
فاعلیت و مفعولیت فی نفسہ نفی است و اثبات لنفسہ اثبات است و نفی فی نفسہ نفی است و کسے نفی کردہ نہ اثبات
و لوازمہ اطلاق است و اسباب تقید تقیید و اطلاق وصف او سبب یکسے زمان و حال غیرہ و شمول بجمیع وجہ انفکاک
نمیشود و تقیید از قید خود بیرون نمیرود و این صفت تقییدیت منحل شدنی است میشود ما بدین تمثیل بخیال آر کہ ضرب
زید عمرو یعنی زد زید عمرو را حبیتا و معنا عمرو و زید یکے اند در این مثال دو صورت ظاہر شد نہ یکے فاعل و دیگر مفعول
و در آن لطیفہ نیست قابل قیاس و ان لطیفہ اینست کہ در میان ضارب و مضروب لطیفہ مقدر ہست خود فاعل
خود فاعل و مفعول ہست و علت قاتل و مقتول آشکارا کردہ است و ناظرین را در سراپا انداختہ و نفی بر آن توہمات
است و این آیہ مبارک فلما تجلی ربہ للجبل جعلہ دکا و خر موسی صعقا و مراد از تجلی اثبات صفات ہستی مطلقہ است
و روشنائی صفات ہستی مطلقہ خود بہ تقییدات کہ مظہر صفات خود اند آشکارا کرد با وصف قوت اولو العزم در
نبوت موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام بودہ طاقت دیدن یکتائی ہستی صفات مطلقہ او تعالی شانہ بر ندا شتہ
و در اطلاع ہستی محض صفات باریتعالی بیہوش گردید و نیز در اینجا لطیفہ است و نکتہ حقایق و دقایقہ است
آنکہ حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام در دلبستگی اسماء الصفات بدرجہ تمکین نبودند از ین ہم تمنای دیدار نمودند
اثبات یا حاصل نبود در تجلی اسماء الصفات بیہوشی غلبہ کرد نکتہ بعضے ارباب کشف میگویند کہ فی الحقیقہ بیہوشی
موسی علیہ الصلوٰۃ والسلام در تجلی اسماء الصفات ختمی ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود زیرا کہ حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس در نفی و اثبات دو مقام اند یکے تلوین و دیگر تمکین و تلوین در صباحت است

تثبیت تمکین

و تمکین در ملاحت ازینجاست که ارشاد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شده است انا ملیح واخی یوسف
فصیح برهمین معنی دلالت میکند چنانچه در قصه یوسف علیه السلام ظاهر است که زنان مصر در دیدار یوسف علیه السلام
دستهای را ببریدند و غشی و در دیدار آنحضرت علیه السلام با وصف فصاحت و مقام تلوین این تاثیر ظاهر شد و مقام
تمکین دیگر اند و علامات آن این اند که چنان کفر و نفاق را و اسباب وی قوی را بکند که وحدانیت از ساحت قلب
ستره ساخته و پاک و صاف از غیر و اغیار خود را نموده بجز این فقره دیگر بزبان نیارد در رایت شیئا الا رایت الله
و خلاصه تلوین و تمکین را در باب و حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه میفرمایند تمکین عبارتست از اقامت محققان
در محل جمال و درجه اعلی رسول صلی الله علیه وآله وسلم متمکن بود از آنکه تا قاب قوسین در عین تجلی بود از حال نگشت و
تغییر نیافت و در دو آب در جوی روان باشد چون بدریا رسد قرار گیرد و چون قرار گرفت طبع نکرد اندر که آب باید میل
نکند صحبت وی بکس طلب که او را جواهر باید باترک جان بگوید و سر نگون ساز خود را در اندازد تا اگر عیان بخت جوهر
عزیز مکنون بدست بیاید و چون بقطع منازل و گذشتن بمحل تمکین رسد اثبات تلوین از وی ساقط شود فاخلع نعلیک
بعکس نعلین خود را و الق عصاک و عصا بفکند که آن آلت قطع مسافت بود و حضرت و حشت مسافت محال الا شد
موسی صلوات الله علیه متلون بود حق تعالی بیک نظر که بر کوه تجلی کرد هوش از وی بکشد و خر موسی صعقا بفتاد موسی بیهوش
و رسول متمکن بود صلی الله علیه وآله وسلم و این درجه اعلی بود و تمکین بر دو گونه بود یکی آنست که نسبت تمکین وی بشاهد
خود باقی الصفة بود و آنرا که حوالهٔ تمکین بشاهد حق بود فانی الصفة بود و مرد فانی صفت را فنا و بقا و وجود و عدم
درست نیاید این وصاف را موصوف باید و چون موصوف مستغرق بود حکم وصف از وی ساقط شود و اندرین معنی سخن
بسیار است و مادام که سالک از حق صفات نفس عبور نکرده باشد و بعالم صفات نرسیده او را صاحب تمکین نگویند
چه تلوین بجهة تعاقب احوال مختلفه باشد و مقید صفات نفس را صاحب حال نخوانند پس تلوین ارباب قلوب را توانند
بود که هنوز از عالم صفات تجاوز نکرده اند و بذات نرسیده اند زیرا که صفات متعدد است و تلوین جایی بود که تعدد
باشد و ارباب کشف ذات از حد تلوین گذشته اند و بمقام تمکین رسیده چه در ذات بجهة وحدت تغییر صورت
نه بندد و خلاصه از تلوین کسی را که دل او از مقام قلبی بمقام روحی عروج کرده باشد و از تحت تصرفات تعدد
صفات بیرون آمده و در حریم قرب ذات متمکن گشته و اینجا لطیفه ایست و همانا که چون قلب از مقام قلبی

بمقام روحی رسد نفس نیز از مقام نفسی بمقام قلبی پیوندد و تلوینی که پیش از آن قلب را بوده از قبض و بسط و غم و سرور
و خوف و رجا در مقام عارض نفس شود و نفس به نیابت قلب صاحب تلوین گردد و این تلوین بحقیقت تمکین را قادح
نباشد بسبب عدم احتجاب نور کشف و تغیر بوجود این تلوین و تمکین هست که تا رسم بشریت باقی بود و تغیر از طبیعت بکلی
مرتفع نشود و لیکن آن تغیر صاحب تمکین را از مقام تمکین خارج نگرداند و قال فی شرح منازل السایرین التمکن آخر مقامات
الولایة و نهایة مراتب التدلی و بدایة مقامات التدلی لانه اذا رد الی البقاء خلع علیه خلعة الوجود للاصطفاء و التشرح
صدره بالله سبحانه و شاهد رسوم الخلقیة فی عین الحقیقة فاوفی حقایق المعارف و الحکم التی هی من اسرار الاسم الهادی تکمیل
الناس بالاصالة ان کان نبیا او الاقبا الخلافة ان کان ولیا و گفته است در شرح منازل السایرین که تمکین آخر
مقامات ولایت است و نهایت مراتب تدلی و بدایت مقامات تدلی است زیرا که وقتی که باز گردانیده میشود
بسوی بقا او پوشانیده میشود او را خلعت وجود حقیقی از برای اصطفا و برگزیدن و منشرح گردد سینه او بحق سبحانه
و مشاهده نماید رسوم خلقیت را در عین حقیقت پس وا داده شود او را حقایق معارف و حکم را که از اسرار اسم الهادی
است از برای سالک و منصرف گردیدن و میان را با صالت اگر باشد پیغامبر و گرنه بخلافت اگر باشد ولی انتهی
فایده العزیز و انستی مقام تلوین و تمکین قرین یکدیگر اند باتفاق همه و تلوین مظهر صفات متقابله است و تمکین
مظهر ذات لاشک فیه و این سری است دقیق و لایق غور است در اینوقت بذهن خود این اغراض را فراهم آورده
و قایم نهادی جواب نیز قرین اخر هست بدان العزیز که ذات مع الصفات هست و صفات مع الذات
و هستی صفات بدون ذات یافته نمیشود و درین صورت تمکین مرتبه تقیدیت میدارد و اگر چیکه صفات ما چگونیت
مظاهرات فی البدیهی تجلوه است و باعث این جلوه نه متحد است و نه منفصل بتحیر عقل می آید و عقل هر دو را
نمیداند پس در مرتبه تمدید خود را فراهم آورده است همچنین نیست العزیز تو بر مذهب متکلمین است و بحث
آن زمره بر جا است و ذات مطلق بهستی خود قایم است و نه متوجه بشیونات فعلیه است و وقتیکه هستی محض است
شیونات فعلیه را در شان هستی ذاتی ظهوری نیست بلکه هستی مطلقه قابل همه شیونات است و تغیری
و تبدلی جلوه از جهات شیونات واقع میشود و نه بشیونات مقدمه ذات و صفات و تمکین بر همه وده واقع میگردد
و ما بین تمکین بهمراهیت مطلق بواحد است که و لوازم ذاتی بدان شان است و محاط بر اسماء الذات و الصفات

ولوازمات آنها است چنانچه مشکوة بر روشنائی فتیله وفانوس بچراغ وتلوین دباعث مظهر اسماء الصفات بوده
در روشنائی آن اسماء الصفات متلاشی گشته افاقه پیدا می نماید انهم شئون تمکین است پس تلوین را رخ ثانی حجاب
تمکین است ازین تمکین حاصل می نماید وباز بغلبه دیگر بیهوشی میشود پس فرق درمیان تلوین وتمکین هوش وبیهوشی
است شان تلوین دیگر است وشان تمکین دیگر چنانچه نوم خواب نعاس را در خود پوشیده است ودر ساحت نوم
خواب را دخل نیست وخواب قرین نوم است که می بیند ونمی بیند میداند ونمیداند وتمکین برقرار است وتلوین مثل خواب
است وبیهوشی برزخ درمیان خواب وبیداری است وصاحب این مقام را قرار وآرام نیست زیرا که وجود کسانی رفت
ودی از ساحت قلب او گم شده است وتا ابد نیز دی که اصل وصول این راه است مشرف گشته چنانچه حال
موسی علیه السلام از قرآن مجید ظاهر است وهمه انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام را منظور هست ومعراج ایشان
بر آن درجه حاصل است بخلاف سید کائنات علیه الف الصلوة والتحیات که در اینجا تمکین است وخود آیه شریف
بر تمکین تمکین حضرت مدلول است النزوین ایاشانه وهو السمیع البصیر در آنجا رویت ورای حجاب است ودر اینجا رویت
بی حجابیست ورائی مری دریک آئینه واحد اند وثبات پای حاصل است درین مقام وفرموده صعقا وصف آن
مقام است وما کذب الفواد ما رای عارف ومعرفت وعرفان متخلف لاهیت فی البیان اند اینجا فی نفس الامر یکی اند
وایشان تعدد نمودن وهستم ودرین جا وهم مردود است ودر آنجا تفرقه وجمع است اینجا جمع الجمع است ودر آنجا و
راء الوری است واینجا ثم وراء الوراء است وانجا تفرقه وجمع بود واینجا تفرقه عین جمع وجمع عین تفرقه آمد فی تجلی
شیون ذاتیه مطلقه است ازین هم است از زبان مبارک خود ارشاد میفرمایند من رانی فقد رای الحق وحضرت
احدیت جلت ذاته میفرماید تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون می بینند ونظر مینمایند جانب تو وحال آنکه
نمی بینند وتجلیکه انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام را مرتبه معین بوقت معین بوده حضرت ما را صلی الله علیه
وآله وسلم دائما بوده وقرآن شریف تجلی شده دیده که قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین تحقیق که آمده از طرف
مالک حقیقی نور وکتاب روشن قرآن نور است ونام وی نور وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نور فرموده است
ومجموعه اوراق کاغذ را وحروف سیاه را همین قرآن است ودر خود قرار دادی قبیات نمی سازی ونمی دانی
که چه ارشاد است که ان للقرآن ظهرا وبطنا ولبطنه بطنا الی سبعة ابطن قرآن را ظاهر وباطن است تا بسبعه بطن و

گیرم که تفسیر ظاهر او اکثر پیدا نمودی و تفسیرهای باطن را غیب دانی چسان خواهد دانست که شعور نداری و جای دیگر
ارشاد است انزل القرآن علی سبعة احرف کلها شاف و کاف نازل ساخت قرآن بر هفت حرف که کافیست
و سافیست و ماهیت این از بس مشکل است بر تو عرض نمایم تا معلوم شود و بجب غامض است مثلاً بیاضیست
که در عربی الصحاح میگویند همه اوراق بیاض تو بر تو ملفوف اند همه را گشاده ببین که در اندرون هر ورق پرده رفیق چیده است
مانند برزخ است همه را گشاده دانسته‌ای که همه ورق مجتمع پراگنده شده اند مگر نام بیاض بر هر ورق باقیست و اگر اضافت
اوراق ساقط سازی همه وجود اوراق بیاض است که حاشا لله حک نشود مگر اسقاط اضافت ضرور در اینجا میگردد
دلبودان نام بیاض و بوی وی باقیست هرچند که متفرق شده اند و باعث پراگندگی و منتشری از نام و بوی
خود دور نشود و اسقاط اضافت واجب است و بدون اسقاط هستی و ظاهریت و باطنیت یکی بودن است حاصل
نمیگردد و این تلوین تفرقه است و وجود بیاض و بوی بیاض جمع است نی بلکه جمع الجمع است از گشاده کنی بیاض را
و این تمکین است تلوین تحت تمکین این را سکینه می نامند و حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله علیه میفرمایند
چون حق سبحانه و تعالی با بنده لطفی فرماید که بنده بر حق در هر صواب بماند آنرا سکینه خوانند انتهی و کمال لطفی که بر
صاحب تمکین ارشاد فرموده لیغفر لک الله ذنبک ما تقدم و ما تاخر چه گونه تعریف باید و همه مقدمات را بنظر تامل ادراک
ساخته حال تفرقه و جمع را دریافت کن **فایده** الغرض حال این دو مرتبه بمختلف اللباس بر تو گذارش
کرده شد و خصوصیات این تقالب دیگر ائمه موحدان علم الهی بیان کرده اند بخوبی ذهن نشین گردانیده شد
الا آن تحقیقات ارباب ذوق و تدقیقات عارفان شوق اند را که کرده بحصول نتایج آن علم لدنی مستعد
باید بود و حضرت خواجه محمد پارسا علیه الرحمة می نویسند اهل معرفت گفته اند جمع بر دو گونه است یکی
جمع سلامت دیگر جمع مکسر جمع سلامت آن بود که حق سبحانه تعالی در غلبه حال و قوة وجد و قلق
شوق که در بنده پدید آرد حافظ بنده باشد و امری بر ظاهر وی میراند و در بگزاردن فرمان و مجاهده می آرید
و نگاه میدارد چنانکه سهل ابن عبد الله تستری و ابوحفص حداد نیشاپوری و ابو العباس سیاری مروزی
و ابو یزید بسطامی و ابوبکر شبلی و ابو الحسین جعفری و جماعتی از کبار مشایخ قدس الله ارواحهم پیوسته
مغلوب بودندی تا وقت نماز اندر آمدی انگاه بحال خود باز آمدندی چون نماز گزاردندی باز مغلوب گشتندی

بحث جمع

و جمع بکیتر این بود که بنده اندر حکم وله مغلوب شود و حکمش چون مجانین بود پس یکی ازین معذور بود و یکی مشکور بود روزگارش قوی تر از آن بود که معذور باشد و دولت جمعیت آنگاه روی نماید که خواست عوض از دل پاک شود و طلب مراد از فکر و خاطرش ستروه شود بدان مقدار که ازین معانی از آن و از تفرقه خلاص می نماید و بجمعیت می رسد و بیگرود و لله الامر من قبل و من بعد انتهی و حضرت پیر علی هجویری رحمة الله علیه در کشف المحجوب میفرماید از آنچه تا در محل تفرقه باشی تا نو باشی امر بگذاری چون وی ترا جذب کند وی یا امر خود اولی تر که بر تو نگاه دارد جهت و معنی یکی تا نشان بندگی از تو بر نخیزد و دیگر آنکه بحکم وعده قیام کند که من هرگز شریعت محمد را منسوخ نخواهم گردانید و در جمله بدانکه جمع را مقام مخصوص نیست و حال معروف که جمع جمع همتست اندر معنی مطلوب خود و گروهی را کشف آن معنی اندر مقامات باشد و گروهی را کشف اندر احوال و اندر هر دو وقت مراد صاحب جمع نفی مراد حصول باشد لان التفرقة فصل و الجمع وصل و این اندر جمله چیز با درست آید چنانکه جمع همت یعقوب بیوسف که جز همت وی ویرا چیزی جهت نمانده بود و جمع همت مجنون اندر لیلی که جز وی را لیلی ندیده اندر جمله عالم بیک کل موجودات اندر حق وی صورت لیلی بود و مانند این بسیار هست چنانکه ابویزید رضی الله عنه روزی اندر صومعه بود یکی بیامد و گفت هل ابویزید فی البیت ابویزید در جواب فقال هل فی البیت الا الله اندرین خانه بجز حق هیچ کس دیگر نیست الا همی بهتر آن باشد که جمیع را جمع نکوی از آنچه تفرقه باید تا جمع بروی درست آید چگونه جمع جمع شود که خود جمع تفرقه باشد و جمع از حال نگردد و این عبارت از محل همتست از آنچه مجتمع را الفوق و تحت برون از خود پیدا نباشد ندیدی که از کونین و عالمین اندر شب معراج و پیغامبر را صلی الله علیه و آله و سلم بنمودند وی بهیچ چیز التفات نکرد از آنچه وی مجتمع جمع بود و مجتمع را تفرقه مشاهده نگردد تا خداوند تعالی گفت ما زاغ البصر و ما طغی انتهی و حضرت برهان الدین راز الهی قدس الله سره در شرح همت بابه میفرماید بلیت ولی که معرفت تو رحمتا وید به زبر چیز که دید اول خدا دید به و نزدیک محققان خدا عبارت از وجود واحد هست که بر جا بنوعی تجلی نموده و ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه او قبله او بعده او معه بلیت مقام دلکباتش جمع جمع است به جمال جان بحر الشی سنتع جمع جمعیت موهبت الهی بر دل سالک راه طریقت از جانب حق وارد میشود یا بعمل سالک و باز ظهور صفات نفس زایل میگردد و از اعمال منی تا منه و تجوز و جمال و دانی بر باشد و مالک سالک گشته آنرا مقام فی الجمال میفرمند

لاقامة السالک فیه و چون حال و مقام از خواص ارباب قلوب است فرمود که مقام دلکشا حضرت جمع جمع است جمع
در اصطلاح آن طائفه مقابله فرق است و فرق احتجابست از حق بخلق یعنی همه خلق را بیند و حق را من کل الوجوه غیر انده جمع
مشاهده حق است بی خلق و این مرتبه فنا سالک است چه زمانیکه هستی سالک بر جا باشد شهود حق بخلق نیست و
جمع الجمع شهود خلق است قائم بحق یعنی حق را در جمیع مشاهده موجودات و مخلوقات مشاهده می نماید که هرجا بصفت
دیگر ظاهر گشته و این مقام بقا بالله است و این مقام را فرق بعد الجمع و فرق ثانی نیز میگویند و صحو بعد المحو هم میخوانند
چه شهود او وحدت که جمع صحو و محو است بمقام صحو و فرق تنزل نموده و ازین اعلی مقامی کامل را نیست چه هر شیٔ
را چنانچه هست می بیند و میداند و صاحب این مقام را وحدت در کثرت و کثرت در وحدت و نزد وی این کامل وحدت
آئینه کثرت است و کثرت آئینه وحدت و صاحب این مقام چنانچه برویت کثرت محتجب از وحدت حقیقی نمیشود برویت
وحدت نیز محتجب از کثرت نمیشود بیت ولولاه ولولانا ٭ لما کان الذی کانا ٭ انتهی و حضرت شهود مکی رحمة الله
علیه در مرآة العارفین میفرمایند قال الله تعالی و الیه یرجع الامر کله و بسوی او تعالی راجع میشود امر همه بالکل بدانکه
اعیان عالم از یک عین است و آن عین را صفاتست که هر عینی ازین اعیان ظهور صفتیست از آن صفات پس حقیقت
آن عین آن صفت باشد و او تجلی آن صفت اسمی دارد خاص مگر هم ازاین بگفته اند که اسم عین مسمی است مگر فرید
عطار از نجا گفته بیت نقش میدان سمی جز یکی نیست ٭ اگر چه این همه اسما نهادیم ٭ پس اعیان عالم اثر صفات
و آن صفات آن اعیان از عین و ذات الله عین عین چون آن فیض وجود از مرتبه ذات بصفات رسید از حق بحقیقت دریافت
و آن نور محمد است که اول ما خلق الله نوری و چون آن فیض از حد صفات با آیات رسید از حقیقت بطبیعت ظهور
یافت انا من الله و الخلق منی این حدیثست هر که برین نزول اطلاع کرد و دانست پایه معراج حقیقتش برسد طبیعت
نهاوند تا از اثر تعین ترقی کند و از عین بعین عین از تفرقه آیات آفاق بجمع صفات انفس نظر کرد
و از شهود صفات انفس بوجود ذات الله گذر کرد از جمع بجمع الجمع رسید و از خود در رسیده در شعور آیات مانده
شهود صفات که مستهلک شد بوجود ذات پس نزول صورة بعد است و عروج معنی قرب اگر نزول را عروج نبود
بعد با قرب نشد و چون عروج حقیقت بحق شد پس قرب با بعد است هم از نجاست که صوفیه گفته اند التفرقة

شهود الخلق لله و الجمع شهود الخلق بالله و جمع الجمع الاستهلاک بالکلیة و فناء الاحساس بما سوی الله عند غلبات

الحقیقه پس مراد از فرق شهود آیات باشد که وجود خلق بدان اثر مرئیست و از جمع شهود صفات که وجود خلق بدان
عین وجود حق را بینیست و از جمع الجمع استهلاک وجود خلق بشهود ذات که آنجا نه اثر هست نه خبر نه عیانست نه بیان
نفس استهلاک و احساس فانی بانجام دلبود وجدانی و جمعانی و آنچه بدین معانی فرقی هست که در ان جاهلیت بالوقت
و مقالیست بالکیف چنانکه گفته اند اما الفرق الذی یحصل بعد جمع الجمع فهو رجوع العبد فیه الی الله بالله و این قلبیست
و در عین جمع که در آن نه این و نه آن پروانه عین شمع است که تخلیه عبدیست بالکلیه از صفات خود و تجلیه و بصفات
مولی که او را انجا و غیبت از حق بحق بسوی حق و این مقام انبیا و خواص اولیا است و اندکی از خلق ما است و بدین
جمع و فرق سر است انتهی **فایده** العزیز تو شعوری پیدا ساخته و شهوری فی الخلقت از این ان گشته و بهمه ابا
بی راهی طریقه را همین رسیده او است و در خود ثابت نهاده و انگاشته خود را که چیزی ام فی الحقیقه بیدار نادانی
است بان مستعد در بیدای نابیدای علم توحید با امتزاد آمدی نمی دانی زیر چراغ تاریکیست و این تاریکی آماده
برباد فی الثری است زیرا که این شعور مجازی جانب افراط کشیده و از اصل اصول دور نموده و صراط المستقیم
عبارة از دست منقطع ساخته در وادی حزن انداخته است و تاریکی وانستگی به بصر و بصیرت آمده و در حجابات
بحجبی محاط شده است و تفریط که اطوار پستی و وا ماندگیست در ان عاجز و ناتوان گردانیده است نه عاقل دانم
ترا و نه شعوری در تو یابم اگر التفاتی در تو نکنم و در غفلتی تفهیمی تو نسازم خرابی خانه ایمان ترا دیدن نمی توانم و اگر بر اینهم
تو را سازم دگرفتار بدست اعدا دیده بهاد گشته نمی توانم دید اگر خاموش مانم بگناه عظیم مبتلا می شوم و در خود می گریم
تذبذب الحال ازین علم شده ام نمی یابم و باقی مانده وانستگی که در آنهم کمالی حاصل نکرده ام و از طریقه کار بستی علم
ریاضی آن تکمیلی پیدا نساخته بر اینهم ما لا یدرک کله لا یترک کله قبلی از علم نظری گذارش کرده شد و عقیده خود در
سالقین بهبیان آورده لاچار نمود جی برای تفهیم تو از طریقه خود و طریقه خاندان خود شیوخات و منتسبات و عادات
و کلیات فروع و وصول و در روی ایشان اظهار کرده آید و هم احوال ذکر و مراقبه و مشاهده و معاینه و مکاشفه و تحقیقات
خود و اکابرین سالقین گذارش می سازم تا که شوقی و ذوقی و وجدی در دل تو پیدا شود و بحول الله و قوته
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **معدن دوم در بیان سلسله خود و دیگر سلسلهای جامعه شیوخات**
و منتسبات و عادات و کلیات فروع و وصول در روی ایشان فایده العزیز

معدن دوم در بیان سلسله خود و دیگر سلسلها

پرتحریر وای واندند راز قادر قدیر طریقه سلوک و انتساب از گروه ارباب حقائق و معارف از آیات و احادیث بطریق

مبهمات یافته شنود و بعضی علما مفسرین در بیان ارشاد این آیه شریف و قوله حط الخفه الکمال ثبت انتساب
سلاسل از ینجا استحقاق است چنانکه از تفسیر رووف و عزیزی وغیره ذالک ظاهر و هویدا خواهد شد و نیز
در جناب حضرت خواجه حسن البصری رضی الله عنه علما حدیث بحث میکنند مگر بر قول حضرت شیخ نجم الدین کبرا فردوسی
رضی الله عنه در جاوید نامه نوشته اند که قول تحقیق انست که نسبت حضرت حسن رضی الله عنه جانب سیدنا علی کرم الله
وجهه حق است و بدین قول ارباب سلاسل متفق اند رحمهم الله تعالی و حضرت خواجه حسن البصری رضی الله عنه دو صاحب
را خلافت داده یکی حبیب عجمی رضی الله عنه و یکی شیخ برهان الدین رضی الله عنه دوم خواجه
سری السقطی رضی الله عنه خواجه سری السقطی رضی الله عنه بدو طرف انتساب دارند یکی حبیب عجمی رضی الله عنه و دیگر خواجه
معروف کرخی رضی الله عنه و حضرت خواجه معروف کرخی رضی الله عنه دو خلیفه فرموده اند یکی شیخ محمود رضی الله عنه و دوم
شیخ جنید بغدادی رضی الله عنه شیخ خلیفه داشتند یکی خواجه عثمان مغربی رضی الله عنه دوم نجم الدین فردوسی
رضی الله عنه سیوم خواجه علی رودباری رضی الله عنه چهارم ابوبکر شبلی رضی الله عنه پنجم ابوعلی دقاق رضی الله عنه
پنج عزیز آن بزرگوار عالم و تقوی آراسته بودند • در میان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا غوث الثقلین و
رئیس الکونین سیدی سندی مالکی و مولائی عبد الطرفین ابی جدادی و جدائی میران شاه محی الدین سید
عبدالقادر جیلانی علیه و علی جده صلوة و السلام و سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه که از طاوس العلما میگویند
بشش واسطه است و هو لبس الخرقه من شیخ ابی سعید علی بن مبارک مخزومی رضی الله عنه و هو من شیخ ابوالحسن
علی بن محمد مقدس الهکاری رضی الله عنه • و هو من شیخ ابوالفرج یوسف طرطوسی رضی الله عنه و هو من شیخ ابوالفضل
عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی رضی الله عنه و هو من شیخ ابوبکر محمد شبلی رضی الله عنه و هو من سید الطائفه جنید
بغدادی رضی الله عنه و این انتساب بشیوخ الآفاق رضی الله عنهم که تا اینجا میرسند از طریقه خلفای است آری
اگر کسی بحکمت بحث نمی کند که حضرت هم خلفای اند و انحصار بر آن نمودن از حیطه عقل بعید است و این دانستگی نیست
بلکه بیخبری است چرا که حضرت میران رضی الله عنه از اولاد حسن مجتبی علیه و علی جده صلوة و السلام اند طریقه اجدادی
میدارند و والده ماجده حضرت رضی الله عنها از اولاد حسین حسینی اند علیه و علی جده صلوة و السلام جانب جد ثانی کر

نسبت آبای مادری حاصل نموده اند زیرا که والده حضرت دختر سید عبد الله صومعی اند رضی الله عنه جانب امهما علیهم الصلوة
والسلام میرسند و همچنین شد و روش انتساب حضرت سلطان الاحباب رضی الله عنه و اولاد حضرت و منتسبان سلسله
عالیه را زیبا است و دور دیگران اجازت یافته میشود بطریقه خلفای نیز روش اجدادی العزیز اجازت دیگر است
و خلافت دیگر است و خلاصه این سخن تردد انشوران این فن پوشیده و مخفی نیست منتسبان حضرت جنید بغدادی
رضی الله عنه خود را جنیدیان میگویانند و منتسبان شیخ ابو الفتح یوسف طرطوسی رضی الله عنه نام فرقه شان خود طریق
ساخته طرطوسی گویانیده اند و در این طریقه که درویشان این سلسله سکونت در شهرها اختیار میکنند و متوکل می باشند
و از جمعه و جماعت حاضر میشوند و بر فرایض و سنت و روایت اتفاق کنند و هر وقت که [illegible] سماع
و مزامیر میشنوند و رقصها میکنند و بار حرفی سه روز یا چهار روز بذوق میگریند و عشق بر ایشان غالب باشد

نقل است از خواجه محمد حموییه رضی الله عنه و از خواجه احمد غزالی رحمة الله علیه که منقبه نموده روز قیامت همه
صد لقیا نرا این تمنا بود که کاشکی خاک بودندی که روزی محمد معشوق قدم بران خاک نهادی آورده اند
که روزی در جامع طوس شیخ ابو سعید ابو الخیر رضی الله عنه ذکر منبر بودند ناگاه خواجه محمد معشوق در آمدند و بند
بر قبا بستند شیخ ابو سعید خاموش شد و طاقت از ذکر کردن برفت بعده شیخ ابو سعید عرض کردند که ای
سلطان عصر و ای سرور وجود پاکان بند قبا بر کشای که بند به هفت آسمان و هفت زمین نهادی تبسم کرد و بند
را رها کرد و رفت و چون صورت انتساب در روی داشتی اکنون عادات و کلمات فروع و حصول بدانی فایده

بدان العزیز نور الله قلبک و صلح اعمالک و الزم کلمة التقوی علی نفسک و قال الله تبارک و تعالی انما اکرمکم عند الله اتقیکم
خبر این نیست که بیک متقی است بزرگتر است **و تقوی** بر دو نوع است یکی متعلق بظاهر و دیگر متعلق بباطن
و تقوی ظاهر آنکه او با عتقاد صاف باشد که در آن عقیده خلاف جمهور یافته نمیشود و تابع سلف و خلف
باشد کجروی و کج فهمی را در ان دخل نبود و مهذب القلب و نسبت باشد و راه افراط و تفریط را ترک کند
و محبت علی حده را زوال نسبت و حفظ درجات و مراتبات از اهم مهمات است و آداب اصل اصول راه علم
عقاید است و همه کتبها برای تهذیب عقاید مملو و مشحون اند از دیدن آن واضح میگردد و علم فقه علمیست
از شناخته میشود از روی حرمت و حلیت و اسباب آن نزد علما عقاید علم عقاید مقدم بر همه علوم است

و نزد فقها علم فقه بهتر است میدانند و در خاطر مجدان صورة متصفیه بنظور می آید در باب مجردات مقابل علم
عقاید علمی دیگر نیست و در عبارت مثل فقه و کسیکه علم عقاید درست داشته باشد و عمل نورزیده بود فردا قیامت
بباعث نکردن عمل از عذاب صوری لذتی چشیده و بعد آن نجات خواهد یافت و کسیکه بر علم فقه مشتغل شده است
و عقیده برابر نداشته باشد مناسب آنکس از محققان برگشته امری دشوار است چنانچه کسی از راه مبارک
سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم را بزبان هندی جادو گر گوید سوی غایت تمرد باشد بلکه تا مشن از حیز مسلمانی خارج
میگردد و دلیل رستگاری وی از کسی جا یافته نمیگردد و علم بعلم و عمل بعلم بکار آمدنی نیست و فی الحقیقت معنی تقوی
آنست که علم عقاید و فقه متساوی باشند کار تسبیح را لایق است و گرنه بسا افراد اند بباعث نادانستگی هر دو
یعنی علم عقاید و فقه مانند بعضی در کوی ازیاهی افتند و دیگر انرا میگویند آن بدعت است و آن کفر است
در میان حلال و حرام و مباح و مکروه تمیزی نمیسازند و هرچه در طبیعت آید بر آن پابند میشوند و آن کردار طبع
زاد خود را زهد و تقوی است قرار داده مشهور باین و آن میکردند و عامه خاص را در گرداب حیرانی می اندازند
الحاصل تقوی هم عقاید است و السلام العزیز تقوی و اسباب تقوی بر انواع و حصول تقوی این حدیث است که امام
قشیری رضی الله عنه در رساله خود می آرند اخبرنا ابو الحسن علی بن احمد بن عبدان قال احمد بن عبید الصفار قال

حدیث اول

اخبرنا محمد بن الفضل بن جابر قال حدثنا ابن عبد الاعلی القرشی قال حدثنا یعقوب القمی عن لیث عن مجاهد
عن ابی سعید الخدری قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم فقال یا نبی الله اوصنی فقال علیک
بتقوی الله فانه جماع کل خیر و علیک بالجهاد فانه رهبانیة المسلم و علیک بذکر الله فانه نور لک روایت از ابی
سعید خدری است رضی الله عنه گفت آمد یکی مرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت یا نبی الله
نصیحت کنید مرا پس فرمود لازم کنید بر خود تقوه الهی را پس تحقیق که آن تقوی جامع کل اسباب
نیکوییها است و لازم کنید بر خود جهاد را پس بدرستیکه رهبانیه اسلام کن و بر خود لازم باید کرد ذکر

حدیث دوم

باریتعالی را پس تحقیق که آن ذکر نوری است برای تو و اخبرنا علی بن احمد بن عبدان قال اخبرنا
احمد بن عبید قال اخبرنا عباس بن الفضل الاسقاطی قال حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو هرمز نافع
ابن هرمز قال سمعت انسا یقول قیل یا نبی الله من آل محمد قال کل تقی روایت انس رضی الله عنه است

کرگفت سماعت نمودم پرسیدند یا رسول الله کدام کس از آل حضرت فرمود صاحب تقوی و در حاشیهٔ قشیری
مسطور است من اتباعه وهذا ما اختاره الازهری وغیره من المحققین وقیل آله عترته والاصح عند الشافعی وجمهور الاصحاب
انهم مومنو بنی هاشم وبنی المطلب و در معنی من اتباعه و از آنچه اختیار کرده ازهری است و سوای آن از محققین است
و بعضی گفته اند آل عترت است و صحیح نزد شافعی و جمهور اصحاب مذهب بدرستیکه آل کرده مومنین است بنی هاشم
و بنی مطلب شارح رسالهٔ قشیری میگوید و قیل هی الاقتداء به صلی الله علیه و آله وسلم و قیل انها اول منازل العابدین
و قیل من کان رأس ماله التقوی کلت الالسنة عن وصف ربحه هذا و لکل جارحة حظ من التقوی فافهم و بعض گفته اند
تقوی اقتدای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است و بعض گفته اند تقوی ابتدای منزل است عابدین را و بعض
گفته اند کسی را که اصل مال تقوی باشد گنگ میگردد زبان او از تعریف منفعت تقوی و هر یک عضوی و لذت می یابد
از تقوی پس فهم کن او را و قال علی حاشیه ای تحرز عما یضره من عدوه و اصل التقوی اتقاء الشرک بالله ثم بعده
المعاصی والسیئات غیر الشرک ثم بعده اتقاء الشبهات ثم یدع ای یترک بعده الفضلات لخلاف الاولی وقد نزل
لبعضهم قوله تعالی واما التقوه آوامنوا ثم التقوی واحسنوا علی هذا المراتب دفعا للتکرار ای فلان پرهیز نمود از آن
چیزیکه مضرت رسد بوی از آن و از دشمن خود و اصل تقوی چیست که پرهیزند از شرک الله تعالی بعد از آن غیر شرک
عبارة از آن عصیان و نافرمانیها بعد از آن از امور شبهات بعد از آن رها کند پرهیزکیها را مانند خلاف اول
و بدرستیکه نازل گردید بعض از آنها چنانچه فرمود او تعالی از آن فقنیکه تقوی اختیار کنید و ایمان ورده آید
و عمل نیک بکنید پس از آن اتقوا او آمنوا ایمان را بعد از آن تقوی را و نیکوئیها را بنا بر این مراتب از روی
دفع برای تکرار و جاء فی تفسیر قوله عز وجل اتقوا الله حق تقاته ان معناه ان یطاع الله فلا یعصی و یذکر فلا ینسی
و یشکر فلا یکفر و هذا اعلی درجات التقوی اذ احق التقوی ان یتقی العبد الغفلات عن ذکر ربه و مکروه و هذا عزیز ربما
یعجز عنه و می آرند در تفسیر قول الله تعالی بپرهیزید الله تعالی را حق پرهیزیدن بدرستیکه معنی او آنست که اطاعت
کنند الله تعالی را و بی فرمانی نکنید و فراموشی نسازید و شکر کنید و کفران نعمت نکنید و این درجهٔ اعلی تقوی است را
و حقیقت حق تقوی آنست که خوف کند بنده غافل ماندن از ذکر پروردگار و مکروه است و این عزیز است و عاجز
میشوند از وی بسیار و لهذا لما سمع الصحابة رضی الله عنهم ذلک خافوا العجز عن القیام به فانزل الله تخفیفا علیهم فاتقوا الله

ما استطعتم ازین وجه هرگاه که سماعت نمودند صحابه رضی الله عنهم ازین حال خوفناک شدند عجز نمودند ازین تقوی قایم
شدن پس پس نازل کرد الله تعالی تخفیف را بر آنکسان پس لازم کنید تقوی را مطابق استطاعت سمعت الشیخ
ابا عبد الرحمن السلمی رحمة الله علیه یقول سمعت احمد بن علی بن جعفر یقول سمعت احمد بن عاصم یقول سمعت سهل بن عبد الله
یقول لا معین الا الله تعالی و لا دلیل الا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لا زاد الا التقوی میگفت مدد نمیکند هیچ کسی
بجز الله تعالی و هیچ دلیلی نیست بجز رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هیچ توشه نیست بجز تقوی انتهی فایده عزیزه
بدانکه معنی تقوی و احوال وی بسیط است مشروحا در کتاب نتائج الافکار و حدیقة الندیه مذکور است در آنجا باید دید
درین مقام صورة تقوی بر تو ظاهر ساخته بتفسیر دیگر ترغیب میدهم تو نمیدانی که شریعت چه حقیقت دارد و ما
حصل از تقوی و توکل و قناعت و رضا و تسلیم و بری شدن از اوصاف رذیله و مذمومه و مزین گشتن
با اخلاق حمیده ظاهر شده است بلکه نتیجه شرع اینست که خود را از خود پوشیده نمودن است و هیچ عمل را
ملحوظ نظر خود نداشتن و از آن عمل توبه نموده بلکه توفیق نیک از جناب باری خواستن است اگر شرع را غلبه
سازی عرش پیدا شود و مقصود از تقریر ما این است او تعالی شانه عز شانه ظهور بر آمد و صورة بنا دیکی ظاهر و دیگری باطن
و اگر نزول با طول خیال کنند از تجرید عینیة تا بعرش عالم اعلی است و از زیر عرش تا مرکز خاک همه اجسام است و اگر
عروج از مرکز خاک نمایند همه اسباب جسم و جسمانیت تا بالعرش تمام میگردد و از عرش تا لامکان عالم نور است
و عرش برزخ است در میان لطیف و کثیف همین حال شرع شریف است العزیز تا آنکه تمیز و شعور ریاست
منقضب شدن شریعت از وی دور نشود زیرا که خاصیت شریعت همین است که تزکیه تمیز و شعور رساند و همه
اسباب تزکی را آماده است و وقتیکه تمیز و شعور مزکی شود و ذوق پیدا میشود و قوت از آن بعروف مدرکه
و تحلیه تزکیه می باید چنانچه در باب وجود عرش او تعالی شانه فرموده کان العرش علی الماء و حقیقت بنیاد
عرش بر آب بود و درین سر دقیق است که مثلا آب جامع موج و حباب است و در فقدان موج و حباب
آب آب است بنظر می آید و در دوله جوش آب خرقه پوشان موج و حباب و در لقعه آب برای نمود تعین
متعین شده اند بر وجود دیگر هستی محض اند دلالت میکنند که آب تا بتعین پیدا بند فی البدیع معدوم
میشوند بآنچه موجود میگردانند همه صورة اسباب از عرش می شوند همچنین سایر عبادات و احکامات

و معاملات از شریعت متعلق اند و اینهم رتبه متجانسیت که مثل آب است امواج و حباب که سائر امورات علیحده بنظر می آیند
لیکن محتاج غور و فکر اند طریقت و حقیقت و معرفت مانند موج و حباب در آب مندرج اند همچنین طور شریعت و طریقت
و حقیقت و معرفت مندمج با یکدیگر اند معلوم گردید که فرق تمیز نسبت و تمیز طالب درجات است و در میان غیب و شهادت
همین تمیز است و در میان هر چهار مراتب یعنی شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت تمیز است و هر جا که رود تمیز است
و غالبیت و مغلوبیت و فاعلیت و مفعولیت نام تمیز است و فرق امتیازی در اینجا اسباب خود طلبیده کار بر
حکم غالبیت خود می سازد چرا که ماهیت اسباب با صد بحر کارفرمای حقیقی کسی نمیداند و قیاس کردن نمی تواند الا
فرستاده او صلی الله علیه و آله و سلم پس شریعت مانند گروه است و وقتیکه دست مصور تا آنکه مشتاق کشیدن
کرده نشود لایق رنگ آمیزی نگردد و بعض افراد اسباب شریعت را از رخ خود برداشته خود را عارف و
محقق میگویانند زندیق اند و آنکسان که بدرجه شریعت مستحکم اند انگاشته زبان طعن بر گروه صوفیه صافیه کثرهم
الله بر کاهم میکشایند و دوری از فیضان ایزدی و مهجوری از علم لدنی لازم بر خود ساخته اند عیاذاً بالله دردی.
خود را سیاه مینمایند و بعضی گروه در اسباب شریعت بسیار فتوحات اختیار کرده در عقیده فاسده مبتلا گشته
تاره امانیت و نیز از منهم کنج نشستم ترجمی آرند بالکل برده حیا را دریده اند العزیز نمیدانی شریعت حجاب
نورانی است و نور دو صفت دارد یکی جلالی و دیگر جمالی و ظهور هر دو توام است و یکی بر دیگری سبقت
نمیکند و اتباعت هر دو بر کردن معتقدان واجب و فرض است و به بین از ابتداء قران مجید تا انتها او برای
هر دو آیت در تعریف هر دو صفت آمده اند و مقصود آنها اند لسته ولوح محفوظ عبارة از قران مجید است
و ماهیت آن نافهمیده و در ذهول افتاده نادانستگی خود را بکمال دانستگی قرار داده بدین علم تازه میکنی قیاس
نمی سازی العزیز که تعریف لوح محفوظ چیست او لا معنی آن ادراک ساخته بعد از آن به نتائج آن غور باید کرد
ولوح محفوظ جمله صفت و موصوف است و تعریف صفت و موصوف از فن علم نحو معلوم شده باشد در اینجا
ایراد آن ضرور نیست فقط ما حصل آن تحصیل کردنست و نتیجه از جمله صفتیه بدست می آید که حاکم حقیقی حلت
احسانه التماسات معلومات را چنانچه باید و شاید قبول نموده است و استدعاهات آنها را مقرون با جابت
کرده است بطور ربوبیت عهد آن نهاده است و بحفاظت خود میدارد و بر وجود و عدم آن لوازمات دیگر

قدرت نمیدارد زیرا که حکیم مطلق بعلم خود بحفاظت داشته است و دیگر را مجال نیست که بعلم حکیم مطلق تصرف
کند و نزد حکیم علی الاطلاق وجود و عدم استدعات معلومات متساویست خواه بوجود آرد و خواه معدوم سازد و
در قبول استدعات معلومات کسی را کلام نیست چرا که نام پاک او مجیب است و حافظ و حفیظ این هر دو اسم عزشانه است
از ظهور خود باز نیستند بهر کیف و بهر زبان از حفاظت و اجابت موقوف نمی باشد و لوح محفوظ بر دو قسم است
یکی متعلق بغیب و دیگر متعلق بمحسوسات و در محسوسات قرآن مجید است و وجه تطبیق غیب و محسوس امری
دشوار است و در اندک تامل ظاهر میشود که غیب مراد از علم مطلق است عبارة از آن از صور علمیه الهیست و لوح
از مرتبه غیب بمحسوسات بدرجه ثانی است لیکن آن هم غیب است چرا که تشخص نمودن علم مطلق مرتبه اول لوح از محسوسات
است بمرتبه اول قلم بود و بمرتبه ثانی لوح آمد و کیفیت لوح محفوظ عبارت از قرآن مجید است بر ارباب دانش
علما تفسیر پوشیده نیست که بهمه لوازمات امر و نهی و وعده و وعید و محکمات و بینات و تنزیه و تشبیه بحفاظت
حافظ حقیقی اند که منسوخ نمیشوند و معاندان قرآن شریف را در رباش کردانیده است که در آن رتق و
فتق نه انداز ند و حکیم آن مطلق که فیض او مطلق است حسب استعداد و استدعا معلومات خود فیض خود عطا
میفرماید و هدایت از آن راه مقدره میسازد و عاشقان در بادیه حیرت و شیفتگان دیدار رب عزت را پرده
انا نحن و فیه فرو هشته است از عنایات خود بردا شتند از شیونات صفاتیه و ذاتیه سرفراز میفرماید و آنهم حسب
شیونات مختلفه است بعض را بصیرت و بعض را سوخته و بعض را در میان هوشیاری و بیهوشی میدارد
و آن فرد فرید که مظهر علم مطلق است او البصر و البصیرت متساوی ساخته و غلبه انا و انت مغلوب فرموده لیشونیکه
عقل و فهم را دخل نیست تجلی میفرماید و آن تجلی الیه فی الغور التماس میسازد که انت و انا ترکتنک لا حجاب و این مقام
است مگر که عقل تجویز نمیکند که تمیز و شعور در آن حلال اسقاط اضافات باقی مانده است و اگرچه آن مقام جلالیست
است شعور باقی است نماند پس معلوم میگردد که تمیز و شعور شانی است از شیونات حقیقی که عقل را مطلقاً
دخل نیست و متکلم و مخاطب و مخاطب و متکلم مساویست با وجود این شان و استغراق هیچ فرضی از فرائض
و عبادتی از عبادات ترک نمی شود و کردن خود را پیش ساخته مرحال خوشنودی باریتعالی عزشانه میجوید اگرچه
که آن مقام که هم است شوخی و بی باکی و گستاخی بظهور آید ممکن است مگر ادب و عجز که سرمایه عبدیه است محفوظ

نظر عشق خود نهاده پروانه وار جان را تصدق بر شمع مرحالم حقیقی می نماید و میگوید که ای مالک حقیقی تو از راه عنایات
و کرم خود حکمی نموده است سر از وی پیچیدن نمی توانم و حق عبادت بجا آورده نمیگردد و از رد و قبول تو هیچگونه
علاقه نمی دارم و استغفار خواندن سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم برای همین معنی است العزیز دیگر خیال
می نمائی که حضرت سلطان الاولیا الاحباب سید عبد القادر گیلانی علیه وعلی جده صلوٰۃ والسلام ارشاد فرموده اند
که من اراد العبادة بعد الوصول فقد اشرک بالله و بطریق سوال می پرسی جواب اولا ترکیب و نسق و نظم عبارة
دانی شعوری بید اساخت باید که لفظ بعد در آنجا استعمال مینماید که از مطلوب و مقصود جزوی و کلی بیان نموده
بمطلب دیگر رغبت کردن میخواهد لفظ بعد می آرند و کسیکه از احکام تشریعی و تعلیقی آراسته بوده و تائید الهی بمقام
وصول رسد در آنوقت استغراق و دیدار است نه جای عبادة است اگر عبادة است و دیدار امر دشوار است
در آن لباس سهو است و در اینجا نیست شدن است و در دیدار هیچ چیز متعلق شدن نمیگردد و صار العبد
فانی والحق باقی صفت المقام است و اگر فاقه شود داخل عبادة شدن فرض است بلکه نفل و مستحب ساقط از وی
نمیگردد و ادای سنت زواید نیز شعار خود سازد العزیز مسئله غفاید را در اینمقام درج کرده می پرسی حیف بر استفسار
تو می آید که لا یصل العبد الی الله و یسقط عنه الامر والنهی و این مسئله حق است و آنوقت وصال حق است جائیکه افاقه
شعور است ادای امر و نهی از کردن او ساقط نمیگردد و قتیکه وصال است احکام تشریعی خود بخود ساقط
میشود مثلاً حکم حاکم بر عاقل و هوشیار است نه بر مجنون و بی شعور وصول مقام بیشعوری نیست که همه اسباب
نیستی هستی را در اینجا معلوم میشود که هستند در آن مقام نیست و نابود اند و صفتهای شعور به بی شعوری
مغلوب میشوند و آنوقت بسط است که از همه معاملات ماسوی منقطع شده و تمیز مطلقاً رفع گشته است
و امر و نهی کجا قرار خواهد یافت و امر و نهی بر شعور است و وقتی تمیز آید مرتبه قبض است امر و نهی بر کردن حسب
قبض ادای او و مجتنب از وی فرض و واجب است و کسیکه بقبض بوده و در لطمه اسباب قبض واماند و
تفرقه مرتبه بسط سازد و از امر و نهی دور شدن خواهد در ره شریعت بر سر او ریخته است و اگر اطاعت
شریعت نکند زندیق میگردد و لطفا جناب مالک علیه و علی جده صلوٰۃ والسلام ارشاد میفرمایند المومن غریب
فی الدنیا والزاهد غریب فی الآخرة والعارف غریب فیما سوی الحق الدنیا محجوبة النفوس والاخری محجوبة القلب

والحق عزوجل محبوب الاسرار مومن غریب در دنیا است و زاهد غریب در آخرة است و عارف غریب از آنچه که
ماسوی حق تعالی است و دنیا محبوب النفس است و آخرة محبوب قلب است و حق تعالی محبوب اسرار است
انما قدرت الحکم الی قلوبهم بعد احکام الحکم لان الحکم قدم هذا الامر فمن ادعی منه سیاع عدم احکام الحکم فقد کذب لان کل
حقیقة لاتشهد لها الشریعة فهی زندقة خبر این هست خریدن حکم جانب قلوب بعد احکام حکم است پس تحقیق که در
است بدرستیکه کل حقیقة که گواهی ندهد شریعة برا و پس آن کس زندقه است فی الجملة التعری للقلب لا للجسد
الزهد للقلب لا للجسد الاعراض للسر لا للظاهر النظر للمعانی لا للمبانی النظر للحق لا للخلق. حاصل کلام آنکه بری شدن
بری قلب است نه برای جسد و زهد برای قلب است نه برای جسد و اعراض یعنی رد کردانیدن از همه برای سر است
نه برای اسباب ظاهر و نظر برای حصول معانی است نه برای حقیقت مبانی نظر برای حق است نه برای خلق
انتهی فایده ای عزیز بعضی اشخاص کلام میکنند که شریعة و طریقة علیحدگی میدارد و گفتگوی و بحثی که می سازند
لائق لحاظ نیست بلکه بادر هوا است و بعضی کلمه انحصار میگویند یعنی شریعت در طریقه نقشبندیه و سهروردیه
و شطاریست یه و بعضی میگویند که نگاهداشت شریعة بطریقة باست بکسی طریقة یافته نمیشود از بس کلمه سقیم است
و بی دلیل که لا اصل له است و این کلام دلالت میکند بر عدم لیاقت آنها فقط قصه خوانی و بحث یاوه گوی است و
همچنین امورات پیش روی طریقه سلوک نیست بازآمده تابع آن مقدمات شنو که اصل مقصود او رو است تو دور است
بدست تو آید و تو مستعد بر حاصل کردن ناطور مقصود باید بود و باز تقالب دیگر بر تو عرض میکنم بشنو که در کنز العباد
آمده است بدانکه اول مرتبه از مراتب راه شریعت است می باید که بر شرائط صحت شریعت مواظبت نماید و در محافظت
آن بکوشد چون درین باب باندازه طاقت کوشش نماید و همت عالی دارد به برکت گذاردن شریعت و
ثمره علو همت طریقه و برا روی نماید که راه دل است و چون حقوق طریقت بگذارد و همت عالی دارد حق سبحانه
و تعالی بر و ما از پیش دیده و دل او بردارد و معنی حقیقت برو نماید و شریعت نگاهداشت حال است طریقت
تزکیه باطن است از خصایل مذمومه مثلاً جامه نگاه داشتن از لوث نجاست شریعت است که اول نگاه داشتن
از کدورات بشریت طریقت است روی بقبله آوردن شریعت است و دل بحضرت حق داشتن طریقت
رسمت انبیا علیه السلام است را شریعت فرمایند از برای تحقیق ایشان فرمود راه طریقت روند از

از جهت تحقیق شود اگر کسی را آن نخ است همت عالی شود و خواهد بحقایق رسد راه طریقت پیش کرد تا از درجه عوام برآید
و در زمره خواص در آمد چون بدانستی که شریعت است و حقیقت است و طریقت است بدانکه مجموع آدمی سه چیز است
نفس و دل و روح هر سه را سه راه نهاده اند نفس را شریعت و دل را طریقت و روح را حقیقت چون این دانستی
بدانکه دل بدست تو نیست و طریقت راه اوست و روح را کس نشناسد الا ماشاء الله و حقیقت که کار اوست در
عبارت نیاید و در کتاب النجد ماند انجا شریعت هر که خواهد که در طریقت بر و کشاینده و حقیقت بدو نماید او حق
شریعت بگزارد و حرمت امر و نهی او نگاه دارد فی اسرار المعانی ابیات شریعت قولهای مصطفا است ٭ طریقت فعلهای
مجتبا است ٭ حقیقت جملگی احوال او است ٭ ازین ره هر سه این راهم از و است ٭ خیالت اینکه فی شرع
و طریقت ٭ کشاینده همی راه حقیقت ٭ طریقت بی شریعت نیست واصل ٭ حقیقت بی طریقت نیست حاصل
بلکه گر تعلق هر سه دارد ٭ کسی شان تفرقه کردن نیارد ٭ اگر تو در شریعت کامل آئی ٭ طریقت را ضرورت
شامل آئی ٭ طریقت بی شریعت راست ناید ٭ حقیقت بی طریقت کی کشاید ٭ شریعت در نماز و روزه
بودن ٭ طریقت در چهار اندر فزودن ٭ حقیقت روی در ذکر کردن ٭ نظر اندر جمال یار کردن ٭ فی
مناقب شیخ الاسلام ابی سعید بن الخیر رحمة الله علیه علم زبان شریعت است و علم دل علم حقیقت است و کمال درجه
مرد تحصیل هر دو اصل موقوف است تا اگر ازین هر دو اصل یکی مختل شد علم مرد ناقص بود و قدم وی در راه دین بر جاده
استقامت نباشد زیرا که آنچه حقیقت ظاهر شریعت است همه مراعات اسباب است و آنچه حقیقت است
نظاره مسبب الاسباب است حقیقت بی شریعت ضائع بلکه قاطع راه مرد و شریعت بی حقیقت محمل و غبار جهل
و روزگار است کار را مهره روزگار بر تحیر و ناحق هر دو قاعده تمامی نگذارد ملاحده علیهم اللعنة میگویند بر حال
حقیقت است شریعت بر خیزد و این سخن قرامطه است لعنهم الله فی عقیدة الشیخ الاسلام و الدین ابی بکر بن مسعود
بن احمد الاسکافی رحمة الله علیه المومن آن علت درجه و اسبقه است و ارفعت منزلة و صار من جملة الاولیا
لا یسقط عنه العبادات المفروضة است فی القرآن من الصلوة و الزکوة و الصوم و غیرها و من زعم ان من صار
و البار و وصل الی الحقیقة سقط عنه الشریعت فهو ملحد لم تسقط العبادة عن الانبیا فکیف تسقط الاولیا و النبی
الواحد افضل من جمیع الاولیا و لان العبادة وجوبها الحق العبودیة و الحق شکر النعمة و العسری بالولایة لم یخرج

عن حد العبودیة ولا عن کونه مشغا علیه و لو صح ان رسولنا صلی الله علیه وآله وسلم حتی ورمت قدماه فقیل له الم یغفر الله لک
ما تقدم من ذنبک وما تاخر قال فلا اکون عبدا شکورا یعنی از قرآن مجید نماز و زکوة و روزه وغیره آمده است و کسیکه
کمال کند خود فرض میشود و بمواظبت کردن آنها و برابر وصل میشود و میرسد بجانب حقیقت باز قائم شدن ضرورة
نیست خلاف شرع شریف است پس آنکس را ملحد گویند هرگز امر و نهی از وی ساقط نمی شود چرا که از انبیا کرام ساقط نشده
است و نه از اولیاء علیهم الصلوة والسلام و رضی الله عنهم و انبیاء علیهم الصلوة والسلام افضل و اکمل از زمره اولیاء اند بلکه
اگر یک نبی باشد از همه اولیاء عام و خاص افضل است چونکه فضیلت او وهبی است نه مکتسبی کسیکه فضیلت مکتسبی معه وهبی
بموهبی نرسید این باب دیگر است و آن باب دیگر در رستنیکه عبادة واجب است بر وی برای حق عبودیت و یا برای
ادای حق شکر نعمت و سازی می شود بولایت و هرگز دور نمیگردد از حد عبودیت و نمیشود منع بر وی از ایشان و اگر جهد هم
منع ببین که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چندان عبادت میکردند بر پای مبارک ورم آمدی صحابه عرض کردند که
گناهان ما تقدم و ما تاخر عفو گشته اند فرمودند پس نیستم من بنده که شکر باریتعالی بجا بیارم و در حصول صغار آمده است
سئل رضی الله عنه عن الحقیقة والشریعة هما واحد ام غیران قال قال بعضهم واحد وقال بعضهم الحقیقة هو التوحید والشریعة الشرایع
و الحقیقة لا ترتفع بالموت و الشریعة ترتفع بالموت و سوال کرده شد از امام رضی الله عنه از حقیقة و شریعة هر دو واحد اند
یا مغایرت میدارند فرمود بعض گفته اند واحد است و بعض گفته حقیقة آن توحید است و شریعة شرایع و حقیقة از موت دور
نمی شود و احکام شریعة از موت بر خیزد انتهی **فائده العزیز** چون دانستی که تقوی ظاهری مانند پوست بر مغز است و مغز
بی پوست بکار آمدنی نیست و اگر پوست است طالب مغز شدن ولی است چونکه از پوست عبارة از شریعت
نهاده اند و ما حصل از شریعت نگاه داشتن از شرک است و شرک بدو قسم منقسم است یکی شرک جلی **و دوم** شرک خفی
و شرک جلی تا آنکه بالکلیه زمیدان قلب بکذلک شریعت زدوده نه نماید و شوری ستردن شرک خفی پیدا نخواهد
ساخت **و ایمان** و معنی او گرویدن بحد است و در اصطلاح یقین کردن است و کردن انقلب است و آلی
یقین موهبی است و عطیه مالک حقیقی است و اسباب تنزل یقین بسیار اند و برای استقرار یقین اسباب بسیار و بعدانه
مکر جزوی است مثلا مانند اکسیر آن صرف عنایت الهی است و آن مقدم است و برای ثبوت یقین براهین
انبیا سابقین علیهم الصلوة والسلام چهار حکم صادر شده است از کتبهای مبسوط واضح میگردد **العزیز** برای

برات شرک خفی آن مالک حقیقی چه ارشاد میفرماید قال الله عزوجل والزمهم کلمة التقوی و قولوا قولا ثقیلا و قولوا قولا
سدیدا با وصف آن درین چه حکم میسازد و قال الله تعالی لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس هرگز بمنزل مقصود نخواهند
رسید تا آنکه شق کرده نشود نفس شما مراد از آیه مبارک این است که بسیار محنت و مشقت بر خود باید کشید که دوری
از شرک خفی حاصل آید و مراد از شق شدن نفس همین است که تمیز درمیان صفت مجازی و حقیقی پیدا شود و معلوم گردد
العزیز در شرک جلی چندان دشواری یافته نمیگردد که در شرک خفی است در انجا اگر الهیت و در آنجا اغوای نفس
و شیطانیت و در شرک جلی بخور نمایند و فکر کنند که همه فتوحات مفهوم میشوند که اینها دور اند از راه ملک حقیقی اند دور
از ایشان کردن اولی و انسب است و هم جوهر عقل در خود اندیشه میکند حق انحسان که مالک حقیقی را بعقیدات فرد
آورده اینها را شریک در وحده لاشریک له میسازند همیا رنادانی و بعقلی اند و هم میدانند که از برکت گفتن کلمه مبارک کفر
قدیمه اجداد او به در یک طرفة العین بیرون می آید و پاک و صاف از شرک و کفر جلی میگردد و در صورت عدم تقبیل کلمه طیبه
حکم بر قتل فرموده است ازین سبب جهاد فرض شده است قبول و سلب قبول در علم علیم مطلق است چنانچه
این حدیث مقدس بیان مینماید که السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه سعید آنکس است که سعادت او در بطن مادر ثابت است
و شقی آنکس است که شقاوت او در بطن مادر است تمیز و قیاس در انجا ضرور است و سعادت و شقاوت
دریکجا بودن عقل ناقص ادراک نمیسازد بلکه متحیر میماند بدان العزیز در علم طب قاعده مقرر است استغاق آن
قاعده ازینجا است یافته میشود چنانچه بارد و حار و یابس و مرطوب این اخلاط اند و خلاصه طبائع کیفیتها آن
ظاهر میگردد در اشیا که درمیان دو خلط است دریافت آن امر دقیق است و ماهیت آن اخلاط که ما بین
الاشیاء است ادراک آن اخلاط از کیفیات و مخ میگردد اگرچه یک شئ واحد است و خاصیت بدو طرف میدارد
و این اشیا محسوسه اند بارد و حار و یابس و مرطوب از کیفیات و آثار در یک شئ می بینند و در آنجا معلومات
عین علم اند و علم عین معلومات پس علم علیم مطلق بر معلومات خود مانند فانوس بر شمع است و صور علمیه حسب
استعداد معلومات و استدعا آن قبول نموده و فیضان بر آنها ترشح فرموده باعیان ثابته در آورده باعیان
خارجیه رسانید و مقدمات استعداد و استدعا معلومات در خارجیه باحکام و آثار آن معلومات لطبیب
حاذق بعبارة از شیخ کامل است از بیان و ارشاد او ظاهر میشود و باز طالع و لیس منقول شود فقط امری

معقول نیست قیاس بکن صاحب کنز العباد می نویسند فی کفایة الشعبی تنزل الخواطر والافکار والشبهات والالهام
والوساوس کلها علی القلب لان الله تعالی اعطی لهذه الامة من الفضایل ما لم یعط سایر الامم منها اذا خطر ببالهم شئ
فانهم لا یواخذون به ما لم یعملوا او یتکلموا به کما روی عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال ان الله عفی عن امتی ما حدثت به
انفسهم ما لم یتکلموا او یعملوا ولم یکن هذه الامم الماضیة الا انهم کانوا مواخذین بما خطر ببالهم فهذه الفضیلة لمحمد ولامته لانهم
غیر مواخذین بالخطوات وهجوم میسازند برای خواطر وافکار وشبهات والهام ووسواس وآن تمام وارد میشوند بر قلب والله تعالی
بخشش فرموده است این امت را از بزرگیها و مرگز عطا ننساخته است امتهار را از آن وود وقتیکه خطره در آید
بدل انها از نیتی پس بدرستیکه الحسان را مواخذه نکنند از آن خطره تا آنکه تعمیل ننسازند و یا کلام نکنند از آن خطره
چنانچه روایت آمده از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه فرمود آنحضرة صلعم تحقیق که الله تعالی بخشید
از امت من آنچه یکه خطره میگذرد در ذات اوشان که از آن کلام نکنند و عمل می سازند و هرگز این امر
میرنشد امتهای ماضیه را مگر آنکه انحسان بودند گرفتار شدگان از خطریکه بدل میگذرد پس این خصیصه امت
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه امت هذا از ین مواخذات خطره دور اند انتهی فایده العزیز
عبادة ظاهر برای حرکت اعضای ظاهری تدبیری دیگر صورتی نمی بندد و اعتدالیت اعضا از امور واجب است
قبول کردن امر الهی فرض است و نیز از نهی ایزدی مجتنب بودن العزیز مطیع را از اطاعت کردن چاره دیگر
بدست نیاید و خضوع و خشوع معنی دیگر دارد و نزد علما اصول تشکیلی بلحاظ و زادای عبادت باید تا آنیا شروط
آن ادا نماید و بنای آداب عبادت رخ خود را از همه جهت گسیخته کرده توجه جانب بیت الله سازد و از دل
برب کعبه متوجه شود و این آداب و لحاظ در هر عبادت یعنی روزه و حج و زکوة وغیره را ثابت است و بی آن کاری
دیگر نمیگردد العزیز بی ادب و بی تمیز را یکسی در بار دخل نمی دهند و لایق بار یابی نمی دانند و آداب عبادة
باطنی دیگر است و اول آن خوف است تا اگر خوف غالب نشود توجه و لحاظ و آداب و هیبت و دهشت
و وحشت از وی ظهور نخواهند کرد و خشع قلبه و خشع جوارحه و آن فقره طیبه برای همین معنی است و آن خوف علیه
معبودیت است و بر تر از تیغ درفشان و نیز تر از دم شمشیر بران بلکه ثعبان است همه تا قربانیها را فردی خلق
خود میکند و صفت آن از دها که العنقا معروف الاسم و معدوم الجسم نیست و در دم نفس بر حسب اعتدا موجود است

بحث نور

چنانچه کسی را خوفِ موتِ طبعی در دل واقع شود طبیعت آنمرد از همه چیز برداشته میگردد و از بالوفات
و مالوفات تنفر میجوید انهم عطیه خداوند حقیقی است و آنخوف بالنوع است شنیده حال عکرمه رضی الله عنه
را که چون صیتِ نوروزی پیغمبری شفیع المذنبین و طنطنه نبوتِ ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
شنید و مشهور کردند عکرمه از مکه مکرمه گریخته بجده تشریف آمد از انجا بوقت سوار بر جهاز شدن مالکِ
جهاز را گفت این کرایه از من بگیر و بران و بجایی فرود آر که ازان آواز وحشت و دهشت در دل من افتاده
است و بگوشم میرسد نرسد گفت خوب است جای برسانم که هرگز بتو نرسد پس جهاز روان شد از بحر و
بدر و کوه و شجر آن آواز بگوش او رسید و تاب این وحشت قلب او برنداشته گفت مرا باز بمکه برسان اگر بر رسانیدن
تعویق نمائی از جان هلاک شده میمیرم بصد استعجال بران و برسان پس بمکه معظمه رسانید بمجرد رسیدن بخدمت
رسالت مآب صلعم آمد و عرض نمود که زود مرا مسلمان کنید و جانِ مرا بپناه خود آرید الغرض خوف انحال که در
و خوف بمرتبه اعلی میرساند و کسی را خوف است همه لوازمات آداب در او میرسد و در اینجا لطیفه است
غور باید ساخت که جبرئیل علیه السلام فرشته اند و مقرب بارگاه ایزدی اند و سکونت بسدرة المنتهی میدارند و وقتیکه
آن امین الهی بخدمتِ محبوب ایزدی صلی الله علیه و سلم بحکم مالک حقیقی تشریف آوردی برهنه پا آمدی جای
خوف و آداب بود با وصفِ عنصری نورانی داشته بخوفی را ترجیح نمود دو خوف در ذاتِ خود دوش میدارد
یکی تکبر از شرک جلی کرده در قلع و قمع شرک خفی مستعد میگردد و از هستی مجازی و خوفِ ظاهری مغلوب گشته
خود را بحبیب جلیل میرساند و حروف ظاهری کلمه و معنی ظاهری او اینصورة میگرداند که از آلهٔ باطله عاطله تنفر ساخته
بمحمد رسول الله میرساند و مقبول خدای حقیقی میشود و آن کلمه طیبه باشد اژدها است همه را فرو می حلق میبرد
چنانچه شرک و کفر جلی را او باش نموده است بهمین طور شرک خفی را مجوز و شحاذ نماید چون شرک جلی از باطن
بیرون قلب دور میشود و ادای فرض خمسه که زینتِ ایمان عبارة از وست فرض میگردد و این آیه انما المشرکون نجس
در شانِ نجاستِ شرک واقع شده است پاک و منزه آن کلمه طیبه میسازد و نجاست شد غش است و در زردی
غش بد و صورت است یکی حرارت ظاهری دوم حرارت باطنی و کلمه طیبه هر دو حرارت میدارد و در اینجا
نکته دقیق است بشنو که صاحب فتوحات الاسحار می آرند که ازین حروف نسبت و نزاکت آنچه نقطه ندارد

نورانیّت است و مرتبهٔ لفظ دارد و ظلمانی نیز یعنی و لیکن خواستند بخاطر شریف شاه خدا دوست رسید که آنچه بالفعل
بداهت تحت اطیب سید انست که میتواند بود که وجهش این باشد که کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله که بزلال این
حروف سیاه ظلمت شرک شسته میشود و بنور توحید مبدل و منور میگردد و غیر منقوط است ازین جهت حروف
غیر منقوط را نورانی گفته باشند و این عجب است که شمار حروف لا اله الا الله دوازده عدد حروف محمد رسول الله هم دوازده
بروج فلک ثوابت دوازده و ائمهٔ اثنا عشر دوازده و عدد شهور هر سال دوازده و در اصطلاح ترکان دوازده
سنوات هم را اعداد دوازده میدارند پس بر همگنان روشن باشد که عدد اثنا عشر را قربتی است که در دیگر
اعداد نیست دیگر فرمودند که سبب تقدیم الف بر حروف دیگر میتواند بود که چون عدد او فرد است زیرا که آن
یکی است و واحد بالطبع مقدم است بر اعداد دیگر که اگر در بدایت واحد نبودی اثنیت را مرتبهٔ دوئی نشدی
و این نیز دلیل توحید است که احدیت ذات بحث از آن مشخص و مثبت میگردد و فرق درمیان احد و واحد
بسیار است چه احد نظر بتعدد اعداد نمیدارد و ست که در واحد گفتن اثنین منظور نظر مهندس میگردد و اما از
احدیت یگانگی صرف ماخوذ و مستنبط است چون تنزلی یعنی از آن مرتبهٔ احدیت بجهت ظهور و اظهار صفت
جلال و جمال خواست که تجلی فرماید از آن وحدت صرف متنازل گشته بقول حکما که لا یصدر من الواحد
الا الواحد عقل اول را آفرید و همچنین عقل اول عقل دوم آفرید و دوم سوم تا عقول عشر بدرجهٔ ظهور رسیدند و نیز وارد است
که اول ما خلق الله العقل پس فرمود که پیش آ پیش آمد باز فرمود پس رو فی الفور پس رفت بعد از آن قسم بعزت و جلال
خود یاد فرمود که هیچ مخلوق مثل این در خوبی نباشد یعنی در طاعت و بخشش شدن و ثواب و عقاب مطیع و عاصی
بتو خواهد بود و ازینجاست که **بیت** آسمان بار امانت نتوانست کشید لاجرم قرعه بنام من دیوانه زدند
انتهی **فائده** العزیز دور شدن از شرک خفی او دشوار است و اسباب قطع کردن آن بیشمار و تعداد و حصی نمی تواند
کرد بقول حضرت شیخ نجم الدین الکبری رضی الله عنه الطریق الی الله بعدد انفاس الخلائق یعنی طریقهٔ راه
باری تعالی مانند عدد انفاس مردم است الا آنکه ارباب حقائق ریاضت و مدققان طریق صداقت
و واقفان راه کشف و عاملان قربت معرفت درین خانوادهٔ طریقهٔ مرتضویه و نقشبندیه و طریقهٔ قادریهٔ عالیه برای شرک
خفی و تزکیه کردن قلبی عبادتی مقرر ساخته اند میزان عبادت اوقات بیان مینماید اولا [illegible] را

[illegible]

مذکور میسازند و درانمیان اسرار و نکات ارشاد میفرمایند قیاس کرده حمد ایزدی بجا آوردنست و هر یک منتسبان طریقها را دعاے که میکنند و بر بطها بیان مینمایند حق است مثلاً کسیکه علم خوانده است و علم اشتقاق و علم نحو نخوانده است و در دانستگی علم او هیچکس را کلام نیست و تمیز از فصاحت و بلاغت او را حاصل نیست و بعضے ناواقفان طریقها اولاً بر روی طرطوسیه ساعت ذکر جهر کردن و ثانیاً علم نظری بیان مینمایند ظن مظهر میسازند افسوس میگذرد که مطالعه کتبهاے دینی نمیفرمایند هرچه در طبع آید قال میسازند حیف معلوم میشود نمایند که روایت از حضرت رسول صلعم است که حضرت صلی بنا بر صدیق اکبر رضی الله عنه بوقت تلاوت کردن قرآن مجید با وجود دانستگی از صدیق اکبر رضی الله عنه پرسیدند که چه میکنی عرض نمود که تلاوت قرآن مجید میسازم فرمودند چندین آواز نیست مخوانید قدرے بلند بلند بلنید و یکان بار حضرت عمر رضی الله عنه را پرسیدند که چه میکنی عرض نمودند که تلاوت کلام مجید میسازم فرمودند این آواز قدرے پست کنید ع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند در تفسیر حسینی و بیضاوی و معالم التنزیل و عزیزی در وقف موجود است غرض از بیان هذا نتیجه نیک بدست آمد و آواز جهر میانه باید الامر بین الامرین مویّد نتیجه و بحث فقیر را قیاس باید ساخت که در میان مجتهدین مسائل جابجا بحث و تقریر شده علیه الفتوی بر قول مجتهدین سبب و مسایل یعنی امام محمد بن حسن الشیبانی رحمة الله علیه قرار یافت از کتبهاے فقه واضح میگردد و سیدنا و امامنا ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه و محمد رحمه الله علیه یکجا اند باعث فتوی بقول شیخین همین است پس رد و طرطوسیه براے قراءة ذکر جهر همین ست و براى الزام روے طرطوسیه که ذکر بجهر میسازند بعض افراد این آیه می آرند لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و میگویند براى نماز بجهر نهی واقع شده است و ذکر خارج از آن نمیشود آیین قیاس آن افراد مستحسن نیست و خلاف علما تفسیر ست و از سبب نزول آن آیه آگاه نیستند یافته میگردد از بیضاوی و معالم التنزیل و غیرهم باید دید هویدا خواهد شد و اگر بیان آن کرده آید مطلب دور میشود و تقریر دیگر و بحث بنوعے دیگر آید بهتر است اسپ تیز گام کلام منعطف العنان ساخته آن آیتها که بباب ذکر آمده اند آنها را بموقع بصورت تطبیقات و توجیهات بیان کرده آید انشاء الله تعالى الغرض عبادت باطنیه جدا اند از انجمله ذکر الله است و آن فرض است و فرضیت آن را بعضے از علماء متکلمین خارج از فروض خمسه نیست میگویند مرجح است و بعض میگویند که فرضیت ذکر نفسه است چرا که این آیه تعریف قال الله

اولاً فضل ذکر

تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا اللہ ذکراً کثیراً ای آنکسانکہ ایمان آوردہ اند ذکر کنید اللہ تعالی را ذکر کثیر و ذکر کثیر و صیت خود آشکارا میسازد و در ذکر مخصصہ و معینہ و ذکر غیر معینہ بقید نیت و اوقات معینہ مخصوصہ از ذکر میراند و در آن ہیچکس را کلام نیست و بدون آن وقت اوقات دیگر را مجرا ہوا کردن منظور رب الارباب نکرد بداز ذکر کثیر حکم شد و اینحکم لنفسہ قائم است چون دانستی کہ اوقات غیر معینہ داخل ذکر اند طریقہ آن و مواظبت کردن آن دیگر است و در باب فضیلت این ذکر احادیث بیحد اند از میان دو سہ بر تو عرض مینمایم تا اختلجان بقلب تو راہ نیابد و ظن و غیرہ برفع گردد امام قشیری رضی اللہ عنہ در رسالہ خود می آرند

حدیث اول

حدیث اول اخبرنا ابو الحسین علی بن محمد بن عبد اللہ بن بشران البغدادی قال اخبرنا ابو علی الحسین بن صفوان البردعی قال حدثنا ابو بکر عبد اللہ بن محمد بن ابی الدنیا قال حدثنا ہرون بن معروف قال حدثنا بن عیاض قال حدثنا عبد اللہ بن سعد ابن ابی سند عن زیاد عن ابی بحریہ عن ابی الدرداء قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الا انبئکم بخیر اعمالکم وازکاہا عند ملیککم وارفعہا فی درجاتکم وخیر من اعطاء الذہب والورق وان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقہم قالوا ماذاک یا رسول اللہ قال ذکر اللہ تعالی فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آگاہ باشید آگاہی دہم شما را از نیک ترین اعمال باشد شما را و نہایت پاک باشد نزد مالک شما و بلند تر باشد برسانیدن درجات شما و بہتر باشد از تصدق کردن زر و نقرہ و اگر در جہاد کفار جنگ کنید و بزنید آنہا را و کشتہ شوید از دست آنہا گفتند چیست یا رسول اللہ فرمود ذکر خدا تعالی

حدیث دوم

حدیث دوم اخبرنا ابو نعیم عبد الملک بن الحسن قال حدثنا یعقوب بن اسحاق بن ابراہیم قال حدثنا الدبری عن عبد الرزاق عن معمر عن الزہری عن ثابت عن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تقوم الساعۃ علی احد یقول اللہ اللہ یعنی قایم نخواہد شد قیامت بر ہیچ کس تا آنکہ باقی باشد گویندہ اللہ اللہ

حدیث سوم

حدیث سیوم اخبرنا علی بن احمد بن عبدان قال حدثنا احمد بن عبید قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابی قال حدثنا حمید عن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا تقوم الساعۃ حتی لا یقال فی الارض اللہ اللہ وعنش واحدث قال الاستاد الذکر رکن قوی فی طریق الحق سبحانہ وتعالی بل ہو العمدۃ فی ہذا الطریق ولا یصل احد الی اللہ تعالی الا بدوام الذکر والذکر

على ضربين ذكر اللسان وذكر القلب فذكر اللسان يصل العبد الى استدامة ذكر القلب والتاثير لذكر القلب فاذا
كان العبد ذاكرا بلسانه وقلبه فهو الكامل في وصفه في حال سلوكه و گفت استاد ابو علی رحمة الله علیه که ذکر الهی رکن قوی است
در طریق حق سبحانه تعالی بلکه آن ذکر عماد است در این طریق و نمیرسد هیچکس جانب خدا تعالی مگر بمواظبت کردن
و ذکر بر دو قسم است یکے لسانی و دیگر قلبی و ذکر لسانی از وے که برسد بنده جانب همیشگی ذکر قلب و تاثیر
ذکر قلب را میباشد پس وقتیکه او بنده ذاکر بزبان و قلب پس آنکس انسان کامل است در صفت او در میان
عمل سلوک و سئل الواسطی عن الذکر فقال الخروج من میدان الغفلة الى فضاء المشاهدة على غلبة الخوف
و شدة الحب سوال کرده شد ابوبکر واسطی رحمة الله علیه را از ذکر پس گفت بیرون آمدن از میدان غفلة
جانب میدان مشاهده که بر طریق غلبه خوف و شدت محبت سئل ابو عثمان فقيل له نحن نذكر الله تعالى ولا
نجد في قلوبنا حلاوة فقال احمدوا الله تعالى على ان زين جارحة من جوارحكم لطاعته وفي الخبر المشهور عن
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه قال اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا فيها فقيل له وما رياض الجنة فقال مجالس الذكر
سوال کرده شد ابو عثمان را پس گفته شد آنرا که ما همه ذکر میکنیم الله تعالے را و نمی یابیم حلاوت ذکر را در دل
ما پس گفت حمد بکنید الله تعالی را بنا بر آنکه زینت یابند اعضای شما از طاعت او و در حدیث مشهور است از رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه فرمود وقتیکه ببینید باغ جنت را بر سد در آن پس گفته شد که چه چیز است
ریاض جنت پس گفت حلقه ذکر است انتهی باز در این حدیث صحیح قیاس باید کرد عن ابی هریرة رضی الله عنه
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله تعالى يتلون كتاب الله تعالى
ويتدارسونه بينهم الا نزلت عليهم السكينة وغشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة وذكرهم الله فيمن عنده رواه مسلم وابو داود وغيرهما مسلم و ابو
داود وغیرهما روایت میکنند از ابی هریره رضی الله عنه بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که جمع نمیشوند
هیچ قومے در خانهای خدا تعالی در مساجد که تلاوت میکنند قرآن را و با یکدیگر درس خوانی مینمایند مگر اینکه بر ایشان
سکینه نازل میشود و مراد از سکینه اطمینان قلب است از یمن قرآن خواندن رحمت حق ایشانرا احاطه کنند و در
گیرند و یاد کند ایشانرا حق سبحانه در جماعتے که نزد او میند یعنی در برو فرشتگان مقرب انتهی من جامع جلال الدین
سیوطی رحمة الله وعلی شارحه **فائده** معنی جهر و سر بطور اجمال سابق ازین بیان نموده الغرض آن است

دلیل آن گذرانیده شد تا کسے نفهمد که ذکر بقلب است و بزبان نیست و آن کسانکه ذکر بقلب است و زبان را بکلیه
دخل نمیدهند حیف میگذرد چراکه او تعالی شانه زبان را نعمتی عظیم آفریده است و باب قلب او را گردانیده
و در ایمان دو رکن است یکے تصدیق قلب و دیگر اقرار زبان و تصدیق متعلق بقلب است و اقرار از زبان و زبان را
از فیض آن نعمت خالی ساختن مستحسن نیست و افراط و تفریط کردن دران شرط عقل نیست اگر کسے
بے شروط گفتگوے کند بعید از عقل و نقل است یافته میگردد و بر تصدیق خود اطلاع نمودن بدون زبان
از دیگر عضوی نمیشود و از گنگ اگرچه یک تصدیق است فقط آواز منقطع الحروف ظاهر میشود و اشارات هر عضو بر
تصدیق از زبان حال گواهی میدهند و زبان حال را رد کردن نمی تواند بهر صورت خارج از زبان مجازی
و حالی بیرون شدن نمیگردد و بیان حال ماضی و استقبالی و حالی از زبان منحصر است و آن اطوار و جوهات
در پیش آورده رکن ثانی ایمان را بیکار داشتن پسندیده ارباب دانش و بینش نیست و جواب معقول که از
سوال مقدر پیش کرده شد لایق غور است العزیز تو واقف این علم نگشته بدان و آگاه باش که خداوندان
اسرار کاربستگان مطلوب و مقصود قاعده الطریقیکه در آنجا مقرر نموده اند انشاء الله تعالی در بحث اذکار بر تو
واضح کرده آید رجعنا الی دلایل التقریر السابقة که بقیه مانده است بر تو اظهار میسازم که امام عالم ربانی شیخ الا
سلام والمسلمین محی الدین النووی رحمة الله علیه در کتاب الاذکار می نویسد الذکر یکون بالقلب و یکون باللسان
والافضل منه ما کان بالقلب و اللسان جمیعا فان اقتصر علی احدهما فالقلب افضل ثم لا ینبغی ان یترک الذکر
باللسان مع القلب خوفا من ان یظن بالریاء بل یذکر بهما جمیعا و یقصد به وجه الله تعالی و قد قدمنا عن
الفضیل رحمة الله علیه ان ترک العمل لاجل الناس ریاء و لو فتح الانسان علیه باب ملاحظة الناس و الاحتراز
من تطرق ظنونهم الباطلة لانسد علیه اکثر ابواب الخیر و ضیع علی نفسه شیئا عظیما من مهمات الدین و لیس هذا طریقة العارفین
و روینا فی صحیحی البخاری و مسلم عن عائشة رضی الله عنها قالت نزلت هذه الآیة و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها فی الدعا
انتهی ذکر میشود از قلب و میشود از زبان و افضل ذکر آنست که مواظبت کرده آید از قلب و زبان معاً اگر کسے قصور
در مدد و کند درین صورت قلب افضل است و ممکن نیست قلب و زبان را ترک کردن و در صورتیکه ملاحظه خوف ریا
بگذرد و از بسے دیگرے اکتفا کند بآن حال ذکر قلب بهتر است و این تقریر پیش حضرت فضیل رحمة الله علیه

آمد اگر ترک کردن عمل بلحاظ بزرگی که فی الحقیقه ریا بین الناس است میکرد دکند و با اگر بلحاظ بزرگی خود که
بین الناس معلوم شود که اینهم اسباب بزرگیست میکنند و خودنمائے ظاهر میشود ترک سازد پس در هر دو صورت
که آن ظن فاسد و باطل اند ابواب خیر مسدود میخواهند شد و ضایع کردن شی عظیم که آن از مهمات دین است
در طریقه عارفان این راه درست نیست و در بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که آن آیه برای
دعا کردن نازل شده است که چندان آواز خود را در دعا کردن بکنید و نزد کسیکه دعا میکنید او از بلند از شما پوشیده
نیست انتهی **فائده** العزیز بدان که قوانین و قواعد ذکر جهر و سر در میان خانواده طریقه است بی دلیل نیست
بلکه مدلل است پیش تو بیان نموده شد و اکتفاء انحصار بران نمی سازم و تو باز میپرسی که ذکر گنجینه اسرار ایزدی
است و مغز همه کنهیات علم حقایق الهی است و خزینه دار علم لدنی و معدن تجلیات اسمائی ربانی است و پوشیده
از دزدان این راه و مکنون از ملاحظه نان همراه و قطاع الطریق گمراه باید نهاد و عمل برای بلان شدن و از چشم و
گوش نامحرمان پنهان داشتن بهتر و عمده و انسب است که بر ملا ساختن و اطلاع دادن و قاعده ارباب معاش
ظاهری و طریقه قانون اسباب دنیوی این است که نقود زر و برای خرچ و اخراجات خانه باقی ماند بحفاظت
تمام در صندوقچه سپارند و آشکارا نمی سازند بلکه در نگاهداشت او و ترقی او سعی و احتیاط میکنند با وصف
چنین عبادة جامع اسرار غیب را برملا کردن و آواز ذکر بگوش مستمعان رسانیدن و بحضور خلایق اسرار مکنون
خزینه الهی ظاهر کردن و مجلس ساختن ذکر برپا نمودن خلاف آیین راه رفتگان یافته میشود و من گفتم سره و صاحب اراده
در تعریف آن اسرار واقع شده است خلاف آن ظاهر میگردد **جواب العزیز** ذکر بمعنی یاد کردن است
و در اصطلاح بهیئة مخصوصه فرود می آرند چنانچه صلوة از معنی کثیره است و صلوة را بمعنی نماز میگیرند بهیئة مخصوصه
اصطلاح فقه است در آن هیئت قیام و رکوع و سجود و قعود است اگر کسے پرسد که هیئت نماز چیست بجواب
او گویند همین هیئت نماز است و نهایه که شرح هدیه است همان سخن میگوید پس خلاصه آن هیئت را خداوند تعالی
جلت احسانه پوشیده از محروم و نامحروم نهاده است و در بجا آوردن امر نماز حکم مطلق است و ثمرات
فواید و لذات و غیرهم از چشم کنندگان نماز مکنون است و عذاب و عقاب و نکال و وبال از بینائی عذل
کنندگان حکم مقصود داشته است صرف از نمایش مالک حقیقی است که کدام بر اقرار الوهیت مستحق ملاذ و کدام

در غیبت منحرف میشود و امر واجب الاداء الصورة تعقیب نفرموده است و او تعالی شانه امر فرمود کما
قال الله تعالی اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم بعد از آوردن ایمان بعینکا نماز
و زکوة صادر شد و بنظر سیاق ارشاد غور نمایند معلوم میشود که زینت ایمان و مزکی او و بجا آوردن امر او است
و امر ثانی بعد از قبول امر اول که نماز و زکوة است چونکه کسی ذکر کند که تمیز در عطیه نعمت او پیدا میکند چون
تمیز کامل میشود اکثر او را یاد میسازد و حق تعالی بعلم ازلی خود میداند که قدر نعمت مراد انسته متغلغله یاد منعم خواهد ماند
ازان حکم سرفراز فرمود و آن هر دو حکم مجمل بودند در خود خواهان تفصیل اند و تشریح و تفصیل آن حکم اول از تعلیم
و حدیث و فقه ظاهر میشود و خلاصه امر ثانی از کتبهای ارباب حقایق و معانی و ریاضت کنندگان طریق خدا
دانی باید حسبت معلوم خواهد شد و صحبت شیخ کامل ضرور است و گرنه عقود مالاینحل تدقیق و تحقیق امری دشوار است
و شیخ کامل انرا گویند که در تحقیقات و تدقیقات علم لدنی مرتبه کمال داشته باشد و بماهیت آن علم تکمیلی حاصل
کرده بود و غرض اینکه ذکر مجرد تنها کردن دیگر است و ذکر مرکب مجرد دیگر آلعزیز جواب سؤال دیگر
بحضور مجلس ذکر کردن درست است و در آن خلاف نیست چنانچه نماز بجماعت بجا آورند سنت موکده است
و تارک جماعت را زجر ملعنت واقع میگردد چنانچه در حدیث آمده است تارک الجماعة ملعون او نماز ذکر الهی است
از جماعت خواندن حکم رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم است زیرا که قلوب مؤمنین گنجینه اسرار الهی و خزینه
خداوند حقیقی است و انسان را از چشم با نقصان پوشیده نهاده است در آن جماعت حاضر میشود و فیضان
قلب مطهر او مانند ابر بر قلوب همه ترشح میفرماید و تخم اعتقاد و انقیاد بقلوب با عصیان پوشیده شده است
ترقی از آن تخم یافته بالیدگی هاست باید و همین حال حلقه ذکر است و ببرکت فیضان قلب شیخ بزرگوار در جنان
ورزش ذکر بر قلوب ذاکرین حالی و لذتی پیدا میگردد و در تنهای کنند چندان یافته نمیگردد که بخصوصی شیخ حاصل
می آید و نیز عامه خلایق را فائده از استماع آواز ذکر میسر میشود و شوقی در دل بنجات میها نماز این وجه است
که ذکر بمجلس و خلوة مبارز مذالعزیز بهر حال و بهر صورة تابع را از متبوع انحراف کردن ممکن نیست در
کنز العباد می آرند با ذکر الفقیه الزاهد ابو اللیث رحمة الله علیه فی کتاب التنبیه ان حرمة المسجد خمسة عشر و ذکر من
جملتها ان لا یرتفع فیه الصوت فی غیر ذکر الله ابو اللیث رحمة الله علیه در کتاب خود تنبیه آنکه حرمت مسجد پانزده است

فتهامی آنها کرده میگوید آنکه بلند نکنند در مسجد آواز ذکر انتهی فی بستان المناوی فی باب الاذکار

ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یجهر مع الصحابة رضوان الله تعالی علیهم بالاذکار والتهلیل والتسبیح

بعد الصلوة یعنی بودند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه ذکر جهر میفرمودند تهلیل و تسبیح آواز

بلند بعد از نماز میکردند و ذکر فی عقیدة الشیخ ابی النجیب السهروردی ان المراد فی قوله تعالی ان تجهروا

فتهامی الجهر یاد کرد ابو النجیب سهروردی در عقیده میفرمایند که چیست مراد آیت که صد ق نعمت النجیب

ابتدا کنید و آن مراد از ذکر جهر است فی الاصول چنانکه در آیه ناسخ و منسوخ است در اخبار رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم هم ناسخ و منسوخ است و این حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة مهر عالم بابتداء اسلام گفت چون

بنده بداند که کلمه کوتاه است و نفع بسیار کم شده است با یمان در آید چون کلمه بر زبان قبول کردند سید عالم صلی الله

علیه وآله وسلم اخلاص با آن یار کنند گفت من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة انتهی **فائده** العزیز

بر تفهیمات اغراضهای مصنفین واقف گشتنی بود لابدی که کیفیات گره که ضروری از لوازم طریقه اند دانی تا که

[illegible] سلوک [illegible] حاصل اند و از آن عاید [illegible] است اند [illegible] اشخاص اند [illegible] احدا [illegible]

النسب و تحدوف الانساب [illegible] لا اسانید سجره طریقه اند [illegible] اوشان نمایند در آن باب ارباب

ذی سلاسل حقیقی و مجازی [illegible] لحاظ باید ساخت الحق در او طریقه اسناد صحیح معتبر است و فرق در میان

محقق و مقلد همین است چنانچه در [illegible] بوصول آمده است و جب ذکر الاسانید فی کل الطریق الی الرسول صلی الله

علیه وآله وسلم واجب است [illegible] اسانید و تمام طریقها تا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واعلم ان من لا

یعرف اباه واجداده فی الطریق فهو مطرود وکلامه ودعوی غیر مقبول له وربما انتسب الی غیر ابیه فیدخل فی قوله

علیه الف الصلوة والسلام لعن الله من انتسب الی غیر ابیه وقد اجمع السلف کلهم علی ان من لم یصح له من انتسب القوم

ولا نوفی ان یجلس [illegible] یجوز التصدی الی ارشاد الناس لا انه اخذ علیه عهد او لا انه [illegible] الاشیاء من الطریق واسرار الطریق الا انه

الی الرسول علیه الف الصلوة وهو ذکی التحیة الی الحق جل جلاله فمن لم یدخل سلسلة القوم فهو غیر معدود منهم

کسیکه نمی شناسد آباو اجداد اور اوطریقه پس آنکس متروک است و دعوی او غیر مقبول است و بسا کسان اند که

نسبت اوشان یعنی پدر بر یک قبیله است و خود را از قبیله دیگر نسبت میکنند و مشهور میسازند پس داخل میشوند

در این حدیث شریف نسبت خدا تعالی برآنکس است که نسبت او غیر قبله پدر است و کذا بدین شکل اجماع تمامی سلف
است بنا بر این است کسیکه در قومیت خود صحیح النسب نباشد برای او در طلب خلافت زدن صدیقی نزد هود اولی
استفاده خلافت نیست قابل نشستن بیعت گشتن کیفیت چهار خوش کرده نباشند و به حیله حال گرفته و ستر در اینجا این است که کسی نسبت
قوی تا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باشد برده است منتسبان هست قوی پیدا میکرد و که به برکت آن نسبت
ورود دنیا و حقیقی خلافت میسر شود و ما فیض انتشاری بهره ور گردند و آن کسان که این اوصاف ندارند هرگز
تعیین صفات او شان تاثیری واقع شود اگر احیانا تاثیری باشد خوبی قلب او نیست تاثیر اسم پاک باری تعالی است
و انساب و سلاسل طریقه برابر باشند متعدد اند و صحیح الطرفین قدری اند و کسانیکه این اوصاف ندارند بجد عقلی اهل
اند لائق این امورات نیستند ازین گروه احتراز نمودن اولی است انتهی بفایده العرشیه آن دلایل قابل هستند
و قاعده که بیان کرده اند کلیه است و همه کسانیکه دعوی میکنند در انساب خود با این امر مشکل است بهتر است جمع
بمطلب دیگر گشتن اولی است چرا که این زمانه دیگر است و تحقیقات انساب دیگر و تحقیق نسبت انکار نمودن
بر وقت بیعت کردن سنت است و کسی که تکمیل در هر دو صورت ندارد بیعت به سببها کردن درست نیست و نیز از
بیعت از مریدان گرفتن بهتر نیست و قابل پیروی کردن نمانده سنت تارک الاسلام که مولانا ما فرموده است رضی الله عنه

بیت ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس بهر دستی نباید داد دست   و این اقوالات سلف است

و در خلف همچنین ثابت است که شرافت بطرفین باید یعنی پدر و مادر سادات شوند و اعتبار به پدر نزد علماء
نسابه خلف کم میدارند چرا که در این زمانه کیفیت را ضایع کرده اند و خود رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم
خضاب لنبا دیده قریش کرده فرموده اند ضیعوا النفلوکم پس حال این وقت بطریقی و نهجی دیگر است و بعض
متوطنین زمانه بوقلمون اعتراض می سازند که به سیادت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه دلیلی باید و امام حسن و
امام حسین رضی الله عنهما هر دو فرزندان علی اند دعوی سیادت با اولاد حضرات چگونه خواهد رسید و هم نسبت
فرزندیت هر دو امام بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم همانند حجیش باید آورد **جواب** که سیادت سیدنا
علی از حدیث شریف ثابت است بیهقی روایت کنند که علی مرتضی نزد وی ظاهر شد فقال صلی الله علیه و آله

وسلم هذا سید العرب فقالت عایشه الست سید العرب فقال انا سید العالمین وهو سید العرب و حاکم صحیح

خود از ابن عباس رضی الله عنهما در بن عبارت روایت کرده که آنحضرت فرمودند انا سید ولد آدم و علی سید العرب
و سیادت سید العرب و سیادت سیدنا علی کرم الله وجهه ثابت گشت و در نسبت فرزندیت هر دو امام علیهما و علی جدهما
صلوٰة و السلام بخاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم از حدیث شریف ثابت میشود که چه ارشاد میفرماید طبرانی از جابر و
خطیب از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کنند که هر دو گفتند ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله جعل ذریة کل
نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی ابن ابی طالب و سیادت قطعی برای اولاد سیدة فاطمة الزهرا علیها و علی ابیها صلوة
و السلام است و بر همین قول امامنا ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه اند و تفضیل اشخاص میگویند که افضلیت مراد او لا علی الترتیب
خلافت است بر این قول جزم نباید کرد چونکه از نصوص حدیثی وارد نشده و نزد رای سلف یعنی صحابه بر این
است یافته شده رضی الله عنهم و قیاس نمیسازند که خلافت و صحابیت صورة دیگر است و خصوصیت جگریت
علیحده است دیگر آنکه در میان فاطمه زهرا و عائشه صدیقه رضی الله عنهما همین صورة بحث مینمایند چنانچه ان فاطمة
افضل من عائشة ام لا قال لان فاطمة بضعة النبی صلی الله علیه وآله وسلم و عائشة بضعة ابی بکر و حتی کلا یبلغ مرتبة
ابی بکر مرتبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم من کفایة الشعبی انتهی بدرستیکه فاطمه زهرا رضی الله عنها جگرپاره رسول
صلی الله علیه وآله وسلم اند و عائشه صدیقه رضی الله عنها پاره جگر صدیق اکبر است رضی الله عنه و آن جگرپاره
حضرت است و این پاره جگر صدیقست جای الفضل است بران فهم و عقل و علم باید گریست که در رای آنکسان
فتور شده است اینچنین کلمات غیر تهذیب می نویسند و از ان کلام میسازند خلاف سلف و خلف است بر و اعتمادی
و اعتباری نیست العزیز آنکسانیکه متروک النسب و مجهول التلقین اند بیعت بدست او شان کردن درست نیست
معتقد آن گروه شدن بدظن از پاکان گشتن است عیاذاً بالله بلکه در وادی ضلالت افتادنست و این طائفه
بیعت را کسب شکم پروری گردانیده اند دیگر آنکه دعوی انانیت مینمایند و فضیلت خود بر آن پاک مشربان نموده
و متبعان خود را در این مرض انداخته برباد میسازند و آنکسان لایق اعتبار و اعتماد نیستند العزیز گفتگوی
اعتقاد دیگر است و انکار شی علیحده است و احوال معتقدین و منکرین در قرآن و حدیث موجود است
و کتبهای بزرگان دین متین حاضر است فافهم العزیز در اسناد تلقین ذکر انموذجی بیان میسازم اگرچه که در
بعضی کتب معتبره اینحدیث می آرند مگر اسنادش معلوم نمیشد نهایت تجسس بود مسعود آنکه جوینده است یابنده بود نصیبا

بوقت مطالعه جامع الاصول که بر مؤلف آن رحمت خدا نازل باد بنظر آمده و این است نقد روی احمد والطبرانی
وغیرهما ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقن اصحابه جماعة وفرادی فاما تلقینهم جماعة فقد قال شداد بن
اوس کنا عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال هل فیکم غریب یعنی من اهل الکتاب قلنا لا فامر بغلق الباب فقال ارفعوا
ایدیکم وقولوا لا اله الا الله ثم قال الحمد لله اللهم انک بعثتنی بهذه الکلمة وامرتنی بها ووعدتنی علیها الجنة وانک لا تخلف المیعاد
ثم قال الا ابشروا فان الله قد غفر لکم واما تلقینهم فرادی فروی یوسف الکورانی وغیره بسند صحیح ان علیا رضی الله تعالی عنه
سال النبی صلعم فقال دلنی علی اقرب الطریق الی الله واسهلها علی عباده وافضلها عند الله تعالی فقال علیه الصلوٰة
والسلام افضل ما قلت انا والنبیون من قبلی لا اله الا الله ولو ان السموات السبع والارضین السبع فی کفة و
لا اله الا الله فی کفة لرجحت بهم ثم قال علیه الصلوٰة والسلام یا علی لا تقوم الساعة وعلی وجه الارض من یقول الله
فقال علی کیف اذکر یا رسول الله تعالی فقال علیه الصلوٰة والسلام غمض عینیک واسمع منی ثلاث مرات ثم قل انت
ثلاث مرات وانا اسمع فقال لا اله الا الله ثلاث مغمضا عینیه رافعا صوته وعلی یسمع ثم قال علی لا اله الا الله کذلک
والنبی صلی الله علیه وآله وسلم یسمع فهذه سنة علی فی تلقین الذکر واما النسبة الباطنیة فی تلقین الاذکار تقلیبه باثبات
من غیر نفی بلفظ اسم الذات لقوله تعالی لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قل الله ثم ذرهم انتهی فایده العزیز
یعنی عبارة چندان مشکل نیست که ترجمه کرده بر نوبیان نمایم الحاصل ذکر معدن اسرار ربانی ومنبع فیوضات
رحمانی است ویاد کردن پروردگار عالم حسب امر الٰهی وحکم رسول عربی جل جلاله وصلی الله علیه وآله وسلم
ثابت شده است مذکور شد ودر وجود ذکر کسی را گفتگوی نیست ونمانده وباقی ماند کلام در چگونیت و
کیفیت آن از کلام شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه که در قول الجمیل نوشته اند وافی وکافی است در آنجا
مطالعه نمایند ظاهر خواهش ایراد آن ضرورت نیست مگر قوانین وقواعد آن بجد ومتعدد اند از آنمیان
چندی سه قواعد مواظبت که ارباب این طریقه سکنند گذارش مینمایم تا که تمیز میان محقق ومقلد پیدا شود و طبیعت
جانب تحقیقات مایل وراغب گردد وازین شوق بصحبت شیخ کامل رساند وخاک در او گشته ناظوره مقصود بدست
آرد وازنا واقفان این راه که فی الحقیقة بدتر از قطاع الطریق اند دوری اختیار نماید العزیز سید یعنی سردار است
همه اصحاب سرداریست بجد اند از ان میان بذل مال است وایثار کردن است وکسیکه مستحق باشد او را بدهد

ومراد از مضراب وجد ساز و خوش گفت آنچه گفته است **رباعی** هر کس که دم زند ز سیادت بنزد خلق * باید که
نسبت او [illegible] مثل ولی بود سید کسی بود که هویدا شود ازو * خلق محمدی و کرم مرتضی علی **ذکر** بر دو نوع است یکی
را از جهتی نفی و سند هر یک از انواع است از آنسیان چند در هر قسم بیان میسازم و اصول این شیبان تحقیقات حصول
خاص السلامة الله علیهم اظهار می نمایم بعد از ان خلاصه تنبیهات تجددان که به برکت تربیت محققان [illegible] فیضان
وتحکیک این جماعت تائید شیخ اکمل [illegible] علیه وعلی جده الصلوات والسلام مستفید از فیضان الهی شده
و [illegible] شده است بر تو گذارش میسازم **فایده العزیز** در حال ابتداء ذکر طریقه محبوبیه عالیه بیعت
واجازت ضرور است و تعلیم و تلقین شیخ از اهم مهمات است و چون ازان شروط فارغ شود بجانب ذکر متوجه گردد
وابتداء ذکر خواه تنها باشد خواه بجماعت این امورات را نگاه دارد اول ده بار این درود گوید اللهم صل علی محمد عدد ما

ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ده کره استغفر الله من کل ذنب و
اتوب الیه و کلمه تمجید بدین طریق بگوید سه کره سبحان الله سه کره ولا اله الا الله سه کره والله اکبر بگوید بعده و لاحول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم گوید باز یا الله یکبار یا حی یکبار یا قیوم یکبار برحمتک استغیث سه کره بگوید مجاز [illegible]
انتهی و سند این حقیر الفقیر از پیر تربیت من و دیگر از استادان فن بدین طور رسیده است اولا ده بار درود شریف بخواند
و یازده بار یا حضرت شیخ عبد القادر جیلانی شیئا لله خوانده و از دو انگشت دست راست بفاصله دو انگشت زیر پستان
چپ که بنای دل صنوبری است که شکل صنوبری مانند گل نیلوفر است و دهن او فرو بسته است مثل غوطه زن که پی
او بالا می باشد مثلا چیزیکه اندرون آب است غوطه زن از قوة بازوی خود آب کشیده به تحت میرسد و استدراک [illegible]
اشیاء نهانی آب میسازد و برای طالبان آن چیز غوطه زده بود بدست کرده میدهد همین حال قلب است که زمین
او بجانب دل مدور است و فیاض علی الاطلاق فیوضات اسماء و صفات خود به عبهر میرساند از انجا بدل آمده [illegible]
قرار یابد و از مدور بدل صنوبری به انضمیره می بخشد که مذکور شد حقیقت این بحث [illegible] منصبه [illegible] جلوه [illegible]
چرا که از نظر تو جنود شیاطین اطراف یافت صنوبری نگاه داری میکنند و سالک را و دیگر عباد و زهاد ان [illegible]
مانع راه حق بان طرف می آیند و دخل کشتن نمید بهند و مثل شتر بی مهار شده منقلب الحال و متقال میشوند بهنگام
چون شوق جانب ذکر کردن غالب آید و ذکر شروع کند و از کثرت مواظبت ذکر حرارتی پیدا میشود و آن

حرارت بیابد تا قلب میرسد که در آن جنود ماسوی باقی بود بعد ازان حرارت ضرب عطا کند تا محترق
و تصور سالک بوقت نفی و اثبات برابر میگردد و منفعت عظیم حاصل میسازد و با بیت الاخرم بود فی تادبن
سند اسناد ذکر این است که مالک یا علیه و علی جده صلوة و السلام بجناب حضرت سیفی بود دیگر حال رفعوا
عبد الرزاق رضی الله عنه رسانید ذکر بصورت رسید **ذکر یکضربی** اولا ازان شروع میدیگان رحلت السجا
قبله ساخته بنشیند و ترکیب جلسه این است مربع بنشیند که از انگشت پاے راست پس موحد رضی الله عنه
نر میگویند از مضبوط گرفته و پاے چپ از زیر پاے راست بدر آورده انگشتان نیز
نهاده سر خود را چنان خم کند که نزد بخنصر دست چپ برسد و الوقت لا اله را حلقه کشیده سر را بکتف راست
رسانیده سر و کمر و پشت را برابر ساخته قدرے سر را کج کرده الا الله را بر قلب ضرب کند که بخنصر رسد و بوقت
نفی چشم کشاده نهاده بود و بوقت اثبات بند کند و در وقت نفی همه بطلان انیت و فنا بود کند و بوقت اثبات
مالک حقیقی را ثابت نماید و صورت جلسه و نشست و حلقه و ضرب از مرشد کامل معلوم خواهد کرد **فائده العزیز**
در کشادن چشم و بستن او سیر سست مضمر است و در بحث نفی و اثبات در علم نظری معه نظائرات بیان کرده
ست ... العزیز عملی و علمی این علم از بس مشکل و فرق در میان
منقول ناقص و محقق کامل همین معلومات است تو مے بینی و می دانی که مثلا باز و شاهین و بحری که جانوران وحشی
اند صیاد بدام خود گرفتار مینماید و میخواهد که وحشت آن وحشیان دور کرده مالوف و مانوس خود کند و اولا چشم
آنها را دوخته کرده و آب و طعام حسب مرضی خود میدهد و میخوراند و بر دست خود نهاده مطابق مرضی خود بیدار
میبیند که وحشت دور گشته است یا نه و اگر دور شده است چشم او را قدری قدرے کشاده میسازد بعد ازان تعلیم
شکار کردن او را مے آموزاند و همین طور حال محقق کامل است و انسان کامل او را ازین سبب میگویند چون خواهد که
تعلیم شکار کردن آموزاند اولا او را از جلسات و حلقها و دورها و کوبها و ضربها چنانچه بابت او ست صاف میگرداند
بعد ازان از حقیقت بند کردن چشم اطلاع میدهد و از کشادن آن آگاه میسازد العزیز از کشاد و بست چشم
این مراد است که از جمیع مالوفات و مانوسات کونین که عارضی اند از دل دور کرده متوجه باسباب باقی و
باقی که الآن کما کان بصفت اوست معشوق شود و اسرار الهی و خلاصه درجات علم لدنی را متحقق شکار کردن گردد

ومراد از قلتِ طعام و آب آنست کہ سستی و کاہلی بباعثِ اغذیہ مختلفہ لطبیعت راہ می یابد و محرکِ قوۃ
شہوۃ و غضب میگردد فی الحقیقۃ مانع این راہ اند از ان انحطاط پذیر خواہد شد و در اصطلاح علما این فن روزہ
را از ہمین معنی است قرار دادہ اند و این روزہ مبتدیان است و روزہ خاص خاص الخواص علیحدہ است و روزہ
خاص امساک از ماسوی اللہ است و روزہ خواص الخاص انّا مدنِ آن خیالات اجتناب نمودہ است
و نیچیکہ ہر دو دست بہر دو رکبہ کہ مے نہند در انجا این مراد است میفرمایند کہ اجتماع حروف مفردات
است عبارۃ از این نقشِ اسم ذات اللہ است تصور میسازند و ملاحظہ مینمایند **العزیز** در بستن و کشادِ چشم سِرّ
خاصل ستقایس آر مثلاً اگر کسے بخانہ احباب میرود حلقۂ میزند یا دستک میدہد و صاحب خانہ کہ می شنوند از ان آواز
آگاہ میشوند و مے فہمند کہ شخصی آمدہ است جواب میدہند و از آمدہ دریافت می نمایند و آن آواز کہ نتیجہ دنا است
پیدا ن و وقتیکہ دو شئے مجتمع میشوند در میان آن ہوا تموج میسازد و در اصطلاحِ علما حکمت آنرا قلع و قرع می نامند
یا اگر پیوستہ شوند و یا جدا کردند ہوا تموج میکند و آواز بباعث آن بر می اند پس بحال نفی چشم میکشاید و بحال اثبات
چشم بستہ میسازد و ہمچنانکہ دو قسم است یکی مجازی و دیگر حقیقی و از نفی مجازی ہر آنچہ ز کنند و از حقیقی حقیقت الہی را اثبات
میگردانند دیگر آنکہ در بستن و کشادن از ہویۃ غیریت کشیدہ گشتہ بہویۃ تعالی شانہ نتیجہ شدنیست و آنرا قرار و از تمام بیست
ربطِ قلب متصور معنی معتدرہ قائم کردد و از ضرب پیا پی مست میشود و لفظ الا استثنائی است و این استثنائی
متصل است و ہستی اعتباری را اعتبارے نیست و نیست شدنی اند آنچہ دانستہ بجانب منقطع کردنِ ضرب
پی در پی میسازد و آن فیضانِ الہی بباعثِ دستک زدنِ نفی و اثبات اذن طلب سندر ا حکم باریابی غیرہ
و کرم جل جلالہ حیلہ سازے مینماید ازین وجہ است لانا اباضی اللہ عنہ میفرمایند **بیت** تو مگو مارا بدان
شاہ بار نیست ۞ با کریمان کارہا دشوار نیست ۞ در اذکار ان از خیالات این و آن کہ پسندیدہ مرتبہ یکتائی نیست
مستعد بہ پدرد کردن میگردد و بخیال ذاکر بجز ہویتِ مذکور دیگرے نمے گنجد **العزیز** بوقت نفی و اثبات
ثبوت یا خیال شود محض شمار ایزدی و فیضان مالک حقیقی است و فی نفس الامر قال صحیح و سند تلقین قوی
ہمین است **فایدہ العزیز** بدانکہ جلسات اذکار ہشتاد و چہار اند و ہر جلسہ نفعی دیگر است و تاثیر
دیگر و تجلی دیگر است از انجملہ جلساۃ تحجلسہ است کہ او خاصیت ہمہ جلساۃ دارد و ہم انچنہ خلفاۃ قادریہ آن جلسہ را

اختیار کرده اند و کیفیت آن جلسه این نوعست که ذاکر مربع بنشیند و هر دو پاے گرد آورده پاشنهٔ پای چپ فرود
جبین بنهد و پاشنهٔ پای راست نزدیک او بدارد و مقعد را ببندد و هر دو دست را از راه بالا کشد و ناف را گرد دارد و
روی و پشت برابر دارد و هر دو دست بر سر دو زانو بنهد و حبس نفس کرده ذکر پاس انفاس کند باید که این جلسه بعد
از تهجد تا طلوع فجر کند بسیار معاینه کند که در تحریر نیاید و در تقریر نگنجد سخن مخازن قادریه انتهی العزیز اگر چه طبیعت
بیچیدان میخواهد که همه جلسات را دریکجا فراهم کرده ازان اطلاع ترا دهم مگر مقصودِ دلی تو حاصل نخواهد شد چونکه تو خواهان
امورات نظری و اسباب آن هستی مطلب قلبی تو دور میشود و جوش دلی را چه کنم که مضطر میگردد مبر اهیمی که قدری قدرے
در هر باب آگاهی دهم و دافع اعتراضات و شکوکات تو شود و ذکر **ملکوتی** که آنرا ذکر آورد و برد گویند و باصطلاح
صوفیه انرا نفی و اثبات نامند و در آن چند اقسام اند ازان میان چند قسم را که موجب کشف اند آگاهی میدهم
طریق اول **ذکر فنا و بقا** آنست که ذاکر بجلسه نماز بنشیند یعنی زانوی راست را ایستاده دارد و زانوی
چپ را بکشد اول بار کلمهٔ الا الله را به زانو ضرب کند دوم بار نشسته در دل ضرب کند باز دوم بار نشسته در خود
ضرب کند **طریق دوم** آنست که بنشیند و بر هر دو زانو ایستاده شود و در حالت ضرب سینه را پیش برده کند
این ذکر ازان بدلا است **طریق سیوم** که ایستاده شود و پای راست مقداری پیش دارد و بعده رکوع کند
در آنحالت بطرف زمین سینهٔ خود ضرب کند باز سر آورده در دل ضرب کند **طریق چهارم** آنست
که چهار مصحف در چهار طرف بنهد راست و چپ و پیش و پس و ذاکر درمیان آن بنشیند و اگر ایستاده شود بهتر است
اول بار الا الله را بطرف راست ضرب کند و بگوید یا حی دوم بار بطرف چپ ضرب کند و بگوید یا قیوم سیوم بار
بطرف پیش ضرب کند و بگوید یا سمیع چهارم بار بطرف پس ضرب کند بگوید یا علیم درین ذکر اسرار معانی مصحف و حقایق
و دقایق سبع مثانی مکشوف گردد **طریق پنجم** آنست که کانون آتش پر کند اول بار الا الله بطرف زبانهٔ
آتش پر کند اول بار الا الله بطرف زبانهٔ آتش ضرب کند دوم بار بطرف دل ضرب کند درین ذکر کشف باطن شود
اما هیچکس نگوید سند این از مرشد کامل حاصل کند **طریق ششم** آنست که سنان بغلطد یک ضرب الا الله بطرف
دست راست کند و یکے چپ کند **طریق هفتم** ذکر فنا و بقا هیچو مجوسان کند یعنی هر پنج انگشت بر پیشانی خود بنهد و
بگوید الا الله و بنهد و بگوید الا الله و بر کتف بگوید الا الله و بر کتف چپ بنهد و بگوید الا الله و بر دل پنج انگشت بنهد

ذکر جلسه دوم
ذکر ملکوتی
ذکر فنا و بقا
طریق دوم
طریق سیوم
طریق چهارم
طریق پنجم
طریق ششم
طریق هفتم

وبگوید الا الله و **ذکر برای کشف ملکوت** وحضور ملایک مقرب وکشف ارواح هر روحی که باشد
سبوح قدوس رب الملائکة والروح سبوح را سه بار گوید وقدوس در چپ گوید رب الملائکه طرف آسمان گوید
والروح در دل ضرب کند و **برای کشف حقایق اشیا** نیز آمده و یمینا یا احد بگوید و شمالا یا صمد گوید
ذکر یا حی یا قیوم بر نشاط کبوتر یک حلقه راست آغاز کند یا حی گوید و سر را گرداند و در دل یا قیوم ضرب کند
ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و فتح باطن ذکر آیة الکرسی بدین نوع کند اول از دل الله گوید سر دوش
را بکلمه لا اله بگرداند خواه بحلقی یا دو حلقی و در دل الا هو را ضرب کند بعده اسم الحی را است گوید والقیوم چپ گوید بین الیمین
هزار کرة گوید اسید است که کشف ملکوت شود و در بین صفت ثبوتی و سلبی بر دو اندیشه تا تاثیر دهد کار کردن شرط
است **ذکر آئینه** آنست که طرف راست یکی کانون پر از آتش کرده بنهد و طرف چپ یک آئینه صاف بر روی
زانو بنهد آنگاه ذکر جهر دو ضربی شروع کند اول ضرب بطرف کانون کند دوم بطرف آئینه کند سیوم ضرب به دل کند
این هر اول روز کند روز دوم آئینه را بر زانو نهد روز سیوم اندک اندک نزدیک آرد همچنان چهل روز ذکر کند
تا دو میان چهل روز آئینه را بر جای دل بیارد و دوران شب و روز در ذکر مشغول باشد آنگاه دل ذاکر آئینه شود و حجاب
مکشوف گردد بعده همیشه اگر ذاکر نظر بر آئینه کند پاره پاره شود اما این ذکر را پیش هیچکس افشا و اظهار نکند و اگر کسی
طالب حق و مخلص باشد بروی این سند را اظهار کند و اذن دهد درین باب خلفا و مرشدان قادریه بسیار
تاکید کرده اند که این را اصلا اظهار نکنند پیش هر کس سند مذکور بزبان هم نگوید بین مخازن قادریه انتهی **فاین**
العزیز طریقه عبادت باطنی و جلبات اذکار تصفیه قلبی درین طریقه بیحد است و خیال بد ظنی که هر طریقه پاک مشربان
نباید برد و بر طریقه دیگران لب بطعن نباید کشود و با فضیلت خدادادگان چیره دستی و فوقیت جوئی نباید کرد که
عادت کم ظرفان و بیهوده منشان است از دهن خورد لقمه کلان خورده میشود و در کتبهای خود دماغ خراشی
ساخته اند و مطالعه کنندگان را از جای میبرد **مصرع** دماغ بیهوده پخت و خیال باطل بست **العزیز**
در هر طریقه غوث و قطب و عماد و اوتاد و فرد است و آن افراد که اهل وصول دین اند بموافق مراتب درجات
خود طریقه ابرار و تصفیه مقرر نموده اند و جلبات اذکار و قانون و قاعده ضرب حلقه و دور و کوب بیان نموده و
تحریر کرده اند حق است و مجتهدان متین و کارفرمایان دین بر دو قسم اند قسمی متعلق بعلم ظاهر اند و قسمی متعلق بعلم باطن

ذکر برای کشف ملکوت
ذکر برای کشف حقایق اشیا
ذکر برای یا حی یا قیوم
ذکر اسم اعظم
ذکر برای درازی عمر
ذکر آیة الکرسی
ذکر آئینه

وآن افرادی که بعلم ظاهری مجتهد فی الشرع بوده و مرتبهٔ تکمیلیت نهاده با این افراد که مجتهدان علم حقایق و معارف اند
تابع گشته اند و حالت رجوعی آستان فیض نشان ایشان مینمایند و غالبیه نسبت آن طریقه را جنبهٔ خود میسازند و نسبت
خود بآن طریقه میگردانند و این گروه اصفیا بصفت کشف و مرتبهٔ اعلی و درجهٔ بلند بعضی بر مذهب حنفی و بعضی بر
مذهب مالکی و بعضی بر مذهب حنبلی رضی الله عنهم اند که هر صاحب مذهب مع توابعان ارتباط بر پیشوایان چهار دوده
خانواده میدارند و خوض و انتخاص در طریقه خود نموده فواید کثیره بر آن ارتباط یافته اند هر صاحب نسبت در
غلبهٔ آن حال اصطلاحی تقرر کرده اند و بنای اصطلاح مختلفه بر جلسه معهوده است که برکات از آن جلسه حاصل میشود در
قید قلم منحصر نمی گردد و به تعلیم شیخ کامل حصول نتایجات معلوم میشود و از کسب روشن خواهد شد انشاء الله العزیز کسیکه کامل میشود
و بر لوازمات علم ریاضی واقف میگردد و کسیکه اراده کسب میکند از تعلیم آن شیخ تربیت یافته نکند و خلاصهٔ کیفیت و اذکار
مذکور ببرکت تعلیم آن مرشد در ساحت قلب مکتسب هویدا میگردد که مرشد برزخ است مانند ذکر درمیان ذاکر و
مذکور و برزخ بر دو قسم است یکی صغرا و دیگر کبرا و تفصیل آن جناب جدی سیدنا ابا المؤید محمد المخاطب بالغوث
عند الله رحمة الله علیه در جواهر خمسه مشروحا درآورده اند حاجت ایراد آن در اینجا نیست اگر احیانا بیان سازم

بحث برزخ

طاقت برداشت نخواهد کرد العزیز در صحبت حقایق دان این علوم بحیران بود و سماعت آن حقیقت می نمود در
خود روشنائی آن کلام را مشاهده می نمود و وقتیکه خود را در لوثهٔ آن علم انداخته آتش ذکر را التهاب داده شد
و در نفی شعور این طرف منتفی کرد و بدلذتی بی شعوری حاصل گردید بغتة شیئی آیینه دار بجلوه آمد دیده شد که عکس کالبد
خود در وی بنظر آمد معاکم گردید مانند عکس خود عکس دیگر دید اختلاط وافر حاصل گردید و معلوم شد که شکل شیخ است
وآن شکل گفت چه می بینی مرا ببین بجبر داین ارشاد گم گردیده گشت یکی شخص شکل نورانی ظاهر گردیده
خود بخود بقلب آمد که شیخ الکل اند آنچه شنیدنی بود شنید و آنچه دیدنی بود دید و معنی برزخ معه نتیجه بدست آید
العزیز مثلا آیینه برای دیدن خود روبرو نهاده ببین که آیینه برزخ درمیان شخص و عکس است و
شخص متبوع است و عکس تابع است و شخص مظهر است و عکس مظهر است و تابع را از متبوع و مظهر را از مظهر
انحراف از حکم وی شدن قباحت عظیم است چنانچه بر چیزی زنگ آید و اجزای آن شیئی باعث آن زنگ
در حس و حرکت آن شیئی خلل می افتد زنگ دل حکمی را منقطع کردن از اهم مهمات است چون نمک

تنگی که ذکر و ذاکر و مذکور هر سه یکی میشوند در صورتِ فقدان دوئی چون دوی بر خاست اسباب یکتائی مهیا
میشوند پس فرق در میانِ یکتائی و دوئی تمیز است و میانِ عالم اجسام و مثال همین ست و کشاد چشم هیئت
و تمیز بر خیست فافهم درینجا ضرور افتاد که طریقه برای کشف مثالی شیخ بر تو بیان نمایم و درینجا شرط تربیت شیخ
کامل عمر دراز است چهل چلیپے او حل متعلقات نمیگردد و ذکر کشف **روح پیر و مرشد** بدین نوع کند در راستا یا شیخ و در
چپا یا مرشد گوید و در طرفِ آسمان یا روح گوید و در دل یا روح الروح ضرب کند و همین ذکر نسبت هر روح هر شیخ که
در میانِ شجرهٔ قادریه است تا حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه **ذکر برای کشفِ قبور** اول بار گوید
یا ربی یا ربی لبست و یکبار بعده بطرفِ آسمان یا روح الروح ضرب کند و بعضے گویند که در گفتن یا روح اشارت
بقبر کند و ضرب یا روح الروح در دل کند مخازنِ قادریه انتهی **فایده العزیز** بعضی از محققانِ این راه سندی
رسیده است این ست در بیانِ کشف قبور که این مرد است یا زن یا ظالم یا فاسق اگر کسے خواهد که این احوال
معلوم شود باید که بطرفِ پاک قبر الله الصمد را احد بار بخواند آواز غیب از قبر بشنود که حقیقت او همه گوید انتهی العزیز
ستر در طریقه این است اگر ماهیتِ مثال را درخواست میسازی امر حقیقت مثالیه در عکس و شخص ظاهر است
در اینجا تفهیم شیخ کامل و هادی مکمل ضرور است و عکس مثال و **تعریف مثال** و مثال دو قسم دارد یکی **بلطافت**
و دیگر **بکثافت** تعریفِ لطافت آنست که تجزی و تبعض را قبول نکند و کثیف آنست که تجزی و تبعض را
ایجاب سازد شکل او مانند اجسام است قسمت پذیر مے شود و لطافت او ظاهر است لمس بحس نمیگردد
العزیز مثلاً زید چشم خود بسته ساخته شکل خود را در آئینه ذهن حاضر کند مے در آید بهیئت خود بلا
تفاوت چنانچه هست بنظر مے آید مگر قسمت پذیر نمیگردد چرا که مثال ست و چون آن عکس محو شود و
خیالِ این و آن نماند بلکه خود را فراموش کند و متحیر مے ماند و تحیری مرتبه روح است چون و چگونی منقطع
میگردد و اگر شعور آید آن شعور با وصف صفات خداوند حقیقی موصوف بود و آنرا ملکوت گویند پس اینجا قیاس
باید کرد که اگر بر طبیعت حرارتِ سافج واقع شود باید فهمید که آنکس که در گور است بعذاب مبتلا ست و بر تو حرارت او
قلب افتاده است و اگر برد معلوم شود برکت فیضانِ آنکس است که در گور آسوده است و این هر دو حال
بجل تقلب است و این نکته محتاج به تشبیه است تشبیه چنانچه تاب حرارت آفتاب بر قرص عنبک است اغلب است که

تحت عینک هرچه باشد قبول آب میسازد و همین حال بر وده است فافهم من لسان شیخ الکامل
فائده العزیز صادق بشنو که وجود اضافی مخل سالک است تا آنکه اسباب ناچیز کردن
او میسر نشود وجود اضافی ناچیز شدن امر دشوار است و نفی کردن گفتن آسان است و بران قادر گشتن
کار مردان خدا است درین باب سه چیز اگر متفق شوند اولا است فضل ایزدی باید وثانیا مرشد رهبر
ضرور است وثالثا طالب صادق بود و اگر در هر سه فتور افتد اسباب هلاکی و خرابی در پیش است **العزیز**
ما همه تابع نفسانی و شهوانی شده اند و متوجه بر این امورات نشده در بیمار دوشی مبتلا اند یکی آنکه در خیال
آبا واجداد که چنین و چنان بوده اند تا نده از ماهیت و حقیقت این علم خود را باز داشته اند و دیگر آنکه نخوت
و رعونت از اسباب رذایل است مجبور گشته از فضیلت آن دور شده اند **العزیز** خداوند حقیقی امت
حضرت صلعم را از همه امم برگزیده گردانیده است و درین امت مرحومه دو گروه عمده و بهتر اند یکی سادات
و دیگر علما و هر دو گروه دران بیماریها مبتلا گشته خانه ویرانیهای خود و دیگران میگردانند و این گروه علما
هرچه در طبیعت آید مسئلها اختراع نموده خلایق را در طوفان بی تمیزی انداخته هلاک میسازند و آن گروه
هرچه در خیال می آید اختراع سخنها کرده عامه را در کوی بی راهی می اندازند پس کسیکه در صحبت این افراد
بماند و طبیعت او بآن سخنها پرورش یافته باشد باینطرف رجوع نخواهد شد و از کلامهای آن افراد
گوش پر شده اند دران ظرف گنجای دیگر کلام نمیدارد آری چنین بگفتن نمی آید که زمانه خالی شده
است چرا که امت حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم بزمانه پیشین اکثر برگزیدگان بودند درین وقت
بجای کثرت قلیل اند و آن کلام را کسی باور کرده در مجلس فضلا سخن کند معا خلاصه کلام ظاهر میگردد و پس
خیالات خام را در مجمع گفتن و دست بر سر زده هیهات هیهات گفته گریه و زاری کردن این عشق و محبت
بلکه اطوار ندامت ظاهر کردن است و خود بخود ظاهر میشود حاجت بیان کردن ضرورت نیست و بعض صاحبان
طریقه میگویند که ابتدا طریقه ما انتهای طریقه دیگرانست **العزیز** [illegible] کلام فرد افتاده متقدمین
و متاخرین است چه اگر خود [illegible] تحقیقی حلت العامه بعد اصحاب کرام واهل [illegible] رضی الله عنهم و علیهم و علی جده
الصلوة والسلام [illegible] گروه [illegible] است ابتدای [illegible] و قطب

موجود اند و نیز یکفرد پس فیضان الهی بدان فرد که لایق حمال آن فیض است نازل میشود و غوث و قطب
ازان فرد مستفید گشته بمتعلقان خود حسب استعداد او شان میرسانند و حضرت ما رضی الله عنه را خداوند تعالی
جلشانه غوث الاغواث و قطب الاقطاب و فرد الافراد و فرد الاحباب گردانیده است و آن جلیل القدر
و رفیع المدارج در اسند اکه آن مرتبه حیران گشته اند و اگر احیاناً ابرلسے دمعرفة المرتبه آنحضرت رضی الله عنه
دران دریای ذخار غوطه میزنند تا که انتهاء مرتبه معلوم شود تا الآن واقف نشده اند انشاء الله المستعان تا
یوم القیام واقف نخواهند شد و از کنهها هر طریقه ظاهر میشود و این بحث را سعیدان در منهج اعتذار الیه کماهی
بیان نموده است حاجت ایراد آن ضرور نیست باقی ماند گفتگوی سابقه دوسه سخن بیان میسازم
بفضله تو هویدا خواهد شد العزیز که بانی هر طریقه فیضیاب ازین طریقه اند و در هر امور استفاده حاصل
کرده اند و بر کنهیات آن قادر گشته اند و زیب و رونق درجات و طریقه خود کرده اند کجا طاقت و قوت
منتسبان هر طریقه راست که این قاعده و قانون در طریقه ماست بطریقه دیگران نیست بگوید و در منوفت
که منتسبان حضرات چشتیه میگویند و لاف خود میبازند که ذکر توحید بطریقه ماست بطریقه دیگران نسبت
سخن مسلم است مگر باعتبارے نیست چرا که حضرت ما رضی الله عنه ارشاد بمضمون کرده اند ذکر توحید
انا هو هو انا چون انا گوید روی سوی دل کند و بطرف آسمان روی کرده هو گوید باز بطرف آسمان هو گوید
و بطرف دل انا گوید **طریق دوم** از ذکر توحید انا فیه هو فی روی سوی دل کرده انا گوید و روی سوی آسمان
فیه گوید باز بطرف آسمان هو گوید و روی دل کرده فی گوید **طریق سیوم** از ذکر توحید انا انت
انت انا روی دل کرده انا گوید و روی سوی آسمان کرده انت گوید و روی سوی دل کرده انا گوید
درین سه طریق ذکر توحید بسیار تجلیات گوناگون میشوند اما باید که بغیر اذن مرشدان اذکار توحید
و کسی را هم تعلیم بی اذن مرشد هم نکند و این مرد و اذن از مرشد گرفته کار کند البته فتح باطن چندان شود که کیفیت
آن در تحریر نگنجد اگر خواهد که ذکر فارسی کند این **ذکر بیچون و بیچگونه بی شبه و بی نمونه**
طرف راست بیچون گوید و طرف چپ بیچگونه گوید طرف آسمان بی شبه گوید و در دل بی نمونه ضرب کند و اگر
ذاکر را استعمال حلقات شده است باید که هر آیة از کلام مجید را در حلقه آرد تا شرح هر آیتی علاحده بیند تجلی

دیگر حاصل شود اما کار کردن شرط است و اگر خواهد که عالم غیب را مشاهده کند باین نوع نشسته نظر دو چشم را برمیه
بینی بدارد و درانحالت کلمه الله را در دل وهم کند این چون بکمال رسد هر که در نظر او آید مسخر او شود و
او را از هر و سحر کار نکند و هیچ علتی نشود و او مستجاب الدعوات شود و از کشف غیب مشهور گردد و پیش هیچکس
این نوع ننشیند و در میان جماعت بر هیرن نشسته سر دو پای کجو بیرون کرده ذکر کند. **ذکر جلالی** الله اکبر
الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد طرف راست الله اکبر گوید و طرف چپ الله اکبر گوید و الا از دل کشیده
طرف راست ابرد و الا الله در دل ضرب کند و طرف آسمان الله اکبر گوید و طرف راست الله اکبر گوید و طرف چپ ولله الحمد ضرب کند و ذکر
کلمه تمجید همین نوع کند **ذکر برای کشف روح رسول** الله صلی الله علیه وآله وسلم در طرف آسمان یا روح
گوید و در دل یا روح الاعظم ضرب کند درین ذکر با ریاضت تام یکهفته یا دو هفته ملازمت کند این ذکر را البته
یا روح حضرت سلطان الکونین محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مشاهده و معاینه خواهد شد.

ذکر جلالی

ذکر برای کشف روح رسول صلعم

ذکر برای کشف روح الاعظم

ذکر برای کشف حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید السادات سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه

بدین نوع طرف راست بگوید یا ولی الله در طرف چپ گوید یا شیخ و طرف آسمان گوید یا روح الروح و در دل
یا قطب او جو ضرب کند بعد یکهفته و یا دو هفته کشف روح حضرت سید ما رضی الله عنه وارضاه خواهد شد و بعد
کشف همیشه روح آن رضی الله عنه وارضاه در نظر ذاکر باشد هرچه آن روح گوید آن ذاکر میشنود و از و میگوید و
آن روح همراه ذاکر در خواب و در بیداری باشد سر آن روح را پیش هیچکس اظهار نباید کرد و اگر اظهار خواهد کرد
مردود حال شود و از فیض روح محروم گردد **ذکر درازی عمر** و جمیع حاجات باوقات خمس بگوید البته
بر آید بعد از فجر هو الحی القیوم هزار بار و بعد از ظهر هو العلی العظیم هزار بار و بعد از عصر هو الرحمان الرحیم هزار بار و بعد از
مغرب هو الغنی الحمید هزار کرة و بعد از عشا هو اللطیف الخبیر هزار کرة بگوید هر که بهمت که باین اسما مشغول شود
حق تعالی بکرم خویش قبول گرداند و دعا او مستجاب گردد و بحق قریب بمقصود رسد اما چند طریق طلبانه در تمام
اذکار مذکور اند و مر ذاکری که بکمال رسیده است و او را الجلیسه هم حاجت نیست مختار فائده انتهی

ذکر درازی عمر و جمیع حاجات

فایده العزیز کیفیت ذکر جهریه و تحقیقات معتبره ارباب کشف و شهود آن بتمامی ما حصل المقاصد صحیح فی الاذکار والجلسات و شد خود که هیچمدان بران عمل ہبرای است از تو بیان ساخته شد و اکتفا بران علیها نکرده تحقیقات و تنقیحات ذکر خفی و توضیحات و تشریحات اسرار قلبی که از مواظبت آن هیچمدان وقوفی و شعوری پیدا کرده است و از ما حصل ذکر خفی پیشرکان این طریقه و سند ارشاد سلطان ما علیه و علی جده صلوة والسلام از نو آشکارا کرده و دیگر مقدمات که از لوازم طریقه عالیه است که آن لوازمات قاطع پندار دیگران که در خود کمان نموده اند نمایان است شده آید و خلاصه هر صورت در هر فایده تحریر کرده آید انشاء الله تعالی و حضرت سید نورا قدس نور الله روحه در نور الاسرار می آرند ذکر بر چهار نوع است **ذکر ناسوتی** چون لا اله الا الله و **ذکر ملکوتی** چون الا الله و **ذکر جبروتی** چون الله و **ذکر لاهوتی** چون هو هو و بعض میگویند که ذکر بر چهار نوع است **اول لسانی** بزبان چندان گوید که بدل اثر کند **دوم قلبی** بدل چندان گوید که در تمام اعضا اثر کند **سیوم طبعی** که در آمدن در رفتن نشستن و خاستن طبعا از هر عضوی ذکر خیزد و هر آوازی که در گوش افتد ذکر شنود **چهارم ذکر استیلائی** است که تجلی حق بر ذاکر چنان مستولی شود که تا نه ذکر ماند و نه ذاکر ماند بلکه عین مذکور گردد **بیت**

چو اینجا بیخودی می آورد هوش — عبارت را اشارت گفت خاموش

فهم من فهم چون خواند که بذکر قلبی مشغول شود چند آداب نگاهدارد اول آنکه چون یکپاس شب بماند برخیزد و طهارت بجا آرد و اگر غسل کند بهتر باشد بعده تحیت الوضو و صلوة القلب ادا نماید و تهجد بگذارد بعد از ان در مکان خالی مستقبل قبله بدو زانو بنشیند هر دو انگشتان دست کشاده دارد تا لفظ الله پدید و چشم را بپوشد و مرشد را در دل تصور نماید و روح آن سرور را نیز در باطن خود حاضر داند و حق را ناظر بعده استغفار ده بار و سبحان الله تا الخ ده بار و درود و صلی الله علیک یا محمد ده بار و آیه انما الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم سه بار بعده اسم یا واحد الباقی اول کل شیء و آخره یا واحد ثبت قلبی علی وحدتک سه بار بعده حبس دم کرده لا اله از دل صنوبری آغاز کند و بر کتف راست رساند و الا الله را بطریق حلقه بر دل صنوبری ضرب کند در یکدم سه بار یا یازده بار یا بست و یکبار یا چهل بار رساند فایده عظیم دست دهد و حلقه

اول لسانی
دوم قلبی
سیوم طبعی
چهارم ذکر استیلائی

ذکر اول صد بار کند بعده ده ده بار ضرب نماید تا بهزار حلقه رساند و این هزار حلقه را یک اربعین مداومت
نماید جمعیت کلی حاصل آید بعد از ان لا اله بگذارد و الا الله مشغول شود و این ذکر را نیز همبرین طریق ضرب کند
تا بسه هزار حلقه رساند و یک اربعین این را ملازمت نماید بعده الا را بگذارد و بذکر الله مشغول شود بهمین
طریق لفظ الله را بر دل صنوبری ضرب کند و نهایت این ذکر تا بدوازده هزار حلقه است چون طالب صادق ذکر
اسم ذات را بدوازده هزار حلقه رسانده بدرجه تخلقوا باخلاق الله رسد و در اندک مدت فنا فی الله و بقا بالله
دست دهد کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام جلوه گر آید و از خود مفقود و بحق مشهود و مشاهد
نماید باقی طریق ذکر و تصور و معنی هر یک کلمه از مرشد معلوم کرده عامل شود تا بمقصود اصلی رسد

طریق ذکر هو

طریق هو در یابد جلسه معهود نگاه دارد بعده دم را از تحت ناف بتصور بالا کند تا بام الدماغ رساند
و دران هو گم گردد چون شعور آید بهفت صفت ذاتیه متصف شود باز از سر آغاز کند باز دم را بام الدماغ رساند
و در یکدم چندانکه تواند سبع صفات را به هو متصف چون تنگی نفس زیاده گردد آهسته آهسته دم را فرو دارد
همبرین طریق یکیک دم زیاده کند تا بچهل دم رساند بعده مداومت کند و در اندک مدت شهد الله انه لا
اله الا هو تجلی فرماید باقی از مرشد معلوم خواهد شد

طریق ذکر حیران

طریق ذکر حیران در یابد چون سالک خواهد که بذکر حیران
مشغول گردد باید که معده صاف باشد جلسه معین نیست دائم الحال بهمه احوال مواظبت کند بدین سند دم را
حبس کرده هفت کرت پیاپی از تحت ناف معده را بتصور الله بالا کشد و فرو گذارد یعنی در کشش الله بدل
گوید و دم را بیک هو از تحت ناف بالا کشد چون هفت هفت کرت بدین سند در یکدم تمام کند و دم تدریجا
گذارد باز از سر آغاز کند بعد از ان فتحیاب خواهد شد که دل سالک خود بخود بے اختیار بذکر ذاکر گردد
و بعد ازین یک حالتی چنان روی دهد که از قید اسما و صفات خلاصی یابد و بسیر وجدانی و حیرت که مقام
تجلی انوار ذاتست برسد

طریق سه ذکر کبیر

طریق سه ذکر کبیر در یابد جلسه معهود نگاه دارد و پشت را خم کرده سر را
میان کتفین چسپاند دم را بالقدر هوا از تحت ناف بالا کشیده و حبس کرده بدارد چون طاقت نماند بتدریج دم را
بگذارد باز از سر آغاز کند و در اندک مدت بمواظبت این ذکر متصف بتجلی خواهد شد انتهی **فایده دلپذیر**
چون دانستی که حال هر دو ذکر یعنی جلی و خفی مع کیفیات آن پس بدان که همه اذکار مذکور شده از جلی و خفی

خالی از تصور و فکر نیست ۱۲ در حال تصور و فکر ۱۷۸۱ ش

ذکر مکاشفه

از مرشد باید جست آنکه تصور در هر دو ذکر قایم نشوند فایده نخواهند بخشید **ذکر مکاشفه طریق ذکر مکاشفه** در باید که باید جلسه معهوده نگاه دارد از زانوی چپ یا هو گویان بجانب راست دور بگردد از آنجا که شروع کرده بود چون بهمانجا رسد باز از آنجا یا من هو گویان بهمان طریق بگردد و چون بمحل معهود رسد باز از آن محل یا من لا اله گویان سر بجانب راست رسانیده الا الله را بر سر زانوی چپ ضرب کند و هو الا الله را دراز کرده بهمه کوبه هو هو گویان در هر خود از سر باز گردد

ذکر ثلاثی مجرد

ذکر ثلاثی مجرد بی حبس و با حبس **طریق ذکر ثلاثی مجرد** در باید جلسه معهوده نگاه دارد لا را از ناف بحبس دم کشیده آنرا بر پهلوی راست ضرب کند باز بهمدران محل ضرب الا الله گویان کند باز هو را بی امداد صوت بر کتف چپ ضرب کند طریق لا آنرا از سر ناف برآورده ضربی بپهلوی راست و ضربی در خود الا الله گویان بحبس دم کند فایده بسیار است از محل روشن میشود

ذکر قربان

ذکر قربان طریق ذکر قربان برای صفا باطن و خارق عادت در باید نخستین بر خود چهار چیز لازم گیرد اول حجره تنگ و تاریک باشد و دوم گرسنگی سیوم پهلو بخواب نرود و طعام لطیف خورد تا شیر و برنج چهارم جلسه بدین سند مربع بنشیند هر دو پا گرد آرد و پاشنه پای چپ فرود خصیتین نهد و پای راست بر پای چپ نهد و بعده مقعد را بند دو دم بالا کشد و ناف را گرد آرد و بیخ زبان را بر آخور چسپاند و دندان بر بند دو زبان را بکام گیرد و سخت کند و در باطن یا باسط را فکر کند چون پسند کو رسالات ذاکر گردد اندک مدت فتح باب مقصود شود و صفا باطن دست دهد و خارق عادت ظاهر گردد و لعالم ارواح ملاقات گردد و مست و یا می جنان بسیط گردد که میشنده داند گویا که جدا جدا شده اند و درین ذکر عظیم است از محل روشن خواهد شد و سند این از مرشد کامل حاصل کند من جواهر خمسه

سلطان الاذکار

سلطان الاذکار طریقه آنرا پیش گیرد بدین طریق که انگشت خنصر را در لب پایان بگذارد و انگشت بنصر را در لب بالا بگذارد و انگشت سبابه را در پره بینی بگذارد و انگشت شهادت را بر چشم بگذارد و انگشت ابهام را در گوش نهد حبس دم کرده ذکر اسم ذات را از سر تا پا ضرب زند تا وقتیکه جمیع اعضا را و ذره ذکر مشغول گردد و حجب و ظهورات درین ذکر منکشف میگردد در هیچ ذکر منکشف نمیگردد و اعلم ان لله طریقات کثیره مکیفیات

عدیدة وعند المشایخ المتاخرین یشتغل بالکیفیة التی لقنها الشیخ منها ان یبدء بقول لا اله من فم القلب کانه

یخرج منه ما سوی الله تعالی ویمد العنق والرأس الی الجانب الایمن ثم الی الجانب الایسر ویضرب بکلمة الا الله

علی فم القلب کانه یدخل فیه شیئا من انوار الله تعالی ویجهر بصوت الرجاء وهو الضرب بکلمة التوحید فی القلب

اللحمی الصنوبری ومنها ان یطاطی رأسه الی فوق سرته ویقول بهمة قوة وتوجه تام لا اله ویخرج من ذات الموضع

وهو محل ظهور النفس ماد الا اله ثم یدیر النفی الی المنکب الایمن ناظر القلبیة الی کبریاء الله تعالی وعظمته ملتصق نفسه ویمیل

رأسه الی الجانب الایسر ویضرب لحدان لقیف وقیمه لطیفه بالا الله بالشدة القویة علی القلب اللحمی الصنوبری ای

الشکل الموضوع فی الجانب الایسر تحت الثدی بجنب عظیم الصدر بحیث یؤثر فی القلب وتصل حرارة نار الذکر الی القلب

لتذوب الشحمة التی فوق القلب لها رائحة مخصوصة عند الاحتراق والذوبان وتبیح تلک النار نور فللذکر

نار ونور من سلک لا اختیار انتهی بدان ای مخاطب برای ذکر طریقها وکیفیتها تعدادیها اند نزد یک مشایخ متاخرین

وآن شغل بکیفیت بهتر است که او را شیخ تعلیم کرده باشد از و اگر بنا کند بقول او بهتر است لا اله را از دو

جوف از دهن قلب تصور ساز دکشید دام وخارج میسازم ما سوی الله را قیاس کرده لفظ نفی همراه کردن

سر وگردن را بجانب راست واز تصور حلقه ساخته بجانب چپ بکلمه الا الله بر دهن قلب ضرب بشدت قوت

متصور میشود دن نور بکند وضرب بجهر سازد وپے در پے بار لفظ نفی واثبات وبلحاظ مذکور کرده باشد وهم

اینطریقه را الصورة خفی همچون قاعده مرئی دارد چرا که درد در قلب یافته شود واثرش جلد در دماغ گردد

پس در جوف قلب آن حرارت بآن وقت ظاهر شود وهمه که جانب قلب است از حرارت بر طرف شود و

بوی خوش ولذت گوار بباعث سوخته شدن حاصل آید وآن نار خود نور میگردد پس در ذکر نار ونور

موجود است **الضابطه** قالوا انها حیض الرجال ثم اذا تنور القلب بانوار الوحدانیة المودعة فی ملازمة

ذکر لا اله الا الله وانعکست تلک الانوار علی صفحات الکائنات من جمیع الاقطار یری الذاکران هذه الموجودات

ما کانت حقیقة وانما هی مجازیة ممکنة بغیر واجبة ویشاهد الوجود الحق الواجب الازلی وهذا اول درجات المنتهین

فحینئذ یقول لا اله الا الله وینوی لا موجود الا الله ای الوجود الحقیقی ولا یزال یکرر لا اله الا الله بهذا المعنی

حتی یضمحل جمیع ظلمات الکائنات فی نظره وشهوده ویظهر نور التوحید قال جماعة من المشایخ وینبغی ان یقصد الذاکر

في الذكر مهما امكن حبس النفس فان له تاثيرا بليغا وانكر ذلك في الرسالة القدسية فقال وبعض الذاكرين فهموا من

قول المشايخ بحصر النفس على القلب لوصول اثر حرارة النفس الى القلب ان لا ينفس الذاكر ويضبط نفسه حتى ان بعضهم

يعدون تلك الانفاس كم انضبطت قالوا وقد توهموا ذلك وليس المراد من حصر النفس ما توهموا هل ذلك

صنعة الهنود من الجوكية المرتاضين ولهم فيها مقاصد دنيوية فيحترز السالك من ذلك الصنع الفعل ما قلنا انتهى ار

گفته اند که بسبب آن میشود مرد ابتر که وقتیکه منور میشود قلب از انوار وحدانیه الٰهیه در ملازمت ذکر لا اله الا الله منعکس میشود این انوار بر صفحات کائنات از جمیع جهات که می بیند ذاکر بدرستیکه این موجودات اند نیستند حقیقة و سوای ازین نیست که این مجازی اند ماورای واجب و مشاهده میکند وجود حق واجب ازلی و ابدی را و این اول درجات منتهیان است پس درین وقت میگوید لا اله الا الله و نیست میکند همه کس را وجود نیست الا الله یعنی وجود حقیقی است و همیشه تکرار میسازد لا اله الا الله باین معنی تا که مضمحل میشوند تمامی تاریکیهای کائنات در نظر او و مشهود او ظاهر میشوند انوار توحید و گفته اند جماعتی از مشایخ و سزاوار است آنکه اراده میکند ذاکر در ذکر مهما امکن حبس کند نفس را پس بدرستیکه برای او تاثیر بلیغ است و انکار کرده است این را در رساله قدسیه پس گفته اند که بعضی ذاکرین پس گمان میسازند از قول مشایخ که حصر میسازند نفس را بر قلب تا که برسد اثر حرارة النفس بسوی جانب قلب از آن حرارت تنفس نمیکند ذاکر و ضبط نفس میکند اما آنکه بعضی از ایشان تعداد میکنند این انفاس را چندان ضبط کرده شد گفت تحقیق که این وهم چنین است و نیست است مراد از حصر نفس آنچه که وهم کرده بلکه این صنعت هنود است از جوگیان ریاضت کنندگان برای ایشان در آن صورت حصول مقاصد

دنیویه است پس پرهیز کند سالک ازین چیزها لهذه النعمة العظيمة بمواظبتك على الذكر فعلى قدر المواظبة

على الذكر بشرائطه تظهر النتيجة وينبغي للذاكر ان يحصر النفس على القلب ويجعل لا اله الا الله دائرة يطبعها على الرة

القلب بالقوة وان يكون جانب الاثبات اكثر ملاحظة من جانب النفي ومعنى للمبتدى بلا اله الا الله لا

معبود غير الله وللمتوسط لا مطلوب الا هو والا مقصود الا الله واذا وجد في القلب محبة مخلوق ممن

ليس له وساطة بينه وبين الله بان لا يكون شيخه ولا من مشايخ شيخه فهو معنا لا محبوب الا الله وينبغي ان يكون

كل من المبتدى والمتوسط صادقا في المعاني الثلاثة في النفي والاثبات ... نفسه من تعلق بما كان

ازین سبب است کہ نعمت عظمیٰ بمواظبت کردن تو بہ ذکر است پس آنہم ہر مقدار مواظبت بر ذکر است
بشرائط کہ ظاہر میشود نتیجہ ازو و سزاوار آنست آنکہ حصار میکند نفس را بر قلب و بگرداند تا الا اللہ را
مثل دائرہ قلب بر قلب بقوۃ ضرب کند و میشود رخ خیال اکثر ملحوظ باشد بہ اثبات از طرف نفی بر اثبات
و نیت کند از لا الٰہ الا اللہ ای لا معبود غیر اللہ و متوسط را لا مطلوب مراد از دل لا مقصود الا اللہ و تشکیک
یافتہ شود در دل محبت مخلوق از آنچہ نسبت بر آن او در میان بندہ و خدا تعالیٰ واسطہ است با مشغول
نیست نتیجہ و نہ از مشائخ و شیخیت لا محبوب الا اللہ و سزاوار آنست از نقشبندی و متوسط صادق در معانی
ثلاثہ در نفی و اثبات خالص میشود ہمت نفس خود از تعلقات کائنات **فایدہ العزیز** چند ہی باحتیاج
بہ بیان کردہ شد کہ الآن طریقہ توجہ و مراقبہ و مکاشفہ و انوارات و ادعیات کہ درین طریقہ اند
اظہار میسازم **بدانکہ** معنی **توجہ** روی خود یک جہت کردن است و در اصطلاح صوفیہ آنست
کہ ذاکر ہمیشہ ہستی خود را در ہستی پیر فانی کردہ باشد و در خانوادہ طرطوسیہ و طریقہ قادریہ عالیہ
توجہات چہار اند **یکے** توجہ پیر و مرشد **دوم** توجہ حضرت سلطان الاولیاء الاحباب
قطب الاصفیاء الاقطاب امام المتوجہین الکاملین رئیس المحبوبین المقربین سید السادات مخدوم الجہات
سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ **سیوم** توجہ حضرت امیر المومنین
یعسوب المسلمین سید الصحابۃ الاولیاء الکاملین حبیب رب العالمین مظہر العجائب والغرائب اسد اللہ الغالب
مطلوب کل طالب الامام الافضل علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ **چہارم** توجہ حضرت
سلطان الانبیاء والمرسلین امام الاولین والآخرین حبیب رب العالمین شفیع الخلائق اجمعین ابو القاسم
محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہم اجمعین من مخازن قادریہ **فائدہ العزیز** معنی توجہ لغتاً و اصطلاحاً
تمہیدی و طریقہ توجہ کردن را بیان و توجہ بر چند قسم است **یکی توجہ** برای کشف است و شکل این
بد بنصورۃ است و آن این است کہ انوار قلب بر چشم سالک نمایند **و طریق توجہ**
ہمیشہ از المرض آنست کہ فاتحہ یا ارواح طیبہ پیران سلسلہ و حضرت سید عبد القادر رضی اللہ عنہ ساختہ
یکصد بست بار اسم یا شافی خواندہ متوجہ بہ انوار فیوض این اسم مبارک گردد و تصور کند

فایز بشود توجہ بازالہ مرض نمایند بدین نہج کہ بہمت خود مرض را گرفتہ از بدن مریض جدا نمودہ پس
پشت او باندازد بعضی چادر سفید برابر مریض فرش نمودہ بر او می اندازند و بعضی بر کاویش برابر سر مریض
ایستادہ کردہ بر آنہا اندازند و بعضی طشت پر آب مے اندازند و بعضی کلام اللہ در میان مریض و خود
میدارند تا کہ مرض از مریض دفع شدہ باین سالب عود نکند و بعضے مرض را بر خود ہم میگیرند او لاواز خود
بیمایند تا آنیا طور اول کہ ازالہ مرض نمودہ پس پشت مریض مے اندازند اکثر عمل حضرات ذیشان باقلبی
و روحی فداہ ہمین است چنانچہ در مریدان و مسترشدان حضرات ذیشان باہمین شایع و رایج است
این عمل را تا دو چہار گھڑی برابر مریض نشستہ می نمایند انشاء اللہ تعالیٰ مرض بالکلیہ دفع میشود و یا
فرضی میگیرد و نیز حضرات ذیشان رحمۃ اللہ علیہم سفر مایند کہ مقابل مریض نشستہ کلمہ لا الٰہ نفی مرض نمودہ
و از الا اللہ اثبات شفا ساختہ ہزار مرتبہ یا زیادہ از ان انچہ میسر شود بخوانند برائے ازالہ مرض بسیار
نافع است حضرت باقلبی و روحی فداہ سفر مودہ اند کہ از ذکر لا الٰہ الا اللہ و صد بار محمد رسول اللہ عروج و جذبہ
حاصل میشود و اگر بعد چند بار محمد رسول اللہ بگوید عروج و نزول در می یابد و اگر تمام کلمہ بخواند نزول میشود
در کثرت اسم ذات جذبہ مے آید و از کثرت تہلیل فنا دست دہد و خواطر و آرزو کم گردد و از کثرت درود
خوابہای نیک بیند و از کثرت تلاوت قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست
میدہد انشاء اللہ تعالیٰ باید دانست کہ طریق توجہ بر دل طالب آنست کہ دل خود را مقابل دل او داشتہ
بہمت القای ذکر کہ از پیران رسیدہ است نماید ہر گاہ دل طالب بحرکت ذکر اللہ اللہ ذاکر شود و توجہ
بلطیفہ او نماید باز لطیفہ سر باز لطیفہ خفی بعد از ان بلطیفہ خفی باز بلطیفہ نفس پس از ان بلطیفہ قالب
القاے ذکر بہمت مذکور نماید بعد از محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف خمسہ عالم و لطیفہ نفس و تمام
اعضاے بدن القائی انوار جمعیت و حضور نماید و ہر یک لطیفہ را در جہ بدرجہ منجذب بفوق فرمایند معمول
است کہ سہ سہ روز توجہ القای ذکر بہر یک لطیفہ می نمایند در بیست و یک روز بعون اللہ ہمہ لطایف
ذاکر میگردند و ہمین طریق القای انوار ہر مقام الی ما شاء اللہ تعالیٰ مینمایند و بوقت توجہ نمودن متوجہ بہ
پیران کبار باشند و بواسطہ آنہا از جناب الٰہی فتح الباب طالب خواستہ کاہے صورت خود را صورت

مرشد تصور دیده توجه مینمایند و گاہے خود را عدم ساخته آن سلطان الاولیا علیه و علی جده صلوة والسلام والسنة القای نسبت فرمایند و گاہے آن تصور شخصیه متبرک را حذف کرده امام الائمه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه را دالسنة القاے نسبت معنوی مینمایند و گاہے بحضورے معنوی صاحب لولاک لما اظهرت ربوبیتی حاضر بوده آنهمه حواس ظاهری و باطنی را متوجه بحضوری کرده نسبت آن حضوری مقدس را القای مینمایند و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و در مخازن قادریه می نویسند در ملفوظ قادری درباب توجه پیغمبر علیه الصلوة والسلام کلمات شریفه اند و آن اینها اند نبینا محمد صلی الله علیه وآله وسلم

لا یبرح بقلبه وهمته من حول قلوب القوم هو المطلب ما یبرح لها هو المصطفی لاسرارهم المزین لها هو المستفتح باب القرب هو الماشط هو السفیر بین القلوب والاسرار ومن ربها معنی این عبارة آنست که پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم همیشه بدل خود و بهمت خود از عصمة دلها قوم سالکان باشد علیه السلام آن پیغمبر خوش کننده همیشه مر دلها ذاکران را آن پیغمبر صاف کننده اسرار ایشان را و زینت دهنده مر اسرار ایشانرا آن پیغمبر استفتاح کننده در تقرب تعالی براے دلها ایشانرا آن پیغمبر زیبائی دهنده اند آن پیغمبر سفیر یعنی حاصند میان دلها ایشان و اسرار ایشان و میان پروردگار ایشان چه مرتبه حضرت قطب الاقطاب سید السادات الاحباب بندگی سید عبد القادر الحسنی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه بلند و عالی تر است که کیفیته دلها همه اقطاب و اولیاء و ذاکران و عاشقان را میداانند تغیر دیده هرگز کسی بیان نتواند کرد و حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید السادات سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه درباب توجه حضرت امیر المومنین یعسوب المسلمین خیر البشر بعد النبی سلطان الاولیاء والاتقیا مظهر العجایب و مظهر الغرایب اسد الله الغالب علی الوصی المرتضی کرم الله وجهه بسیار جاے بیان فرموده اند از انجمله این دو بیت در توجه تام اند و آن دو بیت اینها اند بیت

حب علی بن ابی طالب للناس مقیاس ومعیار ۔ یخرج الغش من القلب کما یخرج غش الذهب النار

یعنی دوستی حضرت مرتضی رضی الله عنه مر مردمانرا مقیاس و معیار است بیرون میکند آن دوستی غش و کثافت دلها یعنی هر دل که از محبت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه خالی باشد پس تحقیق بدانید که

آن در تاریکی و در کثافت کینه و کبر و بغض در جمیع صفات مذمومه است و اگر خالی نباشد پس بدانید که آن
دل در روشنائی و در صفا است گویا که همچو آفتاب در تن طلوع هست یعنی بیرون انداز د آن روشنی
از دل کینه را چنانچه بیرون انداز د کثافت ظلمت را انتهی **فایده العزیز** یعنی توجه و ترکیب عمل توجه
چنانچه هست و بوده است بیان نموده شد و تاثیر جمیع عمل منحصر بر تربیت شیخ کامل است چنانچه جناب
میرزا عبدالقادر بیدل علیه الرحمة والتحیة میفرمایند **بیت** هم بقدر صافی ست آئینه تمثال آشنا است
فهم ذاتی گر نباشد هیچکس استاد نیست ٭ و از خیال خام خود در گذر که فلان طریقه است و در فلان طریقه
نیست و این هند را لایق تحسین و پسندیده ارباب تمکین نیست و این چه عمل است که در آن پابند شده بلکه
بالاتر از آن توجه قلب است و قلب مظهر اسمای الهی و کیانی است که اسم او قلب است که دائما منقلب است
و در تلون اسمای الهی و کیانی میگردد پس قلب مظهر مرآة الحق است و مرآة الحق عبارت از حقیقت
محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم حالانکه طریقه کشف این حقیقت بر تو آشکار کرده شد توفیق رفیق باد و
عامل بران امورات گشتن منحصر بر سه چیز است اولا عنایت ربانی ضرور است و دیگر آنکه شیخ کامل باید که
واقف بر جمیع متعلقات باشد میسر شود و ثالثا طالب صادق بود مقدم در این باب فضل الهی است از جهت
مولانا معنوی رضی الله عنه میفرمایند **بیت** ما بهمه گفتیم و لیکن اندر بسیج ٭ بی عنایات خدا هیچیم هیچ ٭ و نیز
مقوله صاحب مذاق خوب بهتر است **بیت** تهی دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل ٭ که
خضر از آب حیوان تشنه می آرد سکندر را ٭ و **تقدیر** از معنی امر مبهم است و از نظر ما در پوشیده است
که اجمال است که از مبهمات تقدیر وقوفی یافته ام بگوید مگر از آثار تمیزی پیدا میشود و شریعت معاملات
خود بران مترتب است مثلا کسی را شوقی و ذوقی از کار خیر بقلب او انبعاث یابد و از وی اسباب وجود
خیر بظهور آید قیاس قائلش مقتضی بود ٭ که از توفیق نیک بفضل الهی هدایت یافته است و اگر کسی را پابند
اسباب ضلالت و بطالت می بیند خیال میبازد در سر نوشت او چنین تحریر گشته است و گرنه یضل
من یشاء و یهدی من یشاء را چون و چرا کردن فضل بر نان می بندد العزیز بقیاس از نه هوش خود را
فراهم و از که کدام صاحب سلاسل اند که از بنا طریقه عالیه مجددیه بهره ور گشته اند و بنام هم میشوند و تا

قیام قیامت خواهند شد و مجلس بدگمان نشده و نخواهند شد چراکه فیضان مالک ما علیه و علی جده و السلام
مانند آفتاب تابان و درخشان است و خود سفر ایشان با بر ملا ارشاد میفرمایند که بیضه ما سبقت دارد بر
جوزهای دیگران و جوزه ما سبقت میدارد بر بلند شهبازان عباره از بیضه مرید ابتدائیست و جوزه عبارة
قدری از ترتیب یافتگانست پس معلوم کردید ازین کلام مبارک قید هیچ یکی از ازمنه ثلاثه نماند بلکه مطلق
است و مطلق شامل است بر همه اوصافات را اگر آرزو داری که پندار خود را ترجیح میدهی که قاعده متمالله
را بر خود لازم ساخته استفسار از ارواح طیبه حسب صاحب سلاسل چرا نمی کنی که در یک طرفة العین خلاصه پندار خود ظاهر
میگردد و مستفسر ما فی الضمیر را قریب و بعید یکسانست چرا اعتکف نمیشوی فی الفور هرچه معتقد رواست
ظاهر میگردد و ظن و شکوک دفع میشود و بعضے اشخاص که دعوی طریقه اویسیه میدارند از عمل اویسی واقف
نشده اند و آن عمل را بر خود لازم کرده از ارواح اولیایان استفسار از سخنان پندار خود که دران زعم فی الاصل
می پیری دریافت نمی نمای حیف میگذرد و گاه کلمات لاف ظاهر شدن الوان شکوه نخت قلوب بر
مطهرین انبیاء کرام علیهم الصلواة والسلام رسیده اند میگوی قلب تو بالای قلوب طالبین آمده است چرا
دستبرداک از ارواح انبیا طالبین نمیسازی و ماهیت همه طریقه و طریقه قادریه چیست و چه حقیقت میدارد استفسار
نمیکنی و خود را و عامه خلایق را دران خیال خام آلوده ساخته در طلاطم انداخته عیاذاً بالله تعالی منقطع الفیضان
میشوی و می گردانی اینچه بلاء عظیم است و چرا برین دانش ساده و عمل بے تجربه نازان شده در حیبت اعتقاد
سیاه روی حاصل میکنی حالانکه جمیع ارباب سلاسل متفق اند که رتبه سلطان الاولیا ما رضی الله عنه بالاتر
از کشف است و کشف ما همه بدان مقام نمیرسد اگر کج فهمان بعقل در هر باب حدیثی می طلبند و معنی حدیث را
نه ظاهر و نه لشر حاغور نمی نمایند افسوس مے آید و میگذرد چنانچه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

میفرمایند ان الله عباد قلوبهم انور من الشمس و فعلهم کفعل الانبیاء و هم عند الله بمنزلة الشهداء یعنی بدرستیکه الله تعالی
را بندگان اند دلها او شان منور از شمس است و فعل او شان مانند فعل انبیاء علیهم الصلواة والسلام است و
آن افراد نزد باری تعالی بمقام شهدا است و در حدیث آمده است الی الاعراف افوا ماهم بمنزلتی عند الله
ماهم بانبیاء و لاشهداء الغبطه هم الانبیاء والشهداء لمکانهم عند الله هم المتحابون فی الله جانب اعراف

قائم

قومی باشند بمقام من نزد یار تعالی اگرچه که از انبیاء نیستند و نه از شهدا غبطه خواهند برو انبیاء و
شهدا از مراتب آن گروه که نزد یار تعالی است و آن گروه متحابون فی الله اند و در مقصود الزام
میگویند روزی در مسجد نبوی بوده آن سرور سالکان و هادی رهنمایان در مسند سجادگی جلوس کرده بودند
که یکی از مشایخان که شیخی او آشکارا بوده و برخود گمان ولایت داشته نزد آن اعرف العرفا
سوال کرد که حضرت سلامت که قدم حضرت سلطان محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
بر گردن همه اولیا متقدمین و متاخرین هست یا در زمانه او شان که بوده فرمودند لفظ قدمی هذا
علی رقبة کل ولی الله واقع شده است قید زمانه حال نیست نیز سوال کرد اگر بر گردن متقدمان باشد
پس بر گردن حضرت علی رضی الله عنه شده باشد فرمودند شما نشنیده بودند که بعضی مردمان پیشین
سوال کرده بودند جواب او داده اند که فرزند بر گردن پدر سوار شود البته بر گردن پدر قدم او باشد
و هیچ عیبی نباشد باز او گفت بر گردن اولیا زمانه ماضی و مستقبل نیست هر که در زمانه او شان باشد بر گردن
او باشد فرمودند آخوند کار اشنوید و بیابید که در زمانه آنحضرت که پدر پدر شما باشد یا پیر پیر شما باشد
البته او ولی باشد این قدم برو شده باشد اگر او ولی نباشد کجا قدم برو هرگز نباشد انتهی الغرض
ازین فائده خلاصه دو امر ظاهر گردید یکی از اعتراض ناواقفان علم ظاهری که به پندار خود
دعوی تمام میسازند دانستگی و غیره حاصل نکرده اند صرف حرف ادر علم مشهور نموده اند دیگر آنکه از علم حقانی
و کنهیات دقائق شعوری پیدا نساخته اند صرف بر مجهول الکیفیت و الحقیقة و برنگ آمیزی الوان مختلف الا
لوان درمانده اند بهتر است اسپ خوش خرام تقریر را معطوف العنان ساخته جانب معهود و الاقرار
رفتن اولی هست و توجه تعنیما متوجه است آنی فی الحقیقت رجوع جانب مالک ما رضی الله عنه گشتن
ست او استمداد از ان فیض لاانتها خواستن منقطع از جمیع ما سوی الله شدن است و فنا از گمان اعتباری
ساختن و مستعد تلاش اسباب آن گشتن کار ضروری است اگر بغور دریافت نمایند توجه نمایند توجه
بجانب مرشد کردن و رقابت او را برقابت اعلی نگران ماندن مراد از ذکرا کثیر اهمین است المرء مع
من احبت پس ازینجا حال رقابت متوبیان میسازم با بیان این رقابت معه لوازمات هر حال هر زمان

تفسیر مراقبه

باسن در مخازن فاعده می آرند چند آنکه مراقبه آنست که هر کلمه و آیتی که در کلام مجید دلالت بر توحید حقتعالی
کند همان کلمه و آیه را تصور معنی کردن همین مراقبه باشد چند آیات نوشته شده بر آن قیاس کند هو معکم اینما کنتم آیت دوم فاینما تولوا فثم وجه الله آیت سیوم الم یعلم بان الله یری آیه چهارم و نحن اقرب
الیه من حبل الورید آیه پنجم و الله بکل شیء محیط آیه ششم و هو فی انفسکم افلا تبصرون آیه هفتم ان معی ربی
سیهدین و بعضے کلمات مراقبه الله حاضری الله ناظری الله معی و حضرت قطب قطب الاقطاب سلطان الاحباب سید السادات سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی الله عنه و ارضاه فرموده که پیش از
ذکر این کلمات مراقبه را ابزار کرده گوید و آن کلمات این اند عالم بی یا قریباً منی یا شاهداً علی و لفظ
الله را بخط زر بر دل مراقبه کند و حی قیوم را بخط نقره بر دل مراقبه کند مراقبه آئینه جمیع اسماء حسنی منصور
ساز و بعد تصور فنا هستی خویش و طالب را همین یک مراقبه بسنده است و ان هستی حقتعالی بهمه فنای
خویش جمیع کائنات و هر حال و هر جا که باشد اسم الله را در باطن گوید قرب الامام حضور باطن و صفای

وجه تسمیه مراقبه

دل دست دهد و وجه تسمیه آنست که المراقبه مشتقة من الرقیب و الرقیب هو المحافظ فالمرید یدوم مشغولا
بالمراقبة یکون محفوظا من شواغل الجسمانیة و الخواطر الشیطانیة و الوساوس النفسانیة و یکون متوجها
الی الحضرة الصمدیة مشتق یعنی این عبارت آنست که مراقبه مشتق از رقیب است و رقیب حافظ و نگاهبان
باشد یعنی تا آنکه مرید بمراقبه مشغول است از شواغل و حرکات جسمانیه و از خواطر شیطانیه و نفسانیه
محفوظ و مامون باشد و متوجه بحضرت صمدیه جل جلاله و فارغ از توجه غیر حق تعالی و تقدس
همدران ملفوظ قادری مذکور است الله علیک شاهد او هو معک اینما توجهت فثم وجه الله یعنی خدا تعالی
بر تو شاهد است یعنی حاضر است آن خدا تعالی همراه تو است هر جا که توجه کنی پس آنجا ذات خدای
تعالی است و همدران ملفوظ قادری مذکور است الله ربنا عز و جل عالم بکل شیء شاهداً فی کل
شیء حاضر علی کل شیء رقیب و من کل شیء قریب و همدران ملفوظ قادری مذکور است که کن بلا وجود
لا تدبیر و لا اختیار علیک بالجوابد یعنی باش بغیر هستی خود و بغیر تدبیر خود و بغیر اختیار خود بر خود و لازم کیر محو
شدن را همیشه و اصل مراقبه بر دو نوع است یکے مراقبه شهود دوم مراقبه وجود مراقبه

شہود اینست کہ بندہ حق تعالی را امید اند کہ بر خود شاہد و حاضر و ناظر است تا آنکہ این دانش تا ابست او
او را مراقبہ شہود گویند و ہر چند کہ بندہ مشاہدہ حق تعالی و حضور را در دل تصور کند آنرا مراقبہ شہود
نامند چنانچہ حضرۃ سلطان الاولیاء الاحباب قطب الاقطاب سید السادات ظاہر الکرامات سلطان الراسخین
ابو محمد محی الدین سید عبد القادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ الفاظ مراقبہ چنین
فرمودہ کہ یا عالما بی و یا قریباً منی و یا شاہداً علی ہر کہ این الفاظ را مقدار دو ہزار کرۃ یا ہزار بیش از شروع
کردن ذکر بگوید البتہ انوار الہی چندان ظہور فرماید ہمچو دریا ہا در امواج آمدہ اند و ہمچو ابرہا بر ابرہا و جام
فتادہ کار کردن شرط است **و مراقبہ وجود** دانست کہ مراقبہ ہمیشہ لیلاً و نہاراً سراً و جہاراً عاشق و
از مشتاق دیدار در باطن خود در خلا و ملا ہمین داند و بیند کہ ہمہ اوست۔ و ہموست و ذکر ذات کہ کلمہ
اللہ است مداومت نماید زیرا کہ وجود یکے بیش نیست چنانچہ حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیاء
الاحباب بندگی سید عبد القادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ در ملفوظ خود فرمودہ
ہو الاول و الاخر و الظاہر و الباطن کل ذالک ہو لا غیرہ باید کہ ذاکر مراقبہ ہمیشہ از دریچہ صورۃ پیر دستگیر
کہ رہنمای باطنست حضور با ظہور حقتعالی جوید و وجود نفس غیر را از دل محو و پاک کند و از آلایش حب
دنیا و از تعلقات صفات بشری باطن را خالی و معرای سازد و **طریق جلسہ مراقبہ**
آنکہ را نہا بشکم چسپاند و دستہا بر ساق نہد و سر نگون کند و کلمات مراقبہ بدل در ان حالت بگوید و
این جلسہ در کتاب بہجۃ الاسرار و در کتاب تکملہ منقول ست واللہ اعلم بکیفیۃ المراقبۃ بالصواب انتہی
فایدہ العزیز میر تمیز دای ہوشیار حیکہ مقدمات خبر داری و ہشیاری از تو اطلاع میدہیم کہ صحبت
و تربیت شیخ کامل و شرط دران عمل کردن ضرور است و بے آن حل مشکل و کشف نمیشود العزیز رحمت
ایزدی و فیضان کرم رحمانی بہانہ مے طلبد کہ بمقدار حسب سمام عملی لوجود آید تجلیہ آن کار وای رحمۃ
باسند عا معلوم بجلوہ ظہور مے آرد و در اندک ورزش نوازش خود ظاہر میسازد العزیز علم لدنی علمیست
کہ قلب را از انقلاب باز داشتہ و از جمیع ما سوی اللہ منقطع ساختہ جناب مالک حقیقی متوجہ میگرداند
و چاشنی خواہان این علم را ابتدا تی لذتہا میسر سازد مثلاً اگر کسے گوید کہ در نظر و توجہ فلان صاحب

مراقبہ وجود

طریق جلسہ مراقبہ

عجیب و غریب تاثیر است که بمجرد دیدن او توجه کردن بفقری و آه و زاری پیدا میشود و یا بیهوشی
و ناله و فغان نیز مظاهر میشود که اثر علم و ورزش آن بر جمیت رحمانیت نمود آشکار میگردد پس علم لدنی
ورای این امورات و دیگر تاثیرات عالم مع است و مصدر همه علو است چنانچه از علم ظاهری بیچاره ان
از معاملات مثنوی اندر شعور آغاز شده بود در خدمت قطب العلوم رسید و او خاک رفیض که در اصل کحل الجواهر
بود بچشم رمد آلود شعور بیکس شید و با ستیلا شوق و ذوقی عرض نمود که از علم التصوف نیز بهره و ربعز باید
بمجرد استماع التماس آن کان کرم ارشاد فرمودند که آن علم بدعت است و خواننده آن علم گمراه میشود بر آن
ارشاد اکتفا نکرده از آن درخواست یکسال تمام رفت و التماس مینمود بعد از آن عاجز گشته سکوت نرزیدم
و بعد از سه سال خود بخود ارشاد فرمودند اگر نفس حمانی هست بیا دید اد با وجراتا عرض نمود که این کتاب
از آن علم بدعت است چه حکم میش آوری کتاب مذکور میگردد فرمودند و قتی که این علم را از دود صحابه کرام
علی نبینا علیهم الصلوة والسلام و تابعین و تبع تابعین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و رسرد اباد کوه
شایقین و عاشقین را تعلیم مے نمودند و سینه بسینه اد شانرا از آن علم معمور میکردند و آن علم را الله دنیا
و تسطیرات بحفاظت میداشتند چنانچه از قرن اول تا القرن ثانی علم فقه و تفسیر و حدیث مع مبوبات و مفصلات
بنیاده بود در قرن ثانی اینچنین امورات نصب امامنا امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه آمد از نام مجتهد فی الشرع
نام زد گردید همین طور ابواب و مفصلات و قانون و قواعد و ضابطه بصورتیکه باید و شاید بزبان جناب شیخ
اکبر محی الدین ثانی اعرابی رضی الله عنه بظهور رسید و در این علم شیخ اکبر رضی الله عنه مجتهد التوحید الی
اند اگر چه بدعت است من میگویم که صحابی نبود که اختراع حضرت را از سنت است گویم بلکه این میگویم
بلکه این میگویم که صحابی معنوی اند و جود این امور را بدعت حسنه است قرار داده اند پس این علم را
شوق و ذوق عشق باید صفت حاصل نمیشود در فی الحقیقه راه نمای این راه عشق است العزیز
در لمعات فخر الدین اعراقی آمده است که جناب حضرة شیخ محمد ابوبکر شبلی رضی الله عنه با ثنای وعظ فرمودند

انا اقول و انا اسمع هل فی الدارین غیری او سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه شنیده ابوبکر محمد شبلی را
همراه خود لب دراب کوه برده گرانجا نشسته فرمودند امروز اے شبلی در انثای وعظ این گفتی انا اقول و انا

اسمع هل فی الدارین غیری ما حقیقت و ماهیت این کلام را در اینجا تحقیق نموده بودیم تو آن مضمون را بعبارة
در آورده بر ملاحظه هر کرد؟ عرض نمودند که غیری از نظر ندیدیم الیعفر غیره ترا مانند من شایق دیده نیز و خطوات
این علم و طریقه آن بیان میسازم تا ازان بر خود مشغول کرد این علم ما را حاصل شده است حق فی این علم بلند
ریک است تا آنکه بمرتبه جامعیت نرسی و از صحبت انسان کامل دم ساز نشوی خلاصه آنکه ترا میسر
نگردد و بر دالیقین حاصل نیاید لیکن قدری قدری ترا ازان اطلاعی داده ترغیب میدهانم و ضمن بعضی آنرا
کشف مراقبه بد منظور است صاحب بحر مواج خوبی رحمة الله علیه میفرمایند

مراقبه در شغل علم

انسان حیوان ناطق است این طبیعت حیوانی او را مانند شکره باشد که شب بیدار و گرسنه و آنکه چشم بسته
در مراقبه آر که تا آشنا گشته همه سیر کرده وقتیکه چشم بسته گردد خود و همه عالم از نظر گم گردد پس در آن وقت
خود و همه در خیال دل باشد اول دانسته بود که دل در جسم است اکنون باید که خود و همه عالم در دل اند
پس درینحالت این قدرے علم بود که هستم این انیت را در مراقبه وارد و تا تواند این شغل انیت شاغل گردد
چون بیهوش گردد یعنی بغیر انیت هیچ خطره نگردد برین مقام گیرد ازین جذبه اسرار غیب اظهار خواهد شد
درین مرتبه اگر بچشم زدن قرار گیرد بیهوش گردد نام شغلی خوانند این را شغل علم میگویند

مراقبه در شغل سمع

چشم را به بند دو گوش را به بند هر آواز که از بستن گوش می آید شغل آن در
دماغ گیرد و فکر کن که من میشنوم یا دیگری معلوم است که جز من کسی نیست او بچشم دل آن آواز نگرد زینهار
فائده است که اگر آن آواز از چشم رود در گوش هم قرار نگیرد پس بدانکه خطره درمیان حایل شده تا که خطره
درمیان حایل نیست سمع و بصر و علم در یک مراقبه مشغول اند چنانچه در مشرب شطاریه این ذکر لازم است که الله هو
گفته این آواز هو دراز کشیده در دماغ دارند و چون دم به نهایت رسد سمیع و بصیر علیم گفته دم را بگذارند
و شنیده ام که خواجه عبد الله شطاری قدس الله سره گوش میزدند که کدام طالب حقیقت باید که مولد
او راهی ذکر تلقین میفرمودندے اول چند روز با انگشت گوش را بندد و این آواز هو در ام الدماغ
گیرد پس از ورزش بغیر بستن گوش آواز هو خود بخود در گوش آید در آن حالت نیز لفظ هو بگوید
و بآن آواز نا توان بماند از ورزش نتیجه دهد و اگر کیفیت فی الجمله چهل روز ادا کند البته مقصود حاصل گردد

ترتیب این است اینست یا نشسته یا ایستاده بهر طریق رو آید اول هر نیتی که وصول حق یا محبوب ظاهری یا امور دنیوی که در دل دارد آن نیت را بدل حاضر کرده بزبان قال الله اکبر گفته الی جهت فارغ توجه کشته در مرتبه قیام بماند و زبان را هیچ حرکت نه دهد و از دماغ حاضر باشد تا آن زمان که خطره غیر بگذرد و میان آن دل و از دماغ حائل گردد پس مرتبه دوم الله اکبر بدل گفته بمرتبه رکوع مانند و بآن آواز هو باز مشغول گردد و باز الله اکبر گفته بمرتبه سجده در آید و بآن آواز مشغول گردد تا که خطره بگذرد باز الله اکبر گفته بمرتبه قومه بماند و بآن آواز مشغول گردد - باز الله اکبر گفته بمرتبه سجده در آید و بآن آواز مشغول گردد تا که خطره بگذرد و باز الله اکبر گفته بجلسه نشیند و بآن آواز مشغول گردد تا که خطره بگذرد باز الله اکبر گفته سجده دوم کند و بآن آواز مشغول گردد که خطره بگذرد باز الله اکبر گفته بنشیند - و بآن آواز مشغول گردد

تا که خطره بگذرد بعده سوی راست سلام دهد و رو بهما سو داشته بآن آواز مشغول گردد تا که خطره بگذرد بعده سوی چپ سلام دهد و روی بهمان سوی داشته بآن آواز مشغول گردد تا که خطره بگذرد بعده هر حاجتی که خواهد مستجاب شود و در هر مرتبه ازان مراتب نه گانه چندانکه دیر دیر بماند بدان مقدار تاثیر دهد و در یک ساعت نماز معکوس تاثیر دهد و در یک ساعت بعین دیکھے شود و هر چند که برین آواز بغیر خطره غیر قرار گیرد و هر انیت مطلق نظر آید هستی تمام سوی نماید و جوکیان این مرتبه را اسن وتالیش میگویند چون این بیخودی دست دهد فی الحال از و کشف و کرامات ظاهر گردد

بیت لب به بند و چشم بند و گوش بند گر نه بینی سر حق بر من بخند

مرتبه شغل در نصیر اگر خواهی که دیده عرفان کشای در آدمی کیست که با تو ملاذ دست کند اول در دل آید که از سر تا پا آشنا است اما و قتیکه او خواهد هر همه خادمان آدب را در گذرند و کسی نشست و کسی دراز کشیده و کسی بی ادبانه قایم گشت وقتی که باز بیدار شد و همه خادمان پیش او استادند پس معلوم شد که یک چیز نیست در چشم که هر همه ادب آن چیز کنند همان چیز آشنای منست بملاحظه تمام در چشم بین وقتیکه این تصور در دل قرار گیرد آن زمان در چشم وی خود را یابی چنانچه در چشم عکس

بنو بشنو مثلاً شخصی بود که در عمر خویش صورت خود را ندیده باشد اگر آن کس صورت خود را در آئینه یا در آب دید مردمان گفتند که اینست صورت تو هرگز تصدیق نخواهد کرد و گوید من آن هم در آب و آئینه بنگوته تصدیق کنم پس این شخص سخن ناشی و ناشناسی وی است اما وقتیکه خود را شناسا خویش را در هر جا یابد چون بجای او خود را یابد کشف قلوب گردد چنانچه بر اسرار دل خویش مطلع بود

در اصطلاح جوگیان این ... [illegible] ... در ... [illegible]

ہمچنان بر اسرار دل بہار عالم واقف گردد ازینکہ ہر دو جانب یکے باید پس من و تو چنان ماند کہ چون خجل
از آئینہ در راہ چشم آمدہ حسن خویش تن را یافت بیت نہ اندیشہ خیال تو در تماشہ راہ چشم
از یکدگر نمے گسلد کار او حسن ؛ بدانکہ ہمہ عالم را باین صفات سہ گانہ را احاطہ کردہ اند سمع و بصر و علم زیرا کہ
عالم عبارتست از صورت و رنگ و آواز پس آواز را سمع گرفتہ و رنگ را بصر و صورت را علم پس این
ہر سہ صفات را در ورزش آر رتبہ بکثرت و ورزش درین صفات اینست خود در باب این شغل بہ العزار
دل چنانچہ شنیدی ہمچنان تجربہ کردہ ببین از زمان گمان تو یقین گردد بشنو کہ در گمان و یقین چہ
فرقست چنانچہ کسے بر دیوار رود آنجا پایش بلرزد ترساں باشد و ہمچنان شخص اگر بر زمین رود بہر طرف
بیغش دود با وجودیکہ ہر دو جا زمین زیر پایش ہمان قدر بود اما در آنجا تزلزل نبود و آنجا امنست
ہمچنان خداوند گمان خائف باشد و صاحب یقین برود این است فرق میان گمان و یقین ہمچنان مر راہ تدا
این اینست مطلق را گمان کردہ است کہ ہر جا ست و اتریاد بسیار رواز و روزش بیشمار ہمین گمان و یقین
گردد ازین جہت بسیار ذکر فرض شدہ کہ فرمود اذکروا اللہ ذکرا کثیرا و اذکر اللہ لعلکم تفلحون یس ہمیشہ
کہ ایستادہ نشستہ و دراز کشیدہ بہر حال بے یاد یک لحظہ نماند چنانچہ فرمود فاذکر اللہ قیاما و قعودا و علی
جنوبہم و این ہمہ احکام در نماز ادا میشود کہ قیام و قعود و چپ و راست در ہمہ حال بحق مشغول است انتہی
فائدہ العبد فقیر تا یکے ترا از معاملات علم لدنی و از اسرار مغیبات آنچ سلونی اطلاعی دادہ باشم و انتباہی
میخواہم کہ کدام صاحب سلاسل اند کہ ازین طریقہ عالیہ استفادہ حاصل نکردہ اند اگرچہ این ہیچمدان در خانہ
بیشتر ازین قدری اطلاع ہیچمدان بیان کردہ است اکتفا بران نکردہ بروش دیگر بیان مینماید بشنو از دور
تابعین تا تبع تابعین ہمہ ہا بصریہ میگویانیدند و از دور سید الطائفہ جنید بغدادی رضی اللہ عنہ تا بحضرت
شیخ ابو الفرج ابو عطر طوسی رضی اللہ عنہ ہمہ جنیدیہ میگویانیدند تا القائم قیامت ہمہ جنیدیہ بصریا می
گویانند مگر سرور انبیا علیہ و علی جدہ صلوۃ و السلام منظہر جامع اند ازین جہت است کہ طریقہ علم لدنی کہ گنج مخفی
بطوریکہ جلوہ گر گردیدہ است کہ اوتاد و عماد و نقبا و نجبا و شرفا و صلحا و عباد مع غوث و قطب و افراد کہ در
ہر گروہ اند و رجال الغیب و صاحبان کوہ قاف و جہلغیان ہمہ ہا فیضیاب ازین طریقہ عالیہ شدہ اند

وبشوند و آن فیضان الہی را استفادہ در اندرون قلب یافتہ حظ فراوان حاصل نمودہ اند و از آن قوانین و قاعدہ قابض و متصرف بر اسرار ملکوتی و مثالی شدہ قوۃ قوی و تصرف جبروتی پیدا کردہ طالبان خود را ارشاد نمودہ اند و آن طالبان حقایق و معانی و دقایق ذقایق نکتہ دانی خوص و انتخاص دمان قوانین و قواعد نمودہ باذن بالماذون ضابطہ و قواعدہ قرار دادہ مشتہر فی الآفاق گشتہ چنانچہ امام محمد بن حسن الشیبانی و قاضی امام ابی یوسف رضی اللہ عنہما را مجتہد فی المذہب میگویند و شاگردان صاحبان وغیرہ مثل طحاوی و کرخی و حصاف و شمس الائمہ سرخسی و شمسین را مجتہد فی المسائل اندمی نامند بکذا احال آن برگزیدہ گانست انشاء اللہ تعالی عنقریب در طریقہا کہ مشتہر در بلاد ہند اند و ادائے ولایت نشان کردہ و اسباب نسبت بین الکلام سابقین و متاخرین کہ سردار ہر طریقہ اند واضح کردہ آید و از ارشاد مالک مار ضی اللہ عنہ تبرکا اصل آید کہ در کلام مظہر جامع جہ اسرار است طاہر خواہد شد العزیز دد اینجا تبرکا و تیمنا او راد کہ بعد ادائے فروض خمس الاوقات کہ استعمال حضرات این طریقہ عالیہ حسب الارشاد مالک رضی اللہ عنہ است و بران عمل در آمد اند رحمہم اللہ تعالی آن را ایراد کردہ آگاہی میدہم تا کہ او قات خود را در مشاغل صنایع نسازی و بیکار محض نباشی صاحب مخازن تقادریہ می نویسند و از حوایجات ضروری فارغ شدہ و وضو ساختہ بر مصلی نشستہ یا باقی انت الباقی ما باقی انت الباقی یکصد و یازدہ بار بگوید بعدہ سنت فجر شروع کند و در رکعت اول بعد فاتحہ قل یا ایہا الکافرون با تسمیہ بخواند و در رکعت دوم بعد فاتحہ قل ہو اللہ احد با تسمیہ بخواند چون فارغ شود ہفتاد بار استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اسالہ التوبۃ بگوید و برائے حیات قلب و دل یا حی یا قیوم یا لا الہ الا انت اسالک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا اللہ بگوید بعدہ فریضہ فجر شروع کند و کوشد کہ با جماعت بگذارد و باید کہ با حضور دل لوا کند ہر نماز کہ باشد چنانچہ در باب حضور نماز در ملفوظ قادری حضرت سید السادات سید عبد القادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ فرمودہ الصلوۃ صلۃ باللہ بعد الانفصال عن غیرہ یعنی نماز وصال بحق عز و جل است بعدہ جدا شدن از غیر او تعالی کہ از غیر طالب مبتدی بحضور فنا ہستی خویش دور شود و در دریائے ہستی حق تعالی مستغرق گردد و مثل او را مراقب باشد و ہر وہ مرشد را حاضر داشتہ متوجہ گردد و جود مصلی ہمہ اوست

وآنکہ بدرجہ وصال رسیدہ است نمازِ او عین اتصال و انفصال باشد چنانچہ در ملفوظ قادری است کہ اما
صلوٰۃ المحبین فہی الانفصال عن الخلق ماسوی اللہ عزوجل کذا فی ملفوظ شریف رضی اللہ عنہ بعدہ چون سلام
نمازِ فریضہ فجر بدید در نمازگاہ خود نشستہ پای خود ہمچنانکہ دوتا کردہ است چنانچہ در تشہد نشستہ دہ بار بگوید
لا الٰہ الا اللہ وحدہ لاشریک لہ لہ الملک و لہ الحمد یحیی و یمیت وہو حی لایموت بیدہ الخیر وہو علی کل شیء قدیر
ہمچنان نشستہ دہ بار با بسم اللہ سورہ اخلاص بخواند بعدہ بقیہ اوراد در خانہ یا در خلوۃ تمام کند و مستقبل
قبلہ نشستہ باشد و چون ازین فارغ شود بعدہ لا الٰہ الا اللہ الملک الحق المبین صد کرہ یا پانصد کرہ
تا ہزار کرہ ذکر کلمہ لا الٰہ الا اللہ محمد الرسول اللہ نیز بعد از ان ہزار کرہ ذکر کند و اگر نہ تواند صد کرہ بخواند
و ذکر یا قدیم یا سمیع یا رحیم یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا لا الٰہ الا انت برحمتک استغیث
ومن عذابک استجیر یا غیاث المستغیثین اغثنی شصت و سہ کرہ درین وقت بعد از نماز فجر بگوید و آنچہ حضرۃ
سید الاولیا السادات قطب الارض والسموات سید عبد القادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ و
ارضاہ چنین منقول است و درود اکبر ہر روز بلاناغہ مداومت کند و حضرۃ سیدنا رضی اللہ عنہ در ملفوظ
خود فرمودہ اند کہ بر شما باد کہ لازمت نمودن جلوس در مسجد و بسیار گفتن درود بر پیغمبر صلعم برای ایشان بعد
ہر نمازے ہر مقدارے کہ تواند درود بفرستد وسیلت بقرب نبی اللہ و رسول اللہ است صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم و این درود اللہم صلی علی سیدنا محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آلہ و صحبہ وسلم صد بار
بگوید و دیگر آنکہ ہر روز شجرہ پیران طبقات قادریہ مواظبت نماید خصوصا نام حضرۃ غوث الثقلین قطب الکونین
سید عبد القادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ و ارضاہ بدین طریق الٰہی بحرمتہ شیخ محی الدین ابو محمد
سید عبد القادر بن سید ابی صالح موسی جنگی دوست الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ و ارضاہ
ان تقضی لنا حاجاتنا کلہا یا قاضی الحاجات باین یکصد و یازدہ بار ہر روز بگوید و میانِ ظہر و عصر نماز و تلاوۃ
و ذکر و مراقبہ معمول و ورد یا مجیب یا مغیث یا لطیف یا بدیع السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا الٰہ
الا انت برحمتک استغیث ومن عذابک استجیر یا غیاث المستغیثین اغثنی پنجاہ و نہ بار بگوید و باید کہ چون نماز
نمازِ عصر در ابتدای اول وقت بگذارد و در سنت نماز عصر کوشش کند کہ ترک نشود و چون از نماز فارغ شود

آنچه بعد از نمازِ ظهر فریضه ظهر مذکور است بخواند و وردِ نمازِ فجر اگر تواند در ینوقت ملازمت کند بعده استغفار صد کرة یا هزار کرة بخواند و ذکر حفیظ یا مقیت یا معین یا بدیع السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله الا انت برحمتک استغیث ومن عذابک استجیر یا غیاث المستغیثین اغثنی پنجاه و سه بار بگوید و نمازِ مغرب

ترکیب صلوة الاوابین

واوابین و نمازِ مغرب بگذارد آنگاه بعد هر نماز آنچه ادعیه مذکور شده است آنرا بخواند و دو رکعت نماز سنت متصل فریضه بگذارد و بین العشائین که مرجوالاوقات است زنده دارد و شش رکعت صلوة الاوابین را در هر رکعتی بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند و یک دوگانه حفظ الایمان بگذارد در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص

صلوة حفظ الایمان

راسه بار بخواند و یک دوگانه حفظ الایمان بگذارد و در رکعتی بعد فاتحه اخلاص هفت بار یا هفت بار معوذتین یکبار بخواند بعده ذکر کلمه توحید صد کرة کند بعده چند نوافل اگر تواند بگذارد تا اوابین بست رکعته مرتب شود و ذکر یا سلام یا مومن یا مهیمن یا بدیع السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله الا انت برحمتک استغیث ومن عذابک استجیر یا غیاث المستغیثین اغثنی چهل و هفت بار بخواند بدانکه چون وقت نمازِ عشا درآید چهار رکعته سنت عشا بگذارد بعد از ان نمازِ فریضه شروع کند و چون فارغ شود ادعیه که بعد هر نماز فریضه مذکور شده اند بخواند بعده

نماز قهر النفس

دو رکعته سنت ادا کند بعد از ان دیگر چهار رکعت سنت بنیت قهر النفس گزارد و بعد فاتحه در رکعت اول آیة الکرسی

صلوة الحاجت

و در رکعته دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند باز دوگانه دوم همچنان خوانده گذارد و این چهارگانی را صلوة الحاجة گویند و بعد عشا یا وهاب هفتاد بار بگوید و یکبار ذکر باری تعالی یا باری یا جبار یا علیم یا بدیع السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله الا انت برحمتک استغیث ومن عذابک استجیر یا غیاث المستغیثین اغثنی یا و سه بار بگوید پس اگر اعتماد بر قیام لیل باشد وتر تاخیر کند و اگر نه همدران وقت ادا کند و بعد وتر سخن

ترکیب نماز تهجد

نگوید و کلمه تمجید صد بار بگوید اگر تواند هزار بار بگوید آنگاه چون بخواهد که در خواب رود اندیشه هر دو جهان در گوشه نهد و خود را نگریا پاس انفاس دهد و در خواب رود باذن الله تعالی الله الحی القیوم باشد و بخواب شود و بغفلت نخسپد بعد آنکه چون از خواب بیدار شود و ثلث شب هم گذشته باشد صبح نه دمیده است دوگانه تحیت الوضو بگذارد در رکعته اول فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند بعده سه رکعته که خواجه عالم جان جهانیان سلطانِ مرسلان حضرة ابو القاسم محمد الرسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمدرین وقت سیزدہ رکعت گذاردہ اند در کتاب مشکوٰۃ آوردہ است یا دنز
تہجد بگذارد سیزدہ رکعت با وتر است دو ہر رکعتے بعد فاتحہ یازدہ بار یا نہ بار یا ہفتبار یا پنجبار یا سہ بار
سورۂ اخلاص بخواند واز سیزدہ رکعت با وتر بگذارد و فارغ شود درود گوید و ذکر کلمہ توحید بلند گوید در
مراقبہ و در توجہ نیز باشد و کیفیت آن ہردو بالا رفتہ است ہمدرین وقت ذکر یا علی یا عظیم یا رحمن
یا بدیع السموات والارض یا ذالجلال والاکرام لا الہ الا انت برحمتک استغیث ومن عذابک استجیر یا
غیاث المستغیثین اغثنی ہفتاد بار بگوید و ذکر کلمہ لا الہ الا اللہ چہار صد و ہفدہ نوبت یکبار محمد الرسول اللہ
گوید و دیگر ذکر اللہ اللہ یا صمد وسی و ہفتبار بگوید و درود اللہم صل علی محمد معدن الجود والاکرم وعلی آل
محمد و بارک وسلم وآلہ اجمعین دوصد و نوزدہ بار بگوید بعدہ در دعا کہ حضرۃ خواجہ عالم سلطان الکونین
محمد الرسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم بعد از نماز تہجد خواندہ اند بخواند وآن این است اللہم اجعل
فی قلبی نورا وفی بصری نورا وفی سمعی نورا وعن یمینی نورا وعن یساری نورا وفوقی نورا وامامی نورا
واجعلنی نورا و بعضے اہل حدیث میگویند کہ لفظ امامی زاید است و در روایتی از صحیحین لفظ واجعل فی نفسی
نورا آمدہ و در روایتی از صحیح مسلم اللہم اعظم لی نورا ہم ذکر کردہ اند بعدہ در دعا و در تضرع وزاری
و خواری خود مشغول طریق خواندن اوراد وفاداریہ بسیار است تا اینجا الابیت بطریق اختصار کردہ شد
این ہمہ منقول از حضرۃ سلطان الاولیا قطب الاقطاب سید السادات بندگی سید عبد القادر الحسنی الحسینی
الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ است انتہی **فائدہ العزیز** اگر ترا دانش و تمیز پیدا شدہ است
و عقل و ہوشیاری من عند اللہ حاصل آمدہ است در خود اندیشہ باید نمود کہ چہ قانون و قاعدہ ارشاد
فرمودہ اند و در ہر قاعدہ صدہا دقیقہا مقرر داشتہ اند و ہیچ یک دقیقہ از اسباب کشف فرو گذاشت
نمودہ اند بر ضمیر اولی الابصار پوشیدہ نیست وای بیخبری آنکسان کہ در دہول نووراہی افتادہ
میگویند کہ نگاہداشت شرعست در طریقہ نقشبندیہ و شطاریہ و سہروردیہ است کہ در دیگر طریقہا ہمیت حرف
لی در ما نشدہ است متصوفیہ دیناغ اولا عزور است بشنو کہ در خانوادہ طیفوریہ دو گروہ کردہ اند
یکے شطاریہ و دیگر نقشبندیہ و گروہ **شطاریہ** کہ نسبت خود جانب قطب المشایخ عبد اللہ شطاری

دعای تہجد

نقشبندی گروہ شد

رحمۃ اللہ علیہ می رسند وحضرۃ ما در نسبتِ معنوی بدو طرف منسوب اند یکی جانب شیخ محمد عاشق رحمۃ اللہ علیہ
و دیگر طرف بسید عبد الرزاق مفتی اعراق رضی اللہ عنہ اند و باقی ماند حقیقۃ قطب الابرار حضرۃ خواجہ محمد
بہاء الدین نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ کہ نسبتِ حضرۃ نیز بدو طرف است یکی بجانب امیر کلال رحمۃ اللہ
علیہ و دیگر بذریعہ جناب ابو العباس علیہ السلام کہ ارشاد قطب الافراد سیدی عبد القادر جیلانی رضی اللہ
عنہ وارضاہ شدہ بود کہ استنباء عشقیہ تا تعلیم مینمایم کہ بعد از سہ صد سال از من در ملک بخارا بنام محمد یکے
شخص پیدا شود وا از ریاضت کردن او رنج شود و بخواہد شد و ارادہ ہلاکی خود خواہد کرد ہلاک شدن
او را ندہید بعد از ان آنطریقہ تعلیم نمائید کشف خواہد شد پس مکملات ہر طریقہ بہرہ اند و رسیدہ اند
کجا قدرۃ و قوت دیگر انرا کہ برتری را مرتبہ حضرۃ و یا بمبادیت سجدہ و یا از ضابطہ ریاضت و از خوارق
قواعد مشہر بیت این طریقہ عالیہ جویند و زبان درازی نماید حاشا لِلّٰہ نمیشود عیاذاً باللہ اگر کسے مغلوب
سیاہ بختی خود گشتہ مثل بالیخولیان دندنہ کند و اوراق را تیرہ سازد آنکس نظر انداز جن و انس خواہ
شد و سیاہی قسمت را بر چہرۂ باطن و ظاہر جلوہ افروز میگرداند مگر فرق اصطلاحیت و ہر فرد در وقت
نائبِ ولایت آنحضرۃ اند در بحر استغراقِ غوثیت و قطبیت و فردیت مستغرق گشتہ در برابر در یاء حقائق
مخدوع بدست آوردہ ولذۃ قرآن چشیدہ و بالاذن الٰہی افاقہ حاصل نمودہ مشتریان آن جواہر را بنام نامی
مختص ساختہ پیش مینمایند چنانچہ از قرآنِ مجید در قصۂ ابو البشر علیہ الصلوۃ والتحیۃ و جملہ ملائکہ علیہم السلام
ظاہر میشود کہ جملہ ملائکہ کرام علیہم السلام مظہرِ اسم جامع کہ اللہ است نبودند کہ بحکم انبئونی باسماء ہٰؤلاء ان کنتم
صادقین اگر در زعم خود صادقید از اسماء جمیع مظہرات اطلاع سازید و تعمیل این حکم تقدم علم ملائکہ
بود از مین قدر عاجزی و انکساری پیش آمدند مگر ابو البشر علیہ الصلوۃ والسلام کہ مظہر مرأت الحق بودند و ظہور جامعیت
تفصیل را مسعد آوردہ اند و سبقت بر ہمہ مظاہر مختصہ متعینہ میدارند العزیز ہر نبی از انبیاء کرام علیہم
الصلوۃ والسلام مظہر اسمی از اسماء الٰہی ہستند و مرأت الحق عبارۃ از حقیقت محمدی است صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم کہ مظہر اسم جامع اند درینجا تمیزی باید و غور و فکر از علم منقول و معقول دران ضرور است و اگر
کسے از بن او صاف تہی باشد چہ علاج کردہ اید تیر بے الہم بربادانگی سائل متروک البیان گشتن و نا امید او را

این نکتہ لباس لطیفا ست

گردانیدن از اسباب تهذیب بعید است العزیز نزد علماء معقول بحث دوئی است

یکے جوهر و دیگر عرض مثلاً کاغذ جوهر است و رنگ عرض است و جوهر بنفسه در بودن خود

محتاج بغیر نمیشود و بنفسه قائم میماند و عرض عارض بر و میگردد و بحث این از کتابهائے آن فن بخوبی واضح

خواهد شد و آن بحث در این علم دیگر است که هستی مطلقه جوهر است و صفات هستی مطلقه او عارض است

دنمی بینی که شخص و عکس بصورة ظاهری مرتبه تمیز عارضی نمیدارند و در آئینه اگر بینند معلوم میشود عکس شخص

است یافته میگردد و آئینه باعث آمده است برای تمیز التمیز الانفصالی و التفریقی می نامند و باصطلاح ایشان

عرض میگویند و در اینجا صفات آلهی میخوانند و فی الحقیقه عکس شخص و شخص و عکس قبل از تمیز متساوی بودند و

قوة در عکس چندان نیست که از خود بجلوه ظهور آید و آن قوة شخص است پس آئینه جلوه علم علیم مطلق است

که از ان علم عبارت از تمیز است که اولاً خود را در خود بخود بدانستگی هستی خود متوجه گشت و ثانیاً جلوه

قدرة هستی خود بظهور معنوی بیند آئینه معنوی را که عبارة از مرآت ذاتی است بمنصهٔ ذهن خود ظاهر

کرده جلوه خود دید و از همه لوازمات هستی مطلقه آن در آئینه دیده بجز من دیگرے نیست فرمود و

عکوسات منفصله را کجا قوة و طاقت است که بدین دانستن آن دمے زنند که هزار بار همه عالم بعدم رفته

باز بوجود آیند نخواهند دید اگر بینند بجز آن آئینه دیگر نخواهند دید و حقیقت آئینه مانند دائره بر همه محیط

است و حقیقت آدم محیط اسماء و صفات است و بر حقیقة آن آئینه هستی مطلقه محاط است و خلاصه صلاح

ذات احدیة است جل جلاله صلی الله علیه و آله وسلم ازین هم حقیقة محمدیه را مرآت الحق می نامند صلی الله

علیه و آله وسلم العزیز هر ولی تابع یک نبی است و نبی مظهر یک اسم آلهی است و کسیکه مظهر یک اسم است

چگونه بر مظاهر دیگر فائق خواهد شد و تصرف خواهد ساخت و این قوة جامعیت را از نبیا است و الوالبشر

علیه السلام مظهر و تفصیل جامع اند با وصف آن تعلیم اسماء فرمود و از ماهیت اسماء واقف و آگاه نگردیده

و این صفت بدرجه اعلی رسانیده و کسیکه تخت قلب آن مظهر جامع مے آید حال او بر عوارضات مانند

مظهر خویش میگردد و دانستگی سافج پیدا نماید و فردیکه تخت قلب جامع مے آید قوة و قدرة و طاقة و

شوکت مانند مظهر خود میدارد و بجلوه مے در آید چنانچه مولانا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در جامع

خود اینحدیث مے آرند و عن سعید المسیب رضی اللہ عنہ قال ما کان فی اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احد یقول سلونی غیر علی کرم اللہ وجہہ رواہ محی السنۃ باسنادہ عن الحافظ ابن مردویہ عن ابی عبداللہ الحافظ عن محمد بن یعقوب عن العباس بن محمد الدوری عن یحیی بن معین عن سفیان بن عیینہ عن یحیی بن سعید المسیب محی السنۃ از سعید بن مسیب رضی اللہ عنہ روایت کند کہ گفت سعید کہ نبود در اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکیسے کہ گوید سلونی بجز علی کرم اللہ وجہہ وگفت حافظ ابن عبدالبر در کتاب خود کہ استیعاب نام است کہ اجماع نمودہ مردم بر اینکہ نگفت ہیچ کس از صحابہ واہل علم سلونی بجز علی کرم اللہ وجہہ و روایت کردہ کہ امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ در مجمع صحابہ فرمود کہ سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بہا من طرق الارض فاخذ الناس یسئلونہ ثم قال کرم اللہ وجہہ ہاہ ہاہ ان ہہنا لعلما جما لو اصبت لہ حملۃ واشار الی صدرہ یعنی بپرسید مرا بپرسید مرا پیش از انکہ گم کنید مرا یعنی پیش از انکہ از دنیا رحلت کنم بپرسید از راہہاے آسمان بہ تحقیکہ من شناسا ترم بآن راہہاے آسمان براہہای زمین پس شروع کردند مردم کہ بپرسیدند از علوم ومعارف آنحضرت را پس فرمود کرم اللہ وجہہ ہاہ ہاہ کلمہ تاسف وحسرت است وگفت بہ تحقیکہ اینجا یعنی در سینہ من سر انبیۃ علم بسیار است اگر بیابم کسے را کہ برداشتہ آن را ہمانا است انتہی العزیز بر ولی تحت قلب نبی است وقلب نبی مقتبس انوار وتجلیات آن اسم است کہ مظہر اوست وحال قلب شریف خاتم کائنات علیہ الف الصلوۃ والتحیات چہ حال دارد او تعالی شانہ علیم است واین آیہ شریف الم نشرح لک صدرک بیان مینماید کہ فہم کسے بآن معنی نمیرسد ودلیل دیگر بدیہی است نہ نظری وآن این است رویۃ مخلوق بمخلوق بدون حجاب حاصل شدن امر دشوار است ورویۃ خالق بمخلوق ورای منقطع الحجاب چگونہ ظاہر شود خلاصہ آن براے ارباب خبرۃ پوشیدہ نیست وشرح قلب شریف براے ہمین ماہیت است اگر چیکہ اختلاف است در رویۃ باریتعالی عز اسمہ بلیلۃ الاسرای مگر اتفاق صحابہ رضی اللہ عنہم بر این است کہ این خصیصہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است وعلماء عقاید کثرہم اللہ تفضیلتہم لعدہ از رد وقدح کلام میگویند کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را حاصل است وارباب مکاشفین رضی اللہ عنہم از سلف وخلف متفق اند کہ ظہور حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم براے دوسبب است یکے رویۃ بلا حجاب ودیگر شفاعت

بلا شبہ پس جناب سیدنا علی کرم اللہ وجہہ تحتِ قلبِ شریف آنحضرة اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
این بحث ولایت است نہ نبوت ولایتِ ہمہ انبیاء علیہم الصلوٰة والسلام و وجودِ مبارک او شان مانند
نجوم تحت قمر است و قمر تحت شمس است پس نجوم باوصف تابندگی بوقتِ طلوعِ قمر بےفروغ نجوم مانند میشود
از ینجا ولایت خاتم الانبیاء صلی ربنا را ادراک باید ساخت و گفتگو بظاہر آمدہ است چنانکہ اینمقام نازک
است و بدون نظیر فہمِ آن خیلے دشوار است مثلاً روشنائی شمس لغلبہ نباید دید و بینندگان
قمر را مے بینند و میدانند کہ ہنوز قمر باقی است اگر اعتراض نمائی از قمر تا شمس مسافتِ بعیدہ است این
تقریر بقیاس نمے آید جواب العزیز بحث در منازل و بعدیت نیست و بحث روشنائی است
و ذات روشنائی واحد است و فی الحقیقة ضوئیت قمر از شمس است اذا غابت ضوئیة القمر طلع الشمس
و اذا غابت الشمس طلع القمر و چہ حکمت است غور باید کرد کہ منازل کواکب تحت الشعاع قمر اند و قمر فی نفسہ نورانی
نیست و اقتباس نور از شمس مینماید پس ہرگاہ کہ تحت الشعاع میرسد آن روی ماہ کہ جانب آفتاب ست
نورانی میشود و چون بدوازدہ درجہ از جرم آفتاب دور میگردد و مانند عرجون خطی باریک نورانی بعد از
غروب آفتاب نمایان میشود و ہرچند سرعت سیر از آفتاب بعید میگردد نور او افزون میشود تا بحد مقابلہ
میرسد کامل النور میگردد در فتوح الاسحار و جغمینی و برجندی وغیرہ مذکور است باید دید و غرض ازین تقریر
آن است شمس بمقام قمر نمے آید و نہ قمر بجائے شمس پس مدد از نورِ شمس بقمر میشود بآن روی ماہ کہ با آفتاب
است اینہم برائے تفہیم است کہ آن مالکِ حقیقی تعالیٰ شانہ ضرب المثل در نور فرمودہ است و ہم سرورِ کائنات
در شان سیدنا علی کرم اللہ وجہہ فرمودہ انا و علی من نور واحد و کلہم من نوری پس روی قلب سیدنا
علی کرم اللہ وجہہ جانب قلب شریف سید الانبیاء است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چراکہ فیضانِ ولایت
مطلقہ ہمیشہ مدد است العزیز این باب ولایت است و درمیانِ ولایتِ انبیاء کرام علیہم الصلوٰة
والسلام و ولایتِ خلاصہ موجودات علیہ الف الصلوٰة والتحیات فرق بیحد است و اینہم کلمہ بےادبی است
و بر حقیقت این نسبت علمِ جمیع مخلوقات نمیرسد و نخواہد رسید واللہ اعلم بالنسبت الحقیقة
الحمد للہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بر حقیقت نسبت قلب سیدنا علی کرم اللہ وجہہ

وهیچ یک از صحابهٔ کرام رضی الله عنهم کلمهٔ برتری خود بر سیدنا علی کرم الله وجهه و یا التساوی نه نموده الا قاسطین و مارقین و کیفیت آن از حجة الله البالغه شاه ولی الله محدث رحمة الله علیه باید جست
کجا طاقت و قدرهٔ اولیاء عامه راست که بگویند که رسیده ایم جبرا که اسم شریف سیدنا علی ابا تراب آمده است
رضی الله تعالی عنه و هم امر محال است که پایهٔ برتری از پدر جوید و یا برابری نماید نعوذ بالله من هذا الاقوال
والکشف والعقیدة [illegible] بعضے اشخاص اعتقاد میدارند و میگویند که بطابق خلافت باشند باید بود
و این تقریر از جادهٔ علماء سلف یافته نمیشود و اختراع این تقریر از شیخ ابوبکر باقلانی رحمة الله علیه است من
وجه صوری دارد برای الزام معاندین است و اتفاق علماء عقاید بر قول شیخ ابوبکر بن فورک است
رحمة الله علیه و گفتگوی حضرت مطابق سلف است رضی الله عنهم اجمعین و بحث اینهمه مقدمات از
کتبهای مبسوط عقاید باید دید امر خلافت دیگر است و بابت ولایت علیحده است ملاحظه باید ساخت
که ولایت یعنی قربت است قرب نبوة دیگر و قربت ولایت دیگر است و در صورة تنزل ذاتی بدرجهٔ
نبوت مے آید و در حال عروج همه مراتبات صفاتی طے نموده بدرجهٔ نبوت مے گراید پس نبوة بهر حال
ظاهر مراتبات است و ولایت در هر صورة باطن نبوت است اگرچه هر دو اسم یعنی باطن و ظاهر عزوشانهٔ
است سیما با اسم ظاهر دیگر و معامله دیگر است در بعض افراد اهل کشف سیف ... رحمة الله علیه ظاهر و باطن نسبت حق
است در آن کلام نسبت و خفائیات اشیاء و تعینات و تشخصات آن بر اسم باطن است چنانچه علم علیم
مطلق باین معلومات از آن اسم خود را مشهور ساخت فی الحقیقت حضور باطن است و جلوه
ظهور علاقه اسم ظاهر است ازین وجه ارشاد رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم شده است لخشع
قلبه لخشع جوارحه مراد همین معنی است و روی قلب شریف سیدنا صدیق اکبر رضی الله عنه جانب شمس
نبوت قربت است اگرچه در نبوت مسدود است مگر فیضان در نبوت کشاده است اقتباس آن
فیض بهر حال قرب حاصل میشود و در روی که بقرب معنوی که عبارت از ولایت است مسدود نیست
کشاده است قرب بطریق اولی استحقاقیت حصول آن فیض میدارد و حدیث سد ابواب مدلول آن
است و حدیث خوخه بشان علی است کرم الله وجهه آمده است پس مرادش این آمد که ولایت مطلقه

تحقیق نبوت و قرب ولایت

نتیجه سد الابواب

مستقر ماندہ خود را بدایرۂ مختلفہ نبوت درآوردہ و بگردش درآمدہ بدورِ خاتم ختم گردید و خلافت نیز بدو قسم است
یکے کبرا و دیگر صغرا و خلافتِ کبرا بر ابو الارواح است و خلافتِ صغرا بر ابو البشر و بدرجۂ تفصیل
ابو البشر کبرا است و بوقتِ مراجعتِ ابو الارواح حکم شد که پروردگار خود را خلیفۂ خود گردان و خلافتِ خود را
خلیفۂ خود گردان و خلافتِ خود را بدو سپار بمجردِ آن حکم سپردہ شد و در اینجا آن خلافت نیز آن دو شق را
شامل است بحسبِ ظاہر کبرا است چرا که روحی او جانبِ اقتباسِ فیضانِ نبوت است حاصل نمود و خلیفۂ
اول گردید و نتیجۂ اول حدیث بجلوہ رسید و حدیثِ ثانی بدورِ خاتم الخلفا ختم گردید نتیجۂ او حاصل آمد و در
کشادن و بستن دریچہا مطلوب ما فی الضمیر مسطور ظاہر گردید که این دو دریچہ کشادہ است بسد و دخواہد
العزیز بعضے مردان بمرض خود رای علیل گشته میگویند و تسطیر میسازند مطابق ترتیب خلافت فضیلت
اولا در امی باید این تقریر خلافِ جمہور علما سلف و مجتہدین و عقاید و فقہ است و در سلف این
روے نبود و نه در تابعین و تبع تابعین اگرچه که در کتبہائے علم عقاید از اقوال بعضے مردان آورده
مے نویسند مراد از آوردنش تنبیہ است بر دیگران که آن تقریر بہتر نیست و اعتقاد بد النظر نباید
نہاد تا که عبرت گیرند و خلافِ عقاید اجماع است اختیار ننمایند العزیز سیادت سیدنا علی کرم اللہ وجہہ
قطعی است بمصداق آن حدیث که از روایت ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا که حضرة فرمود
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم العلی سید العرب ام المومنین رضی اللہ عنہا عرض نمود که حضرة نیستند حضرة
فرمود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انا سید العالمین و علی سید العرب روایت کردہ است دار قطنی و دارامی
در مسندِ خود و مولانا جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ در جلد اول جامع خود العزیز قلب سلطان
الاولیا برہان الاصفیا قطب الاقطاب غوث الاغواث فرد الافراد میران شاہ محی الدین سید عبد القادر
جیلانی علیہ و علی جدہ صلواۃ والسلام تحت قلب سیدنا علی کرم اللہ وجہہ است اگر پرسی از کجا معلوم شد
اطلاع داده مے آید بدو صورت یافته شده است یکے آنکه جد حضرت بر ملا بحضور صحابہ کرام
رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین سلونی فرمودند دران حکم ہیچ یک از صحابہ لزبان کلام روگردان نشد و از
پرسیدنِ مقدماتِ متعلقات پہلو تہی نکردند و حضرت تحت قلب شریف سرور کائنات علیہ الف الصلواۃ

و التحیات بودند و ہمین صورت سلطان المحبوبین روبروے اولیاء و اقطاب و اغواث و رجال الغیب
و عماد و اوتاد و نقباء و شرفاء و صاحبان لباطن و فقہاء و محدثین و مفسرین بر ملا قول مبارک قدمی ہذہ علی
رقبۃ کل ولی اللہ فرمودند و ہیچ کس از غائبین و حاضرین جانب انکار پیش نیامدند و ہمہ قبول کردند

و این دلیل قوی ست دوم دیگر آنکہ خود ارشاد فرمودند انا سباح فی البحرین و بحر الولایت و بحر النبوۃ
رضی اللہ عنہ و ارضاہ سبحان اللہ کسے را یکے حامی باشد در اینجا کتمان علم را دخل نکردہ و تفصیل این بحث
در اینجا آوردن ضرور نیست در تہنیج عالیہ مفصلا نوشتہ شدہ است باز آوردن بے مطلب و ورے افتد
العزیز کسیکہ چنین قوۃ دارد و قوۃ و قدرت و طاقت و الہیت در طریقہ او چہ حال دارد بر ضمیر ارباب
بصیر ظاہر است ملاحظہ باید ساخت از قرن ثانی بدور حضرۃ ما و از دور حضرۃ ما باین زمان چندین افراد
متدین شدہ اند تا قیامت خواہند شد و از لقب محی الدین مشہور نشدہ اند و کسے تحریر نکردہ است
بجز حضرت ما رضی اللہ عنہ و این گفتہ نشود کہ فی المعنی محی الدین ہستند الحق ہمہ ہستند مگر در معنی اند و از
معنی باطنی و ظاہری ہم مشہور از لقب ہذا بجز از حضرت ما رضی اللہ عنہ دیگرے نیست و دین متین
خاتم الانبیاء صلی ربنا زندہ از ذریعہ حضرۃ ما رضی اللہ عنہ گردانیدہ و از لقب محی الدین سرفراز گردانید
چہ اگر ما لک ما رضی اللہ عنہ مظہر ولایت و نبوۃ گردانیدہ است در ہر ہیچ طرقہا ساختہ و استناد
ہر دقیقہ نمودہ است و دیگر از جاے دم زدن در ہر کنہیات نیست و نماندہ از پیچ ہم استادان
ہر فن طریقہا و قابلیات و نکات از یک طریقہ و برکات از فیضان حضرۃ ما رضی اللہ عنہ بحاصل نمودہ قوۃ
صد چندان حاصل کردہ مشہور فی الولایت و الہدایت شدہ اند رضی اللہ عنہم العزیز صاحبان علم
می نویسند مثل مولوی غلام یحیی صاحب وغیرہ کہ حدیث لحمک لحمی موضوع است جزم خاطر ہیچ دان
نمیکردد و تسلیم کردہ نباید چہ اگر مولوی صاحب غور در کتبہا کردہ تحریر کردہ اند اینچنین نباید ساخت
کذا ارشش سیاز ہم کہ مولانا جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ در جامع خود می آرند و امام محی السنۃ
روایت میکنند و حدیث طویل است و آخرش بر تو التماس کردہ مے اید و آن بدوک غذا نز دنا
مسودۃ او جہم و بدرستیکہ دشمنان تو فرداے قیامت وارد خواہد شد در جہنم در حالیکہ سیاہ خواہد بود

دوہاے ایشان وانّ حربک حربی وسلمک سلمی وسرّک سرّی وعلانیتک علانیتی وسریرۃ صدرک کسریرۃ صدری
و بدرستیکہ جنگ با تو جنگ با من است وصلح از تو صلح از من است وراز مخفی تو راز مخفی من است وقول و فعل
آشکاراے تست وراز پوشیدہ کہ در سینہ تست چون راز پوشیدہ سینہ منست وانت باب علمی و تو در علم
منی واز تو علم ظاہر و باطن آشکارا خواہد شد وانّ ولدک ولدی ولحمک لحمی ودمک دمی و بدرستیکہ فرزندان
فرزندان من اند وگوشت تو گوشت من است وخون تو خون من یعنی از یک اصل بوجود آمدہ ایم وانّ
الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک و بدرستیکہ حق با تست وحق بر زبان
تست و در دل تست و در روبروی ہر دو چشم منست یعنی باز دل واز نظر تو ماسوی اللہ
بلکہ مفقود گشتہ و در ہمہ مشہود دل و دیدہ تو حق است و بس و با حق میباشی و ہمہ بوی والایمان
مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی وایمان آمیختہ است گوشت وخون ترا چنانچہ آمیختہ است با
گوشت وخون من وانّ اللہ عزّ وجلّ امرنی ان ابشرک انک وعترتک فی الجنۃ وان عدوک فی النار
لا یرد علی الحوض مبغض لک ولا یغیب عنہ محب لک رواہ الامام محی السنۃ ورواہ الامام ابو سعید فی
شرف النبوۃ و بدرستیکہ حق عزّ وجلّ امر فرمودہ مرا اینکہ بشارت دہم ترا کہ تو واولاد تو در بہشت
خواہند بود و بدرستیکہ دشمنان تو در جہنم خواہند ماند ہیچ دشمن تو بر حوض من نخواہد آمد وغایب
نخواہد شد وہیچ کس کہ دوستدار تو باشد انتہی **پوشیدہ نماند** کہ مولوی صاحب قیاس
فرمودہ اند مناکحت میان سیدنا علی کرم اللہ وجہہ وسیدۃ فاطمۃ الزہرا علیہا وعلی ابیہا صلوۃ
والسلام بنظر آن حدیث درست نخواہد افتاد ازین وجہ آن حدیث را در موضوعات است
شمردہ اند افسوس می آید وحیرت میگذرد کہ باوصف شہرہ علم وعلوم میشود کہ کسے عبارت را درج کردہ
باشد ولو سلمنا ہمین فکر مولوی صاحب است بمطالعہ ساطعہ صواعق محرقہ شیخ ابن حجر مکی رحمۃ اللہ
علیہ نرسیدہ است اگر در اینجا طوالت کلام نمایم مطلب مافی الضمیر دور میشود وطبیعت ہمیدان بر اختصار است
العاقل فی العلم تکفیہ الاشارۃ علی الکتاب والترب **واصل** خلاصہ اینحدیث بر فنا فی الرسول سیدنا
علی رضی اللہ عنہ مدلول است کہ ایمان سیدنا علی کامل است رضی اللہ وصف تکمیلیت از آن حدیث

ظاہر است وچہ درجہ فنا است کہ اسپ عقل خوش خرام بمیدان وصف از تک باز مے ماند واز قبیل
احادیث بسیار اند در انجا غور وتحقیقات بسیار ضرور است چنانچہ حدیث قدسی است کنت سمعہ وبصرہ
الحدیث بندہ خدا نشود وخدا بندہ نگردد ونسبتی کہ بین العبد والمعبود است دآن دقیق است تا آنکہ اسقاط
تمیز نیفتد وآن تمیز بمنزل سنفذ است از میان بر نخیزد وحال نسبت بین الخالق والمخلوق است یا فتہ
نمیشود وباقی بحث بے فائدہ است ونسبتیکہ میان سلطان ما وسیدنا علی است ظاہر است رضی اللہ
عنہ وکرم اللہ وجہہ وسلطان رضی اللہ عنہ درآن منتفی گشتہ در نسبت اعلی انبساط فطریت یافتہ چہ
ارشاد میفرمایند صاحب مخازن قادریہ مے آرند وبرائے ہمی یعنی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ را لحمک لحمی گفتہ اند کہ آن کرم اللہ وجہہ در مقام ولایت آن صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نہ در مقام نبوت اوست رضی اللہ عنہ وحضرت قطب الاقطاب سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ
درآن مقام قرار یافتہ فرمودہ کل ولی علی قدم جدی محمد ن المصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ومراد
قدم اینجا ولایتست وراوی این حکایت عمدۃ الاولیاء ورئیس العلماء شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین
السہروردی است این کلام در معارک اولیاء واقطاب وابدال واوتاد فرمودہ ہر یک تیقن کرد
ورنہ درحجرہ فرمودہ اند وہر سالکے کہ در ینمقام رسد تصرف او در ذرات کائنات نافذ وجاریست تا
تا قیامت اوراشریک نیست **فایدہ العزیز** درنجا عبرسی کہ اولات قویہ میگذرند حق اوست
درآن کلام نمانگر ہستیکہ در کلام شیخ شہاب الدین سہروری رضی اللہ عنہ فرملودند کہ امر تصرف
تا قیام قیامت جاریست وشیخ احمد سرہندی رحمۃ اللہ علیہ در مکتوبات خود نوشتہ اند وفیوضات معنوی در
ایمہ اطہار رضی اللہ عنہم منحصر شدہ است تا قیام قیامت فیوضات وتصرفات ہمہ انہین فرد جاریست وکسے
از اساط اینفرد منفرد گشتہ نخواہد رسید اینچہ معنی باشد واعتراض معترضان خلاف روے مقتدایان و
پیشوایان یافتہ میگردد وخلاف قاعدہ علم اصول ست معلوم میشود ونظر برا نہا از کتبہاے فقہ و
شروح احادیث ہویدا خواہد شد وحضرۃ شاہ ولی اللہ محدث در قول الجمیل در خلاف کنندگان
عقیدہ ایان خود چہ شکل نوشتہ اند در انجا باید دید العزیز طبیل بتخلف اند وکشف ہم بر انواع است ہمہ

کسی موافق کشود واستدراک مراتبات ساخته فیضان سرمدی حاصل نموده بصیغهٔ استمراری بیان کرده
اند و معلوم میشود که اسپ خوش خرام کشفِ مکاشفان بدین درجه رسیده است که بدون کلمهٔ الحق
دیگرے بر زبان تراوش نمے سازد و کشفِ آن ذو میقان فراترک انتقام نرفته است چرا که همه مقامات
اولیای مکملین تحت انتقام اند زیرا که این مقام آنست که چندین برگزیدگان نرسیده اند و حضرت
سلطان الاولیاء المحبوبین سید عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه رسیده در پرورشی و حمایتی سلطان
الانبیاء علیه الف الصلوة والتحیة آمده اند انتقام دیگر است و مرتبه دیگر است العزیز این انتقام است
که غبطهٔ انبیاء کرام است علیهم الصلوة والسلام نسبت به سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنهم تحت آن مقام است که غبطهٔ انبیاء اولیا ما تقدم و ما تأخر شده است
و در اغنیا خواهد آمد رضی الله عنهم رحمة الله علیهم العزیز با همه ماند و خوشقات نجار آن زمین اند چه فهم خواهند کرد که هنوز از زبان ما
مردمان حروف از مخارج برابر موافق قاعدهٔ علم تجوید برنمے آیند اگر ادعای قرات نمائیم چگونه مرتب آید
و اگر گوئیم که علم خوانده ام مطابق علم صرف و نحو عبارت خواندن نمے توانم با وصف این دعوای همه
دانی ساخته در پندار خود را مبتلا شده در معارکه این علم الحکم خجلت و خفت چه سود بدست خواهد
و علوم ظاهری این علم یعنی حقایق و معارف خواه نظری و خواه عملی بود نهایت مشکل است و بر مبلها کرد
این گروه برگزیده قدرے شعور یافته و از فتاضان ارباب ریاضت این علم چیزے حاصل
کرده و به روشنائی متعلقه قدرے تمیز پیدا ساخته همسری با ایشان دعوی برتری سازم و هرچه
بطبع آید بگویم تباه حال دنیا و عاقبت شدن است و اطوار باب حقایق دیگر است و اسباب
رازگوئی علیحده است نعوذ بالله من ذالک العزیز و ثقتیکه ذاکر ذکر میکند خواه آن ذکر جلی باشد
و خواه خفی بود در آنحال بباعث مرتب شدن ذکر روشنائی که ظاهر میشود ملاحظه باید ساخت
که بر دو چشم رانده کرده است که کدام شئ است روشنائی را مے بیند که کدام چیز است متجلی
میگردد و استدراک میسازد و بعد از کشادن چشم روشنائیهای ظاهری میبیند مثل آن یافته
نمیشود و آن روشنائیها در قلوب اند و قرارے یابند بر آن روشنائیها به ظن ارباب کشف
در مانده و مقابله آن پاکان خود را در آوردن زبحادی گمراهی الله اخشن العصمت و مورد تجلیات

بین الناس گشته ام گویا میدان صرف دربادیه ضلالت وامانده شد نسبت باتعبیرات
از باک مشربان از دلائل ناهموار گفتگو بیتابی عاقبت محمود نخواهد شد اللهم سخنا من کلمات الحسنی
آگردلایلهای توبه از تو گذارش نمایم هوش بجاے خود نخواهد ماند ومقصود نوازش تو در خواهد فتاد
العزیز وجود تجلی بدو صورت ظاهر میشود چنانچه ذات صورة ظاهر میگردد و حالش این است دو شی
بایکدیگر مخلط باشند باآنرا جدا کنند یا پیوسته نمایند ذات هوا درمیان خلا تموج میکند از آن
تموج صوتی برون مے آید آنرا صوت میخوانند تفصیل آن از شفا و غواهض ورشاد باید طلبید پس با
سالک بذکر کردن متوجه میشود و نفی کردن مظاهرات کیانی مستعد میگردد و اثبات اسماء صفاتی
بارتعالی میپازد تا آنکه هر دو متساوی باشند و بذات خود خفیف می مانند هوا تموج نمی سازد
اگر هر دو لقین باشند هوا تموج می نماید در آن انقر هر دو بصورة فرق این است در الصوت نسبت در
صوت حروف یافته میشوند در انجا آتش برون مے آید و در ینجا انوارات ظاهر میگردند و در انجا دو شی
سخت محسوس میشوند در ینجا ماهیت اسماء کیانی والهی بهم مے آیند و باعث غلبه کیانی از ادراک
حسی عاجز است وخود هست وخود را خود میدانند و اسماء الهی را کجا خواهد شناخت و در انیان یکی
فاعل و دیگر مفعول است چون فاعل و مفعول یکجا جمع مے آیند نتیجه برون مے آید نام آن نتیجه را تجلی
می نامند و آن صوت که مجموع الحروف آید آنرا صوة القلب میگویند عوام الناس آنرا دو آواز مست
میخوانند و در اسم مبارک عز شانه همه حروف بے نقاط اند آنرا حروف نورانی میگویند پس فاعل
بر اسماء کیانی اند و آن اسم مبارک جامع الهی و کیانی است و اسماء ذاتی علیحده اند و اسماء صفاتی در تقابل
مشرو ملی جلوه خود بظهور مے آرند در شجات شعاع و تجلیات انواع بنظر ذاکر مے آیند مگر قیام پذیر نمیشوند
چرا که غلبه کیانی من حیث الحقیقة والماهیت لغلبه اسماء الصفات بصورتیکه نفی است منفی نشده اند و بعض
اوقات مانند کالبرق الخاطف متجلی میشود و سببش اینکه مقابله دو اسم است انفصال و اتصال که در بستن
و کشادن چشم بوقت نفی و اثبات بلا توقف واقع میشود و باعث ضرب و کوب است که شئ ثالث
بجلوه آمدن ضرور است مانند چقماق و این تجلیات که با نواع بنظر ذاکر مے آیند بتقابل اسماء است و چون

بحث اقسام تجلی

بحث شدید بسیار تجلیات

بیان انوار مختلف الالوان

در غلبه کیا بی نسبتی واقع شود آنرا نفی کامل میگویند و غلبهٔ اسمار الصفات ظاهر میشود آن وقت اثبات
کامل السر و ظهور ممتاز دوآن تجلیات که مع الوصف گفته شد هر اینجا ظاهر نمیگردد و در نیوقت که ظاهر
میشوند انوارات است و این انوارات با نوع است و آنجا لحاظ ضرور است چنانچه صاحب مخازن
قادریه می نویسند در آن حالت ذکر و مراقبه انوار که پیدا شوند بپر تو آن نور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
است بعضے نور سپید وام و بعضی سبز وام و بعضے عقیقی وام نهایت رنگ نور سیاه است و آن حقیقت
محمدیه است چون در انتهام حقیقت محمدیه سیر کن گداخته شود و تغافل و تفاوتی کرده بالاء آن نسبت
اگر نوری بینی بصورة آفتاب بدانکه آن نور نور روح است اگر بصورت ماهتاب بینی بدانکه آن نور
نور دست العظمة لله والکبریاء لله تعالی و اگر نور از کتف راست ظاهر شد بدانکه آن نور کراما کاتبین است که
ایشان اعمال حسنه تو می نویسند و اگر از مطلقا راست بی اتصال کتف ظاهر شد بدان که نور پیر دستگیر
که رفیق راست الرفیق ثم الطریق گفته اند و اگر نور از پیش ظاهر شد یعنی از جانب قبله بدانکه آن نور
محمدی است علیه افضل الصلوة والتسلیمات زیراکه رهبر راه در حقیقت اوست علیه الصلوة
والسلام و اگر نوری از کتف چپ ظاهر شد بدانکه آن نور نور ملایک کاتب سیئه است که اعمال قبیحه را می نویسند
اگر نوری بغیر اتصال کتف چپ ظاهر شد بدانکه آن نور نور ملایک کاتب سیاه است که اعمال قبیحه رامی نویسند اگر نوری
بغیر اتصال کتف چپ ظاهر شد بدانکه آن نور نور ابلیس است لعین و اگر نیز در چپ بینی که پیری معمر سپید و سے عصا و تسبیح
است بیشه است بدانکه آن نیز ابلیس است و اگر نوری از بالا و یا از پس ظاهر شد بدانکه آن نور ملایکه است که ایشان برای محافظت تو ظاهر شده اند و اگر نوری بینی بلا جهة
در پس ظاهر شد یعنی ابتدا ظهور آن نور در خاطر دهشت در آمد و بعد رفتن آن هیچ حضور در باطن
نماند بدانکه آن نور نور است و اگر نوری بینی بلا جهات است بصورت احاطت که در رفتن حضور در خاطر
ماند و شتیاق در طلب آن غالب شد بدانکه نور نور حضرة صمدیه است جل جلاله اللهم ارزقنا و لهم آمین
و اگر نور بینی از بالا سینه یا از بالاے ناف ظاهر شد و برنگ آتش که بسیاهی زند بدانکه آن نور نور
خناس دلنور خناس و نور نفس است و اگر نوری بینی که از بالا دل ظاهر شده است و اگر برنگ سپید
ست که زردی زند بدانکه آن نور دل است و اگر برنگ سپید خالص است بدانکه آن نور نور روح است که

تحقیق فروعی و اصولی بودن

در دل تو تجلی کرده است انتهی فائده العزیز خالق اکرم جل جلاله وعم نواله از امهای سابقین
سابقین است حضرت رسول اکرم را صلی الله علیه وآله وسلم برگزیده ویکے فروعی و دیگر اصولی اند
واز فروعی صحابه علیهم وعلی صحابتهم صلوة والسلام اند واز اصول مراد از اولادت کرام اند علیهم وعلی جده
صلوة والسلام و در اولاد بنی حسن قلیل اند واتفاق علماء انساب برین است واز حضرة امام زید رضی الله عنه
که فرزند حسن مجتبی علیه وعلی جده صلوة والسلام بالکل قلیل اند چهار باقی در اقلیم سند از اولاد حسن المثنی
رضی الله عنه اند و اولاد بنی حسین علیه وعلی جده صلوة والسلام به نسبت بنی حسن زیاده اند رضی الله عنه
وتفصیل وتشریح از کتبهاے انساب ظاهر است وعلماء انساب را انجه بی معلوم است در احوال تحقیقت سیر
اوشان پوشیده نیست وآن کسانیکه شاخ شجر با سیدا رونده جاست مگر تحقیقات انساب منحصر بر جده وجده
جده و مادر وجده مادر وجده جده است تا برانیصوره پنج پنج قسم معلوم شود وکه مجهول النسب می مانند
واز اولاد حسن رضی الله عنه مشهورین النسابه دو اند یکے زید رضی الله عنه که از اولاد حضرت سید
علاء الدین رضی الله عنه اند و دیگر از حسن المثنی رضی الله عنه نبیره سلطان ما رضی الله عنه خلاصه بنی حسن و
بنی حسین اند علیهما وعلی جده صلوة والسلام پس از علماء النسابه یکے جناب اسوة العلماء المفسرین والمحدثین
مسندنشین علماء متاخرین و موحدین تجلی اول قاضی سید علی محمد که نبیره سید عبد الفتاح گجراتی رضی الله عنه که شاح
اول مثنوی معنوی اند رضی الله عنه میفرمایند که الا آن سیادت قطعی بدو جهت باید که یکے از جانب پدری دیگر از جانب مادری وکسیکه یک جهت
دارد وجهت دیگر بمرتبه ثبوت علی السویه نرسد آنرا مجهول النسب والنسب می نامند پس اگر بنی حسن نباشد و
بدو جهت بنی حسین است بهتر است وعمده در نسب است ونیز بنی حسن است اگر هر دو جهت او برابر است
وعمده وبهتر است واگر کسے را یکجهت بنی حسن است ودیگر جهت بنی حسین است وآن قابل الاعتماد فی الانساب
است الحق آن اشکال موصوف حکم سیادت قطعی را مستحق اند وحضرت سلطان ما رضی الله عنه فی الاشکال المذکورین
مانند در شهوارند هیچ یک علماء النسابه را کلام در سیادت قطعی نمانده است وبالاتفاق گردن نهاده اند
وبر کلام معاندان اعتمادے نیست تبک الله و در بنی حسین چند ذی انساب اند که ظن را در آن دخل نیست
و مانند شق هیچ اند این مقام نیست که بیان تمام وارشاد حضرت سلطان اولیاء رضی الله عنه غور کردن است

که چه میفرمایند بیت تخلقت بالتحقیق فی کل صورة ٭ ففی کل شیئی من جمالی لوامع ٭ یعنی کسی که در همه صورة مخلوق خود شده باشد و انوار جمالیه او در همه چیز درخشیده اند پس قدم مبارک وی بر رقبات اولیاء اولین و آخرین چگونه نباشد و این انوار جمالیه او را هر کس بیند مگر کسی که او را توجه تام و مراقبه توحید تمام باشد حق تعالی این نعمت کبری را همیشه روزی کند و شیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر الحریمی و شیخ ابو عمرو عثمان صیرفینی رضی الله عنهما این هر دو شیخ صاحب کشف و کرامات و حالات و مقامات از جمله اولیاء کبار و اقطاب ذوی الوقار اند این هر دو ولی اکمل الاکامل و افضل الافاضل در شان حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا الاحباب سید السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه چه گفته اند نظر کرده انصاف کنند والله ما اظهر الله تعالی ولا یظهر الی الوجود من اولیاء مثل السید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و ارضاه ای سوگند خدا تعالی است که اظهار نکرد خدا تعالی و نخواهد کرد از اولیاء هیچ ولی را مثل سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ارشاد میفرمایند بیت فخامرنی من السیم نفحة ٭ خلیلیة عیسیة احمدیة ٭ یعنی هست که کسی که خمیر وی از خاک پاک ازین سه مرسلان اول العزم شده باشد پای وی بر رقبات و بر اعناق اولیاء اولین و آخرین چگونه نباشد من مخازن قادریه انتهی **فایده** العزیز همه تحقیقات و توضیحات که قابل استدراک بودند گذارش کرده شد و هم یک امر باقیست و باعث عدم اطلاعی تشویش بر قلب عزیز نگذرد باید فهمید که در وجود بشر یک لطیفه است که آن لطیفه را ارباب کشف بدین نام میخوانند **لطیفه ازلیه ابدیه باقیه** اگرچه که سابق ازین هم لایق آن بحث بود قدری اطلاع کرده شد باز مطابق قرینه این مقام بیان میمایم و تعریف علم مطلق از کسی نشده است و حاشا لله نخواهد شد مگر ارباب محققین و محققان مدققین توضیحی برای تفهیم خبرین بیان نموده اند بر سالکان راه سلوک مقدار سرّی موی عدول حکمی ساختن بوقوع نمیشود و از افراط و تفریط خود را باز داشته جانب فهمایش آن مقدسان گشتن واجب و لازم است و علم مطلق فی نفسه مجملات و مفصلات را ظاهر میسازد و معاملات و مقدمات کائنات و ماکان در خود اندیشه می نماید که از احصور علیه الهی

بحث لطائف

می نامند و از تجلی تفصیلی متجلی میکنند آنرا اعیان ثابته میگویند و آن مجمل و مفصل را بجلوه ظهور رسانند آنرا
اعیان خارجیه نام نهند میان ذات العزیز عالم بر دو قسم است یکی **خلقیه** و دیگر **امریه** و آن لطیفه
که تعریف او بالا گذشت مرکب از خلقیه و امریه است و خلاصه خلقیه و امریه را قلب می نامند و همیشه
در احکام امریه و خلقیه منقلب میگردد و بعض میفرمایند که مجموعه حواس عشره را قلب گویند چه از پنج حواس
ظاهری متعلق از عالم خلقیه اند و پنج حواس باطنی متعلق از عالم امر اند و این ده خلاصه اسماء الٰهی و کیانی

بحث خطرات

اند چنانچه در اعتبارات ذاتیه تمیز و ادراک هستی خود داست و در اینجا ادراک هستی مجازیه و حقیقیه است و آن
اعتبارات ذاتیه بجلوه کیانی از چهار خطرات مشهور گشته اند پس در اینجا چهار خطرات بمقام چهار اعتبا
اند و اسمها چهار خطرات بظهور اند یکی **رحمانی** و دیگر **ملکی** سوم **شیطانی** چهارم **نفسانی**
و دو از عالم امریه اند و دیگر دو از عالم خلقیه اند و این هر چهار بس ظاهری جلوه خود آشکارا نمایند و آن دو در حواس
باطنیه ظهور میسازند العزیز در لطیفه عالیه لطایف عشره اند و بر آن توجیهات و نکات شنیده به خود باز آن
مشو باز بشنو که قوه متخیله قوتیست که تعریف او از قلم شق زبان به بیان راست نمی آید اگرچه که تعریف بعلم
نظری گفته شد و اینمقام عملی است بدان ای مخاطب که این هیچمدان مغلوب لطیفه متخیله است بدون آن
نمودهی بیان کردن لیکنی نمی باید اولاً تفصیل خطرات را بشنو صاحب مخازن قادری می نویسند خطرات
چهار اند یکی **خطره رحمانی** و آن آنست که محبت و شوق و اشتیاق در طلب حقتعالی در دل باشد دوم
خطره ملکی یعنی خطره فرشته و آن آنست که تحریص بر عبادة و بر حسنات در دل طالب باشد سوم
خطره شیطانی و آن آنست که قصد بر معاصی و مناهی و خلاف رضاء حق تعالی در دل باشد چهارم
خطره نفسانی و آن آنست که قصد بر شهواة و لذاة و حظوظ عاجله در دل باشد سه خطرات ازان
چهار خطرات دور کند و خطره رحمانی قرار دهد بعده در عبادة و ذکر و فکر حقتعالی خضوعی و خشوعی باید و هر
ذکرے که باشد فتحیاب کند انتهی و صاحب نور الاسرار می نویسند و مشایخ علیه الرحمة فرموده اند که حق
سبحانه تعالی انسان را بر هفت طور پیدا کرده بمقابل صفات سبعه و آن هفت طور این است **طور بدن**

بیان هفت بطون

و طور دل و طور روح و طور سر و طور خفا و طور غیب و طور غیب الغیوب

و در وقت مشغول شدن بهر طور رنگ دگرگون ظاهر میشود تیره فام و **طور دل** سرخ فام برنگ آتش و **طور نفس** ازرق فام **طور روح** زرد فام **طور سر** سپید فام برنگ شیشه سفید که بر وی آفتاب طلعت کرده است **طور خفا** سیاه فام برآئینه صاف مانند سیاهی **ششم طور غیب** سبز فام **طور غیب الغیب** بی رنگ است و بعد ازین یکنوری طلعت میکند برنگ سرخ مانند عقیق و نهایت آن سیاه است که اکثر سالکان بآن نور خبر ندارند و سیر ایشان تا اینمقام نرسیده است اگر رسند آنزمان آن نور بدانند دیگر **طریق شغل خیال با خیال** هر خطره که در باطن روی نماید خیال کند که این خیال اوست بلکه منتظر وقت باشد که در باطن چه ظهور نماید بیقین داند که این فرمان اوست که بر و صادر گشته البته این را بجا آرد و خواه در عمل خواه در خیال بجا آرد معطل نگذارد طریق دیگر **صورت شغل خیال با خیال** دریابد هر چیزیکه در نظر آید در دل گذرد اند که رب الارباب صورت رب روحی گرفته است و چون ازینطرف فکر کند داند که این رب روحی است و رب الارباب محو است فهم من فهم انتهی و در بعض کتبها نوشته اند که لطایف سته مطابق طریقه عالیه قادریه اند و حضرت سید آدم بنوری رحمة الله علیه میگویند که سلوک نقشبندیه موافق طریقه عالیه است مگر در یک لطیفه اختلاف است و آن لطیفه نفسی است که حضرة عالیه مقام او را بالای ناف بمقدار یک انگشت زیر پستان راست است فرموده اند فقط **فایده العزیز** هر چیکه طبیعت هیچمدان ترتیب یافته است ازان صورت تشریح کرده گذارش نمام طبیعت عزیز و دیگر طبایع ارباب مطالعه کنندگان قبول کننده معانی مغلقه نخواهند شد چرا که این علم مکتسبان کاملان و مکملان صداقت کیشان است اگر شوری در حقایق تحقیقات و تمیزی در معارف دقایقات پیدا شده است در هر فایده دقایقات و نکات علم لدنی بتصریح مذکور است و باز جستجوی که از ترکیب قال صحیح و کلمه الحق که عبارة از کلمه طیبه است میسری و السائل فلا تنهر بیچ گفته نمی آید بجز تسلیم کردن در اینوقت اظهار کردن سخن نتوانم چه اگر وقتا و نیامده است و وقتیکه بیاید خود بخود گذارش خواهم کرد اگر او تعالی شانه خواهد و فرق درمیان محقق و مقلد همین است و **محقق** آنرا گویند که از زمانه صحبت او و کلام او برد الیقین حاصل آید و **مقلد**

طریق شغل خیال با خیال

مقلد محقق

آنرا گویند که مقالات ارباب درجات و تفہیمات نقصانات اظہار کرده در دقیق دقیق انداخته پراگنده کنی دل و دماغ شیا نزا العزیز اگر تو خواہی که ہمہ اوصاف الصفات آلہی را در تو نظائرات داده بیان کرده نباید بلکه افی نقد النصوص للعبد الرحمن جامی قدس اللہ سره السامی و باقی تقریرات و توجیہات انشاء اللہ تعالی در خاتمہ بیان نموده آید و ازینجا قوانین و قواعد طریق ہاے دیگر از تو مطابق درخواست تو موافق روے اوشان و تحقیقات و تدقیقات آنہا ہیچمدان لعبور تیکه تحقیق نموده است گذارش بنماید ابہم از ان طریقہا که درین اقلیم ہند مشہور اند و آن طریقہا که درینجا نیستند برای شناسائی آن طریقہا که روے اوشان بدینطور است اگر احیانا صحبت آن پاکان میسر شود معلوم کرده آید که از فلان طریقه اند

معدن سیوم در بیان خانواده طیفوریہ و سہروردیہ

معدن سیوم در بیان خانواده طیفوریہ و سہروردیہ

بدان العزیز ارشدک اللہ تعالی فی الدارین که از خواجه حبیب عجمی نه خانواده شده اند اول حبیبان دوم خانواده طیفوریان نہم خانواده سہروردیان و غرض از بیان ہذا این است که درین ملک این خانواده مشہور اند یکے طیفوریہ و سہروردیہ پس احوال این ہر دو طریق بر تو عرض میسازم ذہن خود بیار که ابتدا از خانواده طیفوریہ در روے الشان بیان مے نمایم العزیز جناب حضرة خواجه حبیب عجمی رضی اللہ عنه را چہار خلیفه بودند اول شیخ فتح اللہ دوم بایزید بسطامی سیوم خواجه حنیف چہارم خواجه داؤد طائی این چہار افراد خود را حبیبان میگویانیدند و عادة این برگزیدگان این بود مجرد بوده در کوه و صحرا مے بودند و افطار روزه بعد ده روز بیک خرما میگردند تا فتح ہمہ ابواب خواہد شد و حضرت سلطان بایزید بسطامی رضی اللہ عنه خلیفه حبیب عجمی رضی اللہ عنه بودند مرد بزرگوار بودند و صد و پنجاه سال عمر داشتند و حضرت خواجه حسن بصری رضی اللہ عنه را دیده بودند و خدمت سیدنا امام جعفر الصادق علی جده و علیه الصلوة والسلام کرده بودند و ترتیب از خواجه حبیب عجمی یافتند و چہار تن مرید شیخ طیفور شدند خود را طیفوریان گویانیدند اول شیخ مسعود دوم شیخ احمد سیوم شیخ ابراہیم چہارم شیخ منصور اینہمه افراد خود را طیفوریان میگویانیدند و از خانواده طیفوریه سه شاخ

بیرون آمده اند شطاریه و مداریه و نقشبندیه و شطاریه سلسله خود را طیفوریه استوار سید ارند و چندان
کار و اشتغال بر خود سید ارند از کتبهای او شان ظاهر است و بزبان حضرت شیخ عبد الله شطاری مسمی
باین اسم شد شاطر در لغت قاصد را گویند و شطار برای مبالغت است یعنی اهل این سلسله درین راه
از دیگران قاصد تر و تیز رو تر اند قدس الله اسرارهم العزیز صاحبان این سلسله بسیار کم اند و
مطلقا درین اوطان نیستند یعنی قلیل هستند و فیوضات بی نهایت مرتاضان این سلسله را حاصل
میشود و فی الحقیقة اصل الطریقة کالقادریة المحبوبیة بلا شک ولا شبهه و فی العلم النظری والعملی لانه مستفید
من سیدی سیدنا تاج الدین عبد الرزاق علی جده و علیه الصلوة والسلام و آبا و اجداد این هیچمدان از نظر شان مشرف
شده اند و حضرت سید محمد غوث گوالیاری قدس الله سره العزیز که جد هیچمدان قاضی سید علی محمد صاحب
قادری تجلی اول قدس الله سره العزیز نبیره و داماد حضرة اند و علم حقایق و معارف و قوانین و قواعد
عالمیت از کتاب جواهر خمسه ظاهر و باهر است و هو فی هذا العلم کالفصوص الحکم و الانسان الکامل لسند ارا
مشکل و حلال العقود و مجال و لا تحصیل مطالبه الا بالشیخ الکامل الاکمل العامل العزیز باقی ماند سلسله
مداریه آن شاه باز باغ انس آن بلند پرواز ریاض قدس آن نسخه جامع اسرار صفات آن لمعه انوار
عالم ذات آن غوث بحر معانی صاحب اقتدار الشیخ بدیع الدین ملقب بشاه مدار قدس سره العزیز
سلسله مداریه از ان دولتمند ظهور یافت و وجه تسمیه مدار آنست که حضرت برای روز هر هنود و خود فرمو
رزق جدید و یوم جدید و بعضی میگویند که خلافت فیض اندرو جانب شیخ عبد الله علم دار مصطفی صلی الله
علیه وآله وسلم است و بعضی از اشتغالات الیشان و توجهات شاه شغلی هست که خاطر بالیشان تعلق دارد
آنرا شغل مهات صفات گویند و رکن اعظم دران شغل حبس دم است و برای تصفیه باطن بسیار موثر است
و در مبادی آن شغل جذبه و سکر روی نماید و در منتهها آن کشف ملکوت و التصاف با صفات
جبروت نتیجه بخشد و در اسفار خویش بسیار مشایخ را دیده بود و خدمت کرده و از ایشان فیض و خلافت
یافته اما نسبت ارادت الیشان بحضرة بحر الحقایق والمعانی شیخ طیفور بسطامی درست والیشان از جانب
ارادت بسیار خدمت کرده فیض ربوده آخر ایام شیخ طیفور خلافت داده مسند اقتدای و ارشاد مسلم کرده فرمود

شطاریه سلسله نقشبندیه
وجه تسمیه شطار
سلسله مداریه
وجه تسمیه مداریه
اصل سلسله نسبت مداریه
شغل مهات صفات

بیان سلسلهٔ نقشبندیه

فایده العزیز بیان سلسلهٔ نقشبندی بطوریکه مشهور است ازان اطلاع داده و بعد ازان اقوالیکه در آن نسبت آگاهی شد هم صاحب نقشبند خواجه بهاء الحق والدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبندی قدس سره روحه وطیب مشهده را از خواجه بابا سماسی رحمة الله علیه که در ابتدا حال نظر قبول العزیزی حضرة بود و حضرت بابا سماسی که خلیفهٔ خواجه علی رامیتنی رحمة الله علیه اند اینها حضرة بحضرة شیخ ابو الحسن الخرقانی رحمة الله علیه بحضرة سلطان العارفین بایزید بسطامی رضی الله عنه که طیفور شامی میگویندش برند و نسبت سلطان العارفین به صورت است یکی نسبت تا امام جعفر الصادق علیه وعلی جده الصلوة والسلام و دیگر بخواجه حبیب عجمی رضی الله عنه بحضرت سلمان راعی رضی الله عنه و از حضرت سلمان راعی رضی الله عنه بحضرة سیدنا امام ابوبکر الصدیق علیه وعلی صاحبه الصلوة والسلام میرسانند و در هر دو صورت از کتابهای معتبره استناد کرده می آید اویسی اند یا نه میشود و بعض تحریر مینمایند که متروک السلسله اند بقول حضرت نقشبند رحمة الله علیه چنانچه یکی پرسید که سلسلهٔ شما بکجا میرسد فرمودند بسلسله کسی بجایی نرسد فرمودند تعلق با سوی این راه را حجاب است **بیت**

تعلق حجاب است و بی حاصلی \ چو پیوندها بگسلی واصلی

العزیز چرا در پی این تحقیقات میشوی و آنچه سود و بهبود بدست تو خواهد رسید در ینجا قیاس خود را قرار هم آورده میشود گر آن کسانکه دعوی علم میکنند و در هر امور پندار میبازند و گاه در علم حدیث قدم نهاده بحث مینمایند ازان جا که بسیار کتابها اند مولفان و مصنفان آنها احادیث می آرند منقطع الاسناد گاه از آنها موضوع گویند گاه ضعیف است ر نامند و اعتبار بر اسناد میدارند تسلیم میباز هم گاه در علم فقه قدم نهاده عاملان خیر عامة الامصار را در طلاطم می اندازند قبول مینمایم در اینجا چندان غور میفرمایند با وصف اختلاف نسبت اسناد سلسله و فرموده حضرة هیچ از هیچ می گویند و بضعیفیت آن خیال میفرمایند در علم برتری بر طریقهای قوی الاسناد میبازند و انگشت اعتراض بر دیگران میزنند حیف میگذرد و از پاسی برتری بر طریقه دیگران میچینند افسوس می آید علوم بکرده که چه باعث است و گرد نا کرده داخل میشوند چه نسبت است.

العزیز گفتگو به نسبت اسناد است لازم آمد که این تمام محرمه است که باقی هر سلسله در نسبت معنوی و خود

این انوار فقر حق تعالی افزونست

جید و محکم است خواه اویسی الاسناد بود و خواه محکم الاسناد باشد بزرگی و پایه برتری بر اسناد
است و بحث این مقدمات از تفسیر امام فخر رازی رحمة الله علیه باید جست پس معلوم گردید که حال همه
تابع صاحب نسبت اند چرا جزم نمی سازی و اعتراضها میکنی و دیگر طرفها در نسبت سلاسل کا وحید اند
ترجیح یکی از آنها سے پشیمان متروک السلسله اند نوشته بلکه باسناد جید بمقصد رسانند و بعضی اشخاص
در کلام بعضی مقدسان از غرض خودپسندی بجارت میسازند و بر دعوی بی دلیل خود نازان اند
خود از خود بخود در پی هلاکی خود میشوند و حکم حضرة رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بر عاقبت طلبید نیست
بر ان عامل باشند اولی و انسب است اگر کسی اعتراض نماید عقل مخاطب بر جای نخواهد ماند العزیز قدس
بحث را پیش کرده می آید معاذ الله گمان بد را پیش میار و باز جواب از آن بشنو **سوال** که حضرة نقشبند
علیه الرحمة بجواب سایل که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند جای غور است بدون سلسله و وسیله کسی
بمقامی نمیرسد و خلاف آیه مبارک وابتغوا الیه الوسیلة واقع میگردد و عدول حکم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون ظاهر میشود و نیز آنها که منقطع السلسله میشوند معلوم می آید و حضرة علیه الرحمة ازین فقره مبارک که نسبت
اویسی که بین العام والخاص است آنهم منقطع گردانید که از صیغه استمراری که نمیرسد فرمودند و معلوم میگردد که
اشراقی اند و از فحوای کلام مبارک ظاهر میشود در بادی النظر علما عام خلاف نقل است یافته میشود درین
سوال و اعتراض چه قیاس مقتضی میشود و پیش سازید و قوه ظاهری محجوبان نمیرسد و قوه باطنی مکشوفان
لطایف سته که بزعم خود کشف است در مانده شده اند از حال کشف معنی مغلق را ظاهر نماید **جواب** العزیز
رحمهم الله من ان یدرک ذهن المقصود من کلام اولیاء الله و کلام رحمة الله علیه ازبس بلند است بقیاس ما
نقصان یافتگان کجا مقتضی خواهد شد مگر بسیر تربیت پیران علیه الرحمة والغفران میفرمودند که ارشاد
حضرت بسیار خوب است یکی **اتصال** و دیگر **انفصال** مثلاً بحال دوری طی منازل ضرورت
و بحال اتصال انفصال را قطع کردن از اهم مهمات است ازین وجه بصیغه استمراری ارشاد نمودند
چنانچه آیینه در حال انفصال صورة نما میشود و وقتیکه بر چشم نهاده بیند نه اتصال ماند و نه انفصال
و من در حال تحیری ام هر دو را منید انم و آن بلواست و این حلواست و بجلوا از قاعده طب مزاج

سوال

جواب

بیان اتصال و انفصال

واحد پیدا شده است ظاهر میشود و در بلوا نباین است پس حضرت علیه الرحمه در است خاتم الانبیاء صلی ربنا در این مقام از مفرد آن آنمرتبه انداز نیو چه ارشاد فرموده **بیت** تعلق حجاب است بی حاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی ٭ واین همه پیوندها است که در آن طبیعت نازان میشود که مانع الطریق اید و وقتیکه گسسته شوند درهم وبرهم کرده و پیچیده نموده یکطرف انداز ند و بربین چه ماند و چه ظاهر میشود و چنانچه تخم در شجر است وشجر در تخم است فهم من فهم سبحان الله چه مبارک تشریح است بران بیان دو گواه معتبر گواهی میدهند یکی قران المجید جل جلاله و دیگر حدیث نبویه صلی الله علیه وآله وسلم **العزیز** ازین تقریرات در گذشته بصحبت حقایق دان و دقایق شناسان برو کماهی از اسرار سرمدی سرفراز خواهی شد بقول مولانای ما رضی الله عنه **بیت** گر ز تنهای تو نا امیدی شوی ٭ زیر سایه یار خورشید شوی ٭ هر که سنگ صخره و مرمر شوی ٭ چون بصاحبدل رسی گوهر شوی ٭ و عادت فقرا این طریقه سمیه این ست که خود را در بوته ریاضت بگدازند و در همه احوال خود قدم بر امر و نهی می نهند و عمل بعزیمت بجا می آرند و دایما احادیث نبوی پیشوای خود سازند و از آثار رسول علیه الصلوة والسلام و اصحاب کرام رضی الله عنه شعار و دثار خود سازند و حضرة علیه الرحمه را پرسیدند شما ز هر و ذکر جواب داد جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین باین سعادت مشرف شدم باز پرسیدند طریقه شما جهر و خلوة و سماع میباشد فرمود نی گفت چه باشد فرمود خلوت در انجمن بظاهر با خلق باطن با حق **بیت** از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع الخ اشارت بان مقام است **فایده العزیز** هوشیار که همه طریقها با یکدیگر مخلوط اند اگرچه تقریر نها پیشتر ازین نهج دیگر بیان کرده و در اینوقت بحث دیگر است حضرت رحمة الله علیه فرموده اند بتر توحید توان رسید اما بسر معرفت رسیدن دشوار است **العزیز** این کلمه حضرت علیه الرحمه بس بلند است کار هر کس نیست که بمعنی آن آگاه شود و یا واقف شده و در آن دم زند اگرچه بیکه همه طریقه جنیدیه اند بباعث استیلا ذوق و غلبه عشق منتجان آن خود را منسوب می نمایند از ان نسبت مشهور میشوند و از نام مرشد منتسب گشته خود را معروف میسازند و بعضی دانشگان این فن پوشیده نیست و از

از کتبہاے آن مثل کشف محجوب وطبقات صوفیہ ونفحات الانس وطبقات کبیر وغیرہم
ظاہر میشود وباقی ماندہ است این تقریر و **علم نظری** مقدم است و یا **علم عملی** اگرچہ شمہ
قدرے تقریر آن حسب موقعہ آن بیان کردہ بود درانیوقت این نکات را اشکار المیبازم نکتہ
در بعضے افراد عملی را التقدم میدارند وقتیکہ عمل شود وتصفیہ قلب بصورتیکہ تکمیل شود او را بدر مانند
روغن بشمع میرسانند زیرا کہ ترقی روشنائی حاصل مے آید بعمل کردن و بعضی محققان ارباب کشف میفرمایند
علم تقدم بر عمل است چونکہ علم آنست کہ عمل تکمیل از وی میگردد و حاصل از علم آنست کہ دردی درد
و لولہ سازد و نتیجہ از عمل بین است مثلاً فلیتہ راست علم تصور کن و عمل را از روغن تشبیہ بساز
اگر خالص روغن است روشنائے از وے برخیزد و مادہ روشنائی را آمادہ است و فلیتہ از روغن
مرطوب نشود چگونہ روشنائی را ظاہر سازد و در خود قوت مرطوب شدن میدارد و فائیدہ از علم مطلق
بدو میرسد و لائق روشنائی کامل است **قاعدہ** ذاکر وقتیکہ ذکر بے فکر کند بمدۃ دراز تاثیر ش
ظاہر خواہد شد و اگر با فکر است در یکضرب و یا دو ضرب نہایت پست ضرب اگر در حضورۃ تاثیر ہویدا
نشود و از [illegible] ترقی کند یقین داند کہ تاثیر نخواہد شد اگرچہ کہ در طریقہ طیفوریہ و سہروردیہ عمل مقدم است
مگر قلب از ذکر ربطا اسمار الہی و کیانی دور میدارند چنانچہ حضرۃ خواجہ رحمۃ اللہ علیہ میفرمایند لا آلہ نفی
آلہ طبیعت است الا اللہ اشارت بر اثبات معبود بحق است و محمد رسول اللہ در مقام فاتبعونی است
مقصود از ذکر آنست کہ بحقیقت کلمہ توحید برسد و حقیقت کلمہ آنست کہ از گفتن کلمہ کلمی نفی شود
بسیار گفتن حاجت نیست آوردہ اند کہ مولانا جمال الدین خالدرا پرسیدند کہ نسبت سلوک شما
و خواجہ بہاؤالدین چہ نسبت دارد فرمودند کہ دو بست سال از زیادت است کہ تا این نوع ظہور آثار
ولایت کہ خدمت خواجہ بعنایت الہی شدہ است ہیچکس از مشائخ طریقت متاخران نشدہ است
طریقہ خواجہ خواص اہل سلسلہ ایشان اللہ قدس سرارہم و پیروش ایشان و نسبت باطنی ایشان
چنان است کہ ہرگاہ کہ خواہند بدان اشتغال نمایند اوّلا صورۃ آن شخص کہ این نسبت از وی یافتہ باشند در خیال
در آورند تا آن زمانکہ اثر حرارت و کیفیت معہودہ ایشان پیدا شود پس ملازم آن کیفیت باآن صورۃ

وخیال کہ آن آئینہ روح مطلق است متوجہ بقلب شوند کہ عبارت از حقیقت جامعہ انسانی کہ مجموعہ کائنات
از علوی وسفلی مفصل آنست اگرچہ آن از حلول در اجسام منزہ است اما چون نسبتی میان او ومیان
این قطعہ لحم صنوبری ہست پس توجہ باین لحم صنوبری باید نمود چشم وفکر وخیال وہم قرار بدان باید
گماشت تا حدیکہ بیخودی روے نماید چون بیخودی روئے نمود مقدمہ فنا فی اللہ است واو چون فنا حقیقی
حاصل شد امید است کہ لقا باللہ ہم رو نماید انتہی **فایدہ العزیز** اصل وصول ریاضت انیطریق اقبال
راکردی ودقایق وحقایق ہم دران مندرج اند بدانستی وفہمیدی دمکرر از شناسائی آن حقایق آگاہی
میدہم وثمرہ نیک بدست تو میرسانم تا کہ برد الیقین ترا حاصل آید **العزیز** حضرۃ خواجہ رحمۃ اللہ علیہ در
طریقہ خود در اسقدم داشتہ اند وبدون توجہ ہیچ مشکل حل نمیشود واین توجہ بدو صورتست یکے
اجسامی ودیگر روحانی است وعبارۃ از اجسامی حروف مفردات اند کہ آن مفردات جواہر اجسام اند پس
وصول انیطریق حروف نورانی اند کہ تاثیر بےنہایت میدارند آن حروف را بعینہ در آئینہ ذہن بخوبی
در آوردہ بجانب مرکب نمودن توجہ نماید دم رابشدۃ وقوۃ در خود ضرب دہد بدینصورت پے درپے
ضرب کند کہ اثر حرارت در قلب صنوبری واقع شود وچنان این ربط را با ضرب تساوی کند کہ خیال غیر
در حال ربط نگذرد در زیادہ اضراب نمودن ضرورت نیست واقل آن سہ اند وآن اکثر آن عشر وعشرین
اند وزیادہ ازان مفید نیست ودیگر توجہ روحانی وآن این است اجسامی ومثالی را در آئینہ ذہن راہ
ندادہ خلاصہ آن از الخیال برآوردہ ضرب دادہ باشد **العزیز** چہ تمیز نمودی درمیان اجسام ومثال فرق
مانند شخص وعکس است شخص اجسام است وعکس مثال است چنانچہ اسم ذات اللہ است درین
اسم ہمہ حروف نورانی اند طرح بدینصورۃ باید ساخت ا ل ل ہ دمی آدمی بد وحرکت جاری میشوند
واین را دمی حیوانی مے نامند وانبعاث آن دم مانند ہواست واین ہوا در کالبد عنصری بعض میگویند
کہ از اجتماع عناصر است وبعض میگویند کہ مالک حقیقی جلت حکمتہ بقدرۃ کاملہ خود مزاجہا آفریدہ است کہ
آن را حرکت طبعی نامند ازان وجہہ حرکت مینمایند وآن حرکت باعتدال است دران ہیچ وجہہ تمیز باوصاف
ہندسیہ یافتہ نمیشود اگر دقول سازد تمیز را دخل میگردد الحاصل آن ہوا بہ وحرکت ظاہر میشود واین گفت

[illegible]

حلیم مطلق است کہ جوف معنوی در ہر عضو نہادہ است و قوت کشش در آنجا پیدا کردہ است و آن کشش لازمی است کہ ازین سبب حرکت طبعی میگویند چنانچہ دوار خطب بر مے آید و آن ہوا و حرکت سیماز و پس در دو حرکت طبعی دو الفاظ ظاہر میشوند و آنرا نگاہ باید داشت بوقت بالا آمدن ال مفہوم میشود و بوقت فرو رفتن ل ہ ظاہر میشود و بوقت حبس نفس کہ آن ہوا آمدن و رفتن میدار د بند گردد و قوۃ متخیلہ را تصرف بر آن نمودہ از ذریعہ آلخیال ضرب کردن و از جمیع ماسوی اللہ خیال خود را منقطع ساختہ بپائی باسماء نورانی ملفوف نمودن و ضرب کردن از شیخ کامل حاصل باید ساخت و چون این ورزش بطریقہ مستحکم میکردہ و تجلیات و انوارات بروے متجلی میشوند و بے شعوری ظاہر میکردد و این علامت فنا فی اللہ است و طریقہ مکملان این راہ است و باقی حالات از کتبہاے این طریقہ عند المطالعہ واضح خواہد شد توضیح و تشریح آن ضرورت نیست **فایدہ العزیز** چون حقیقت ہر سلسلہ بدانستی و **طریقہ فردوسیہ و سہروردیہ** را نیز بدان تا کہ تراو قفیت حاصل آید و بعدم معلومیت بالی میگذرد واضح شود بدان **العزیز** شیخ نجم الدین کبرا فردوسی و شیخ علاؤ الدین طوسی کہ خلیفہ جنید بغدادی بودند و در ابتدای فردوسیان و سہروردیان ہر دو میان خود طریقہ اخوت داشتند و در ریاضت و مجاہدہ بودند و افطار روزہ بعد از ہفتہ میکردند یکبار بگیاہ صحرا بانان جوین بی نمک سہ لقمہ میخوردند و نظر ایشان رحمت و نعمت بود و بر ہر کہ نظر میکردند بمشاہدہ میرسانیدند و آبا ہیچ فتح یاب روی نے نمود آخر الامر بعد مشورت ہر دو بزرگواران در خدمت شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی آمدند و عرضداشت کردند کہ عمر بپایان بانجام رسیدہ و کار بپایان نرسیدہ و در مجاہدہ مردیم و مقصود خود را ندیدیم چہ کنیم وجہ چارہ سازیم شیخ ضیاء الدین بلطف فرمودند کہ ما ہم بدین داغ مبتلا ایم اما حیلہ اینست کہ جاے مرید شوید تا ببرکت وی بمطلوب رسید کہ بے اعانت صاحب دل تنہا مجاہدہ بمقصود نرساند عرض کردند ہر جا کہ بندگی مخدوم فرمایند بانجام مرید شویم شیخ ضیاء الدین فرمودند تا غایت من ہم مرید نشدہ ام اما شیخ وجیہہ الدین ابو حفص بن عمر عمویہ قطب زمان و صاحب تصرف اند بیائید ما شما در انجا مرید شویم حضرت شیخ دید کہ شیخ وجوہ ایشان استعداد فتیلہ و زیت متابعت قابل و مستعد اند لنور یہدی اللہ لنورہ

منور ساخت و روشن گردانید و آنچه مطلوب ایشان بود بادشان میسر شد بعده شیخ ضیاء الدین ابو
النجیب سهروردی شیخ علاء الدین طوسی را خلافت داد و اجازت رخصت بوطن هر یک بداد و
درمیان سید الطائفه جنید بغدادی سه واسطه است در خانواده طرطوسیه بیان کرده شد و شیخ
ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی سلوک ایشان در ریاضت مشهور است پیش از مرید شدن خطار
بعد هفت روز کردی لسبه خربان و بعد ازان مرید شدند و صحبت شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
رسیده بودند و حضرت سلطان عبد القادر جیلانی رضی الله عنه فرموده اند آخر المشهورین فی الا
عراق **فائده العزیز** بتحقیقات این سلسله شنیدی و اسناد جیدرا چنانچه حق اوست بخوبی دانستی
و احوال این طریقه در ذکر و مراقبه چه صورة و چه کیفیت دارد بذهن خود بیار اگرچه همون کلمه طیبه است
گر بعدد و طور هر یک طریقه دیگر است و مراقبه معه اصطلاحات علیحده است الله تعالی جل جلاله توفیق
استدراک و عمل نصیب کناد و ضلال عقود ما انحل بر طریقه بدون ترتیب شیخ کامل جامع امری محال
است او تعالی شانه **منتبه لذ العزیز** بدانکه حضرت شیخ الاسلام و المسلمین ختم المجاهدین مرشد الطالبین
حضرة مخدوم شیخ بهاء الحق والدین ذکریا ملتانی رحمة الله علیه ای عزیز بدانکه طالب را باید اول ذکر بزبان
گوید لا اله الا الله و در دل تصور معنی کلمه کند که نیست هیچ مقصود من جز خدا تعالی **بیت**
تا بجاروب لا نروبی راه * کی رسی در سرای الا الله * اما ترتیب گفتن این است که لا از میان سینه سر بالا کشد
و اله بطرف راست بگوید و الا الله بطرف چپ بر دل ضرب کند و چون ذاکر لا گوید الله گوید از زبان
در دل تصور کند که نیست هیچ و چون اله گوید مقصود من و الا الله گوید جز خدا تعالی و اگر ذاکر در گفتن
نفی و اثبات روے خود بجانب راست و چپ بگرداند از زمان خطرات شیطانی بر و سکونه نگیرند چنانچه
بگردیدن بادزن مگس بر طبق طعام قرار نگیرد و اگر ذاکر برین نهج ذکر گوید زود براه مقصد اصلی و مطلب کلی
یابد و واصل بحق تعالی گردد و این ذکر را بعد از نماز فجر و بعد از نماز ظهر صد و یکبار بگوید لیکن باید که اول سه
بار درود بر پیغمبر علیه الصلوة و السلام و بر آل و اصحاب نفر لسید چنانچه بگوید صلی الله علیه حبیبه محمد و آله و اصحابه
اجمعین و سلم بعده تعوذ و تسمیه با لفاظ حدیث نبوی و بعد ازان کلمه لا اله الا الله شروع کند چنانچه بگوید

[illegible] سهروردیه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان
افضل الذکر کلمه لا اله الا الله و کلمه محمد رسول الله عدد معین را باختتام رساند بعده نیز سه بار صلوات
بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگوید بعد ازان دستها بردارد این دعا ذکر را بعجز دل بخواند اللهم احینا ذاکرین
وامتنا ذاکرین واحشرنا الی یوم القیمة فی زمرة الذاکرین واجعلنا من المخلصین الخالصین الذین لا خوف علیهم
ولا هم یحزنون وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وصحبه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین آ طالب را باید
که چهل روز متصل در حجره یا در خانه خالی بدان ذکر کلمه سعودی و اگر احیاناً تا وقتی از اوقات مذکوره فوت
قضا کند تا آنکه عدد معین او تمام شود پس اعاده شرط نیست و این تعلیم را تعلیم نفی و اثبات گویند
دیگر در بیان ذکر نفسی با ترتیب گفتن این است که اول سه بار درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و بر آل و اصحاب او بفرستد بعده چون نفس رود الا گوید چون بیرون آید الله بگوید تا نفس کامل
کلمه الا الله تمام شود طالب را باید که بعد از نماز عصر تا مغرب بگوید و مقصر نباید و در کوشش او
خواه ذکر بسیار شود خواه کم و چون ازان فارغ شود نیز سه بار صلوات بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بگوید بعد ازان دستها بردارد و این دعا ذکر را بتوجه دل بخواند اللهم اجعلنی متلذذا من لذات ذکرک و
و ذکر کلمات اثبات وحدانیتک واجعلنی موصوفاً باوصاف صفاتک بحرمة النبی المختار و آله الابرار و
صلی الله علیه و آله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و هم چنین مشغول باشد تا آنکه دو چله تمام
شود و این تعلیم را تعلیم خاص گوید سیوم ذکر در بیان قلبی با ترتیب گفتن این است که وقت مشغول شدن
این ذکر ذاکر اول استقبال قبله بدو زانو با ادب بنشیند بعد ازان سه بار صلوة بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بفرستد بعده بدست راست تسبیح بگیرد و بران ران ایمن خود بنهد و دست چپ را هم بر ناف بنهد و
زبان را از تکلم باز دارد و چشمها را بپوشد و رخ بر سینه بخواباند و نفس را ببندد و بس کلی متوجه و منتظر
درون خود باشد و اسم ذات را بتحریک دل هر چه بتواند بگوید چون مانده شود قدرے آرام گیرد تا که
بدن وی از درماندگی بدر آید پس باز بطریق مشغول گردد تا هفت نفس کامل بعده سه بار صلوة بر پیغمبر
علیه الصلوة والسلام بگوید بعد ازان دستها بردارد و این دعا ذکر را باخلاص دل بخواند اللهم نور قلوبنا

تعلیم نفی و اثبات بر نفسی

و از تعلیم [illegible] بر قلبی

شنور معرفتہ وخلصنا عن ظلمت الطبیعۃ واقطعنا من لومۃ الغفلۃ واحفظنا عن خیالات الغیر یا

اکرم الاکرمین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین اما طالب را باید که این ذکر را بعد از

مغرب بگوید و مقصر نباید در کوشش وی تا آنکہ سہ چلہ تمام شود و این تعلیم را تعلیم مراقبہ قلبی گویند

چہارم ذکر در بیان روحی آلعزیز طالب را باید کہ بعد از عدد ایام ہا را ذکر قلبی اللہ ذکر روحی ہو بگوید و دل

متوجہ بتلفظ اسم او بکند بیت حواس خمس را چون فرو در بندد چو بستی وز دا ہین باش مغیند

اما ترتیب گفتن این است کہ اول سہ بار صلوات بر پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام بخواند بعد ازان دستہا بران

ہند در نخ را بر سینہ بچسپاند وچشمہا را ہو شد و زبان را از تکلم باز دارد و نفس را بر بندد پس اسم ہو را بطریق

توہم وخیال یکبار در یکنفس ہر چہ تواند بگوید و دران حال دل خاصہ متوجہ بتلفظ اسم او بکند و چون ماندہ

شود و قدرے آرام گیرد پس باز بطریق سابق مشغول گردد تا بیازدہ نفس کامل و نفسی علی ہذا القیاس

بعد ازان ہم سہ بار صلوۃ بر پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام بفرستد بعدہ دستہا بر دارد و این دعا را بحضور دل بخواند

اللہم اجعلنا من السالکین الیک لسلوک الدوام وزدنا بزاد المحبت فیما لدیک فی جمیع الایام و لا

تضیعنا بخطرات النفس و الشیطان الذی یضم قلوب الانسان بحرمتہ النبی و آلہ الابرار و اصحابہ الاخیار

وصلی اللہ علی خیر خلقہ و نور عرشہ سیدنا محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و این ذکر بعد از عشا بگوید

مقصر نباید در جہد او تا آنکہ چہار چلہ تمام شوند و این را مراقبہ روحی خوانند بعد ازان طالب را باید کہ بر این

اوقات معینہ بس نکند و ہر وقتی کہ فرصت گفتن یابد بدان ذکر مشغولی نماید و دل متوجہ اسم او کند

مثنوی

گر از کمان دولت تیر قصدت ای عارف	رسید بر ہدف ہوشدی زحق کاشف
اشارتست درین زود باب روہی شتاب	کہ ہشت فرض سلوک طریق در ہمہ باب
سلوک نیست مگر قصد ہو باہل حضور	کسے کہ ہست خبر دار نیست ازین رہ دور

اما درین ذکر وقتست و عدد معین نیست و این را سالکان مبالغہ اسم گویند و اگر ذاکر بسیار مدت ذکر

بگوید و لیکن نفس نماند مرکز اسم خدا وند جل و علا و جسم او باہم آمیختہ نشوند جل و محو نگردند و پیش از

تعلیم مراقبہ قلبی و روحی

مبالغہ و طریق نفی و نفی

طریق را باید که اول مشغول بذکر کلمہ لا الہ الا اللہ شوند و از ان کلمہ معظم الا اللہ شغل نمایند بعد از ان بکلمہ مکرم اللہ مشغول کردند بعد از ان کلمہ ہو الشں گیرند بعد از ان مبالغہ بدو نمایند و مقاصد این ستر کلمہ در کلمہ ہو مندرج است زیرا که کلمہ معظم لا الہ الا اللہ مانند بیخ است و کلمہ الا اللہ مانند تنہ درخت و کلمہ اللہ مانند تنہ درخت و کلمہ اللہ مانند شاخ و کلمہ ہو مانند میوہ است و مقصود ہمہ درخت در میوہ او باشد و آن کلمہ که در اول پیدا شد پیش از ہمہ کلمات دیگر ہمین کلمہ ہو ذ بعد از ان کلمہ اللہ شد بعد از ان کلمہ الا اللہ بظہور رسید بعد از ان کلمات دیگر که در لوح نوشتہ ہمین چہار کلمات اند اما مقصود آن ہمہ کلمات لوح در کلمہ لا الہ الا اللہ مندرج است و مقصود کلمہ لا الہ الا اللہ در کلمہ الا اللہ مندرج است و مقصود کلمہ الا اللہ در کلمہ اللہ مندرج است و مقصود کلمہ اللہ در کلمہ ہو مندرج است و مقصود کلمہ ہو در کلمہ مقطعات مندرج است - وہ در اصل مانند نقطہ بود پس آن دراز شد الف گشت پس آن الف مدور گشت چشمی شد پس او را ملبوس بحرکات کردند تا جنس آواز گشت و در لغت در آمد چون حرکت ضم بر و آمده و شد و چون حرکت فتح بر و آمده ہ گشت و چون حرکت کسرہ آمده ہ شد و این ہمہ غایت در ضمیر بخالص ذات پاک خداوند جل و علا است و این حروف اصل است و سبد ار جملہ حرف و معانی و آنچہ در لوح محفوظ و صد چہار کتاب پیغمبران علیہ الصلوۃ و السلام نوشتہ است و این ہمہ شرح و تفسیر و بیان این حرف است که در اصل نقطہ بود اہل حقیقت و اہل عرفان میگویند العلم نقطۃ و کثرہا الجہال قول ہو فیہ العلم حجاب الاکبر و اشارت باین نقطہ کردند چنانچہ تمام درخت در دانہ تخم خود مندرج باشد و ہم چنین حقایق در اسرار قران در حروف مقطعات مندرج است اول سورہ قران مندرج است چون کہیعص و حم عسق و مانند آن برین اسرار غامض و رمز غم و محکم کسے اطلاع یابد آنکہ او را العنایت ازلی خویش خود خواہد آورده بد آنکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را نیز خداوند جل و علا اطلاع اسرار این حروف مقطعات که در اول سورہ قران است وقت معراج داده بود پس حق تعالے فرمود اے حبیب من این رمز ہا که امشب با تو بیان کردم یکی از ان وقت جمع صحابہ تو خواہم فرستاد چنانچہ نہ جبرئیل داند این چہ راز است و نہ صحابہ شناسد که این چہ سر است پس نزول آن اسرار معراج در حروف مقطعات

نازل شد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بسمع اصغی میکرد چون حضرت جبرئیل علیه السلام سوره الم را فرمود آورده آن زمان اول الف گفت حضرت خواجه عالم فرمود دانستم پس لام فرمود حضرت گفت معلوم کردم پس میم را گفت فرمود فهم نمودم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله چه حکمت است که من نفهمیدم معنی این حروف منیر سهم فرمودند ای جبرئیل چون دولت اسرار محبت با محب در میان نهد دیگران را از آن چه خبر باشد بیت سر او می نگنجد در ضمیر جبرئیل کشف اسرار لدنی کی کند ام الکتاب و چون کسے بحقیقت این حروف مقطعات برسد آنزمان چند معانی از یک لفظ فهم میکند اگر چه هیچ علم نخوانده باشد زیرا که حق سبحانه تعالی علم اسرار و معنی بطنه قرآنی درین حروف نهاده است و اسرار این حروفها در گنج لفظ هو نهاده است و عمق و فراخی هو در حقیقت بیحد است و سر کرغایت ندارد و هر چه هست در حقیقت هو مانده است چنانچه حمل در شکم و نیز در باب این ذکر **نقل** آورده اند که بعضے در اوقات بر بام حجره امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه کرهای جستند یاران پرسیدند که یا امیر المومنین چه حکمت است که در بعضی اوقات بر بام حجره شما کرهاے جستند در جواب فرمود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام مرا تلقین یکذکر کرده است و مشغولی او بحبس نفس است و چون نفس خود را بند کرده بآن ذکر خداوند جل و علا مشغول شدم از نسبت گرمائی وا ز جسد من بوے گوشت بریان کرده بیرون مے آید ازین واسطه کرها بر بام حجره مے جستند پس یاران باعث شدند و گفتند یا امیر المومنین ما را آن ذکر خداوند جل وعلا الغربا امیر المومنین آنرا تلقین همین کلمه هو فرمود و این هر چهار کلمه ذکر پیغمبر علیه الصلوة والسلام چهار یار خود را تلقین فرموده است بترتیب تفاوت مرتبه آن چنانچه کلمه لا اله الا الله امیر المومنین علی رضی الله عنه و کلمه الا الله امیر المومنین عثمان رضی الله عنه و کلمه الله امیر المومنین عمر رضی الله عنه و کلمه هو امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه را تلقین فرمود و این قول اذکار از کتب اهل الله بسیار جائی نوشته اند اما نزد علماء اهل الله عبارت از هویت است و اهل صورة کلمه هو ضمیر است و نیز نزد علماء اهل معنی و اهل حقیقت اسم ذات پاک خداوند جل وعلا است بیت اسم ذات آمد الا هین یا بود لام تعریف اختصاص فزود و نیز محققان هم اسم دو حرف است و بر وقفه نمیست و آن همین است بیقین و حقیقت این اسم هو همه را محیط است

نقل

نقل بتحقیقات ذکر خفی حبس نفس یادداشت بیشتر بالتزام معاذ آن حقائق

بوینها در...

ترتیب تلقین ذکر خلفای اربعه رضی الله عنهم

نکته بس ملاحت

هیچ قلیل وکثیر را از خود بیرون نگذاشته است الا انه بکل شیئ محیط چون سالک سلوک کرده اینجا آمده آن زبان گوی که مستغرق در دریای ذکر ذکرِ باری تعالی گشت ولب بسیار در عمق او شد واین لطایف مذکوره نیز در آدمی هستند لا شک ولا شبه ولیکن عینی بیاپی نیستند و بصفتِ پاکِ خداوند جل وعلا موصوف اند از واسطِ حقیقتِ آن بر مردم مکشوف نیست واز صورتِ محجوب ومحروم مانند واین نیز بر وجود ایشان گواهی میدهد حدیث قدسی اِنَّ فِی جسدِ ابنِ آدم مضغة وفی المضغة فواد وفی الفواد قلب وفی القلب روح وفی الروح سر وفی السر خفی وفی الخفی اخفیٰ وفی الاخفی انا **بیت** نهان اندر نهان میدان جانش بگوشِ دل کند فهمِ کمالش **تمثیل** دیگر آنکه عبادت دیگر مانندِ سبو هست او ذکر لسانی مانند خم است وذکر نفسی مانند حوض وذکر قلبی مانند چاه وذکر روحی مانند جوی روان وذکر سری مانند انهر یعنی نهر وذکر خفی مانند دریای شیرین وذکر اخفی مانند دریای شور انتهی **فایده والعزیز** پر تمیز حقیقت وماهیتِ طریقۀ سنیۀ سهروردیه را بدین تحقیقات ودقایقات وکنهیات لطایفات وریاضات معه آداب وادعیات عملی استدراک کردی غور بر سخنانِ آنکسان که روبروی ذی علم لاف میزنند طریقۀ خود میسازند وشیفتۀ بعضی را میگردانند وچندین کلمات بی باک انه می نمایند جای افسوس مقام حیرت نیست وکدام طریقه است که این مقدمات نیست مگر فرق اصطلاحیست فی اسبِ تیز فهم ادراکِ آنکسان در میدان این علم از لنگ درمانده است وآن کسان به پندار طریقۀ خود کرده ایم بکرده تعریف چنین زبان گشته از دهن خود لقمه کلان خورده تباه حال هستند هیچ نشناسی حاصل کرده اند فقط زعم بی فایده وبی اصل می نمایند چرا که تقریر دانستگان حقایق معاملات ومحققان اصطلاحات واختلافات دیگر است وگفتگوی مقلدان ابن الحال علیحده است **العزیز** آنهمه دقایق وحقایق طلب نمایده اند ومزاج لطیف است از بیماری هر کس خود دوای نا جز گشته است این مرض آن دوا باقی مسطور علاج کننده نمایده اند باز بشنو که آنهمه طریقها باسمای خود مختلف اند مثلِ درخت که برگ وگل وثمر از نامهای معین ومشخص اند وبوجود یکتایی خود در نظر بیگانگان ظاهری جلوه میدارند ولیکن درخت که بر شاخ وبرگ وگل محاط است ودر گلشن وباقی مانند فیوضات حقیقت او مانند است

واختیار نائیست و آواز خروش و لحن خوب منتج پر دم نامی است العزیز بشنو کہ ذات تخم واحدات وزمین مختلف اوست روئیدگی بوانائی وطاقت وپستی و ناتوانی بمقدار مادۂ زمین است و نہ در تخم ومقصود از حدیثی کہ در صحیحین است ہمین است چنانچہ حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ من در بانند خود ہماند آب امام وزمین مختلف اند وعبارت از زمین قلب بشر است واین قلب در خاصیت زمین است وکلمہ طیبہ مانند بارش است وقلب مظہر اسماء اضداد است وکلمہ طیبہ جامع حروف نورانی است وان اضداد مستجمع اند مین اللہی والکیانی آلہی نورانی اند وکیانی ظلمانی اند پس وقتیکہ نورانی غلبہ مینماید تسلط مظاہرات ظلمانی مع ماہیت خود منہزم میشوند وخودی خود پرستی ونیستی ہستی نما محو وطمس میگردد واسباب نورانی مع لوازمات خود از لباس محبوب آلہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجلوہ اشرافیت مے اید و درخت شدہ میفرماید دیرہ بسرار ربانی مانند دائرہ مدد میگرداند **نقل** مے آرند کہ حضرت شیخ المشایخ شیخنا شیخ شہاب الدین سہروردی وحضرت شیخ اکبر مجتہد الحقایق دالد قایق شیخ محی الدین ثانی ابن عربی رضی اللہ عنہما اثناے راہ باہمن ہم وقیہ ملاقات گردید وبعد از سلام علیکم متفرق گردید حضرة شیخ اکبر رضی اللہ عنہ را پرسیدند از حال شیخ المشایخ جواب دادند کہ بیرا سنت رسول اللہ است صلی اللہ علیہ والہ وسلم وسنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شکل شدہ میرود وحضرت شیخ المشایخ را از حال شیخ اکبر پرسیدند فرمودند یکے دریاے وحدتست کہ تموج کردہ میرود العزیز ملاحظہ کن کہ حضرت شیخ المشایخ رضی اللہ عنہ از طریقہ سہروردیہ بودند وحضرۃ شیخ اکبر از طریقہ قادریہ عالیہ محبوبیہ رضی اللہ عنہ چہ نسبت کہ حال یکدیگر بر قلب انوار اوشان پوشیدہ نیست وخلاصہ بحث معہ حدیث این است کہ کامل طریق از یکدرخت ولایت اند پس ظہور آثار ولایت مطلقہ مانند بارش است وقلوب مومنین کاملین چون زمین مختلف الطبع است وفیضان آن ولایت حسب منشاء خود واستعداد زمین قلب را از ابر کرم خود تراکم ترشحات بر ان تخم کلمہ طیبہ نمودہ وپرورش دران ساختہ قوۃ بالیدگی مے بخشد وحفاظت خود نہادہ رونق سرسبزی وشادابی دہاند واین محض فضل وکرم اوست ظہور وجلوۂ آن ہمہ ہوست بانواع است بمقولہ مولانا عبدالرحمن جامی قدس اللہ سرہ السامی **رباعی**

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ه ظاهر شده آن نور با نواع ظهور
حق نور تنوع و ظهورش عالم توحید همین است و دگر وهم و غرور

و بحث توحید معدن اول بیان کرده شد العزیز طبیعت را مالک حقیقی بقوتی که آفریده است از ان
شناسائی معنوی را قابض میشود و بدین مه بساند پس آن طبیعت را از افراط و تفریط باز داشته
در هر فاید تا غور کن که چها اسرار و نکات مندرج اند بر قلب پوشیده نخواهد ماند و بر قلب لشتواران معارف
و حقایق و عارفان معارج و دقایق پوشیده و نیست که راهیت لفظ هو چه باشد و چها تفسیر است همه دان
چه هوش است که گذارش ساز د و اسرار مغیبات را بقید قلم آورده بیان نماید مگر بصدق آن پیر
تربیت است رحمة الله علیه که حوصله موافق استعداد نموده بران تربیت یافته است از ان ایما و
سید بد و جوشی که بقلب سبب احتمال آن نداشته چند نکات که از خالی شطح و تامات اند بقید قلم آورده فهمایش میسازد

نکته لفظ **ه** دالت بر هویت مطلقه میکند اگر سه نقاط بصورت تو نوشته خط منحنی بر و کشد **الف**
میگردد و اگر همو زن **الف** را کشش هند شکل **ب** ظاهر میشود آن **ب** را مدور نمایند **ج**
خوانند پس در اعداد بنا بر صفر کثرت اعداد را جلوه گر میگرداند و همچنین الم ابتدا کلام مجید است

نکته پوشیده نماند الم حقیقی دارد و این حروف نورانی اند لبته حروف یکی الف و دیگر لام سیوم
میم پس لام برزخ است درمیان الف و میم و ذات مقدس جل و علا بدو صفت موصوف ست یکی
جلالی و دیگر **جمالی** و کل موجودات مظاهر این دو صفت اند و اسماء الصفات بین الجلالی

والجمالی و ارباب مکاشفین مفردین چنین میفرمایند الالف اشارة الی احدیة الذاة و اللام صفته من

الصفات القدسیة والمیم کذا و اللام حرف مفرد و هو دالة علی اسم اللطیف والمیم مدلول علی اسم المبین
واما الحاصل من هذا التقریر و الذات الباری لطیف و مبین و ذات عز و جل در ضوئیت خود لطیف و ظاهر است
و همه مظاهرات را در علم مطلقه خود پوشیده نهاده است و باعث رخشانی ظاهر ذات قوة بدر که را قدرة
دیدن نمیباشد **مثلاً** و در حال اشراق شمس کسے مجال دیدن نمیدارد چگونه این اشراقیت را ببیند اگر کسے
گوید که دیده ام این دعوی است کردن میبرند و خلاف عصمت او تعالی شانه میشود چنانچه خود را خود میبیند

شعور نمیدارد که چه دیده است بقول مولانا رضی الله عنه **بیت** آدمی دیدست و باقی پوست است
دید آنباشد که دید دوست است ❊ چونکه دید دوست نبود کور به ❊ دوست کو باقی نبود دور به ❊ در سلیمان است از وی مور به ❊

نکته العزیز حروف مقطعات قرآن مجید هر یک در خود معنی دیگر و مقصود دیگر میدارند و آن به صورت نیست و علمای جفر رحمهم الله میگویند حروف را بطریق مفردات نوشته کرده بینید که کدام حرف از حروف اسم باریتعالی الضمام می یابد اگر یک حرف به دو اسم منضم میشود و یا نمیشود و اگر میشود فائده آن دیگر است **مثلاً ن** حرف است هر دو اسم عزشانه منضم کرد یکی **نور** دیگر **نافع** و **غ** هم حرف است یکی **غفور** و دیگر **غفار** و باقی عالی پست و شش حرف هجی است **نکته** و جمله بیست و هشت حروف تهجی اند و در آن میان بعضی صامت اند و بعضی ناطق اند و علمای جفر آنرا در الطان کشیده جواب سوال بیرون می آرند از اصطلاح خود حروف مستحصله می نامند ترکیب آن بد و صورتست و یا از اعداد و استخراج جواب حال می نمایند و یا گاه از حروف و جمله حروف تهجی بیست و هشت اند و اسماء الهی و کیانی هر دو بیست و هشت اند و جمله هر یک یک اسم را با لفظ هو ضم نموده ضرب کرده باشند و شق ثانی آن علم از دست دور نباید کرد و صورة الضمام آن اسماء الهی از مرشد کامل باید جست **العزیز** سخن کادیدگی در این علم سازی انشاء الله العزیز بطرز دیگر و مقصد دیگر بیان کرده آید حالا بهتر آنست که غلبه جوشش بیان را بخانواده دیگر در آورده اظهار نمائیم تا که استعداد راستی از آن حاصل آید و هم روش مشرب درویشان آشکارا گردد و معلوم گردانیم ام آن طریقهارا که درین اوطان مشهور اند و باقی آن طریقها اند که بعضی هستند مگر نادر الوجود اند و بعضی از نامها مشهور اند از وجود خود این اوطان معدوم اند مگر شناسائی از روی و انتسابیت اوشان ضرور است باید فهمید و

تحقیقات خانوادها بدین صورت است و انتساب سلسله حبیبیه بحبیب عجمی که مرید حسن بصری است و سلسله کرخیه بمعروف کرخی که مرید حبیب عجمی و فیضیاب امام علی موسی رضا است رضی الله عنهم و سلسله سقطیه بسری سقطی مرید معروف کرخی و سلسله جنیدیه به جنید بغدادی مرید سری سقطی مذکور و جنید سید الطائفه است که انتساب سلاسل طیفوریه و کازرونیه و فردوسیه و سهروردیه و سلاسل [illegible] و رفاعیه و شعبانیه و علوانیه و دروریه و کبرویه و زاهدیه و عیدروسیه و همدانیه و

نکته و تحقیق تحقیقات ایمان عشاق

نکته

تحقیقات خانوادها

سہروردیہ و قلندریہ و خلوتیہ و مغربیہ ہمہ جنیدیہ است رضی اللہ عنہ و سوائے آن سلاسل شاذلیہ و بدویہ و
دسوقیہ و عادلیہ و بدریہ و نجاریہ شاہیہ منتہی میشوند بعضے با امام حسین و بعضے با امام حسن رضی اللہ عنہما و بعضے
بحبیب عجمی و انتساب امام ہمام علی بن موسی رضا رضی اللہ عنہ و حسن بصری رضی اللہ عنہ با حضرت است
کرم اللہ وجہہ من شرح جامع جلال الدین سیوطی رحمۃ اللہ علیہ و در بعضی کتبہا اینچنین تحریر مینمایند خواجہ سقطی
گفت کہ خواجہ معروف را دیدم کہ دانہ خرما جمع میکرد گفتم چہ میکنی گفت کودکے را دیدم کہ میگریست گفتم
چرا گریہ میکنی گفت مادر و پدر ندارم ازان گریہ میکنم ہمہ جامہ نو است مرا نیست این دانہ خرمان می چینم تا بفروشم
و از بہر او کرباس بخرم پس خواجہ سری گفت این کار کفایت من کنم و دل تو فارغ گردانم پس کودک را در خانہ
بردم و جامہ نو پوشانیدم و جوزی چند بدادش کردم خواجہ معروف مرا دعا کرد و فرمود جزاک اللہ در حال
نوری در دلم پدید آمد و لون دیگر شد **نقلست** کہ خواجہ سری در وقت وفات حضرت خواجہ معروف
کرخی حاضر کرد کہ چیزے وصیت فرما پس حضرت خواجہ معروف فرمود وصیت من آنست کہ پیش مرگ من پیراہن
صدقہ بدہ کہ میخواہم کہ از دنیا برہنہ روم چنانکہ آمدہ بودم لاجرم در تجرید بی ہمتا بودم و از قوت تجرید او
حق تعالے بعد وفات خاک مزار او را تریاک مجرب گردانید ہر حاجتی کہ بخاک آورند روان شود **نقلست**
کہ بعد وفات خواجہ سری او را در خواب دید کہ در زیر عرش مدہوش افتادہ است کہ از حق تعالی ندا رسید
بفرشتگان کہ این کیست گفتند خداوندا تو دانائی فرمان آمد کہ معروف است کہ از دوستی ما مدہوش افتادہ است
کہ بجز دیدار ما بہوش نیاید و اشتہار یافتن سلسلہ کرخیہ این بود کہ بعضے مریدان خواجہ در ریاضت شدید بمرتبہ
کمال رسیدند و عین الیقین حاصل شد خواجہ ایشانرا داد و فرض گردانید ایشان نسبت آبا و اجداد خود را
بگذاشتن و خود را منسوب بہ نسبت کرخیان گرانیدند آزان روز سلسلہ کرخیہ بظہور آمد و مشرب درویشان این سلسلہ این
باشد کہ خانہ و شہر خود را ترک دہند و در کوہ و بیابان با صوم دوام سکونت اختیار کنند و در شب جمعہ
در شہر بخانہ خود بیایند تا بکار مسکن خود باز گردند و بخدا مشغول باشند و در ایام او آخر جا و ہر یک مومن را
از خود بہتر دانند و خود را کہتر و ہر چہ از غیب برسد از رزق و کسوت عند الحاجت کہ مانع شرعی نباشد قبول
نمایند و ما زاد را بر فقرا و غربا اعطا کنند ہر کہ خواہد کہ در این سلسلہ آید و مرید شود باید کہ اول از ما سوی اللہ فارغ

در بیان سلسلهٔ سقطیه

در بیان سلسلهٔ سقطیه روشن گردد و شهو منور قلیل در مدت دل چشم تا نهد قدم در سلوک بعده شود
سقطیان می پیوندند بسری سقطی او خلیفهٔ معروف کرخی بود رحمهم الله و خواجه سری سقطی امام اهل تصوف بود و در
اصناف علم اسرار و رموز بی بدل اول کسیکه در بغداد سخن حق تعالی و توحید گفت او بود بیشتر مشایخ عراق
مرید او بودند و خال جنید بود و مرید معروف کرخی است کیفیت اشتهار یافتن سلسلهٔ سقطیه آنست که سه تن
بودند از ابناء ملوک دنیا را ترک داده و همه متاع و اسباب خود را در راه خدا صرف کرده با صدق تمام و خلوص
نیت مرید خواجه سری سقطی شدند و در مجاهدات تا حدیکه دل ایشان منور گشت بعده شغل خاص اشارت فرمودند
که مهما امکن در ملازمت این باشید و فرمودند که مبادا سر رشتهٔ این شغل گم شود واعبد ربک حتی یاتیک الیقین اشارت
باین عبادت حقیقی است و ترکیب شغل خالص این است **ذات** هر چه اشارة در عبادت آمد و عبارت این
اشارت نیست خلاصهٔ خالص که وحدت خاص است باخلاص و آن هرگاه که قدم از برزخ صغری و کبری قدم
فراتر نهد آنگاه گاه بیگاه تصور نقش اسم ذات را بقلم فکر بر لوح قلب مصور گرداند تصویر خاص اسم ذات
را بجدی فکر کند که گاه چنان مستغرق شود که مسمی را بی اسم یابد گاه استیلای معنی حق چنان مستولی شود که همه
موجودات را وجود نماید همه عدم لا وجود در نظر آید هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن متحقق گردد
مشرب و معاش این قوم آنست که در خانقاه و رباط میباشند و ژنده میپوشند
و اکثر صائم الدهر باشند و فتوح از کس قبول نمیکنند بعد سه روز یا چهار روز یکی از ایشان بر خیزد و وقت
شام ده خانه دریوزه گری کند و افطار از آن میکنند و باهل دنیا هیچ میل نمیکنند و میان خود در کار خیر اتفاق
صفت میباشند و بغیر آن بیگانه جمیع اوامر و نواهی را رعایت واجب دانند و در جمعه و جماعة بر همه ثبات
دارند و همه اوقات را معمور دارند خواه بعبادت ظاهری خواه باطنی و همه وقت خوف خدا دامنگیر ایشان
بود **در بیان سلسلهٔ کازرونیه** بدان اعزک الله که کازرونیان می پیوندند بخواجه جنید رضی الله عنه
بدو واسطه سید السلسله کازرونی از سلطان ابو اسحاق کازرونی است این ... خلیفهٔ خواجه عبدالله
خفیف است و ایشان خلیفهٔ خواجه ابو محمد رویم اند و ایشان خلیفهٔ خواجه جنید رحمة الله علیهم بدان اعزک
الله تعالی که خواجه ابو اسحاق سلوک خود را با آخر رسانید و امور غیبیه منکشف شد خواجه عبدالله خفیف خلافت داد

در بیان سلسلهٔ کازرونیه

وخرقهٔ صوفیان پوشانید و دعا کرد که ای ابواسحاق ترا باذن الله دین و دنیا بر دو دادیم و تو علم برافراز و طبل زن تا روز قیامت هر که خلیفهٔ تو باشد او بتو پیوست کند که از خدا خواستم که صاحب طبل و علم باشد حق تعالی ابواسحاق را برگزیده گردانید و شهرت ایشان را باطراف و اکناف عالم رسانید هر که از دست ایشان ثابت شدی خود را کارزوئی گو یافتی از آن روز سلسلهٔ کازرونیه ظهور یافت و مشرب و روش ایشان این باشد که یکی از ایشان صاحب خلافت باشد با جمعی مریدان خود در کوهی یا در کنارهٔ دریا یا در دیه یا در شهری سکونت اختیار کند ایشان همیشه برای تسخیر نفوس خویش و برای تبدیل دائم بمجاهده دعوت اسماء اعظم و ده نام مشغول اند و ابواب فتایح و وعظ در میان ایشان همیشه مفتوح و معمول باشد زادهم الله فی سعیهم بدان اعزک الله **سلسلهٔ طوسیه و سلسلهٔ فردوسیه** از سلسلهٔ سهروردیه ظهور یافته اند و آنچنان بود که خواجه علاء الدین طوسی و شیخ نجم الدین کبرا که صاحب سلسلهٔ فردوسیه است و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی دست شیخ نجم الدین کبرا گرفته تسلیم شیخ ضیاء الدین کردند که این شیخ بر خود گیرید تا مر شما از این تازه و روشن گردد لعده شیخ ضیاء الدین بعد هفت ماه شیخ نجم الدین را از جانب خود خلافت داد و وداع کرد و فرمود که شما یکی از مشایخ فردوس هستید از آن روز سلسلهٔ فردوسیان ظهور یافت و مشرب و سلوک اهل این سلسله این باشد که همیشه متوکل باشند بعد تحصیل علم لابدی و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ دل بکوشند چونکه تصفیهٔ باطن بکمال رو داد بعده شاهد غیبی را چنانکه معتقد به است در عالم خیال چندان ملاحظه نمایند که نتیجهٔ او سکری و جذبه ظاهر شود چون جذبه حاصل شد سیر الی الله تمام شد

اللهم اجعلنا منهم بحرمة سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بیان سلسله که از خواجه حبیب عجمی ظهور یافته بود تمام شد و باز آمدیم بر سر بیان پنج سلسله که از خواجه عبد الواحد بن زید ظهور یافته

وطرق زیدیه که منسوب بعبد الواحد بن زید است و او مرید حسن بصری است رضی الله عنه **و عیاضیه** که منسوب بفضیل بن عیاض است که مرید عبد الواحد مذکور است **و ادهمیه** که منسوب بابراهیم ادهم است و او مرید فضیل است **و هبیریه** که منسوب بامین الدین ابو هبیرهٔ بصری است و او مرید حذیفهٔ مرعشی است و او مرید ابراهیم ادهم **و چشتیه** که منسوب بسوی پنج کس است از مشایخ چشت که ابو اسحاق شامی چشتی و قدوة الدین

چشتی و ابو محمد چشتی و ابو یوسف چشتی و قطب الدین مودود چشتی است و اینهمه اخر اینها مرید شخص اول
بوده و آبو اسحاق مرید ممشاد علوی دینوری بوده و او مرید ابو هبیره مذکور است و انتساب خواجه معین الدین
چشتی و قطب الدین بختیار کاکی و شیخ فرید الدین گنج شکر و نظام الدین محمد بدوانی و دیگر کمل حضرات چشتیه
رضی الله عنهم بدوست من شرح جامع جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه انتهی **قال العزیز** رحمت طبیعت
هیچمدان که احقر الفقرا است خواسته بود علی الترتیب مع شاخها بر تو بیان نمایم و ترتیب کردها مرقومه
الصدر در هیچ کتاب این فن دیده نشده است که از ترتیب آنها بر تو اطلاع دهم چرا که دو کتاب از اجداد
جده رحمهم الله تعالی هستند نزد این فقیر موجود نیستند یکی جامع الطریق برهانیه و دیگر مخزن السلاسل الحسینیه
که در کتاب اول دو صد شجره اند و در کتاب دیگر یکصد شجره لیکن بهمه احوال بر تو بیان نموده ام از دیگر کتابهات
و از همه شجرها که فقیر انتساب بدان میدارد و جمله آنرا املا سازم از بس طویل خواهد شد مگر از راه تبرک در خاتمه
ازان اطلاع کرده آید انشاء الله تعالی اینوقت تقریر از خانوادهای چشتیه است از آنمیان و این اقلیم
که مشهور است هبیریه است و مرتبه آست و مرتبه شهرت میدارد و از برکات کثیره است و لبا افراد
جلیل القدر و رفیع المرتبت ازین سلسله استفاده حاصل نموده تقویت بی پایان است سرور کائنات علیه
الف الصلوة و التحیات را مید شد و از فیضان باطنی دلهای شائقان را سیراب می گردانند اگر چه که بد باطنان
تباه حال و سیاه بختان دا[illegible] خیال که آنرا علما قشری میگویند اعتراضها میسازند و میگویند که این گروه
سماع دوست اند و مزامیر می شنوند خلاف شریعت است نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و
من یهد الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و بعضے اشخاص بی تمیزان و تمیزان نابالغان درین طریقه سنیه
رو نشات پیشینیان را از دست رها کرده و خود رای را آماده گشته چیزها اختراع نموده کردنا کرده را ای را
هبا سازند و نزد دانشمندان اصحاب آنهم لیست [illegible] نسبت و هیچمدان کتاب دیگر مسمی بتحفة الرعنا نام نهاده است
ازانجا باید طلبید در اینجا طوالت میشود چنانچه ازان وجهها [illegible] نقیر آمد انجمن ارشاد نموده
و این قول مولانای ما رحمة الله علیه است **قوله** این خرقه [illegible] و اشیا است لباکرک مانند ناسه ستند مگر نیر
در این لباس خفته است لحاظ آن مشیر ضرور است انتهی از مشل ناقصان تباه حال جمع شوند پناه

هبیریه

قول مولانا که پیر ما است اند

بجدا غبار کسافت بر دامن پاک باطنان نخواهد نشست العزیز سلسلهٔ هبیریه این است که
صاحب سلسله آن متصف باوصاف قدوسی آن متخلق باخلاق سبوحی آن حامل اسرار غیبی آن واصل
انوار لاریبی آن قاطع استار بشری اعنی خواجه هبیرة البصری رحمة الله علیه معارف و حقائق بسیار
داشت و در کشف و کرامات بی بدل بود و در استغراق و شهود بی همتا خلیفه حذیفة المرعشی بود و تربیت
ظاهری و باطنی از وی یافت و آن خلیفه ابراهیم بن ادهم بود بعضی خلفاء و مریدان ایشان نسبت آبائی و
اجدادی خود را ترک داده و خود را هبیریه گویانیدند از آن وقت سلسله هبیریه بظهور آمد مشرب و روش
ایشان که در بیابان باشند و خود را گمنام کنند و هیچ وقت بر کسی ظاهر نکنند و هیچ وقت در میان خود
جمع نشوند مگر وقت نماز و نماز را بحضور بگذارند و همیشه باوضو باشند و فتوح از کسی قبول نکنند و قوت
ایشان از ساک و یا جو و غیر آن که بدست خود پیش کلبه خود کاشته باشند اکثر بی نمک خورند و این
حالت را بر خود غنیمت شمرند و بعد نیم شب بیدار شوند و با حق تعالی مشغول باشند بانواع عبادت تا وقت
قیلوله رسد بعده بیدار شوند تا ربع شب این نهج را مرعی دارند الی ما شاء الله رحمهم الله **فایده**
بدان العزیز در نظر لیقه متبرکه چهار ریاضات اند و عجیب اشکالات عبادة باطنیه اند که عقل حیران بماند
و اصطلاحات نادره در روشهای جلسات متمیزه و مستثنی اند که هر گل رنگ و بوی دیگر دارد صاحب خزانهٔ رحمت
میگویند که طهارت دل که از ذکر و فکر و مراقبه است چنانچه طهارت ظاهر که خود را از خلاف شرع باز دارد یعنی
نماز و روزه عمداً قضا نکند و آنچه در شرع حرام داشته اند از آن دور باشد یعنی خمر و زنا و مانند آن
و طهارت باطن یعنی از معصیت باطنی و برای این طهارات سعی بلیغ نماید و گناهان که باطن اند مثال
شرک خفی و عجب و ریا و کبر و کینه و حسد و غضب و خودبینی و خودپرستی و هر خوئی که در باطن است
آن را بشوید باب دیده که آن ذکر روح است از آن آب دل دخل نمیدهد این امرا و احبه ز لازم بر خود و ...
اگر نعوذ بالله منها طرفة العین خطره غیر درآید مراقبه نماند و طهارت ظاهر با فعال شریعت است و طهارت
باطن با فعال طریقت و حقیقت است چنانچه ظاهر طهارت باب است و همچنین طهارت دل از ذکر و فکر
و مراقبه است و برای صاف کردن هر شی را سببی است و صاف کردن دل همین کلمهٔ لا اله الا الله است

طهارت ظاهری

بران طریق مشغول شود که مرشد او فرموده و نموده است همچنان در ذکر و مراقبه مشغول شود یعنی در گفتن
لا اله باطل را و آنچه سوای الله است نفی کند و الا الله که اثبات ذات باری تعالی در سویدای دل متمکن کند

بیت آفرینش را همه پی کن بتیغ لا اله ؛ تا جهان صافی شود سلطان الا الله را ؛

و قول شیخ ابو علی دقاق که الذکر منشور الولایة یعنی هر کرا توفیق ذکر داد او را صاحب ولایت گردانید و ذکر
بر سه نوع است **نوع اول تقلیدی است** که عوام بی تلقین و بی شیخ کامل بر گیرند
به زبان کلمه طیبه گویند **نوع دویم** ذکر معنوی که آن قسم خواص است و آن اسم الله است که دل گوید از
شیخ مکمل و مرشدی بتلقین بر گرفته باشد و متمکن نباشد یعنی دل وقتی گوید وقتی خاموش گردد
نوع سیوم ذکر حقیقی است و آن اسم هو که روح گوید این قسم خاص الخاص بود و دل درین
گفتن متمکن بود و قول محققی است که ذکر الله حلال لیس فیه حرام و ذکر الغیر حرام لیس فیه حلال و این فقیر را
شیخ ما فرمودند که ذکر بر چهار طریق گفته شده است **اول لسانی** یعنی چندان گوید که به دل اثر کند **دوم قلبی**
یعنی به دل چندان کند که در تمامی اعضای او اثر کند **سیوم** طبعی است که در آمدن و رفتن و نشستن و خاستن
طبعا از هر عضوی ذکر خیزد و هر آوازی که در گوش او افتد از ذکر حق شنود **چهارم** ذکر استیلاء حق بود اگر حق
مستولی شود ذکر ماند و نه ذاکر همین مذکور ماند. **آورده اند** که میان چینیان گفتند که ما در نقش غالبیم
این اخبار بحث بوالی ولایت رسید آن والی یک وثاق ایشان را داد تا نیمه چینیان نقش کنند و نیمه خانه
رومیان صفا کنند چینیان در نیمه خانه در نقاشی مشغول شدند و نیمه خانه را رومیان در صیقل چون
میعاد تمام شد پرده از میان بر داشتند نقش رومیان از نقش چینیان غالب و زیباتر نمود زیرا که عکس بود
پس درین حکایت سری عظیم است فهم من فهم ذکر بر چهار نوع است اول **ذکر ناسوتی** چون ذکر لا اله الا الله
ذکر ملکوتی چون ذکر الا الله و **ذکر جبروتی** چون ذکر اسم الله و **ذکر لاهوتی** چون ذکر هو
ذکر زبان را ذکر ناسوتی گویند و ذکر دل را ملکوتی گویند و ذکر روح را جبروتی گویند و ذکر سر را لاهوتی گویند و
ذکر ناسوتی بر چهار نوع است یکی حلقی دوم [illegible] سیوم حلقی چهارم [illegible] و ذکر ملکوتی که [illegible]
فاذا ثبت العزیز درین طریقه بیشتر همه اذکار و غیره مانند طریقه [illegible] است خلاصه آن شیخ کامل

نوع اول تقلیدی
نوع دویم ذکر معنوی
نوع سیوم ذکر حقیقی
اول لسانی
دوم قلبی
سیوم طبعی
چهارم استیلاء حق
ذکر ناسوتی
ذکر ملکوتی
ذکر جبروتی
ذکر لاهوتی

واضح خواهد شد واستغفار العزيز وخلاصه طبيعت بيجيدان بر بيان اصل وصول است اگر تفصيل اذكار
رجوع ميشوم اصل وصول دران منعقد مينمايد وطوالت كلام ميگردد از خوف اطناب اكتفا بر قليل وما دل
ساخته اصل وصول كه ازان نتيجه كشف براندك ورزش حاصل آيد بيان ميسازم تا طبيعت آن عزيز محظوظ
ومسرور گشته بجنس كامل وابتقدمات نموده بخدمت شيخ كامل خود را رسانيده بدرجه انسانيت برسد و
معلوم كند اسباب محققان اين است وكار خام طبعان ديگر **ايضاً وله** بدانكه دم آدمي سه قسم است يكي بالا
ميرود ويك قسم فرو ميرود وسيوم در جمله اندام ميگردد تا چون جمله اندام گرم دارد ودر هر عضوي كه خون و
باد نرسد آن عضو فسرده ومفلوج گردد چنانچه حركت دران نماند واين از غذا پيدا ميشود وچون بخواهد كه دم
بدارد بايد كه غذا لطيف بخورد چون برنج وشير از گوشت وچربش احتراز نمايد فاما نفس كه فرو ميرود كه قسم
دوم است نگاه دارد هيچ وقتي آنرا بيرون شدن نديد مگر بوقت حاجت انساني بضرورت رود ودر
مخاطب اين دم چند چيز دست دهد اول وجود هميشه تندرست باشد دوم عمر او دراز باشد و پيري و
ضعيفي در وي راه نيابد واين را باصطلاح ايشان آب حيات گويند وچون بخواهد كه دم بدارد بعداد التهجد
بطريق كه نموده آيد بنشيند فجر هم بران نوع باشد بسيار چيز معاينه كند كه در تحرير وتقرير نگنجد پس اگر خواهد كه
عالم غيب را مشاهده كند نظر هر دو چشم را بر نزه بيني بدارد ودر آنحالت كلمه الله را در دل وهم كند نه بزبان
پس وهم او چون بكمال رسد هر كه در نظر او آيد مسحور ومسموم در هر هيچ زهر وسحر كار نكند هيچ علت او را نشود
درميان خلائق مستجاب الدعوات شود وبكشف غيب معروف گردد ودر عالم غيب او بدين صفت شايع گردد
وديگر **ذكر الفنا والبقا** بطريق الآخر **طريق اول** بنشيند نه الوراست را ايستاده كند دو زانو چهار الكبير اند چنانچه
درحالت نماز مي گسترانند اول ضرب كلمه اثبات بر زانو كند دوم در دل ضرب كند **نوع پنجم** ذكر ديگ
كانون آتش ودران كانون آتش پر كند ضرب اول بر زانو كند وضرب دوم در دل كند درين كشف باطن
دست دهد فاما اسرار ذكر كشف نكند خصوصاً درين ذكر...... **نوع ششم**
ذكر فنا وبقا همچون ذكر محبوس آهسته سر پنج انگشت اول بر پيشاني خود نهد وبگويد الا الله پس بر كتف راست
نهد بگويد الا الله بر كتف چپ نهد بگويد الا الله پس بر دل ضرب كند الا الله **ذكر كشف ملكوت**

وحضوریشہود ملایک بتقرب وکشف الارواح ہر دو ارواحی کہ باشد در راستا بگوید سبوح و در چپا قدوس طرف
آسمان رب الملائکة در دل ضرب کند والروح **دیگر** براے دفع امراض واسقام واوجاع بگوید در راستا
یا احد و در چپا یا صمد و در طرف آسمان یا وتر در دل ضرب یا فرد و ہمین دو اسم یا احد یا صمد
برای کشف حقایق اشیا ہرا نیز آمده است یمینًا وشمالًا یا احد یا صمد **دیگر** یا حی یا قیوم
بطریق نشاط کبو نزیک حلقہ بگوید و از راستا آغاز کند یا حی و سر را بگرداند و در دل ضرب کند یا قیوم
دیگر براے امور بستہ بعد از نماز تہجد ہزار کرت راستا یا حی و در چپا یا قیوم و طرف آسمان یا وہاب و در دل
ضرب کند یا اللہ **دیگر کشف قبور** اول بگوید یا ربی یا ربی بست کرت اول طرف آسمان بگوید یا روح
و در دل ضرب کند یا روح الروح **دیگر ذکر برای تجلیات ذات** اسم اللہ الف ولام طرح کند
و ہا را بہ حرکت دہد در راست بکوجہ مکسورة و در دل ضرب کند ہا مضمومة و مکسورة یعنی در چپا اسم
گوید و در دل ضرب کند **دیگر** براے درازی عمر و دفع جمیع بلیات وفتح باطن کہ دران ذکر اسم اعظم است
ذکر آیة الکرسی فاما برین نوع کند اول لفظ اللہ ضرب کند بعدہ سر را بکلمہ لا الہ بگرداند خواہ یک حلقہ
بعدہ کلمہ اثبات یعنی کلمہ الا ہو در دل ضرب کند بعدہ اسم الحی در راستا بگوید و اسم القیوم در چپا بگوید بدین
طریق ہزار کرت گوید امید است کہ کشف ملکوت شود درین ذکر ثبوتی وسلبی ہر دو اند البتہ تاثیر دہد فاما
کار کردن شرط است **و دیگر ذکر کشف ارواح** یا احد دو طریق است **یکے طریق** این است
یا احد در راستا بگوید و یا محمد در چپا و در دل ضرب کند یا رسول اللہ **و طریق دوم** این است کہ در راستا
یا احد و چپا یا محمد و در دل وہم کند یا مصطفی **ذکر محو الجہات** طریقہ اش این است کہ اولا ایستاده
متوجہ شود و بگوید انت فوقی بعد از ان بگوید انت تحتی بگوید و قدرے پیش شده انت امامی گوید و قدرے
پس رفتہ انت خلفی گوید و بعد ازان ایستاده شده انا مع الجہات غیب فاینما تولوا فثم وجہ اللہ گفتہ لا الہ
الا اللہ شروع کند و خلاصہ و تحقیقات آن در ضرب و حلقہ و دوران از مرشد کامل حاصل کند **و ذکر احاطہ**
طریقہ اش این است و بعد نماز و یا جلسہ شافعی نشستہ آغاز حلقہ بلفظ نفی کند و تصور نفی ماسوی اللہ نماید
و بعد الا اثبات ہستی مطلق را خیال کند و این دو ضرب ست و در حال قبض و بسط چشم یا محیط باطنا و یا محیط ظاہرا

ذکر برای دفع امراض
ذکر برای کشف حقایق اشیا
برای کشادگی امور بستہ
برای کشف قبور
ذکر برای تجلیات ذات
ذکر آیة الکرسی
ذکر کشف ارواح
طریق دوم
ذکر محو الجہات
ذکر احاطہ

تصور کند و حال تصور و ضرب از مرشد کامل روشن خواهد شد **فایده** العزیز پیر تمیز تا اینوقت اسرار علم
لدنی و موشگافی حقایق و دقایق گنج سلوکی هر طریقه بیان کرده شد تا که جوهر طبیعت تو از جمیع مقدمات
متعلقه روشن شود و چشم باطنی تو کشاده شده رجحانیت جانب دیگر کند و قیاس نماید که این علم را
نهایت نسبت و روی هر طریقه را انحصاری یافته نمیشود و محققین کاملین را عجیب قوت عطا شده در هر
مقدمه طریقه قدم میزنند از اصل وصول آن بآسان ساخته رونق میدهند خدا تعالی جل جلاله آن
کسانرا نادر الوجود این زمره سنیه آفریده است **العزیز** این هیچمدان در صحبت پیر تربیت خود نوزده سال
بوده می دید که چون هم مقدمه ازین علم پرسیده میشد آن بحر الکلام معانی علیه الرحمة والغفران چنین تشریحی
بیان میفرمودند در تحریر انحصار کرده نشد یعنی امروز میفرمودند فردا همون مقدمه را پرسیده شد باز
چنان فرمودند عقل من بجای خود قایم نمی ماند در خود اندیشه نمودم که اینچه حکمتست یکان بار پرسیدم
بصد عجز ارشاد فرمودند تو نکته نشنیده تو نمی شود تا اسمای این معما بر تو روشن شود مگر توان ذکر را ورزش نکرده با
که قبل از نزول وحی نموده اند سرکار ختمی مآب صلی الله وآله وسلم کرده بودند که آن ذکر جامع جمیع عبادات است
و ثمرات بیغایات و نتایجات بی نهایات میدارد و پس این هیچمدان در پی حصول آن ذکر گردید الحمد لله
والمنة بعد از شش ماه بصد محنت از طریقه نظری سرفراز گردید و برای عملی حاصل نمودن فکری بود و یکی
بزرگی بودند هیچمدان از طریقه عملی او دریافته یعنی از حلقه و دور و ضرب و کوب و قبض و بسط که اصطلاحات
این علم اند تعلیم فرموده و روبروی خود کسب کنانیده تکمیلی در آن یافته دید حکم کاربستن آلوقت فرمودند
و شروع کرده شد برابر دو وقت و در مدت بیست روز بحضور مالک دو سرا صلی الله علیه وآله وسلم داخل
گردید و هر چه شد در آن بدانموجب عمل نمود باعث بیماری فتوری در ان واقع گردید بعد ازان موقوف
شد و سررشته علی التواتر بود نگردید و بعد از چند سال بمواظبت آن سعی بلیغ نموده دیده شد که قلب مانند
پیاله بلورست تابندگی و درخشندگی چنان میدارد که نظرش داده نمیاید و دیده شد که شکل او مانند
پیاله است و همه اسماء الهی و اسماء کیانی از خط جلی منقوش است و فی الحقیقة حقیقی دیگر دارد معلوم نمیشد
گوینده در اینجا کیست مگر آواز کلام بگوش معنوی رسید که این هیئت اصلی قلب است که منقلب میشود بین

نعوذ باللہ این خود رای بدین درجہ میرساند العزیز مطلقاً پندار در ہیچ طریقہ نسبت و حکم جواز بلبسے جابات
نمیشود و تحقیقات شیئی دیگر است و پندار کہ از اوصاف رذایل است دیگر است و علم حقایق و معارف
قاطبتاً برلبسے دور کردن اوصاف رذایل است تو ناحق پراگندگی دماغ خود میسازی و چند اصطلاحات
نام آوران و نام آوران فیض رسان ضبط نموده و یاد کرده روبروے خلایق بیان مینمائی و میگوئی کہ
از فلان فلان طریقہ اجازت میدارم خود را مشہور میسازی قبول میسازم صرف تقریر لسانی است
نہ اصولی و عملی است و از انتباه کردن ہیچ ان زہر محوره و ندان را تیز مکن و کار پاکان از لبس دقیق است
کما قال شیخ العرفا مولانا حافظ شیرازی رحمۃ اللہ علیہ **بیت** ہزار نکتہ باریک تر ز مو اینجا است
نہ ہر کہ سر بتراشد قلندری داند العزیز از ہیچ چند اسرار جامع کہ اصولیان ارباب حقایق و عارفان معارف
دقایق را العلوم المعرفت کر اران کشف حاصل مے آید از ان اسرار اطلاعی میدہم تا کہ شوق و ذوق برائے
تحصیل کردن کنہیات آن اسرار کہ کشف حاصل آید و صحبت ... حاصل نماید **الیضاً من الاسرار**
چون طالب صادق بملازمت مرشد کامل تزکیہ نفس و ادب کند بعد ہ سر الکلمہ لا الہ با لیا عزلت و خلوة
بجا آورد و با نوار و اسرار ملکوت مشرف شد حق تعالی او را دولت کشف ارواح کرامت گرداند چون خواہد کہ با روح
پیری یا ولی یا مومنی متکلم شود و از و فیض کبر دباید کہ سہ روز چہارشنبہ و پنجشنبہ و جمعہ روزہ دارد چون شب
شنبہ در آید بعد از نماز خفتن غسل کند و جامہ پاک بپوشد و درین سہ روز با کسے متکلم نشود و تلاوت و ذکر مشغول
باشد و لعبادت مشغول باشد شب شنبہ چون ثلث شب بگذرد دو رکعت نماز از برائے روح ولی بخواند و در
ہر رکعت بعد از فاتحہ آیۃ الکرسی یکبار و الہاکم سہ بار و اخلاص پانزده بار بعد از سلام سر بسجدہ نہد و صد بار بگوید یا
پس سر از سجدہ بر دارد و بر روح آن بزرگوار چیزے طعام و آب و اگر تواند شیر و شیرینی و درم و دینار فقرا صدقہ
بدہد پس برخیزد و با کس متکلم نشود و بر سر قبر آن بزرگوار برسد پیش قبر برابر روان صاحب قبر پشت بقبلہ
دو دست بندد و سلام گوید فاتحہ و آیۃ الکرسی یکبار و اخلاص پانزده بار بخواند پس بنشیند متصل قبر او و سورہ یس
بخواند چون در آیہ قال یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی رسد چند بار تکرار کند پس سورہ تمام کند و ہزار بار بگوید
یا حی یا قیوم پس سر خود متصل قبر کند و بگوید یا عباد اللہ اغیثونی و اگر موفی بحق بنبیکم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

موسی کلیم الله ویحق عیسی روح الله ویحق یونس نجیح الله ویحق اسمٰعیل ذبیح الله یا قومنا اجیبوا داعی

الله وامنوا بہ یا عباد الله این بگوید ومنتظر باشد وگوش وہوش متصل قبر بدارد تاگاه آواز حزین مثل آواز درون

قبر بشنود باید که با وی متکلم شود وہیچ سخن بگوید بعد از جواب آن سورهٔ ملک بخواند وبازگردد واین سر کسی نگوید

تا ترقی درجه او شود **ایضاً من اسرار الرویۃ النبی صلی الله علیه وآله وسلم** مرویست

از کبار مشایخ رحمهم الله چون طالب صادق خواہد که جمال باکمال حضرت رسالت پناہی علیه الصلوۃ والسلام

را در خواب بیند باید که یک ہفته روزه بدارد وجامهٔ پاک بپوشد وآغاز از شنبه یا دوشنبه کند وہر شبی دو رکعت

نماز کند ودر ہر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار وسورهٔ اخلاص پانزده بار بخواند بعد از سلام ہزار بار بگوید

اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وحبیبک ونبیک وعلی آله وبارک وسلم وبا وضو در فراش بخسپد فانه یری النبی صلی الله علیه وسلم

فی المنام **ایضاً وله** مرویست دوگانه نماز برای رویت النبی صلی الله علیه وآله وسلم در ہر شب جمعه مواظبت

کرده تا ہفت جمعات الله تعالی بار لود ونا اسبد اہد شد واز حضور تمامی صحابه واولیا وبزرگان حاصل خواہد کرد

طریقه آن به بخصوصه اسوده اند ہر که تیم شب باطہارت نفل وافطار او تشبیر وبرنج کند وبعد از عشا قبل از خفتن

غسل کند ولباس سفید بپوشد وعطر وغیره بر جسد بمالد وگل وغیره نزد خود بدارد ومکان بہتر وخالی

باید وبخور وعود بتی سوخته وروشن کند ودوگانه نماز بدین نیت بکند نویت ان اصلی لله تعالیٰ رکعتی صلوۃ

الاسرار محمدی متوجہا الی جہة الکعبة الشریفة الله اکبر بعد از فاتحه لا اله الا الله ہزار بخواند در رکعت اول دوم

بعد از فاتحه محمد رسول الله ہزار بار بخواند وبعد از ان فاتحه بخدمت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم ثواب

روزه ودوگانه پیش کند بعد از ان سر بسجده نہاده واین عبارت گفته بخسپد وآن عبارت این است روضه محمد

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نگذارم تا کند حاجت ملار دا او ہر چه بیند در خواب آنرا یاد دارد

ایضاً در طریقه چشتیان **صلوۃ کن فیکون** برای حصول مرادات وحاجات وحل مشکلات تریاق مجربات

نیم شب بجا آورده باشند شب چہارشنبه وشب پنجشنبه وشب جمعه دو رکعت نماز بخواند ودر ہر رکعت بعد از

فاتحه صد بار سورهٔ اخلاص بخواند بعد از سلام صد بار این عبارت بخواند ای آسان کننده دشوارہا وای

روشن کننده تاریکیہا وصد بار استغفار وصد بار درود شریف بعد از ان ہر حاجت باشد از حق تعالی بخواہد

من سر الرویة النبی صلی الله علیه وآله وسلم

من سر الرویة النبی صلی الله علیه وسلم

صلوۃ کن فیکون

بشب سیوم آنتین خود را در کردن انداخته گریه وزاری نماید انشاء الله تعالی تیر مراد بهدف خواهد رسید الیضاً من الاسرار چون طالب صادق خواهد که ملایک کراماً کاتبین با او متکلم شوند و دیدہ کارے او را یاری و تحیہ فایده او باشد بران دلالت نماید که وقت صبح غسل کند و جامه پاک پوشد و خود را معطر کند و سوره اذا السماء انفطرت هفت بار بخواند و هفت بار صلوة یاض بعده انگشتان دست راست بر کتف راست بدارد و انگشتان دست چپ بر کتف چپ بدارد و السلام علیکم یا عباد الله الصالحین و رسل الله علی المومنین و ملایکة الکاتبین الکریمین اعینونی بالبر فان یا مرکم بالبر والاحسان و احسنوا الی فان الله یحب المحسنین و اغیثونی فی الحوایج فانی لا اعلم شیئاً و انتم عالمون بعلم الله بحق جعلکم ایاتی خذوا بیدی بحق خلافة محمد و آله النبیه النبیه با و متکلم شوند و در حوایج اعانت نماید و ناصر و حافظ باشند الیضاً من الاسرار چون طالب صادق خواهد که صلاح کار خود دریابد و مهم او بکفایت رسد باید که وقت خفتن وضو کند و تحیت وضو بگذارد و خود را معطر کند و بر فراش پاک و بابر خاک بنشیند سوره یس والشمس واللیل والتین هر یکے با تسمیه بخواند پاس ... تحت صورت حال او باشد آینده بیاید و بگوید یا آوازی بشنود یا در خواب کیفیت او تمام ارب کند بعده سر را بکلمه لا اله بچون کسے خواهد که احوال درماندگی کار خود معلوم کند و کیفیت خود را دریابد و کار او هم بلتباسید بایدنه ... حب ادیه صد رکعت نماز به پنجاه سلام بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار بخواند چون خلق خفته باشند چراغ طرف دست چپ نزدیک مصلی نهد چون پنجاه رکعت تمام شود در چراغ نظر کند و به بیند ناگاه از غیب در چراغ پیدا شود و آنچه کیفیت او باشد معلوم کند و بر خیزد دلالت نماید و هر دو غرض او حاصل شود و منه الیضاً من الاسرار برای قضاء حاجات باید که دو گانه به نیت هدیه رسول بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی هفت بار و سوره اخلاص چهل بار بخواند بعد از سلام در سجده رود و بگوید یا رسول الثقلین و یا جد الحسن والحسین و یا محبوب الحسنین و یا محب الشیخین والد دلی فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات امین بعده سر برهم دارد و یازده قدم طرف کعبة الله سپرد دو قدم راست بر قدم چپ نهد و بگوید یا رسول الله یا حبیب الله اغثنی اغثنی اغثنی بعده یازده بار درود و یازده بار فاتحه و یازده بار اخلاص و یازده بار آیة الکرسی و یازده بار اذا جاء بخواند و بگوید یا محمد یا محمد مصطفی یا عبد الله اغثنی یازده بار بعده حاجت ... سد ... زردد

حاشیه: عمل نامہ ارواح ... / عمل انوار المعرفة / عمل اسرار المعرفة / عمل قضاء الحاجات

و بر مصلی آید امید است که دعا قبول شود **الضّا من الاسرار المغیبه** برای ملاقات ارواح
اولیا و شهدا و آذکار العجایب مذکور است باید که غسل کرده و خوشبوی مالیده در شب جمعه بر قبر رفته دوگانه
بروح آن بزرگ خوانده درود یکصد مرتبه خوانده بعده این دعا را یکهزار بخواند اگر همانجا ملاقات شد بهتر
الا نه چون از انجا برخواسته جای دیگر برود آنجا ملاقات شود تا اکثر ملاقات همانجا بر قبر نشسته میشود
اگر روز اول شود بهتر و الا تا شب سیوم البته ملاقات میشود بیشک و بی شبه هر چه داند بگوید زود بمقصود رسد دعای
مذکور این است بسم الله الرحمن الرحیم احضر دافی القبور ارواح اولیاء فلان یا حی یا قیوم وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو **من اصحاب الورد** از بزرگان دین و صاحب ورد این اسما
چنین فرموده اند هر که خواهد صاحب صدق و یقین گردد و از عالم غیب انواع فتوحات ظاهری و باطنی
متواتر بوی رسد و نازل گردد باید که هر روز بعد از فراغ فرض الصبح یکهزار بار این اسما را باین نوع
بخواند یا الله یا هو عدد این اسما نود و نه است موافق نود و نه اسم باری تعالی و تقدس و شیخ مغرب
رحمة الله علیه فرموده اند هر که تمام شب با طهارت پاک رود نود و نه بار این اسما بگوید مستجاب الدعوات
گردد و چشمهای معرفت از دل وی بر زند و از علم لدنی نصیب وا گر این دو اسم را با نام خود عدد نهد و
بدستور یکه مثال نموده میشود در مخمس درج کرده با خود وارد مقبول القول گردد انتهی کلامه **فائده العزیز**
لله الحمد والمنه حسب درخواست و طلب شائقین و ذوق العزیز مشرب و روش هر طریقه مع عبادات
ظاهری و باطنی سه چهار صد بیان به تحقیقات و تدقیقات آن رسانیده شد تا که العزیز و سالکان بی تمیز را
آگاهی حاصل آید و هم بر معتقدات متعلقه را که صاحب نسبت هر سلسله باشند بدانند و بفهمند که ازین دائره
خارج گشتن و بدون آن روی ناظوره مقصود تصفیه بوقوع نخواهد رسید و فرق درمیان محقق و مقلد
همین است و اسباب شکم پروری دیگر است و اسباب معارفت و مکاشفت بر کنت و معامله الصالی
لمطلوب علیحده است و ترکیب اد الطرق همو نسبت العزیز نکات دیگر در هر معدن و فواید مندرج
اند که صاحبان مکاشفه حضوری هر سلسله را آئینه است برای زیادتی عشق معنوی
سلوک را رهبر کامل است برای هدایت نمودن علم لدنی اگر بخوبی خاطر در هر معدن مع فواید

سخن از اسرار المغیبه

سخن از اصحاب الورد

نظری نموده مطالعه فرمای لذتی خواهد چشید و اگر معترض جانب عناد قدم نهاد و جهت وجهی سازد
انشاء الله تعالی جواب آن فی الفور حاصل آید و هم تابع بد ظنی گشته طعن و تشنیع نماید عیب نیست چرا که
عادت بشری براین است مضایقه نباشد درست نمایند اگر نه توانند از ذیل کرم ساتر العیب باشند
العفو عند کرام الناس مقبول العجز بیز احوال چند گروه بر تو بیان نموده متوجه بخاتمه گشته نبوت
سلاسل خود و چند شجرات گذارش کرده آید تا که از این وسیله خاتمه پیران بالخیر گردد ابتدا از گروه اویسیه
می سازم و حصول روش اویسیه در خاتمه انشاء الله تعالی بیان کرده آید **گروه اویسیه** صاحب سلسله

گروه اویسیه

اویسیه آن غواث بحر لامکانی آن عیاش مسند لوا رحمانی آن شاهد شهود غیبی اعنی خواجه اویس قرنی
رضی الله عنه مناقب او این بس باشد که در حق ایشان خاتم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
چنین فرموده اند ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم
بعضی میگویند از این بیاض برص است که مقدار دینار داغ برص بود اما تحصیل این بیاض نوری و
روشنی مراد باشد و فی روایة ان رجلا یأتیکم من الیمن یقال له اویس فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم
او فرد بود در یمن مادری ضعیفه عاجزه داشت تمام روز و شب بخدمت او مشغول بودی از این
جهت بحضرت رسالت پناهی او را آمدن میسر نشد اما از راه باطنی از روحانیت رسالت پناهی علیه الصلوة
والسلام فیض یافت و بالهام غیبی سو بدیش. فاعلم ایها العزیز بعضی بندگان حق تعالی چنین باشند که
حب الله تعالی از بطون ایشان سرزده باشد. خود طلب او جانب و بام باشند و باعتبار ظاهر شخصی و مرشدی
بیدا نه که مقصد ایشان را هبر باشد پس حق تعالی تو است خواجه خضر علیه السلام یا به روحانیت رسالت
پناهی علیه الصلوة والسلام یا به روحانیت ولی من اولیاء الله ایشان را فیض رساند و راه طریقت بر ایشان
منکشف گرداند و با خود آشنا دارد زانی وارد چنین کسان را در اصطلاح قوم صوفیه اویسیه میگویند اما این
نادر باشد النادر کالمعدوم **و در بیان گروه بخاریه** صاحب سلسله قدوة المحققین قطب العالمین

گروه بخاریه

محقق المحدثین قرة العین رسول ثلثة کبد البتول نذ الولدنیه من الروضة المحمدیه والمخاطب بخطاب
مخصوص من حضرة [illegible] الحق والحقیقة والملة والدین ابی عبد الله

عن احمد حسین البخاری رضی الله عنه ایشان صحبت جماعت عالیه بوده‌اند و ملازم فرقهٔ ناجیه از مشائخ
کبار و علماء عظام قریب چهل و چهار صد از همه خرقهٔ خلافت و اجازت یافتند کشف و کرامت و خرق
عادات بسیار داشت نسبت ارادت و خلافت ایشان بسهروردیه مستحکم است زیرا که ایشان مرید و خلیفه
بندگی شیخ رکن الدین اند و ایشان از والد خود شیخ صدر الدین و ایشان از والد خود شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی و ایشان از شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه و عنهم اجمعین کسی فی الحقیقت
ایشان سهروردیه اند اما باعتبار خرقه و سیادت که از پدر خود و جد خود یافت من هذا الوجه ابا و جدا یعنی و
هو من ابیه و من ابیه و هو من ابیه الی ان یصل الی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه منسوب بخاریهم
اند زیرا که مولد و مسکن آبا و اجداد ایشان بخارا است پس کسیکه مرید ایشان شد و نسبت ساداتی را اختیار
کرد از روی ارادت و از روحانیت ایشان فیض یافت و معتقد شد آنرا بخاریه می نامند مشرب و مذهب
اهل سلسله بخاریه که متقدمین بوده‌اند عین مذهب و مشرب سلسله سهروردیه است انتهی **در بیان سلسله**
قلندریه سلسله مذکور از سلسله چشتیه بر خواسته است اصحاب ان سلسله سوختهٔ محبت ازلی آن
ساختهٔ مودت لم یزلی آن سر حلقهٔ عاشقان سرمست آن سر دفتر الهام روز الست آن پیشوای
قافلهٔ سکاری آن رهنمای مرحلهٔ جباری آمر شد عشاق شفقت شعاری خواجه محمد قلندر بخاری
نور الله مضجعه و تجلی سره خواهی بود از بحار معرفت جمیع ابحر محبت و سایه قدم مودت را غوطی
کرده بود و دُر یتیم را دست آورده و بدان دُر یتیم فخر بر ثقلین داشت و با وجود چنین سیر الی الله غلبه
بود و نعره‌ها من عزیزی شیر دهی مولانا شیخ سعد الدین از حال او چنین خبر داد **بیت**

بجست آخری وارد به سعد الدین سخن پایان	همه دلشسته مستغنی و در راه جهان باقی

و در لسان در بار ایشان معنی الحق ینطق علی لسان اولیاء هو الود **آورده اند** که حاکمی بود
در شهر بجابت شجاع و دلیر که کسی پیش او ندیده بود اما ظالم بود و مردمان شهر از و تنگ بودند تا در وقتی
خواجه حسبةً لله برای شفاعت خلق در خانهٔ او رفتند و امر معروف کردند او را با دب پیش آمده بود تا
آخر الامر مربی دولت بود بتقریبی این سخن گفت که من مرید کسی ام که او را در جماعت خود آورده است

وآن بخطاب مشیر مستطاب سرفرازند فی الحال از زبان خواجه این سخن برآمد که تا این زمان شیر بودی اکنون سگ شدی
شدی آورده اند که در مدت یسیر اثر آن سخن مبارک ظاهر شد هر جا که در جنگ رفتی شکست خوردی و خوار شدی
تا آخر الامر ناموس رفت و دولت هم رفت در مدت [illegible] تلف شد نعوذ بالله من غضب اولیائه و مذهب
اهل سلسلهٔ قلندریه که اهل عشق و محبت اند آنست که همیشه متوکل و مجرد باشند سفر و حضر خلوت و جلوت نزد ایشان مساوی
باشد و نصیب ایشان از دنیا این مقدار باشد قوت ما وجد و لباس ما ستر و مسکنه حیث ادرک و از عبادت
ظاهری بر فرائض با آداب و صوم رمضان اکتفا کنند در زکوة و حج فارغ اند و از عبادت باطنی با توجه تام بذکر
روحی که جاذبهٔ تامه اوست و مقصد حضور همیشه ذاکر باشند ذکر لسانی نزد ایشان دو چیز است یکی غفلت
از ذکر مقدار یک لحظه دوم میل بطعام اخروی کردن و میل بدنیا کردن نزد ایشان از صغائر است زیرا که
فانی است اگر مباد البشریت محبت دار فانی خطره خطور کند در مباحات دنیا و زیادت بر قدر حاجت
بر حلم تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم و ندخلکم مدخلا کریما مغفور داند و مدخلا کریما نزد ایشان جنت
شهود است و نیز طاعت و ورد تلاوت قرآن ندارند زیرا که همیشه در قلق و سخط اند و ورد ایشان جز
خون خوردن و جگر پالودن هیچ نیست دیگر ایشان اگرچه در اصول عشق و محبت اهل تمکین اند اما در
سطوت تجلیات جلال و جمال در غایت تلوین و دیگر همیشه تشنه لب اند نعره هل من مزید میزنند
ایها المحب آنچه مبین شد درین باب تفصیل سلسلهٔ مشایخ رحمهم الله تعالی که عدد آن بیست یک اند چهارده
ازان در رنگ اصول و هفت در رنگ فروع اما درین زمان همه سلسلها مندرج اند درین شش سلسلها دو
اصول یکی سهروردیه دوم چشتیه و چهار ازان فروع قادریه و شطاریه و نجاریه و نقشبندیه رحمهم الله تعالی
همه اهل حق بودند و اهل دین متابعان ایشان در قول و فعل به رنگ صدف درین زمان که زمانه انحطاط
است کم مے نمایند و نادر باشند مگر آن جماعتی رضی الله عنهم و رضوا عنه که قوام عالم بدانست اما ایشان
همه مخفی مے باشند انتهی کلامه فائده العزیز چون دانستی که حقیقت سلاسل را و اصول و فروع
آنرا اگر چیزیکه سابق از شرح جامع جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه آگاهی داده بودم از آنمیان که
مشهور اند درین اوطان و آنکه درین اوطان نیستند قدرے از تواد شان بیان کرده شد خلاصه آنها

اینکہ اینہمہ شیوخات اند در اصطلاح کردہ میگویند باکدیگر پیچیدہ اند وجود اوشان خارج ازین خانوادہ نا
یافتہ نمیشود و فرق فی العرف است وتمیز از علم و مطالعہ کتبهای معتبرہ هویدا میشود چنانچہ در این فن کشف
محجوب وطبقات صوفیہ ونفحات الانس وطبقات شیخ عبد الوہاب شعرانی رضی اللہ عنہ ورحمۃ اللہ علیہ وہمعات
شاہ ولی اللہ محدث رحمۃ اللہ علیہ وسفینۃ الاولیاء وغیرہم ظاہر میگردد وحاجت ایراد آن ضرور نیست
اگر بغور دریافت نمایند معلوم میشود کہ ارباب سلوک طالبان سالک السلوک را حفاظت و پرورش از انتہا
علم لدنی کہ علت غائی النا نست تعلیم ساختہ اند و مینمایند والکسان کہ از قوۃ علم لدنی عاجز از معاملات
شعور گشتہ اسباب بی شعور عار آمادہ میشوند آرے چون نشوند کہ متروک الواسط نشدہ اند و چیزیکہ
از واسطہ حاصل شدہ و النعمتی است انسنعم حقیقی الکاشتہ اند وازوساطت سلاسل قدیمیہ اسباب تصفیہ نسبت
آوردہ اند آنرا آنکار امینمایند وخود را مشہور بنام مرشد خود میگرداند العزیز طوریکہ قدیم است بهتر
واحوال صاحب سلوک هرسلسلہ تا شمس بین الناس متجلی است بصحبت آن نسبت مجلس مدا کلام نیست چنانچہ
فرق بین المعروف والمجهول است ونزد درویشان باصفا وصفاکیشان صداقت انتمان نسبت قدیم را اکسیر اعظم
میگویند واعتبار جدیدے نیا مدوکسیکہ تقلید شیخ نیاز امتروک ساختہ نزد خود یقین کند کہ طریقہ ما افضل ترین
طریقہا است واین روے منطوی در دیگر طریقہا میگردد و زبان دیگران را در طعن کشادہ گرداند نیست
گویا فتنہ وفساد را بیدار ساختن است و در معنی ایں حدیث شریف الفتنۃ نائمۃ لعن اللہ علی من ایقظها
داخل شد نیست عیاذاً باللہ این روش پسندیدہ ارباب مهذبان نبست چنانچہ مسموع است در این
آنست مرحومہ مغفورہ چہاردہ خانوادہ اند یانزدہ خانوادہ لنفسہ اختراع نمودہ بود اتحاد جہان وجہانیان
نکردید بلکہ نظر انداز ہمہ خلایق شد وگروہا نیز بانہ سابق بودند تا اینوقت موجود ہستند وآن کردہ خروج از چہار دہ
خانوادہ نیستند یا از سہروردیان باشند ویا از عجمیہ و باقی درویشان خانوادہای دیگر در اینجا نیستند وگروہای اوشان
معروف الاسم ومعدوم الجسم اند الغرض در مقام درویشی بسیار ہوش باید دبی استدراک کلام کردن زیب
سخن نیست بلکہ کمال قباحت ونقصان نیست وطریقہ اویسی از بس بہتر است بی او کنشود کار دو عالم نشود
چنانچہ یکان بار پیر تربیت ہیچمدان علیہ الرحمۃ والغفران بوقت دادن درس شفاء قاضی عیاض رضی اللہ عنہ بموضعی کہ

تشریح اسماء مبارک ختمی مآب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم است ارشاد فرمودند و در خواندن اسماء الہی ثواب عظیم
است و ہمین حال اسماء حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ فرق نیست در خواندن آن اسماء و این
اسماء باز ارشاد فرمودند در آن سخن باید فہمید کہ شیخ بمنزل طبیب است و طبیب برای دفع مرض مریض حکم استعمال
ادویہ میکند و می بیند کہ کدام دوائی کہ دافع مرض بیمار می آید و مواظبت کردن دوای کہ مریض را
می پرسد چہ چیز از دوا و تخفیف شدہ است و مریض التماس میسازد کہ در فلان فلان چیز الان سکون
می یابم و باز می پرسد کہ در اینوقت بکدام غذا طبیعت تو رغبت میسازد و خواہش میکند بہ آن موجب
حکم استعمال میدہد حال شیخ کامل از آن صور قسمست چرا کہ فراست شیخ کامل منظر بہ نور اللہ است و حکم
مواظبت اسماء الہی میدہد بعد از آن میپرسد کہ از مشق کردن اسماء الہی بکدام اسم فرحت بقلب تو میرسد
سالک آن مشق را عرض میکند کہ از آن اسم مارا فرحت و بہجت بی پایان حاصل می آید و پیر باید از حد زیادہ
خواندہ باشی و آن اسم بسیار تاثیر میدہد و باز فرمودند در این چہ اہمیت است قیاس کردید عرض کردہ شد
نہ ارشاد فرمودند این اصول کلام است کہ راحت روح از آن اسم است کہ در نتیجہ راحت از آن اسم پیدا شدہ
است سند حل حال او میگردد و آن مشقت کہ بروی میگذرد در مواظبت آن معلوم نمیشود و تخفی را اسطاقا می
پندارد چرا کہ از مواظبت آن اثر ربط کامل بطبعت حاصل شدہ است از راحت میشود و در این صورت
مظہرات آن اسم بر وی ظاہر میگردند سالک در آنوقت مانند آئینہ میشود و عکوسات آن اسم مع نظا
ہرات در آن متجلی شدن میگردد و در دیدن الصور نہایت مختلف الالوان شوقی و ذوقی و الفتی
تقلیب را پیدا میشود و از دیدنش ترقی درجات و انکشاف معانی مغلقات حاصل آید و از عدم دیدنش
ازلیں وبال بگذرد الحاصل دیدن عکوس در آئینہ طبیعت دلالت بہ ہیچ است بر آن کہ از اوصاف
حیوانی در گذشتہ است و طے طریقہ ما سوی اللہ من وجہہ بظہور رسیدہ است و وقتیکہ آن ورزش
ترقی یابد ہمہ عالم بذریعہ او دیدن می آید و حقیقت ہمہ عالم قرین یکدیگر اند در آن آئینہ تابندگی
میسازند و فنا فی الشیخ و فنا فی الرسول و فنا فی اللہ حاصل آید و حصول این مقدمات بانواع است
و انحصار بر آئینہ طبیعت است انتہی ارشادہ العزیز کدام کس را ہست کہ استفادہ ازین را دریافتہ باشد

موافق حوصلهٔ خود چنانچه جناب عموی اسوة العلماء المتاخرین زبدة علماء المفسرین والمحدثین خلاصهٔ ارباب
محققین و مکاشفین السید عبد اللطیف فی العرف شاه محی الدین قادری ویلوری المتوفی فی المدینه طیبه
طاب الله سراه منوره و جعل الجنة مثواه برحمته در آخر خاتمه جواهر السلوک چنین تحریر فرمایند باید دانست
که صاحب نسبت اویسیه را به نسبت آن ارواح ربطی خاص پیدا میشود که در جوهر روح این کس ممتزج
باشد لیقظ در رویا درینجا فرق ندارد اما چون این کس بخواب میرود و حواس ظاهره از اشغال خویش
استراحت مے یابند و فی الجمله خلاصی از احکام طبیعت میباید همان صورت مکنون خاطر وی بروی
کار مے آید و التفات مقصود میگردد بدان جانب وازینجا چیزهاے شگرف و معاملهاے رنگین ظاهر
مے شود بالجمله از ثمرات نسبت اویسیه هر قسم که باشد رویت واقعات و مبشرات است و آنکه مردمان در
خواب براے او دلائل عظمت و شرف بینند و او را قبول کنند و در مضیق و شدت او نصرتی از غیب
حاصل شود و غالبا در معاش خود تائید غیبی مے بیند و آنانکه بے پیر ظاهر بطریقه قوم مشغول مے شوند
و جذبی بهم مے یابند و در عین هجوم اسباب غفلت انجذاب خاطر از ایشان سر زند غالبا از مناسبت
ارواح خالی نیستند متصل دانند یا ندانند و **ایضاً** و در ملت مصطفیه خصوصا درین سه دوازده هیچ کس مثل این
دو بزرگ از جهت خوارق عادات مشهورتر نیست و این معنی مقتضی آنست که توجه عالم غیب را بسوی
خود مشیح بایشان بیند بالجمله این اسباب مقتضی آن شدند که امروز اگر کسے را مناسبتی بروح خاص پیدا شود
و از انجا فیض بردارد غالبا بیرون نیست به نسبت حضرة امیر المومنین علی کرم الله وجهه یا به نسبت حضرة
غوث جیلانی و آنانکه مناسبت بسائر ارواح دارند باعث بر خصوصیت آن اسباب طاریه شده اند مثل
آنکه وے محبت آن بزرگ بسیار دارد میرود این معنی سلسله جنبان از جهت تابل کشته است و آن
بزرگ را همت قویه بوده است در ترتیب منتسبان خود و آن همت هنوز در روح وی باقی است انتهی
العزیز چنیکه جناب پیر تربیت من منور الله مرجعه ارشاد فرمودند در تقریر حضرة عمو لیجا رحمة الله علیه
مباینت و مخالفت بامعنے نمیدارد هر دو متحد المعنی اند و ایحصول طالقیه دو صورت یکی مجاز او دیگر
حقیقتا مجاز اعبارة از آنست که اسم باری تعالی عز شانه را مظهرات اند در عالم غیب عبارة از ان ملائکه

است و بعالم اجسام نبی و ولی اند همو مظہر آن اسم کہ فیضان مقدرہ آن اسم از ذریعہ پرستہ بر قلب سالک
تابندگی و درخشندگی بجلوہ مے آرد و در عینی و الفتے کہ مناسبت آن اسم بحسب قابلیت معلوم خود مربوط است
مع شیخ سید ہد و در بعض حقیقتاً بظہور مے آید چنانچہ اسیت کرد یا و صحبت عربیا جلوہ خود بخود ظاہر مے سازد یا نشہ
تخم خود رویا کہ حقیقت خود بخود آشکارا مینماید و در انصورۃ جلوہ ذاتیہ صفاتیہ خود را بر منوی آرد و بولہ
ذاتیہ را بذریعہ محبوب خود بآئینہ فطرۃ محبوب محبوب خود قدرۃ خود را مے بیند و لوح قلب او را محفوظات جدید
نہادہ ہمیشہ از شیونات خود ممتازی میدہد و جلوہ بحبوبہم و بحبوبہ را بجلوہ مے آرد و اینمرتبہ جامعیت است
و حال جامعیت از ذکر کانون مکتب را ظاہر میگردد تا آنکہ کاسب نشود و از ترتیب شیخ کامل مترتب نشود
حقیقت ماہیت او بیست مطلقاً ظاہر نگردد اللہم ارزقنا ہذا المقام بحرمۃ النبی و آلہ و اصحابہ و سلم

معدنِ چہارم فی بیان الرویۃ الربانی و خلاصۃ التوحید و کلمۃ الحقائق الحق

حضرت شیخ شمس الدین رحمۃ اللہ علیہ در مخازن قادریہ می رسید آنکہ رویۃ حق تعالیٰ نزد حضرت
قطب الاقطاب رضی اللہ عنہ بچشم دل در دنیا و بچشم سر در آخرت ثابت و مشہور است نہ نادر است چنانچہ
بعضے جہال معنی عبارۃ ملفوظ قادری اصلا فہم و ادراک نکردہ حجت میکنند و عبارۃ ملفوظ قادری و لقائہم
علی ضربین لقاء فی الدنیا بقلوبہم و اسرارہم و ہونا در اصل معنی عبارۃ اینجا معنی وصال است یعنی وصال
بر دو نوعست یکے وصال بدن است و این وصال کہ بدل میشود اکثر اولیارا ست دوم وصال دل
سر است و این وصال نادر است یعنی چنانچہ تن قالب دل است و دل قالب سر است چون سالک بعد
تزکیہ نفس و تصفیہ دل در دل کشادہ گردد از فناء اول حاصل گردد و این وصال بدل است و درین وصال
اکثر اولیا اند چون سالک درین مقام کامل گشت و او را تجلیہ روح ہم حاصل شود در سر وی ہم کشادہ
گردد از فناء الفنا حاصل شود این وصال بدل و سر است و این نادر است و درین مقام تجلی ذات بےحجاب
حاصل شود و این کنایہ از خود کردہ اند و کیفیت این ہر دو در کشادگی آن ہر دو در چند است گویا کہ دلم
از گوشہ آن معدوم و مفقود است کہ مثال این ہر دو چند است گویا کہ کوکب در کوکب آفتابہا طلوع شدہ اند

حقیقت

معدن چہارم فی بیان الرویۃ الربانی خلاصۃ التوحید و کلمۃ الحقائق ۱۹ ج

وصال بر دو نوعست
وصال بدن
وصال دل
فناء الفنا
وصال دوم

وکرور در کرور ماہتابہا طلوع گشته لہذا اینجا سالک را حلقۂ قطبیۂ عطا شود و ملایک را امر شود که آن سالک را سجده کنید چون سالک درون سرای رود و انوار الٰہی جل جلاله پیش آینه همچون مرجان بی عدد بر موجہای آیند و همچون سحابہا بر بر کہا می فگنند انگاه سالک جمال محبوب حقیقی جل جلاله را بلا کیفیا ه ببیند و در آن مقام حلقۂ قطب الاقطاب موہوب شود و آن سالک در ہمه کارہا مامور شود و ہم ازین جہت سید السادات قطب الاقطاب بندگی سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی الله عنه وارضاه گفتند **بیت** انا قطب اقطاب الوجود حقیقة ۞ علی سایر الاقطاب قولی وحرمتی ۞ فاعطانی المولی اجل ولایة ۞ فلم یعطہا غیری لیوم القیامة ۞ وما قلت حتی قیل لی قل ولا تخف ۞ فقالت لدینا آمن من نقیصة ۞ و معنی عبارت ملفوظ قادری این است و این مقام غایت شیرین و نہایت لطیف است که اینجا خود رفته اند نه آن معنی است مفتریان بیان کرده اند و لقا بمعنی رویة هم آمده است اگر اضافت سوی لفظ الله یا سوی صفات آن خدا تعالی باشد چنانچه در ملفوظ قادری مذکور است القوم ینظرون لقاء الله عز وجل مراد ازین قوم عام اولیا است و مراد از لقا اینجا رویة حق تعالی است معنی این است که این قوم صوفیه که اولیا اند می بینند دیدار خدا تعالی را ازین کلام معلوم میشود که دیدار حق تعالی بچشم دل نزدیک آنحضرت سید ما رضی الله عنه ثابت است و مشہور است نه نادرست و مفتریان چه دانند که رویة حق تعالی چه نوع میشود مثلاً مردم بازاری چه دانند قرب جلیس بادشاه دیدن او بادشاه را و امثال ذلک والضیاء وله وحضرة قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید السادات بندگی حضرت سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی الله عنه وارضاه روشنای چشم سر را در روشنای چشم دل را بدو دریا تشبیه داده اند پس یک دریا التقا خود بر دیگرے یعنی ہمیکند یعنی ہمچنین سالک را بعد کمال وصال ذی الجلال دو دریا انوار عطا شوند **یکے** دریا روشنای چشم سر که باین روشنائی در ذرات کائنات جمال محبوب حقیقی جل وعلا را ببیند **دوم** دریا روشنای چشم دل است که باین روشنائی مخدرات مستورات که در عالم اند و اسرار غیب را و وجه جلال محبوب حقیقی را مشاہده و معاینه کند و درمیان این ہر دو دریا برزخ است و آنرا منفذ گویند چون سالک را آتش عشق و شوق غالب شود این پرده سوخته و دریده شود بعده ہر دو دریا

چندان موجها انوار میزنند که سالک گمان میبرد که بچشم سر خود حق تعالی را میبیند و بحدستی که خدای تعالی
میفرستد بخواستن خود بهر دستها لطفها خود و انجا بزرگی خود را و انوار خواهی خود را سوی دلهای
بندگان خود را تا اقتباس میکنند چیزی را که اقتباس میکنند صورة از صورتها و نسبت بهیچ صورة در آن
جای وار پس آن دریا از روشنائی چشم دل چادر بزرگی آن حق تعالی است که انیت را و ماسوی دیده
شدن آن چادر بزرگی آن حق تعالی را گفتند آویان که همه مشائخان که حاضر بودند این واقعه را
پس خوشحال گردانید ایشان را از خوب بیان کردن آنحضرة سیدنا رضی الله عنه از حال مرید خود و اللسان داد
بعضے از ایشان و پاره پاره کرد جامها خود را و بیرون رفت سوی صحراء و در آنحال که برهنه است و بسیکه
این نوع رویة حق تعالی ثابت کرده باشد نزدیک وے چگونه رویت حق تعالی بچشم دل نادرست باشد و بعضی
جهال مصنفات آنحضرت سیدنا رضی الله عنه را ندیده و معنی ملفوظ قادری فهم نکرده هر چه خوش آید
میگویند و افترا میکنند و راز ذالک آنحضرة قطب الاقطاب سلطان الموحدین الاحباب بندگی حضرة
ابو محمد محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و ارضاه بر وحدة وجود
هستند آن وحدة وجود وجود حقتعالی است چنانچه در ملفوظ خود فرموده لا الارض و لا السماء و لا ساکن
فیهما تحد جهاتهم فیصیر جهة واحدة یعنی این عبارت آنست که زمین است و نه آسمان و نه ساکنست در آن
هر دو حالتیکه جهات ایشان یکجهت اند یعنی او حضرة حق تعالی را جهت نیست او یکجهت است و کسیکه نزد او
وحدة وجود ثابت شده باشد نزدیک او چگونه رویة حق تعالی بچشم دل نادرست باشد بلکه او عیان حق بیند
و ایضا درین باب در ملفوظ فرموده اند هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن کل ذالک هو لا غیر اعتقد ذا
بقلبک و احسن معاشر الخلق بظاهرک معنی این عبارت آنست آنحضرة حق تعالی اول است از مظاهر خود
داو را اولیة نیست و آخر است از جمیع مظاهر خود و او را آن آخریة نیست و ظاهر است بطور مظاهر
خود همه آن اوست اعتقاد کن این را بدل خود و احسان کن یعنی معامله کن گروهان خلق را بظاهر خود
بشریعت خود و سالک چند روز درین مراقبه اگر همین نوع باشد البته سر و علامات عجایب و امانات
غرایب بضوابط احاطة بلا جهات انوار الهی جل جلاله کشف میشوند آنگاه بداند این چه نعمت نام شکر

گردہن شیرین نمیشود مگر بخشیدن کسے کہ نزد او این نوع وحدۃ وجود ثابت باشد پس نزدیک او رویتہ حق تعالی جلوہ بچشم دل نادر باشد بعضے مردان تمام ملفوظ قادری مطالعہ نکرده درین باب رویتہ چند سخنان مالایعنی گفتند آخر الامر کاذب گشتند (ایضاً) در قصیده عینیہ خود ہمہ اشارت وحدۃ وجود و نفی ماسوی اللہ عزوجل بالکلیہ کرده اند و بدین نوع فرموده اند **بیت**

وما الخلق فی التمثال الا کدحیتہ	تصور روحی فیہ شکل مخادع

و معنی این بیت آنست کہ و نیست خلق در مانند نزدیک خالق مگر ہمچون وحیہ کلبی است کہ صورت او مہتر جبرئیل علیہ السلام آمده بود کہ در آن شکل مخادع است حاصل کلام آنکہ حضرت جبرئیل علیہ السلام بیشتر اوقات یعنی اکثر اوقات کہ آمده بود بنزد حضرت سلطان الانبیا والمرسلین محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و علیہم برہمہ اصحاب مخفی بود و ہیچکس او را ندید و بعضے بصورۃ وحیۃ الکلبی آمده بود و اصحاب سید التشتند کہ نزد حضرۃ مصطفی علیہ الصلوۃ والسلام یاران خود را گفتند این مرد کہ نشستہ بود و مہتر جبرئیل بود بصورۃ وحیہ کلبی آمده بود پس قطب الاقطاب سلطان الموحدین ابو محمد محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ خلق را تشبیہہ بہ وحیہ داده اند یعنی چنانچہ وحیہ نبود حضرت مہتر جبرئیل بصورۃ وی آمده بود ہمچنان خلق نیست بلکہ حق بصورۃ خلق خود را نمودار ساختہ است و ہر کہ درین مراقبہ باشد البتہ در نظر او حقیقت اشیا آید و را از ان درین قصیده عینیہ بسیار جائے توحید و وحدۃ الوجود بیان کرده اند چنانچہ فرموده اند **ابیات**

وما الخلق فی التمثال الا کثلجتہ	وانت لہا الماء الذی ہو نابع
فما الثلج تحقیقنا غیر مایتہ	وغیران فی حکم داعۃ الشرایع
ولکن بذوب الثلج یرفع حکمتہ	ویرضع حکم الماء والامر واقع

یعنے این بیت آنست کہ و نیست خلق در مانند مگر ہمچون یخ است و تو مر او را آب اگر روا نیست پس ثلج در تحقیق کردن ما غیر آب خود باشد و آن ہر دو مغایر اند در حکمے کہ خوانند آنرا شرعیتہا ولیکن گداختہ شود حکم او نہاده شود حکم آب و این امر واقع است حاصل کلام آنکہ حضرت قطب الاقطاب

سلطان الاولیا سید عبدالقادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه خلق را تشبیه بثلجه
داده اند یعنی چنانچه در حقیقت آب است بعد گداخته یعنی چون ثلجه بعد گداخته آب شد او را ثلجه نگویند
و همچنین از عروم صفات بشریه بالکلیه دور دور فنا الفنا اطمینان یافت و صفات الله در وی
مسلم اثر کردند لاجرم او همچون انا الحق گویدا تا بعد تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح بمجاهدات و
ریاضات و اذکار خفیات و همیات و جلیات و اذکار ناسوتیه و ملکوتیه و جبروتیه و لاهوتیه و مراقبات
توحید و مشاهدات تفریدیه و معانیات صفات قدسیه این نعمت توحید حاصل آید و در مقام احاطه ز دی
نماید و هر کرا در میان اقطاب و اولیا احباب و ابدال و اوتاد توحید کامل باشد مرتبه او فایق است
معلوم است که هیچ ولی و هیچ قطب این نوع توحید بیان نکرده است چنانچه بعضی موحدان انا الحق گفته
است درین دوئی باقیست که مفید مظهر کرده و غیر متکلم نزد او حق نیست و بعضی موحدان لیس فی جبتی
ما سوی الله گفت و درین دوی باقی است که جبه و متکلم یک نیست و بعضی موحدان سبحانی ما اعظم
شانی گفت و درین کلام دوئی باقی است که شان و متکلم یک نیست و بعضی موحدان قم باذنی گفت
و درین کلام دوئی است این خود مخفی نیست و بعضی موحدان گفت هو فی الخلق کالطیب فی الورد
و درین کلام دوئی تام است که طیب بالکلیه غیر ورد است و همچون اکثر موحدان گفته اند اما هیچ کس
توحید که خالص که در و شرک خفی اصلا نباشد نگفت مگر حضرت سلطان الموحدین سید عبدالقادر الحسنی
الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه تشبیه خلق با ثلجه دادند که در میان ثلجه و آب هیچ فرق نیست
هر دو یک اند و کسی را که این اکمل مقامات و افضل حالات از توحید باشند نزدیک وی رویة حق تعالی
بچشم دل چگونه نادر باشد و چنانچه رویة حق تعالی بچشم دل در دنیا نزدیک حضرت قطب الاقطاب سلطان
الاولیا الاحباب سید ابو محمد سید عبدالقادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه ثابت و مشهور
است همچنان نزدیک متکلمین رویة حق تعالی بچشم دل ثابت و مشهور است و حضرت قطب الاقطاب سید
رضی الله عنه جمال حق تعالی را دیده رویة آن حق تعالی ثابت کردند و علما علم کلام حق تعالی را ندیده
ثابت کردند و میگویند که رویة حق تعالی در دنیا بچشم دل و در آخرة بچشم سر جایز است عقلا و اجبت

مستعا و معتزله وجهمیه و بهوبیه و زیدیه فلاسفه و خوارج میگویند رویه حق تعالی بچشم سر در آخره جایز نیست
که در رویه مقابل از طباع مرئی لازم آید و آن خدا تعالی منزه است ازین هر دو چیز و این آیات قاطع
و حدیث ساطع در کتبها علم چنانچه عقیده حافظیه و شرح عقاید نسفیه و طوالع و شرح اصبهانی و شرح
مقاصد و شرح مواقف و شرح تجرید قدیم باشد یا جدید باشد و غیرها مسطور اند و رویه حق تعالی کراز احوال
حیدریه و از اقوال قادریه ثابت شده است کیفیات آن بالا رفته است در بیان سیر الی الله تعالے
بدانکه سیر الی الله سالک را کما هو دست ندهد مگر تا آنکه تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلی روح نکند بریاضت
تام و مجاهده تمام بدانکه سیر فی الله نزدیک اهل تصوف عبارة از انست که سالک چندانی ذکر برود
که تمام صفات و اسامی و افعال حق حق در سیر خود بیارد بسیار آنکه نهایت ندارد و تازه باشد بهمین
کار و بهمین دم بود **بیت** از صفات تو آنچه در سر ماست ۔ کمتر از قطره ز حد دریاست ٭
نزدیک اهل وحدت عبارة از انست که سالک بعد سیر الی الله تعالی است و انست که وجود یکی
است و آن وجود خدا تعالے چند ان دیگر سیر کند که تماست جواهر اشیا را کما هی بداند و به بیند بلکه
دران وقت حالتے پیدا آید که سالک چنان بیند که در همه اشیا خود مخلوق است دیگر نیست این
مقام جمع الجمع است در هزاران و در لکوک یکے ولی درین سیر شد همچون قطب الاقطاب سلطان الاولیا
الاحباب سید السادات سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی الله عنه وارضاه درینمقام رسیده گفت
بیت تخلقت بالتحقیق فی کل صورة ؛ ففی کل شیٔ من جمال واقع ؛ معنی آنست که مخلوق
شده ام براستی در هر صورة پس در هر چیز از جمال من انوار لوامع و در هر مرید یکه درین معنی مراقبه
تمام دارد البته انوار آن رضے الله عنه در نفس همچون موجها دریا میباید بلکه انحضرت سلطان
الاولیا رضی الله عنه وعنهم ازین مقام بیشتر شد گفت **بیت** وجودی سرٌ فی سر الحقیقة
همه تیتی فاقت علی کل رتبتی ؛ چون وجود سرایت کرد در سر سر حقیقت پس مرتبه من فائق گشت بر
هر مرتبه هر ولی و هر قطب چون درینمقام قرار و اطمینان یافته در ثنائے مولای خود داده گفت ٭

بیت فاعطانی المولی اجل ولایته قلم لیعطیها غیری لیوم القیمته ٭

یعنی پس داد مرا مولائی من بزرگترین ولایته را پس نداد ان ولایت را غیر مرا تا روز قیامت درین گفتار
خود نمائی اصلا نیست که سالک درین مقام هرگز نمیرسد مگر بعد فنا هستی و آئینه و سرمایه خود و خود نمائی مقتضی
آئینه و هستی و بشریة است اما درین مقام سالک مامور میشود چنانچه گفته اند بیت وما حلة حسنی قیل لی
قل و لا تخف ٭ فانت لدینا آمن من تقیضیة ٭ یعنی گفتیم من هیچ چیز را تا گفته شده مرا که تو نزد یک
ما مون هستی و این مقام غایت مقامات است هیچ ولی و هیچ قطب جز ان رضی الله عنه اینجا نرسیده و نخواهد
رسد و اهل تصوف میگویند که در سیر الی الله منزل نیست از بهر انکه الی بخدای تعالی راه نیست که ذات خدای
تعالی نامحدود و نامتناهی است اول و آخر ندارد و فوق و تحت و یمین و یسار و قبل و بعد یعنی جهات ندارد
نور است الله حی سمیع بصیر علیم قدیم قدیر مرید خالق و غیر ان جمیع صفات بجز حیات است بی پایان
بیکران حقیقة هیچ ذره از ذرات موجود نیست که خدا تعالی بدو محیط نیست و از ان آگاه نیست کما قال الله
الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیئ محیط بر کل اشیاء که ان الله قد احاط بکل شیئ علیما انا که درین
قرب رسیده اند و ازین با خبر شده اند همه روز در مشاهده و در معاینه با خدا تعالی میگویند و از خدا تعالی
میشنوند شب و روز خلوة با ادب زندگانی میکنند و اهل وحدت میگویند که از تو بخدا تعالی راه نیست
از جهت آنکه وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدا تعالی و بعضی گفته اند چگونه راه نباشد که خدا تعالی گفته است
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اما موحدان کاملان میگویند که در سیر فی الله را نهایت نیست و حضرت
قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید السادات ظاهر الکرامات سلطان السایرین
فی الله تعالی در اعلی مقامات سیر فی الله تعالی اند و هم اقطاب و اولیاء احباب در زیر مقام او
رضی الله عنه والضا و له بدانکه سالک را در فناء اول شعوری در وقت تجلیات صفات
باقیست اما در فناء الفنا شعوری اصلا نیست و در فناء الفنا سالک در بقاء بالله عزوجل
حاصل آید همیشه در ذات کائنات تصرف کند اما این مرتبه هیچ ولی را و قطب را نمیشود تا آنکه در
مقام ولایة حضرت سلطان الکونین محمد رسول الله سید الثقلین صلی الله علیه و آله وسلم نرسد و معلوم
است حضرة قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجعفری الجیلانی

رضی اللہ عنہ وارضاہ دران مقام شریف اعلی الدرجات العلا رسیدہ اند چنانچہ فرمودہ اند **بیت**

کل ولی علی قدم بی ومنے		وانا علی قدم جدی محمد ن المصطفی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد قدم اینجا ولایت است این سخن در حجرہ نگفتہ اند بلکہ در معرکہ اقطاب واولیا احباب این سخن فرمود ہمہ اقطاب کبار واولیا ذوی الوقار قبول کردند وتحقیق نمودند وراوی این حکایت قدوۃ الاولیا صاحب خانوادہ سہروردی شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ است وحضرت سلطان الاولیا رضی اللہ عنہ را در فنا الفنا در ہر ذرہ تجلیات حق تعالی بود چنین فرمودہ اند **بیت** تجلیت من ذاتی لذاتی بخلوۃ فاعنیت ذاتی فی لطایف صفوتی

این بیت در قصیدہ نامیہ است معنی وے آنست کہ ظاہر شدم من از ذات من بذات من در خلوت پس فانی کردم من ذات خود را در لطایف صفوۃ درین بیت شرک خفی اصلاً نیست انتہی **فایدہ العزیز**

فایدہا کہ درین معدن بیان کردہ شدہ است قیاس خود را از معدن اول تا اینجا فراہم آوردہ لفظا بعد لفظ وحرفاً بعد حرف مطالعہ نمایند کہ چہا معنیہا وعجیب مقدمہا آشکارا کردہ شدہ است ممیزی نہان پیدا ساختہ وپردہ از چشم ظاہر وباطن فرو ہشتہ است برداشتہ حجلہ نشینان معنوی در سرا وقات حروف وکلمات نشستہ اند با نوقت ہویدا خواہد شد وپنبہ غفلت از گوش حق نیوش بدر ساختہ بشنو کہ در میدان سخن گوئی توحید وخوش کلامان بیدای تفرید ہر ملاحسب استعداد آن مقام گفتہ اند وتوحید وجودی را ظاہر ساختہ اند العزیز درین زمان بحث وجودے وشہودے میانہ قطع نظر ازان شہود کہ عین وجود است ووجود عین شہود است وفی زماننا کہ دعوی کردن علم برافراشتہ اند ووجود وشہود را بالکل ہم معنی قرار دادہ اند آنکہ میگویند وحقیقت وماہیت آن اوشان میدانند ودر کلام محققان حقایق شناسان توحید وعارفان معارج بدایع تفرید بجز توحید وجودی چیزے دیگر فہمیدہ نمیشود وآن مضمون ورای عقل ظاہر است واز حیطہ قیاس خارج است چراکہ در ہر درجہ ومقام این رسیدگان ذوالاحترام رفتہ اند خبر از حال آدمی خود میدہند وآن حال ہمہ حق است مگر تمیز باقیست وصورۃ الفقط غیبت با لماہیت وفنا انفنا بالکلیت یافتہ نمیشود چنانچہ انا الحق فرمودند قیاس نمایند انا ضمیر است وآن ضمیر من المتکلم والمخاطب است اگر انا گویند غیر

تفریق و وجود ذوق باقیست و اصل وصولِ توحید واحد بودن است ظاهر نگردید و بعضے فرموده اند
لیس فی جبتی ما سوی الله از جبه واقع شده است و تمیز جبه پیش نظر است فی الحقیقة حجاب است و حجاب عارض
رخسار یار است مثلاً کسے گفت زید فی الدار صحیح سکوت بر مخاطب نگردید بلکه کلمهٔ مذبذب است شنیده شود
و این علم فی نفس الامر واقع ظنی است نه ثبوت ظن شود و بعضے فرموده اند سبحانی ما اعظم شانی بوی دوئی
باقی است زیرا که نونی که واقع شده است مع یای متکلم ترکیبش مفعول میگردد و مفعول فاعل نمیشود هر حال مفعول
محتاج فاعل است خود فاعل نگردد و بعض فرموده اند قم باذنی هم دوئی است و بر دانشوران این مسلم
پوشیده نیست و بعضے گفته اند هو فی الخلق کالطیب فی الورد درینجا دوئی تام است و تمیز بین الطیب فی الورد
واقع شده است و این لعرے بحثی است و اگر بحث کرده آید فقد مطلب میشود و ناظورهٔ مقصود تدنے آید
و معنی توحید از ارشاد امیر المؤمنین سیدنا علی کرم الله وجهه کما کرم وجه حبیبه المصطفے صلی الله علیه وآله وسلم
باید فهمید که حضرت کمیل زیاد رضی الله عنه پرسید از معنی حقیقت چراکه بیعت حضرت بر دست امیر بود و امیر
ارشاد فرمود هتک الستر لغلبة السر یعنی از غلبه سر الوهیت استار کثرت دریده شود حقیقت اینست باز کمیل گفت
زدنی فیه بیانا آنحضرت فرمود جذب الاحدیة لصفة التوحید یعنی حقیقت جذب ذات احدیت است بصفت
یگانگی حقیقی که توحید ذاتیست باز کمیل نفهمید و در پی انکشاف آن حقیقت گردید و زدنی فیه بیانا عرضداشت کرد
آنحضرت گفت الحقیقة نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید یعنی حقیقت نور ذاتیست که
شارح میشود از صبح ازل پس لایح مے شود بر هیاکل توحید که تعینات اند باز گفت کمیل زدنی فیه بیانا
عرضداشت فرمود اطفی السراج فقد طلع الصبح یعنی تو چراغ خودی خود کل کن پس بتحقیق طلعت صبح
حقیقت مشاهده کن بیت با خودی کفر و بیخودی دین است * هرچه گفتند مغز آن این است *
تم کلام محمد صادق مشربی رحمة الله علیه و حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه
آورده اند از حضرت امام جعفر صادق علیه و علی جده صلوٰة والسلام که نزدیک شد محمد صلی الله علیه
وآله وسلم بپروردگار خود فی کیف فتدلی مراد است حجاب را از ان حجاب درگذشت و باز فرو گذاشت
حجاب را تا ریک هیچ ملک مقرب آورده اند تا از هفتاد هزار نور و ظلمت درگذشت حتی کان بین الحبیب والمحبوب

قاب قوسین واگر براین اکتفا فرمود توہم مکان بود لاجرم گفت او ادنی بلکہ قرب **سوال** شیخ ابوالحسن نوری گفت کہ حقیقت ایں معنی سر انہام پوشیدہ است چنانکہ دنی بعد از بعد باشد واینجا بعد کجاست و نے در مکان منیباشد ومکان چہ حالت وکان عبارت ازان خود کیست وقاب اشارت بمقدار است ومقدار چیست قوسین کنایت از مثال است ومثال شد ہم کلمہ شک است وشک مشکک محروم وادسا لغہ است در ولوکدام دنی مدلو علوم ہمہ علما از تفسیر این آیہ عاجز وسعات جملہ ازان قاصر ایں معنی فاتر **نکتہ** اللہ لبصورت محمد رنگ گرفتہ است ومحمد بصورۃ آدم رنگ گرفتہ است وآدم بصورۃ خلق از اول تا آخر ہر چہ ہست رنگ حق است بایں صورۃ ظاہر است اینہمہ تعینات حق تعالی خود گرفتہ است صبغۃ در کلام خود فرمودہ است ہر چہ ہست رنگ خداست وخدا تعالی باین رنگہا ظاہر شدہ است **نکتہ** اصل فنا چیست اہل فنا آنست کہ دران غیر حق تعالی موجود نباشد وگمان دور شود اصل بقا آنست کہ دران حق تعالی بذات وصفات وآثار موجود باشد غیر او بکل معدوم چرا کہ فنا وبقا سبقت وجود را اقتضا سیکند ودر حقیقت غیر حق تعالی را وجود محال است پس ارتفاع گمان فنا وحصول یقین توحید بقا است **نکتہ** بدانکہ اسماء حق تعالی بصورۃ عالم ظہور شدہ اند چنانچہ انبساط گرفتہ کہ احوال اسماء در افعال دیدہ میشود یعنے اسماء ہیچ اثر ظاہر نمیشود چون تقاضا بر اصل کنز انجام ہیچ اسمی ومسمی نبود وقتیکہ اشارۃ کن فیکون پیوست نیستی وہستی روی نمود اسماء باری تعالی از عالم گرفتہ اند وہمہ موجودات بلباس اسما ملبوس اند خود ہر چیز کہ ہست بی اسم نیست **نکتہ** کہ کان اللہ ولم یکن معہ شیئا کہ ہمہ ذات احدیت بود کہ ہیچ شیئے دیگر نبود اللہ تعالی کجا بود پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام فرمود کہ در عما بود وعمان ابر رقیق را گویند ومقصود از پردہ باشد یعنی در پردہ عظمت خود بود وآن مرتبہ را کہ عما فرمودہ **نکتہ** لاہوت عبارت از ذات محض است قابلیت ہمہ بذات است چون شاہد لاہوتی متلبس بلباس جبروتی شد واز دریاے قدرت بصحرای فعل آمد ومتلبس بصفت جبروتی شد تمام موجودات یافت وبصفت وجود موصوف شدہ جوہر اول نام یافت ودر اصطلاح احمد والو الارواح نام یافت **نکتہ** رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را امی مطلق میگویند امی آنست

که از خود جاهل بحق عالم اینمقام قرب نوافل ست از خود عالم بحق جاهل اینمقام قرب
فرایض ست یعنی او ادنی است این مقام سکر است پیغمبر علیه الصلوة والسلام را از مسجد
حرام تا مسجد اقصی واز مسجد اقصی تا مقام او ادنی مقام سکر بود ما زاغ البصر و غیر حق را ندید از ان
سبب محققان آنحضرت را مطلق گفته اند او لاسکر بعد از ان صحو آنرا قرب نوافل
است واو لاصحو بعد از ان سکر صاحب آنمقام را مجذوب سالک گویند نکته قرب معراج انست که دنی
فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی باین قرب خاتم ولی خوانند چنانچه نظر آئینه رو دبهر و بدین دنی
وفی الحال عکس از ان طرف آید وانجا تدلی نماید و هر دو دستقات آئینه برابر اند که قاب قوسین کرد
و در همه اعتبارات بکذات است نهمی را او ادنی گفت اما نبی کننده شرع وحال وحی است وان
وحی بچهار نوع نازل شده است و منزل هر یک دگرگون است وحی اول راستی خواب است که پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را راستی خواب متواتر شش ماه شده است پیش از ان جبرئیل علیه السلام وحی
آورده دوم راستی طبع مگر گاهی بر طبق وبر زبان دروغ نگذاشت این وحی را حدیث نبوی خوانند
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی اگر آن وحی طبعی نبود وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چگونه درست آید
این کلام الله است که بر طبع نبی نازل میشود بیت نی که هر دم نغمه ارائی کند در حقیقت از دم نائی کند
نکته دیگر حق تعالی بقرب نوافل ذروه کلام میگوید آن حدیث نبوی است که نبی هرگز بهوا نطق
نکند مگر آنچه از ناسی وحی نازل میشود در طبع نبی و این احکام بر اولیا الله الهام میشود والهام
بر دو قسم است یکی الهام نورانی دیگر الهام ظلمانی و تقوی را نورانی گویند و فجور را ظلمانی
خوانند فالهمها فجورها وتقویها و آنچه معلوم ظلمانی است آنرا استدراج گویند چنانچه بر فرعون و بر هامان
فرا میهامی سوی شیطان شد وحی سیوم که بحجاب است و بغیر از واسطه است چنانچه از نبینا
در معراج کلامی گذشت و هر وحی که بی حجاب است آنرا حدیث قدسی خوانند چنانچه عاشق و معشوق با یکدیگر
از رازهای نهانی محظوظ میشوند که ثالث در میان نگنجد آنرا حدیث قدسی نام نهند و وحی چهارم
که در پرده است او جبرئیل واسطه او شد این را یاد دارد که کلام الله خوانند لبس شان و نزول امین

قرب نوافل
قرب فرایض
نکته
وحی بچهار نوع
وحی اول راستی خواب
وحی دوم راستی طبع
وحی طبعی
الهام بر دو قسم است
نورانی ظلمانی
وحی سیوم
وحی چهارم

بشنو که چگونه نازل و معانی حجاب و واسطهٔ تفهیم شود که جز عبارت است آنکه شنو سرّ کرا وقت مع الله
باشد او را حجاب هرگز نیست توان گفت که لی مع الله وقت فرموده‌اند و از این سخن را گمان بری که نبی
علیه السلام را هم نکو فتی حضوریت حق تعالی بود و باقی همه اوقات مع الله نبود حاشا ثم حاشا که معانی
وقت تفهیم و وقت الیناس که جوهر زمانه است که آن وقت شناختن فرض است که وقت گذشته را حال
ماضی گویند و وقت آینده را حال مستقبل خوانند و وقت همین حال است ع علمی که راه حق ننماید جهالت است انتهی
فایده العزیز بدانستی که رؤیت باری تعالی جلت عظمته در دنیا بچشم سر جایز است و به چشم سر و الکسانیکه
اعتقاد میدارند باشند مذهب الله عاطل بحث آن از علم کلام مبین میگردد و الزامات آن از آن علم ظاهر است
و بعضی افراد که خود را از موحدین اند گویا نیده بحثی میسازند و تقریرات جهالت آمیز مینمایند و میگویند که رؤیت
باری تعالی عز اسمه بچشم سر درست است سخن بی اصل است اعتمادی بر وی نباید کرد و بعضی به رؤیت شهودی
قایل اند آن هم قول استواری ندارد و جمهور بر این اند که از متکلمین المحققین و من الموحدین المکاشفین رؤیت
بچشم باطنی که خلقت انسان برای همین صفت است در دنیا و به چشم ظاهر در عقبی جایز است و امری نادر نیست **العزیز**
جای دانستگی است که امر عقبی را بدار دنیا درست نیست می‌شمارند چه حکمت است **جواب** کار عقبی دیگر است
و کار دنیا علیحده است در اینجا اسباب ناسوتی مستولی بر روحانی میدارند در آنجا غلبه روحانی راست و
آن اینهارا که مالک حقیقی ارشاد فرموده است چنانچه لن ترانی و دیگر لا تدرکه الابصار دلالت بر منع رؤیت
نمیکنند تا که اثبات رؤیت بی کیف مینمایند چرا که وجود وحدت در مرتبه اثنینیت حاصل نمی آید و مقصود ما فی الضمیر
بمنصه بروز بجلوه نمیرسد تا آنکه از دو یکی نفی نشود صورت اثبات چگونه ظهور باید چنانچه روز و شب جائیکه روز است
شب نیست و وقتیکه شب است روز نیست هر روز و شب در یکجا جمع باشند غیر ممکن است **العزیز**
جای قیاس است که حضرت احدی جلت وحدانیته فرموده است لن ترانی لن حرف نفی تاکید است
و این تاکید حکم نفی مطلق در خود نمی دارد که مانع رؤیت است اطلاق کرده اید بلکه او تعالی شانه خود میفرماید
فان استقر مکانه فسوف ترانی با وجود کلانیت وجود کوه پاره شدن او از حیط قیاس بیرون است
و لفظ ان شرط است اگر بجای خویش ثابت ماند پس قریب تر است خواهد دید مانع رؤیت آن آینه

وامر محال که مظنون دیگر است ثابت نگردید و وجود رویت بحذف دو وی حاصل آمد با وجود مرتبه اصلی
موسی علیه السلام که تنهم من کلم الله صفت او بوده و اینجا از حضرت موسی صفا ممتاز گردید چونکه در مقام تلوین بود
وحال تمکین دیگر است چنانچه سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم که او از حجاب جوهر طبیعت بگذشته بود
و عین حقیقت یکتای آمد پس شخص و عکس شخص در آئینه وحدة حقیقی یکے اند و رائی و مرئی و مرئی و رائی در آن
آئینه علیحده نیستند و تمیز انا و انت انا ترک به بودن بزرگی او بود از این امر ارشاد ما کذب حقیقی است ما کذب
الفواد ما رای در آنجا حضرت موسی صفا بود و در اینجا ما زاغ البصر و ما طغی است و در آنجا تجلی بود و در اینجا رویت
است و در آنجا او را بیهوشی بود و در اینجا لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر آمد و در آنحضرت فعل طبعی او که گفت
رب ارنی و اینمقام رافع لوازمات همه عوالم بود سبحان الذی اسری بعبده ارشاد آمد و در کشف الاسرار
مسعود بک رحمه الله علیه آورده اند معراج تنش تبع معراج سرش بود که او را در بیداری رو نمود ما کذب
الفواد ما رای ما کذب فواد محمد ما رای ای محمد رویت رب العزت چنانکه نوری گفت رضی الله عنه
شاهد الحق القلوب فلم یر الله قلبا اشوق من قلب محمد صلی الله علیه وآله وسلم فاکرمه بالمعراج تعجیلا للرویة
چون او را علیه السلام داعی شوق از مزاج طبیعت و حجاب بشریت بدر آورد و از مکان برتر وجود شریف
بی صفت شد و شهودش بی جهت تا جمالی که ورای مکان جهت است و بدر از کیف و صفت بود
دیدن صحابه را در امر رویت که معراج بود اختلاف است بعضی قایل بچشم سر اند و بعضی بچشم سر اما محققان بر آنند
که بعضی بچشم سر و سر حاصل بود که در آنحالت دیده او را حکم دل بود و آنکه دیده و راست دانند که چشم سر و سر
یکے است و اندرین معنی نیز هیچ شکے است چه آنکه مردم چیزے در حالت نوم نگر دل او را در آن حالت
محقق بود که بچشم سر است پس از وجه کشف پنهما فرقے نیست بل چشم سر را اجزا از چشم سر شوقی نیست
پس رویت نوم در دنیا دال باشد بر رویت بلفظ در عقبی فهم من فهم بدانکه رویت الله جایز است عقلا و
واجب است شرعا من حیث الکتاب و السنة و بین اهل حق را اجماع است که خداوند تعالی کامل الوجود است
و موجود کریم است نزدیک او پس منع رویت از وجه اصل بود اما اگر در دنیا ممنوع آمد بنا بر حکمت بالغه
است چنانکه منع اطعمه بلذه و مقویه از طفل رضیع که معده او قوة احتمال آن ندارد انسان نیز در دنیا

بحث معراج

برق طبیعت مرقوق است وچشم او بجهت موقوف است ولهذا موصوف اوراقوة احتمال آن
جمال که نعت ازل وابد وارد نباشد پس ارنی دلالت کند بجواز رویت که انبیا اعلم الناس اند ایشانرا
جهل از حق نبوده ولن ترانی بر منع آن در دنیا کالحق بحکمت است که جواب مطابق سوال بود وز چشم
کس را رویت جمال باقی در دار فانی نه احتمال بود پس آن رویت معقول الاصل آمد ومتشابه الوصف
که آن رویت است بے مقابله ومحاذاة وبے اتصال شعاع نظرای بصری چه آن اوصاف اثبات جهت
ومکان کند خداوند تعالی منزه است ازان پس نفی اصل بسبب عجز از درک وصف جایز نبود وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة اہل لغت گویند چون تعدیه نظر به الی بود مراد ازان جز رویت بصر نباشد واین جا
لطیفه است که اضافت رویت بوجه کرد دون العین ووجه در عرب ذات را نیز گویند کما یقال وجه الشی
ذاته یعنی تاراے همه تن دیده نیاید آن جمال که ورا جهت است در نظرش جلوه ننماید چه آنکه همه تن دیده
شود اورا جمالیکه محیط جهت است بے تعین جهت دیده شود وآنکه در خبر است مصطفے علیه الصلوٰة والسلام
از ظهر همچنان دیدی که از وجه العین موید این رمز است هم از انست که تخلیت برویه از کل انبیا مخصوص شد
اول افتاب را یافت ودید تا فت اگر تو وجه انیها تو لو فثم وجه الله با وجود یومئذ ناضرة الی ربها ناظره ربط
دهی بدانی که هم ازان وجه که منظوریم ناظریم وهم ازان عین که ناظریم منظوریم چون اودر آئینه با وجه
خودرا دید بالوجه خود واورا دیدم واز خود بدان وجه ندیدیم پس ناظری با هم از منظوری ماست یعنی هم ازان
وجه که او بما منظور است فثم وجه الله تابد وناظریم الی ربها ناظره واز منظوریش ظاهریم ان الله خلق آدم
وتجلی فیه این باشد واین کشفی است بلا ستر واگر در عین شهود تامل کند خود آن دیده لنشود چه او نور است
که عین ابصار است لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار نعت اوست همه اشکال بدو منظور است که آواز
خود مستور که او دیده است دیده نیاید آن درویش درهمین گوید **بیت**

جهان را چشم بیند لیک خود را	نه بیند تو چنان از خود نهانی

فایده العزیز دانستی وفهمیدی که رویت درجه بلند است که کار هر کس نیست که کوئی تفاخر رویت از میان
همجنسان برده شهود طبعی را باینچنین مرتبه رسیده ام بگوید واو صاف کشف طبعی دیگر است وتعریف وتوصیف

کشف وجودے علیحدہ است العزیز خود را بخود وبدن سے نتوانی چگونہ ماہیت وحقیقت این
رہ یتہ در عقل دوی بین تو خواہد رسید و تنجیدہ بر قوانین و قواعد ارباب حقایق وضابطہ ترکیبات مکاشفات
و قایق تا آنکہ واقف نشوی و از تربیت پیر کامل سر ترتیب نکردی دانستگی اینہمہ امورات دشوار است ولو
بالفرض اینہمہ مقدمات را تحصیل کنی و حرفے از حروفات و نکتہ از نکات فرو گذاشت نکردہ تمامی فہمیدی
لیکن فیضان الہی و کرم ربانی مبذول حال او نشود بدرجہ الیقین رسیدن و باطمانیت کامل بدآمدن امر
صعب است ولیکن آن کارے بکار آمدنی نیست و بحث این تقریر سابق از نیقسم بیان کردہ شد الحاصل بدیدن
شیئی دیگر است و استدراک از کم وکیف آن جدا است وکسیکہ بدیدن خود حیران و مثلاً شئی ماند بدیدہ
عیب آلود دیدار ابی عیب و بے زوال چگونہ حاصل آید العزیز قیاس را فراہم آوردہ و دعوی انانیت
راکہ بر صفحہ قلب نوشتہ شدہ است آنرا از کذلک الخصائص تراشیدہ ببین ذات سبحنی بدون اجتماع
حروف مفردات وجود او علیحدہ یافتہ نمیشود و ہستی معنی بدیدہ تو ظاہر نمیگردد و با استدراک آن حقیقت
حسان دشواریہا بر طبیعت واقع میشود بر قلب شحواز البندان پوشیدہ نیست دیگر آنکہ اینچنین بگفتن
نمے آید کہ ہر حرف بنفسہ از معنی خارج است بلکہ ہر حرف معنی میدارد تا آنکہ ضمیمہ بدیگرے نشود صحیح سکوت
مخاطب واقع نمیگردد العزیز درچہ دیدہ بدیدہ است یکے را بدیگرے حذف نماے ہمون دیدہ است
کہ محاط بر ہمہ افراد است و افراد معلومات از حیز ہستی وبد خارج نیستند و تبدیل و تخذلیف و تعلیل و تضعیف
از دیدہ بیرون نمیشوند درینجا نکتہ دقیق است و ہستی دیدہ از تعینات تبدیلات و تخذلیفات و تشخصات
تعلیلات و تضعیفات بیرون نیست و نمیگردد ودے مے بیند و حکم دیدہ بحسب درجات و مراتبات نافذ میشود
وولو از اوچنین انشداد است کہ مستقر نمے ماند و خود را خود مے بیند و مستغنی شدہ حیران می ماند العزیز
وجود ممکنات یعنی ہستی ممکنات عار نیست و وقتیکہ از میان دور شود معروض و عارض یکے گردد
چنانچہ رنگ حنا از برگ حنا دور نمیشود و علیحدگی را قبول نمیکند ہمین حال ممکن و واجب است بازشنو العزیز
آب و نمک مختلف در لقیتن و ذالقہ اند و باہم علیحدگی میدارند و نمک را در آب انداختہ ببین چہ میشود مانند
آب و وجود عارضی نمک یک وجود شد فقط آب بماند و وجود نمک نماند حکم مر غالب است و درکتب ہای

علم فقه غور کن که چه مسئله می نگارند اگر در آب اوراق اشجار وغیره افتد وگداخته شوند تا آنکه باوصاف
ثلاثه او تغیری واقع نشود غسل و وضو جایز است و وقتیکه در اوصاف ثلاثه تغیرے واقع شود وضو
وغسل درست نباشد نتیجه مسئله بدست آید که حکم غلبه راست العزیز نیز در کلام متقدمین مکاشفین کراسون
حقیقت و معرفت اند بوے عشق و طریقه یگانگی حق یافته میشود و طبیعت شیفتگان توحید یعنی
واحد بودن است که نتیجه وحدت الوجود همین است بدست ایشان نمی آید و برد الیقین حاصل
نمیشود و پرده تمیز از رخ آئینه مقصود فرو هشته است بر داشته نمیگردد و اندرون پرده چه چیز است
واقف وآگاه نمیشود و اگر معنی توحید واحد دیدن بود و صورة حال او همین است بجای خود قرار دهند
مرکز قلب بمقام خود استقرار نمی یابد و پریشان حال میمانند و در لطمه تجلیات جلباب اسماء الصفات متقابله
منقلب میباشد العزیز تمیزے پیدا باید کرد که در کلام آن مقدسان و بکلام سلطان الاولیاء الا
حباب سید عبد القادر جیلانی علیه وعلی جده صلوة والسلام مفاصل زمین تا آسمان است که اگر چه
مقدسان هر طریقه خود را در بوته ریاضت علم توحید گداخته بوادی تقدس رسیده بکلام تقدس
آیات خود بمنصه اخلاص نشانیده بجلوه آورده اند و رایحه خوش را بدماغ سالکان این وادی میرسانند
و از فیضان ان جلب جلباب دوئی دور کردن میخواهند و از روے رفتگان بمرتاضان طریقه میدهند
ومثل خود میسازند و کلام سلطان الاولیاء الاحباب بآن مقام است که بالکلیه هستی سالک را بسیف
قاطع بمرتبه جلال از تمیز بودن خود نیست و قطع ساخته همه تن بواحد بودن میرسانند و بشیونات
ذاته اقدس را از فیضان مقام خود که آنمقام تخت بالماذون است فایز میسازد و معنی قل
جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آشکارا میگرداند عجب ارشاد است که در تفهیم آن دوئی منحل
و نا چیز میگردد بلکه سراغ او کجا است معلوم نمیشود و بجز هستی مطلقه هستی مجازی بنظر نمی آید و انانیت
منی و توئی معدوم میشود و انیت مطلقه جلوه میگردد و ضرب المثل کل انا یترشح بما فیه ظهور می یابد
العزیز جائیکه هوش است بیهوشی را دخل نیست و وقتیکه بیهوشی می آید همه معاملات هوش
برطرف میگردند و انا اقول و انا اسمع بل فی الدارین غیری ظهور میکنند مثلاً شخص برای دیدن آب رفتند

وسیکے ازان از دور آب دیده میگوید که همه آب است **ودیگری** در آب ایستاده گوید همه آب است **وسیومی** در آب رفته غوطه زده وچشم را واکرده بگوید که همه آب است بملاحظه الصاف گشته و الصاف از بین شود تقریر هر سه را بمیزان خیال سنجیده بگو که نازهمه آب تخفیف ثالث درست است ودیا بدیگران بهتر والنسب است چونکه تجلی آب بهر دو دیده اوشان ظاهر است مگر پرده غربت بابعد وجود بیندار بالکلیه رفع بنیافته وبوسے انانیت رفع نشده چگونه صادق آید مصداق انکه گفته اند چنانچه در قول بعروق المار است زیرا که تحت وفوق ویمین ولیسار همه آب بی جهت وبی مکان مے بیند وکلمه حق همه آب است گفت راست ودرست است وجناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم خود فرموده اند که وقت رویت همه تن چشم شده بود پس رویت بے جهت وبے مکان حاصل آید **در ینجا سر عظیم است** در مقام تنزیه که آن مقام جلال است مدخلت هیچ چیز را نیست ودر تشبیه صورت وشکل است در تشبیه حذف شود وتنزیه ماند وتنزیه برخود لباس تشبیه را راست کرده است وفی الحقیقت تشبیه عین تنزیه است وتنزیه عین تشبیه سلطان الافراد رضی الله عنه ارشاد فرموده اند وقصیده عینیه همین معنی است وچشم احوالی فروگذاشت کرده وتائید باطنی از شیخ کامل پیدا ساخته وترتیب فراوان حاصل باید نمود وچشم عبرت کشاده در میان آب وحباب ببین که چه فرق است حباب عین آب است وآب عین حباب مگر تمیز اضافی بینهما است که استقراریت نظر بر آن ماهیت میگردد ووجود آب اسے بیندارد وحیران در نظاره حباب مے ماند بلکه در دیدن خرد وکلان حباب مشغول میماند وماند طفل در پرسش این وآن تقرار میسازد واین رباعی لبسیار خوب است **رباعی**

اسرار ازل را نه تو دانی ونه من	وین طور معما نه تو خوانی ونه من
هست از پس پرده گفتگوی من وتو	چون پرده برافتد نه تو مانی ونه من

العین نیز باز بشنو که کلمه طیبه مانند شجر است واغصان واوراق برخود بسیار سیدار دومعنی طیب پاک است ودیائی این کلمه نیحه عنو الست غور کرده بمراقبه ان باید بود اگرچه قدری از لباس

نکته در وجه تسمیه کلمه طیبه

طبیعت او اشاره لبابق کرده بود مگر تسکینی ازان لباس هیچدان را حاصل نشده چرا که پیر تربیت ما
علیه الرحمة والغفران بارها ارشاد میفرمودند ببین کال آنکس است بهزار قالب اگر کسی گفتگو کند مگر
مقصود اصلی را فروگذاشت کرده مانند شتر بی مهار نشود و هر کلمه که ازوی صادر شود موید مقصود
آید و کسی تفهیم داست باز بقالب دیگر آمده فهمایش نماید و طبیعت مخاطب را انجان نیندازد و مستقر
بر مرکز حق باید گرداند اگر کسی گفتگو بزور طبیعت کند و معنی بزور قوت ذهن خود سازد نزد سخنوران
حقایق پوشیده نمی ماند و میفرمایند که خود تفهیم دهیست ازین عمر در طلاطم تقریر افتاده سامعین را
در تشویش می اندازد و دست و پا مانند طفل رضیع میزند **الغرض** محققان متقدمین و متاخرین و
مکاشفان سلفین و خلفین رضی الله عنهم و رحمة الله علیهم معنیهای فراوان و نکاتهای بی پایان در
کلمه طیبه بیان نموده اند و کتبهای علم حقایق و معارف ازان پر اند و برای آن عاقل است که
که از تربیت کاملین سرفراز شده باشد وافی و کافی است و این هیچدان نیز بتصدیق صحبت پاک منشران
قدرے از معانی آن حوصله پیدا نموده است گذارش میسازد **الغرض کلمه** لفظیت وا ضع و
او ضع کرده است برای معنی مفرد و بحث ترکیبی و معنی مفرد در کتبهای علم نحو و منطق ظاهر است
الغرض از تقریر هذا ازان علم نیست که مجمع ابحاث را آماده کرده را مقصود را از مرتبه اعتدالیت دور ساخته
مخاطب را در تشکیک انداخته بے راه گرداند این علم اینچنین نیست بلکه خلاصه این علم آنست که همه
ابحاث را منقطع نموده براهی آورد نست که اطمینانیت پیدا آید و بدرجه عین الیقین برسد و گرنه معاذ الله به بلاء
عظیم گرفتار آید و صورت دیگر ظاهر میگردد **الغرض** در کلمه طیبه دو اسم اند **یکی** اسم خالق و
دیگر اسم مخلوق و کار و بار همه عالم کاینا و کان بجلوه ظهور آمده اند و می آیند و خواهند آمد ظهور نسبت
است که در میان آن دو اسم واقع است و عجب نسبت است تا آنکه تصدیق و اقرار بر مخلوق کامل
نشود خوشنودی خالق اکرم نمیگردد بر مقدس نظران علم تفسیر و حدیث پوشیده نیست و صیغه مخلوق
کلی است بر همه افراد شاملست مانند خالق بی نیاز یعنی هستی مطلق بے تقید و تعین مجاز است همین
طور هستی مخلوق بر افراد خود در بنصورت یکی اضافی و دیگر حقیقی آمد و قاعده علماء عرفان است که

حرفِ ما نفی است بر ماضی مے آید و لفظ لا بر نفی مضارع و مضارع از روی لغت دو طفل از یک پستان
شیر نوشیده نیست و وجود مستقبل اخراج از مادهٔ خود میگرداند و در اینجا التفریق مانند ماهی نمو نماید میسازند در اینجا
ترکیب فعلی نیست بلکه جملهٔ اسمیه است و حرفِ نفی لا در اینجا مثل جملهٔ فعلیه عمل خود ظاهر نمیکند قیاس
ضرور است و ترکیبِ قیاس بدون تقلید اربابِ حقایق و معارف حاصل نمی آید خلاصه اینکه در این
کلمهٔ طیبه مبهمات اند و هیچ زمانه از زمانهٔ ثلاثه یافته نمیشود و حرفِ لا که نفی است دلالت میکند و رفع
مبهمات از تصریح میسازد که قبل از وجود مخلوقات باری تعالی موجود است و بعد از ظهورِ شان هم
اوست و هستی مطلق معدوم کننده هستی تعینات متعینهٔ مخلوقات است و این هستی که هستی تمامی است
اضافی است چنانچه غلام زید و از قوتِ اقتدار است هستی زید غلام خارج نمیگردد و هستی او غالب
بر هستیِ عبد است و آن کسانیکه میگویند نفی برائے مقابله مے آید و مقابله تبارک و تعالی از عقل و نقل
ثابت شده است پس نفی نه زاید است العزیز همچنین قیاس نیست بلکه نفی برائے فکِ اضافت
مجازی است تا آنکه شیٔ اعتباری از اعتباریت خود محو نشود احاطهٔ شیٔ دیگر بنظرِ ظاهربین واضح
نمیگردد مثلاً حباب بر روئے آب است معلوم میشود که شیٔ دیگر عارضی واقع گشته است و وقتیکه گم میگردد
وجود او بساطیتِ آب از خود در خود بخود ظاهر میشود که آب است این محض حکمت ایزدیست با وجودِ کثرت
اعتباری بظهور آورده صرافتِ وحدانیتِ خود را بجلوه رسانیده لا الٰه ارشاد فرمود یعنی نیست هستی هیچ
چیزی را الا حرف استثنا منقطع است و از نیا است و اسمِ باری تبارک و تعالی عزّ و اسمه الله است
و آن اسم شریف جامعِ اسماء ذاتی و صفاتی است و هستی همه مظاهرات بدوست و هستی ممکنات مانند
هستی او نیست و صفاتِ ما مشابهِ صفاتِ حضرتِ جلّ جلاله نیست بمقامِ استغنای جلالِ احدیت
است جائیکه اسم و رسم نبود غیبت آمد و در غیبِ شعور مستور است و جلوهٔ شیونات را تلونیت و
دران بے شعوری شعور یافت خود از خود در خود کرد آنرا حقیقتِ محمدی میگویند صلی الله علیه و آله و سلم
و چون ذات بحت در ذاتِ خود بجمیع اوصافات در مرآتِ یافت خود بدید و خود را باسم الله خواند
و آن مرآت الحق را محمد گفت صلی الله علیه و آله و سلم و ذات مع الصفات و صفات مع الذات بآئینه

ذات متحد اند ازین هم این دو اسم یکی لذاته و دیگر بشنو نه اندیکجای جمع کرده ارشاد فرمود لا اله
الا الله محمد رسول الله العزیز بیچاره ان خوب سید اند که معنی کلمه طیبه من حیث الحقیقت در فهم تو
نگنجید باز بشنو که معنی مفردیت آنحق همین خیال را در آئینه متخیله خود بین که تمیز بین الذات
و الصفات بطریق مغایرت واقع شده است آن تمیز را بجهت نهاده در خود نگاه کن که ذات
واحد تو بصفات مختلفه ضرب شده است و مشهور باین و آن گشته قس علی هذا صرافت ذات بحت
بهر حال و بهر مکان در نگذرد و آن علما مندین نه متحد گویند و نه مغایر بر آن خیال نفی کردن برای
همدست شدن بمطلب فردیت آنهم ضروریات است و برای آن افراد که دعوه اتحاد و یگانگی میدارند
و تمیز این اتحاد میبازند در حق او شان نفی کردن فرض است و در حق مظهران رسالت و
ولایت مطلقه نبوت واجب و فرض است و در حق مظهر ذات استغفار واجب و لازم است چراکه
از مرکز تجاوزی و بے ادبی که لازمه عبدیت و خلقیت است در نگذرند و همیشه بمقام انبساطیت
منبسط اند و شیفته استغراق اند و اگر در افاقه مے آیند خود را در رلقه اطاعت بسته میدارند العزیز
دیگر بشنو محمد رسول الله فرموده صلی الله علیه و آله وسلم درین سرّ عظیم است و محمد اسم است و رسول اسم
است و رسول مضاف و اسم ذات مضاف الیه است و نتیجه مضاف و مضاف الیه این است که
ذات اقدس باری تعالی و تقدس بجمیع اسما و صفات خود در آئینه علم خود در خود دیده از اسمای
ذاتی و صفاتی خود از هر اسم ای و صفاتی خود حرفے غیر منقوط بر آورده مرکب کرد بدین صورة که ح
و ل این چهار حروف از چهار اسم بر آورده اند و م از رحیم در ؤف و ح از سمیع و د
از ودود و ل از لطیف و لا اله الا الله و نیست بجز من بدین صفات که باعث لطافت
ذاتی من در حریم دیدار دخل نمیدهم و در دوستی و حب ذاتی کثرت اعتبار سر انجایا را که دمے
مغایرت بر آورد و رحیم است که شان خود را از رحمت خاصه خود خود خبر سید به که سبقت رحمتی علی
غضبی ای محبوب تو آن هستی هم خدا در تو بدین اوصاف که لایق کبریای منست دیده ام ازین وجه
تراه بدین حروف نورانی از اسمار الذات و الصفات مرکب ساخته خود را در تو انشکار کرده ام و حق

باطن تست و تو ظاهر حق است و تو باطن حق است و حق ظاهر تو و محمد رسول خدا است و معنی خلا
از محمود آمیده است و محمد از خدا جل جلاله صلی الله علیه و آله وسلم پس نیست هیچ مباینت درمیان تو
و میان من و تو بجز تمیز مطلق و آن افراد که شیفته جمال سرور عالم بودند حضرت را خدا قرار داده بودند
ازین معنی است که در اسم شریف چهار حرف اند دو میم و یک ح و دال میم اول از
مبین است و میم ثانی از مؤمن است و ح از حی است و دال دایم مراد و ده مجموع
حروف کرده محمد نام نهاد در عالم مرکبا و بالا عالم مرکبا احمد و تحت عالم مرکب یعنی عرش محمود صلی الله علیه و آله وسلم
و نزد بعضی محققان این فن میم اول از مقیت است یعنی آفریننده قوتها و ح از حسیب و
حسابکننده بندگان بروز قیامت و میم ثانی از مبدا است آفریننده خلق در اول و دال
از دایم و آن رضی الله عنهم را تجلی آن اسما نورانی بر قلب شریف اوشان بذریعه حروف نورانی ظهور
نمود بجز باریتعالی عز اسمه دیگری بنظر نیامد و هرچه در آئینه محمدی صلی ربنا دیدند بی اختیار گفتند او
تعالی شانه بکمال لطافت خود استغنای نموده ارشاد قل انما انا بشر مثلکم الخ تصریح از بشر است لفرمود
بلکه مثلکم بکو ارشاد فرمود و درین سر عظیم است بر ارباب خبرت حقایق و معارف پوشیده نیست یعنی
کثرت تشبیه است آنهم خارج از مادهٔ تنزیه میشدند از همین مقام لزبان رسول مقبول صلی ربنا این کلمات
جاری فرمود من رانی فقد رای الحق اگر کسی گوید که معنی رسول همین است که مذکور شد چه فرق ظاهر
میشود درمیان مرسلان سابق و خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم و علیهم العزیز قیاس باید کرد
درمیان حضرت و انبیا سابق مفاصله بین السماء والارض است من وجه و من وجه نسبت در اینجا
کلمه مختصر بر تو عرض مینمایم که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصل اند و دیگران فرع چرا که حضرت
صلی ربنا مظهر ذات اند و انبیاء دیگر مظهر صفات و صفات لنفسه مختلف الماهیت را نام می نهند و
هر رتبه که هست ماهیت مظهر او همون ماهیت جلوه میسازد و ذات در خود درجه اعلی دارد چنانچه
شیر واحد است درجات مختلفه خود را میرساند از همون درجه نا فرد میگردد و اگر شیر را گرم کنند بر
بالائی می آید بالای را اسلد و غ نمایند ماس میشود و آنجا بالای میگفتند در اینجا مسکه میگویند اگر آن را گداخت نمایند

رغبت می‌نمایند و اگر در تفسیر آن ناس را باندازهٔ درجات میگویند و اینهمه درجات مخلوق تحت تفسیر اند و تفسیر بالاے مراتبات ذہنی و خارجی است و مرتبهٔ خلاصهٔ موجودات صلی الله علیه وآله وسلم بالاے همه مراتبات کونی و الہیت و در هر مرتبه مخلوق از برتری خود درنگذرد و دلو ز خود خاصر ہیبازد و وجود ماہیت مخلوق بدوست و رسائی هر ماہیت موافق درجهٔ خود باوست و این قاعدهٔ کلیه است مقدار موے تجاوزی واقع نمیشود چنانچه حضرت راز الٰہی حسن صاحب قدس الله سره در شرح آسنت باسته میفرمایند در **رسول** عبارتست از ذاتِ جامع بین الغیب والشهادت بلکه بین الاحدیت والواحدیت و بین الذات والصفات یعنی باعتبار جسمانیت عین عالم شهادت است و باعتبار روحانیت عین عالم ارواح است و باعتبار سرِ عین عالم صفات و باعتبار سر سر عینِ عالم الذات که عین علین است و عالم شهادت عبارت است از عرش رحمانی تا مرکز خاک و بالا او عالم مثال است و بالا او عالم ارواح و بالا او تمثُّر ربوبیت ذاتیت و حدت یعنی حقیقت محمّدی و بالا او احدیت صرف یعنی ذات ذوالجلال والجمال و بالا او مرتبه ہویت یعنی لاتعین و وجودِ مطلق و ذات بحت و وار الورا و منقطع الاشارات و کنه حقسبحانه و ہویت او و حقیقت او و اینجمله که مذکور شد در انسان موجود است انتهی **العزیز** و انقانِ علم لدنی و کار پردازان حقایق و معانی و دقیقه شناسان اسرار ربانی و نکته فہمان سمات نہانی در معنی کلمهٔ طیبه آن تصورات را مرعی نہاده اینچنین الفاظ در بیان مے آرند **لا معبود و لا مقصود و لا مطلوب و لا مرغوب و لا محبوب و لا موجود الا الله** و دقیکه نفی تصورات ماسوی الله تعالی شانه واقع شود بآنوقت چنیدگی باین کلمات نموده پس بجمع گروه **لیس فی السموات والارض الا الله** دست از ین ترجمه گرفته **لا غیر الا الله** میدانند و بعضے در لا معبود اند و بعضے در لا مقصود و بعضے در لا مطلوب و بعضے در لا مرغوب و بعضے در لا محبوب و بعضے در لا موجود اند و بعضے در فقره لیس فی السموات والارض الا الله اند و آن افراد در لا غیر الا الله اند نا در اند چرا که لا خود الا الله است نفی بر نفی خود اثبات است و آنکسان در تحتِ قلب شریف حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اند و اینهم بدرجات اند و چنین گفته مے آید که متنادی اند خصوصاً اوصاف و کمالات ولایه مطلقه محمّدیه صلی الله علیه وآله

وسلم بعد از خاتم الخلفا کرم الله وجهه و ائمه اطهار علیهم وعلی جده وصلوة والسلام بذات پاک سلطان الاولیا و محی
الافراد سید عبد القادر جیلانی علیه وعلی جده صلوة والسلام بدرجه اتم یافته میشوند و در هر کلام بزرگان
دین و متقدیان ارباب یقین بوی دوی یافته میشود و تسلی و تشفی گاهی بدست نمی آید و ظن و شک از دل
دور نمیشود و مستی و بیهوشی علامت برد طبیعت است حاصل نمیگردد بجز کلام شیخ الکل رضی الله عنه و
ارضاه چنانچه بعضے از نسخه ها بنسبت حضرت سلطان الاقطاب سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
وارضاه آمده پرسید که ان الله علی کل شیء محیط چه حقیقت دارد فرمودند کثیف و لطیف خارج از احیطه
هستی مطلقه نیستند سائل اعتراض نمود چه بروش و خنده زیر تبسم فرموده ارشاد فرمودند دارے خارج
نیستند بعد ازان ارشاد فرمود العزیز نمی بینی که آفتاب مجازی بر همه تابی ء بوی بد و بوی خوش تا بخانه
نمیرسد تا بوی شی مطلقه بدماغ نرسیده است اگر رسیده بودی تمیز بین الکثیف واللطیف
است دور شدی آنکس از خود بیهوش گشت بر چه باهستی بود با العزیز فیضیت ازین ارشادات واقف
نشده تا یکے سوے شگافی ازین متعلقات پیش کرده آید و از اسباب و تمثیلات آن تا یکے گفته نشود
و اطلاع کرده آید ازین تو باعث عدم مستغلی حجاب خود بینی از رخ آئینه قلب بر نخیزد است نیز نبود
فهمایش توحید بهدف تیر خاطره مقصود بر دایه یقین بدست نمی آید و آنکسانکه میگویند ابتدا از طریقه با انتهای
طریقه دیگر الست حیف میگذرد چگونه این الفاظ بر زبان مے آرند و میگویند آن افراد را بهتر است تعبیر
ابتدا و انتها بالغیب نهاده متوجه بکار بستن شدن مرتب است ورنه قباحت عظیم است و این بیچاره ان
سابق ازین بطوریکه باید ذکر کرده است حاجت ایراد آن نیست درینجا بحث دیگر است و باینمقام فهم
نازک باید که کلام صادقین را بفهمد قیاس باید ساخت که بسیاران میگویند ابتداء ما انتهاء دیگران است
و آن افراد که منتهی طریقه اند از کلام پاک اوشان چه حقیقت ظاهر میشود بر ارباب خبرت پوشیده نیست
و آن افراد که بدرجه انتها تشریف فرماشده ارشاد فرموده اند ابتدا از آموختگان در دو لیشان طریقه عالیه
العزیز کسیکه نام شکر بر زبان رانده دهن و حلق او شیرین نمیشود تا آنکه نچشد بعضے در لذت تقوی خشیت
در مانده اند و بعضے بصفت ابراریت یعنی توکل و قناعت و رضا و صبر و نماز استغراق و بعضی دقی زوال

وصلوة الاوابین وصلوة کن فیکون وصلوة العاشقین وصلوة حفظ الایمان و تلاوت قرآن مجید و
دلایل الخیرات و اوراد فتحیات و درود اعظم و اکبر و مسبعات و سبعات عشر و جوشن کبیر و حرز البر
و حزب البحر و دور الاعلی و قصیده برده و قصیده جلجلوتیه و قصیده جرسیه و غیرهم در مانند و بعضی در عملیات
و آن بر دو قسم است یکی جهری و دیگر جلالی و در جهری شرط قید است و آن قید بر دو قسم است اکل آیات و اسما
جلالی اند ترک حیوانات از اهم شرطیات است بدون آن اثر نیست و اگر نه خوف رجعت است که باعث
بربادی و جنون در پیش است و حال قسم ثانی جمالی این چنین نیست اگر خلاف قاعده بخواند ضرر نیست
در استجابت دعا و حصول مقصود مکس واقع میشود و مابین آن دو قسم از کتابهای آن فن چنانچه جواهر الاسرار
ملا حسین واعظ کاشفی و شمس المعارف شیخ ابی العباس بونی و جواهر خمسه جدی سید محمد غوث گوالیاری
رحمة الله علیهم و در النظیم و فواید شرجی و جواهر المکنون و تحفة الغرائب و مفتاح الجنان و غیرهم معلوم میشود
حصول آن علم بدون عامل کامل میسر نخواهد شد و آن عامل کامل صفت عنقای میدارد که صحبت آن
فرد حاصل آید و بعضی مبطلان بلباس ظاهری مومن اند قرار داده و علم سفلی سراسر ضلالت و
بطالت است آموخته عملی میسازند و بسیار گشتگان قسمت در جادی گمراهی می افگند و خود را
مشهور بعاملیت مینمایند خدا تعالی ما و شما را دور نهاده بحفاظت خود بدارد و بعضی برای حصول
مطالب خود و تسخیر عالم جهلها و غیره مینمایند و از بد خود شهره میشوند و عامه خلایق را از جا میبرند و بعضی
در عزایم خوانی مبتلا شده خود را مشهور میسازند که شیطان را سوخته میگردانم و جن را گرفتار کرده و در شیشه
می آرم نعوذ بالله نه جن گرفتار میشود و نه شیطان سوخته گردد فقط این همه شغل از برای اکل است
پیدا کرده اند و این طریقه عاملان مهتدین نیست و خدا تعالی جلشانه از شیطان و جن بحفاظت
وارداد کار هر کس نیست که بدرجه عاملیت آید و برسد و امر نادر است که بدین منصب برسد
و بعضی چنین اند بیک اسم عامل شده اند و بر فروعات آن بد تصرف میدارند و مشهور بعاملیت
میشوند و عامل بر اسمورات همه شدن امر دشوار است چنانچه در ذات سرور کاینات علیه
الف الصلوة والتحیات چند افراد اند که مثل اوشان تا قیامت شدن دشوار است

الا ماشاء اللہ و حضرت شیخ صدر الدین قونوی و حضرت شیخ ابو العباس بونوی و شیخ
محی الدین ثانی عربی و شیخ ابو الحسن شاذلی المغربی و شیخ شریف یحیی منیری و شیخ محمد غوث
گوالیوری رضی اللہ عنہم اجمعین و در متاخرین شیخ وجیہ الدین علوی الگجراتی و شیخ برہان الدین
راز الہی و قاضی سید علی محمد و سید کریم محمد رحمتہم اللہ تعالی و قدس اللہ اسرارہم اجمعین المعزیز
در اینجا چند نکات بیان میسازم کہ روزے جناب پیر تربیت ہیچمدان علیہ الرحمۃ والغفران
ارشاد فرمودند کسیکہ اسمار الٰہی را برائے حصولِ مطالب دنیوی و مقاصدِ اسبابِ امورات
فانی مواظبت کردہ باشد ماندیشہ سوء عاقبت است بعد ازان ہیچمدان در تغییر جواہر غیبیہ
کہ کانہ ہمو مضمونِ واحد بود مگر باختلاف عبارت پس نزدِ صلحا عملی بدینصورت پسندیدہ
نیاید و عملیکہ درای این قاعدہ بود بالکل اورا اعتباری نمیدارند و ہر عمل کہ خالصًا للہ بود
بہتر است دیگر آنکہ المعزیز در این امورات نیت باخیر بود و بدظن در حق مومنین نباشد و دعا بد
در حق احد الناس نکند و احتمال ہر جور و جفا بکشد و بادا گوئی و زاژ گوئی لنباز داگر کسے تکلیف
رساند در حق او دعا بد اینست علیکہ عمل برانچہ مسلما باید المومن من سلم المسلمین بیدہ ولسانہ اختیار خود
کند حتی الوسع والامکان در پیدا کردنِ قوت حلال ماند و از عملِ ریا پرہیز کند در اخبار آمدہ
است الریا حرام مطلق و دو رسنود و اجازت و ترکیب کسب از عامل حاصل کند و از اندیشہ
رجعت بیفکر نماند و استعجال در استجابت دعا نکند چرا کہ این بارگاہ الٰہی است و مرتبہ استغنای
در ینجا است چون و چرا را بالکل مداخلت نیست و از عملیات در گذشتہ و مرتبہ اختیار اختیار
کند مناسب است و احتیاط در خلاف نیت واقع نشود بکند و از افراط و تفریط دور شدہ
بر طریقہ علی السویہ قایم باشد و ہر حال تابع علم فقہ باید بود و از طرف خود چیزے ایجاد نباید
کرد و نظر بر مستحسنات علمار فقہ نگاہدارد و خود رای و خود پسندی را مانند نادانستگان بعلم
کہ در خود پندارِ علم نمودہ عمل خود شریعت است قرار دادہ اند نشود چنانچہ بعضی مفرطین کہ
سراسر جہال ہر دو طریقہ اند یعنی شریعت و طریقت ضابطہ مفر گردانیدہ اند کہ بوقتِ سلام سر دست

بر کیفیت نهاده میکنند یا بالای ناف یا زیر ناف و یا راست شده و یا کج گشته سلام میدهند
و صورت این اشکالات از خزانة الروایات و کنز العباد و خزانة المفتیین و مختصر الشافعی و
مستفیدین وغیرهم باید دید که نوشته اند جایز نیست و هم بعضی اشخاص چند امورات اختراع
نموده اند معلوم نیست از کدام جای استنباط کرده اند العهدة علی عاطهم ازین امورات و ازان
اجتناب کردن و پیرامون خاطر خود نساختن اولی است الغرض بعضی در زمره درویشان
منسلک شده اسبابی بی راهی آماده شده اند دوری از ایشان کردن مناسب است که ازان
قساوت قلب متصور است اجتناب ضرور است زیرا که نه در قال ایشان لذت است
و نه در حال شان ذوق صرف انکسان آماده اسباب گمراهی را مو بید اند تا نشد علما قبیله اند
ای طالب طریقه حقایق بنوعی در خیال خود میار که اینهمه روشهات مذکور شده اند نه توهین
و تذکیه اند بالله تعالی برای انتباهیت است نه امر نفسانیت و کسیکه باین امورات نظر
داشته باشد چگونه از علم حقایق و معارف آگاه خواهد شد درین زمانه قحط الرجال علماء
ربانیه است و شمه ازان برگزیدگان در کسی یافته شود اقتدای او را از واجبات باید انگاشت
و جناب پیر تربیت سبحان علیه الرحمة والغفران یکبار ارشاد فرموده بودند فعل اکسیر چه با
عرض کرده شد ماهیت را تبدیل کردنست فرمودند این پندار غلط است و خلاف عقاید
است چرا که مالک حقیقی ماهیت شی را در شی ثابت نهاده است تبدیل نمی کند اگر نه قلب
حقایق لازم آید و خاصیت اکسیر آنست و غش بر چیزی آمده است رفع کند و ماهیت و
خاصیت ظاهر میکند و تاثیر این کلام بر قلب موثر چنین کرد و لرزه و رعشه پیدا اش و گریه
آغاز گردید و تاثیر آن کلام هنوز باقیست و صحبت الشان کامل اکسیر عظمت بلاشک
این آن اکسیر که ناموس اعظم صلی الله علیه و آله وسلم تعریف آن فرموده اند از مطالعه کتب
حدیث واضح میگردد پس صحبت اکسیر است که غش و کدورت دور شود و گرنه در بلای عظیم
تباه حال سازد نعوذ بالله کار اکسیر روشن کردن است نه سیاه روی دائمی حاصل

و ذخیره ملوک و طبقات کبیر و غیر هم ظاهر است و از مطالعه آن واضح و لایح میگردد و فی زماننا
عجب اطوار مختلف الالوان است که با یکدیگر دریافت کردن مفقود است اگر سبب مضحکات
دوره وی را شیوه مغفلیت انگاشته اند و از اسباب لقاوی بالکل بری گشته اند نعوذ بالله
این بلا عظیم است ازین مهم است حقدانی و حق شناسی نادر الوجود شده است خدا تعالی جمیع
آن افراد انصاف طلبان را از نفی و ارتفاع زاید ازین عضیب کناد و بهتر آنست ازین بحث‌ها
معطوف العنان گشته انتساب خود در امعه تجربات اطلاع میدهم که تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین
تا که ازین ذریعه مقدسه عاقبت محمود شود و کفارت ذنوب حاصل آید و خیر و برکت بهم رسد
شود و از تراوش فیضان الٰهی قلب احقر و مطالعه کنندگان مترشح گردد و منبه و بکمال کرمه

خاتمة الکتاب

خاتمة العزیز خداوند حقیقی جل جلاله را اسمار الصفات اند از آنمیان **اسم البدیع** اعظم اسما
کیمیائیست موجب آفرینش گشت و قاعده آفرینش را بدو صورت بنا دیکی **امریه** و دیگر
خلقیه و در امریه لطافت بی پایان است تحت امریه گردانیده تحقیقیم **الباعث** و امریه عبارت
از مفردات است آن از عالم ارواح می نامند بحث آن مسالت قارفت ابراد آن ضرور نیست

بحث نسبت کیمیائی حقیقی

و باقی ماند مرکبات انهم در بحث آن مذکور شد درینجا تقریر نسبت است و اصل نسبت ربط
اسماء فعالی و انفعالی است چنانچه از ماهیت ابو البشر علیه الصلوة والسلام ظاهر است که
بدون مادر و پدر پیدا گردانید در صورة عنصری و حضرة عیسی علیه الصلوة والسلام را بی پدر از
مادر پیدا ساخت در اینجا قدرت کامله خود را بیکدیگر بجلوه رسانید و درین جانبین سر عظیم
است و آن سر عظیم عبارت از مرتبه جامع است و معنی جامعیت از اجتماع اسماء فعالیه
و انفعالیه است و فعالیه را اسماء الٰهی میگویند و انفعالی را اسماء کیانی مینامند و نسبت
اثر دادن و اثر گرفتن ظاهر است و تلولو اسماء متقابله در آئینه جامعیت اظهر است و فی بدیعه
در و مادر بی پدر نتیجه نسبت که در آن غلبه است یافته میگردد و در هر حال صورت سلفج
خود ظاهر میسازد و اسماء الٰهی فاعل اند و اسماء کیانی مفعول و انفکاکیت از یکدیگر ممکن نیست

مثلاً کسیکه بکناره آب چاه نشسته غور کند که چیزیکه بالااست در آب کانه نمایان میگردد
و صورة عکسی بر صورت شخصی دلالت میکند و پی مے برد سبحان الذی یصنع علواً کبیراً و صور
علمیه را باعیان ثابته در آورده بعینه در اعیان خارجیه بجلوه رسانید اگر کسے پرسد چه الصورة
بمرتبه خلاصه موجودات صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بظهور رسید چرا لعبد الله و آمنه
لعقد آنجا مید حیف بر پرسنده میگذرد که جا بستی عیسی و آدم علیهما الصلوٰة بود اینجا بحث اسماء
الٰهی و کیانی و فعالی و انفعالی است چنانچه برحاشیه ناصری نوشته است ماده معرفت
ایستادن نفس بود بر چیزها سے چنانچه هست بحقیقت و در اینجا مقتضای ذات است و در آنجا
مقتضای ذات و در آنجا مقتضاے صفات و در تعریف مقتضای ذات خود میفرماید قل هو الله
احد و هستی مطلقه الٰهی خود است هستی خود است و آن خود است را تعین اول میگویند در اینجا
تماثیت را دخل نیست نه ذاتاً و صفاتاً و مکرر در اینجا احد و واحد فرمود و از ذات و صفات
مشارکت و مناسبت نمیدارد در اینجا دو برا دخل نیست بلکه این و آن گفتن کمال بے ادبی
است بهتر آنست آن مقام سجود است و این رتبه دوره داست پس عالم مرکبات نتیجه تعینات
آفریده است و آن نسبت که ما بین امریه و خلقیه است منقطع نمیگردد ذکر نسبت بطریق اولی جسمی را
است و نسبت بدو قسم است یکے حقیقی و دیگر مجازی و حقیقی آنست که علاقه پدری و مادری است
یعنی زید پسر فلانست و پسر فلانه و مجازی آنست که این خرقه از فلان فلان نسبت دارد
حاصل کرده است اگر ثبوتش برابر نگردد ساقط الاعتبار میشود بلکه مجهول الانتساب می نامند
و هلذا اگر انتساب پدری و مادری ضعف یافته شود او را مجهول النسب میخوانند و بعضے در انتساب
حقیقی این آیه شریف در پیش مے آرند فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم و معتقدی اند نسبت حقیقی
هست منقطع میشود جواب مے طلبند قیاس نمایند این آیه درجه عامیه دارد و درجه خصوصیت
را قادح نمیشود تدبیر حدیث صحیح کل سبب و نسب ینقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی فی الصواعق
و بحث انساب را طول کردن در این مقام مناسب نیست در کسی انسبت حقیقی چند باشد و معنی چند بطریق تعریف مذکور کردیم

وکسیکه بدآن صورة قوی باشد امید رستگاری بروز قیامت قوی تر از دیگران حاصل آید
بفضله تعالی شانه و به نسبت مجازی همچون نسبت که عبارت از اسناد است وکسی را نسبت
اسناد جید است انشاء الله تعالی در حصول فیضان الهی سریع التاثیر را مستعد باشد بشرط
اعتقاد کامل و روز بروز بتجدید برکت آن اعتقاد و نسبت عاقبت محمود خواهد شد بمنه وکمال کرمه واحسانه
العزیز باید فهمید اولا که انتساب شجرهٔ قادریه عالیه محبوبیه باین هیچمدان رسیده اند بانواع درآن
الانواع احوال سیادت ظاهر میگردد ملاحظ باید ساخت تا که وسیلهٔ تیقن شائقین را و داخلین
شده گان را کفارت الذنوب واقع شود و نسبت سلاسل باید و قسم است یکی اجدادی و دیگر خلفائی
واجدادی بدو صورت است صورة اول از طرف آبا واجداد بود و یا از جانب آبا واجداد جدّه باشد
بشرط آنکه یک جدّی باشند آنرا اجدادی میگویند چنانچه این هیچمدان سید خواجه محی الدین فی العرف
شاه محی الدین ابن سید ابی صالح و فی العرف سید قادر بادشاه رحمة الله علیه لباس خرقه
من عمه و هو برادر خورد از پدر من بودند و باعث بچگی وکجادلی برادر خود هیچمدان را ملک حاکم
فرمودند اگر خوشنودی من منظور باشد هرچه بگویم قبول نمائید عرض کرده شد گردن مینهم ارشاد
فرمودند خدا و رسول صلعم راضی بهادی آنوقت بیعت و لباس خرقه از برادر خورد خود باید
و فرمودند که در معاملات علم نظری حقایق و معارف از استاد خود تربیت یافته اند که علاوه
عقود در آن علم نهایت دشوار بلکه سنگلاخ اند حاصل کرده و صورة کشفی باقیست از من حاصل
نمائید و کشف چند مغیبات متعلقه که کشف آن از بس دشوار بودند از آلات آن سرفراز فرمودند
قدری ملال از آن حال بر قلب منیر بر توجهات هیچمدان رفت الحاصل طریقه آبا واجداد
همین است که ذکر میشود و اسم الشریف شیخ الخرقة السید شاه حضرت فی العرف سید شاه علی
قادری قدس الله سره و هو من عمه سید شاه محمد غوث قادری و هو من ابیه سید محی الدین بادشاه
قادری و هو من خاله سید شاه نور الله قادری و هو من ابیه سید کریم محمد قادری و هو از قاضی
سید علی محمد قادری و هو از میران سید اسد الله و هو از سید نور الله قادری و هو از سید عبد الفتاح

بعض سلسلهٔ شجره از طرف معتقد ده

قادری وہو از قاضی سید اسماعیل وہو از برہان الدین قادری وہو از میران سید حسین قادری
وہو از سید منصور قادری وہو از عبد الفتاح قادری وہو از جلال متقی قادری وہو از میران حامد
قادری وہو از سید حمزہ اصغر قادری وہو از حضرت غوث الاعظم علیہ وعلی جدہ صلوٰۃ والسلام رضی اللہ
عنہم **و دیگر شجرہ اجداد** از حضرۃ جدی قطب اکبر سید حمزہ اصغر رضی اللہ عنہ بجناب سلطان الا
ولیا سید عبد القادر جیلانی پیر سید لبہا شاہ محی الدین بن عم سید شاہ حضرۃ قادری وہو من ابیہ
سید شاہ محی الدین بادشاہ قادری وہو من خالہ سید شاہ نور اللہ قادری وہو من ابیہ سید کریم
محمد قادری وہو من ابیہ سید علی قادری وہو من اخیہ سید قطب الدین قادری وہو من خالہ
سید کریم محمد قادری وہو من ابیہ حضرۃ سید نور اللہ قادری وہو ابیہ قاضی سید علی محمد قادری
وہو من ابیہ میران سید اسد اللہ قادری وہو من ابیہ سید نور اللہ قادری وہو من ابیہ میران
سید عبد الفتاح قادری وہو من ابیہ میران قاضی سید اسماعیل قادری وہو من ابیہ سید
برہان الدین قادری وہو من ابیہ میران سید حسین قادری وہو من ابیہ میران سید نور اللہ قادری
وہو من ابیہ میران سید عبد الفتاح قادری وہو من ابیہ میران سید جلال متقی قادری وہو من
ابیہ میران سید حامد قادری وہو من ابیہ میران قطب اکبر سید حمزہ اصغر قادری وہو من سلطان الاولیا
میران محی الدین غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ وہو من الشیخ ابی سعید
علی بن مبارک مخزومی الخ رضی اللہ عنہم و شجرہ اولی از حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ بجانب
ایں اماماں میرسد و در اینجا از شیخ ابی سعید بجانب اماماں میرسد **و دیگر شجرہ قادریہ از طرف جد و**
سید لبہا شاہ محی الدین بن عم سید شاہ حضرۃ قادری وہو من عم سید شاہ محمد غوث قادری
وہو من الہ سید محی الدین بادشاہ قادری وہو من خالہ سید نور اللہ قادری وہو من ابیہ سید کریم
قادری وہو من ابیہ سید علی محمد قادری وہو من سید شاہ اعظم قادری ومن خالہ سید شاہ درویش
قادری غوث ثانی وہو من عم سید شاہ نور اللہ قادری وہو من عم سید شاہ حمید ثانی ولی اللہ قادری وہو من ابیہ سید شاہ حسین
وہو من ابیہ سید شاہ محمد قادری وہو من ابیہ سید شاہ نصیر الدین قادری وہو من ابیہ سید شاہ ابراہیم

قادری وہو من ابیہ سید شاہ صالح موسی قادری وہو من ابیہ سید شاہ عماد الدین ابی صالح نصر
قادری وہو من ابیہ سید شاہ عبد الرزاق قادری وہو من ابیہ غوث الاعظم رضی اللہ عنہ وہو من ابیہ
سید ابی صالح موسی وہو من ابیہ سید عبد اللہ وہو من ابیہ سید ابی یحیی وہو من ابیہ سید محمد ابی احمد
وہو من ابیہ سید عبد الرحمن داؤد وہو من ابیہ سید موسی وہو من ابیہ سید ابی محمد عبد اللہ وہو من ابیہ
موسی الجون وہو من ابیہ سید عبد اللہ محض وہو من ابیہ سید حسن مثنے وہو من ابیہ امام حسن مجتبی
وہو من ابیہ سیدنا علی وہو من شفیع المذنبین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وہو من اللہ ذی النور المتین
بواسطہ جبرئیل روح الامین علیہ السلام آمین **و شجرۂ حسینیہ قادریہ از جانب مشائخہا بامان**
میر سید و از شیخ ابی سعید علی بن مبارک مخزومی بسید الطایفہ جنید بغدادی و از شیخ سری سقطی
و از شیخ معروف کرخی بامام علی موسی رضا و بامام حسین علیہ السلام میر سید الآن بین الخاص
والعام ہمین شجرۂ طیبہ رایج است خواہ جدی باشند و خواہ خلفای وہر تقدیر شان طریقہ عالیہ بس
بلند است و علوّیت انتساب ظاہر است از ہمہ عالیہ میخوانند و میگویند و دیگر آنکہ حق سبحانہ وتعالی
ذات مقدس سلطان الاولیاء از جمیع فضائلات ستودہ سرفراز فرمودہ است حسنیہ و حسینیہ ہر دو یکی
اند و انتساب خلفاء ثلاثہ علیہم وعلی صاحبہم صلوٰۃ والسلام میدارند چنانچہ **شجرۂ صدیقیہ** مالک مارا
حاصل است سلطان الاولیاء **الباس خرقہ** از شیخ احمد اسود دینوری نیز کردہ اند و او از
ممشاد علو دینوری و او از ابی العباس نہاوندی و او از شیخ ابی عبد اللہ محمد بن الخفیف و او از
شیخ ابی محمد بن حسن الجزری و او از سید الطایفہ جنید بغدادی و او از شیخ ابی سعید خراز و او از شیخ
بشر حافی و او از شیخ ابی رجاء عطاردی و او از شیخ فضیل بن عیاض و او از شیخ منصور سلمی و
او از شیخ محمد بن مسلم زاہدی و او از شیخ محمد جبیر نوفلی و او از شیخ ابی محمد مطعم و او از افضل صحابہ
بتحقیق امیر المومنین ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ وعنہم اجمعین **و شجرۂ فاروقیہ** نیز ہست زیراکہ
آن حضرت **الباس خرقہ خلافہ** از ابی الخیر نیز و او از شیخ یوسف و او از شیخ ابی الحسن علی
و او از شیخ احمد بن عبد العزیز و او از شیخ کہف الدین ابی بکر عبد اللہ الشبلی و او از سید الطایفہ جنید

شجرۂ حسینیہ قادریہ

شجرۂ صدیقیہ

شجرۂ عثمانیہ

بغدادی و او از شیخ ابو سعید خراز و او از شیخ ابی عبد الله المغربی او از شیخ ابی تراب نخشبی او از بایزید بسطامی و او از
شیخ امین الدین شامی و از شیخ عبد الله علمدار و از شیخ رئیس الاصحاب امیر المومنین عمر ابن الخطاب

رضی الله عنه و عنهم اجمعین **و شجرهٔ عثمانیه** نیز هست چنانکه آنحضرت **الباس خرقهٔ خلافت**

شجره عثمانیه

از شیخ حماد دباس کرده و او از شیخ ابی سعید مغربی و او از شیخ ابی بکر احمد بن عثمان المغربی و او از شیخ
ابی الفضل عبد الواحد یمنی و او از شیخ احمد بن اسمعیل ملی و او از شیخ ابی المکارم ابی بکر عبد الله شبلی و از
سید الطایفه جنید بغدادی و او از خواجه ابو سعید خراز و او از شیخ ابی عبد حسن المسوحی و او از شیخ
ابی تراب نخشبی و او از شیخ ابی عبد الرحمن حاتم اصم و او از شیخ عبد الله الخواص و او از شقیق بلخی و او
از ابراهیم ادهم بلخی و از شیخ فضیل عیاض و او از شیخ عبد الواحد بن زید و او از کمیل زیاد و او از جامع القرآن
امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه و عنهم اجمعین انتهی و نقل شجرهٔ حسنیه تا شجرهٔ عثمانیه من کتاب
جواهر السلوک که از تالیفات اسوة العلماء زمان و خلاصه فضلاء دوران رئیس دانشوران معقول و منقول و امام
فروع و اصول سردار ارباب موحدین ندیم ارباب مکاشفین اعنی سید عبد اللطیف المشهور من کنیت
شاه محی الدین ویلوری المتوفی فی المدینة الطیبه و مدفنه فی الجنة البقیعه و تحت ضریحه جده جناب الشیخ
سراه من انواره و جعل الجنة مثواه من رحمته و افاض نقد الله علینا من احداده و من ضیاء روحه
که پدر بزرگوار حضرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان و عمو صاحب از بنی اعمام اجداد ثانی اند و نیز بر آن
صورت قاضی سید علی محمد صاحب تجلی اول اند درینجا اشکال انساب بیان نمودن ضرورة نیست بدان
صورت که قلمی نموده شده است در طریقهٔ که اسناد حکم چه است و ازین سر رشته در طریقهٔ الباس
خرقه و انتساب سلاسل شجراه و ثوق و اعتماد بسیار است و برای طالبان سلوک بحصول الفیوض
اعتبار کامل است و هم العزیز بذریعهٔ اسناد صحیح ببارگاه الهی استدعا نماید امید قبولیت دعا غالب
است و حال و کیفیت نسبت درست از کتبهای احادیث و شروحات آن ظاهر میگردد که چنانچه
اند دار مطالعه جذب القلوب و اشیخ خواهد شد آری باری تعالی ببرکت ارواح طیبات پاکان حشر ما
عصیان آلودگان در زمره صالحان گرداند و یقین کامل است انشاء الله تعالی همین صورة خواهد شد

آمدم بر سرِ مطلب که غرض از بیانِ ہذا این است که ہیچ یک از فیوضاتِ طرقاتِ مختلفهٔ طریقهٔ سلطان الاولیا الاحباب رضی الله عنه خالی نیست و ہر یک مشتق شده بجا ہیِ سیرابهٔ بین بحرِ عذب خواہد شد و سرشته دوا دوی از وہمہ بفضلِ تعالیٰ دور گردد و اگر کسے گوید که در طریقهٔ ہمین است بلاشبه راست و درست است این طریقه را جامع الطرق گردانیده است **العزیز** خاندانِ چشتیه ہمین در ہر سلسله آن اسناد جدید ملحوظ است **اسناد شجرهٔ چشتیهٔ بہشتیه این است** تبہا شاه محی الدین وہو من سید شاه حضرة وہو من سید شاه محمد غوث وہو من سید شاه نور الله وہو من سید کریم محمد وہو من سید علی محمد وہو من سید مخدوم وہو من شاه امین الدین علی وہو من شاه برہان الدین وہو من شاه میرانجی شمس العشاق وہو من کمال بیابانی وہو من جمال مغربی وہو من ولی الاکبر الصادق ابو الفتح صدر الدین سید محمد گیسو دراز وہو من نصیر الدین محمود چراغ دہلوی وہو من نظام الدین وہو من شیخ فرید گنج شکر وہو من قطب الدین بختیار کاکی وہو من سید معین الدین سنجری وہو من خواجه عثمانی ہارونی وہو من خواجه مودود وہو من خواجه یوسف وہو من خواجه محمد وہو من خواجه احمد وہو من خواجه اسحاق وہو من خواجه ممشاد علوی دینوری وہو من خواجه ہبیرة البصری وہو من خواجه حذیفة المرعشی وہو من خواجه سلطان ابراہیم ادہم وہو من خواجه فضیل ابن عیاض وہو من خواجه عبد الواحد بن زید وہو من خواجه حسن بصری وہو من امیر المومنین علی وہو من خاتم النبی صلی الله علیه و آله وسلم **العزیز** آن طریقهٔ چشتیه بصورتیکه اسنادش مسطور شد و بدیگر صورتہا که رسیده است بکتاب خلافة و جامع الطرق موجود است دریجا ایرادِ آن چندان ضرور نیست و اگر ازہمین صورت تحریر کرده آید این اوراق گنجائی نخواہد گردد ازین امورات رجز سازم موجب فخر دلیل است اگر فخر کرده اید زیبا است لیکن نزد علماء اخلاق مرتبت **العزیز** اگر معترض اعتراض کند بدین عبارت فہمایش آن دشوار است و آن اعتراض این است ہمه کس در سلسله خود اسناد میدانند پس چه تمیز است که فرق سازد در میان این و آن **بشنو** من دو جہه فرق است و من وجه نیست که خانوادهٔ طوسیه و سہروردیه از یک

یعنی محی الدین [illegible]

درخت اند و چشتیه علیحده اند و اصل آن هردو از خواجه حسن بصری است رضی الله عنه مثلاً یک درخت
دو شاخ دارد و بران شاخهای مزدلفه بیرون رسیده اند و بار همه شاخها بر آن شاخ واقع میشود
رتبه برتری او را زیبا است تا حصل المقصود آنکه مصدران هر سلسلها مرتبه تکمیلات در درجات و مراتبات
داشتند و از راه کشف ماهیات هر یکی ذی رتبه را دیده اند و آن فرد که تحت قلب شریف سرور عالم
صلی الله علیه و آله وسلم است دیده پای برزخ جانیست که دران کشف نمیرسد بدین سبب از فرط
اشتیاق و تمنای درجات مالایطاق کرده متوجه این طریقه عالیه کرده اند در طریقه قادریه وابسته
گردانیده از منتسبان شیخ الکل اند مشهور شده اند و نیز از کشف خود میبینند که خوشنودی مالک
حقیقی و سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم درین است اقبال کرده اند و ازین وجه است گردنهای
خود در اپیش قدم شریف نیست نموده اند اینهم موافق مراتبات است و اگر کسی گوید که سلطان الاولیا
رضی الله عنه از همه طریقها مرتب اند شاید که آنحضرت رضی الله عنه هم آنچنان ملاحظ کرده باشند
که اجازت هر طریقه اقبال نموده اند العزیز قیاس باید ساخت این همه اجازات که سلطان
الاولیا الاحباب رضی الله عنه قبل از مامور شدن کار فرمای مقام فردیت که قطب و غوث
هر درجه از راه کشف آن اقطاب و اغواث دیده بودند و فهمیده بودند که درجه و مرتبت و علوی
شان و پرورش و حمایتی سید کائنات علیه الف الصلوة والتحیات درباره سلطان ما دیده عند الملاقی
جسمانی تحفه طریقه خود پیشکش نموده اند که تحفه درویشان قبول نمایند تا که از ذریعه این قبول
قوة و طاقت بطریقهایان گردد و فیوض استمراری را ترقی شود و ازین وجه قوة در هر طریقه یافته
میگردد و نتیجه قبولیت سلطان الاولیا الاحباب برای همین جهت است و ازینوجه است و وجه
حسن سلطان الاولیا بدینصورت است دیگر آنکه از روی تفضیلت تحفه اینهمه فی نفسه واحد است
دیگر آنکه تحفه گذرانیدن آن برگزیدگان ایزدی پایه برتری از همه یافته میشود و الله جل جلاله
سلطان ما را عجیب و غریب قوة کامله عطا فرموده که همه ازین بحر سیراب شده جواهر زواهر اسرار
حقایق را بخشش میفرمایند العزیز اغواث و اقطاب و افراد هر طریقه مستفی از آب زلال مظهر

مرتبہ جامعیت شدہ تحصیل آب زلال علم لدنی وکشود معماے نظری وعملی ازین بحر مینمایند ودیگر افراد
سرفراز میسازند و میگویند اگر سلطان ما از داغ غلامی در خود ارشاد لفرمایند موجب فخر است
چنانچہ قطب اقطاب ولی کامل الفیوضات خواجہ ما قطب الدین بختیار کاکی روشنی رضی اللہ عنہ
میفرمایند **بیت** قطب مسکین بغلامی درت منسوب است ؛ داغ فخرش فرما حضرت غوث الثقلین
و مرتبہ جامعیت مرتبہ ایست کہ بلند پروازان مقام قرب ازرنگ فرو ماندہ اند و از حقیقت آن
آگاہ نیستند و حال مظہر ہمین است چنانچہ از حال سیدنا جبرئیل علیہ السلام در شب اسری از کتبہای
احادیث ظاہر است و حال مظہر جامع کہ عبارۃ از ابو البشر است علیہ السلام از قرآن وحدیث
واضح است کہ حکم سجود ملائکہ را شدہ است و انجام بموجود امنست و بر آیندگان نیست یافتہ
نمیگردد و تخصیص بعض ہم از بعض ادراک نمیشود و نیز از حال سیدنا علی و حسن مجتبی و حسین
مجتبی از آیات و احادیث پوشیدہ نیست و قوت سیدنا علی بر وقت فتح قلعہ خیبر اظہر است کیس
سلطان ما آئینہ مرتبہ جامع و مرات الحق اند از کتبہای انساب دارا شکوہ روشن است [illegible]
نسبت دار نیجا خلاصہ شجرہ سہروردیہ بجہ سند است عذر ضرور است **شجرہ سہروردیہ**

شجرہ ما سہروردیہ

لبہا شاہ محی الدین وہو من عمہ سید شاہ حضرت وہو من عمہ سید شاہ محمد غوث وہو من ابیہ سید
محی الدین بادشاہ وہو من خالہ سید شاہ نور اللہ وہو من ابیہ سید کریم محمد وہو من سید علی محمد وہو من
سید قطب الدین وہو من سید کریم محمد وہو من سید نور اللہ وہو من سید علی محمد وہو من سید وجیہ الدین
علوی وہو من حاجی حمید فی العرف سید محمد غوث وہو من شیخ ظہور حاجی حضور وہو من شیخ ابو الفتح
ہدایت اللہ سرمست وہو من شاہ قاضن شطاری بنی اسرائیل وہو من رکن الدین جونپوری وہو من
سید جلال الدین بخاری مخدوم جہانیان جہان گشت وہو من ابو الفتح بہاؤ الدین وہو من سید صدر الدین
ابو الفضل وہو من شیخ ابو البرکات بہاء الدین زکریا وہو من شیخ شہاب الدین عمر سہروردی وہو من
شیخ ضیاء الدین ابو النجیب وہو من خواجہ وجیہ الدین ابو الحفص وہو من شیخ عمویہ وہو من خواجہ احمد
دینوری وہو من ممشاد دینوری وہو من جنید بغدادی وہو من سری سقطی وہو من خواجہ معروف کرخی

وہو من خواجہ حسن بصری وہو من امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجہہ و
ہو من امام المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

این شجرہ خاندان طیفور کہ از حضرت شیخ احمد پی در پی از عبد اللہ شطاری پی در پی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسد

بسہا شاہ محی الدین وہو من سید شاہ حضرت وہو من سید شاہ محمد غوث وہو من سید محی الدین
بادشاہ وہو من سید نور اللہ وہو من سید کریم محمد وہو من سید علی محمد وہو من شیخ احمد وہو من
سید احمد وہو من شاہ برہان الدین راز الٰہی وہو من عبد القدوس وہو من شاہ عیسی جند اللہ
بن قاسم وہو من لشکر محمد عارف وہو من غوث الاسلام حاجی حمید فی العرف محمد غوث
وہو من شیخ ظہور حاجی حضور وہو من شیخ ابو الفتح ہدایت اللہ سرمست وہو من شیخ قاضن وہو
عبد اللہ شطاری وہو من شیخ محمد عارف وہو من شیخ محمد عاشق وہو من شیخ خدا قلی ماوراء النہری
وہو من شیخ ابو الحسن خرقانی وہو من شیخ ابو المظفر ترک طوسی وہو من شیخ خواجہ ابو العزیز ابزد عشق
وہو من خواجہ محمد مغربی وہو من سلطان العارفین بایزید بسطامی وہو من امام جعفر الصادق وہو من
امام محمد باقر وہو من امام زین العابدین وہو من امام حسین وہو من امام المتقین سیدنا علی وہو من سید
رب العالمین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عبد اللہ شطاری قادری وہو من شاہ عبد الرزاق وہو من
سلطان الاولیا میران محی الدین سید عبد القادر جیلانی علیہ و علی جدہ صلوۃ والسلام میرسد و

شجرہ شاہیہ کہ با جداد حضرت شاہ عالم میرسد بسہا شاہ محی الدین وہو من سید شاہ
حضرت وہو من سید شاہ محمد غوث وہو من سید محی الدین بادشاہ وہو من سید نور اللہ وہو من
سید کریم محمد وہو من سید علی محمد وہو من قطب الدین وہو من سید کریم محمد وہو من سید نور اللہ
وہو من قاضی سید علی محمد وہو من محمد مقبول عالم وہو من ابیہ سید جلال ماہ عالم وہو من ابیہ سید حسین
سراج عالم وہو من ابیہ سید عبد الغفور بدر عالم وہو من ابیہ سید احمد بہہ عالم وہو من ابیہ بدر الحق

مرشد عالم و هو من ابیه سید محمد بن عبد الله الملقب بشاه عالم و هو من ابیه سید برهان الدین ابو محمد
عبد الله المشهور بقطب عالم و هو من ابیه سید ناصر الدین محمود عالم و هو من ابیه سید جلال الدین الحسنی
الحسینی البخاری مخدوم جهانیان ظل سبحان حامی عالم و هو من ابیه سید احمد ممدوح عالم و هو من ابیه
سید جلال الدین حسین بخاری بلال عالم و هو من ابیه سید ابی المؤید علی عرفان عالم و هو من ابیه
سید محمود بخاری معین عالم و هو من ابیه سید احمد خورشید عالم و هو من ابیه سید عبد الله هادی عالم
و هو من ابیه سید علی الاشقر قبله عالم و هو من ابیه سید جعفر ایمان عالم و هو من ابیه امام علی نقی الهادی
کفیل عالم و هو من ابیه امام محمد تقی ن الجواد ناصر العالم و هو من ابیه امام علی موسی رضی رضوان
عالم و هو من ابیه امام موسی الکاظم جان بخش عالم و هو من ابیه امام جعفر الصادق امام عالم و
هو من ابیه امام محمد باقر صلاح عالم و هو من ابیه امام علی زین العابدین زینت عالم و هو من ابیه
امام حسین شرف عالم و هو من ابیه امام علی ابن ابیطالب ساقی عالم و هو من رسول رب العالمین
و خاتم النبیین و شفیع المذنبین محمد بن المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شفیع عالم و هو من الله ذی القوة
المتین بواسطه حضرت جبرئیل علیه السلام روح الامین العزیز بشیر هریک ازین افراد طیبات که درین
شجره اند که در قوت خود طاقتی یکی از انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام مید اند باوصف آن اوصاف
از فیضان سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه استفاده حاصل کرده اند و سردار الطریقه گشته فیض
رسان است حضرت رسول الثقلین علیه الف الصلوة و التحیات شده اند و هر فرد به و طرف
انتساب خود سپارد و یکی بر دیگری ترجیح سلسله خود نمیکند و دعوی انانیت نفسانی و علت انا
خیر منه شیطانیت نمی سازند و بر زبان نمی آرند و بنظر انصاف در نگرند که در صحابه رضی الله عنهم
اتفاق است که خدا تعالی صدیق اکبر را رضی الله عنه فضیلتی عطا فرموده است لعلتی نیست بمحض
فضل ایزدی است این کلمه سیدنا علی بهت کرم الله وجهه و همین طور اتفاق شیوخ آفاق بر سلطان الاولیا
الا قرابه رضی الله عنهم کسیکه از اتفاق صحابه رضی الله عنهم منحرف شده گفتگو کنند آن کلام را حرم
نمی نماید و اگر کسیکه درباره سلطان الاولیا کلامیکه خلاف اتفاق اولیاء الله افته رضی الله عنهم بیان کنند

اغراض

آن سخن را تسلیم نباید کرد چونکہ خلاف اجماع است و ہر فرد بعد از طرف انتساب خود سید ارد
و یا بہ جمیع انتساب سلاسل مشرف شدہ باشد ترجیح سلسلہ بر یکدیگرے نیکند و نمید ہد و اگر
شور پیدا ساختہ است اتفاق پاک دلان را می بیند و قوت و طاقت در ورود فیضان
ملاحظہ سازد و در مقام قرب بکدام ذریعہ حیست و چالاک میگردد اللہم ارزقنا ہذہ النعم الا
لطاف العزیز حقیقت عبارۃ مذکور را ادراک نکردی پس فہم ازین شجرہ کردہ خیالیکہ در آن
تفرقہ بے پایان است و زعم تفضیلی کہ سراسر خلاف است بر آن جزم کردہ نمے آید ازان در
گذشتن اولی و بہتر است **شجرہ سلسلہ مداریہ مقدسہ** این است لیسہا شاہ
محی الدین و ہو من شاہ و ہو من سید شاہ محمد غوث و ہو من سید محی الدین بادشاہ و ہو من سید نور اللہ
و ہو من سید کریم محمد و ہو من سید علی محمد و ہو من سید قطب الدین و ہو من سید کریم محمد و ہو من
سید نور اللہ و ہو من سید علی محمد و ہو من سید محمد و ہو من سید جلال و ہو من سید محمد شکر و ہو من
سید غریب شاہ و ہو من سید زاہد و ہو من سید شاہ عالم و ہو من سید برہان الدین قطب عالم
و ہو من سید راجو قتال و ہو من سید ناصر الدین محمود و ہو من سید جلال مخدوم جہانیان و ہو من
خواجہ بدیع الدین مدار و ہو من طیفور شامی و ہو من شیخ یمین الدین شامی و ہو من شیخ عبد اللہ
علمدار و ہو من ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ و ہو من محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
و ہو من امر ذی النور المتین بواسطہ جبرئیل روح الامین العزیز انتساب شیخ عبد اللہ علمدار بدو
صورت است یکی بطریق اول و دیگر بجانب سیفتانی و حضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی را رضی اللہ عنہ
در انتسابات اشکالات اند و بعض جانب صدیق اکبر رضی اللہ عنہ مے برند بہ دو صورت یکے از
ذریعہ شیخ عبد اللہ علمدار و دیگر بذریعہ سلمان راعی رضی اللہ عنہما و دیگر بذریعہ خواجہ داؤد
طائی رضی اللہ عنہ تا ائمہ اطہار علیہم و علی جدہم صلوۃ و السلام و دیگر با امام بحق ناطق جعفر
الصادق علیہ و علی جدہ صلوۃ و السلام میرسد العزیز و محققان این علم و حقیقت شناسان
سلاسل امر ارشادی را ترجیح یکے بر دیگرے یعنی بنسبت فضیلت نمید ہند و لفظ استثنا بر زبان
تا بر دیگر نسبت

نمی آرند چرا که عند المباحثه سر از خجالت برداشته نشود و احیاناً این امر واقع شود خاطر الاعتبار
و اعتماد میگردد و اگر کسی گوید چرا طریقه قادریه را فوقیت میدهند و اگر طریقه خود را در هر راه برای یاخته
قدم می نهند این چه امر است گزارش اینکه در سلسله خانواده طرطوسیه و طیفوریه احد المحققین سلاسل
را کلام نسبت خدا تعالی جل جلاله در هر خانواده منصب کار فرمای را نعمت فردیت فرد ابرا
ممتاز ساخته است و رحمت مطلقه را از ذریعه آن فرد منقسم میگرداند حق سبحانه و تعالی ما و سائر احباب
را بی نصیب نگرداناد و اگر بطور علماء فقه بیان نمایم بجواب سائل ممکن است مگر تمیز و شعور ضرور است
واذا سئلنا عن مذهبنا و مذهب مخالفنا قلنا وجوباً مذهبنا صواب یحتمل الخطاء اگر وقتیکه پرسند از مذهب
من و مذهب مخالف من میگویم وجوب است مذهب ما که صواب است احتمال خطا است و مذهب
مخالفنا خطا یحتمل الصواب و مذهب مخالف ما خطاء است احتمال صواب و اذا سئلنا عن معتقدنا و معتقد
خصومنا قلنا وجوباً الحق ما نحن علیه والباطل ما علیه خصومنا الطحاوی و اگر وقتیکه پرسند از اعتقاد ما و معتقد
خصومنا میگوئیم ما نحن علیه بر آنچیکه ما ایستیم حق است واجب است و باطل است آنچیکه هست خصوم ما
و بحث سلاسل دیگر هست و تقریر عطیه الهی دیگر است و این عطیه دو قسم است و قسمی متعلق بمواهب است
و آن انبیاء الله علیهم السلام و نبوت ثابت بمعجزه نمیشود بر حاشیه تحفة المصلی نوشته است و نبوت
الانبیاء لم یثبت بالمعجزة ولکن بارسال الله تعالی ایاهم و انما یظهر للخلق ما کان عند الله ثابتاً
آداب المریدین و نبوت انبیاء کرام ثابت از معجزه نمیشود لیکن فرستاده است حق سبحانه تعالی
مخصوص از آن درجه و جز این نسبت ظاهر میکند برای خلق آنچیکه هست نزد باری تعالی ثابت است
بمقتضای موهب و قسمی متعلق بکسب است و آن مرتبه ولایت است و در ولایت کتمان کرامت
است والولی یجب علیه ان یکتم الکرامة الا ان یظهرها الله تعالی علیه آداب المریدین بر ولی
واجب است آنکه پوشیده کند کرامت را مگر آنکه ظاهر سازد آنرا الله تعالی مطابق درجات ولی
ان باشد الذی یتولی امور الخلائق و هو یتولی الصالحین تحفة المصلی و مقدور کسی نیست که دم ولی
سند و چون چرا سازد و ولایت بعد از درجه نبوت است و درجه دیگر از ان بهتر نسبت و بدین درجه

کسے نمی رسد مگر با طاعت امر او کسیکہ بر امر الہی و حکم مالک حقیقی کردن خود مے نہند و سر سوی
خلاف او نمیکنند و عدول حکمی را اختیار نمیسازند در نتیجہ او گواہی میدہند چنانچہ واحمو علی نبات الکرام

الاولیاء وجوازہا فی عصر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وفی غیر عصرہ آداب المریدین انتہی العزیز
کسیکہ در باب ذکر الہی کہ در وسر اسر حقایق و معارف است داخل میشود و ابواب ولایت
بروکشود خواہند شد و لیبا افراد اند کہ نذکر واذکار و مراقبہ و توجہات مشہور اند دکشود بباب
بذطنی آنکہا نمیشود و آیہ فوق کل ذی علم علیم معنی او را الہی دانند العزیز شعور نمیدارئ کہ حضرت
سلطان الاولیا رضی اللہ عنہ کہ جگر پارہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند و آن اعتقاد دیگر بیان
از لشادی و حصری زمانہ نہادہ اند خوب نیست و بعض اعتقاد میدارند و میگویند علی الترتیب صحابہ
خلافت باولاد آنکہا فضیلت میدہند و اعتقاد باید نہاد بفرمایند این اعتقاد خلاف اعتقاد
جمہور سلف و خلف است چنانچہ بیجکس اعتقاد بدینصورۃ نہ نہادہ است کہ عبد الرحمان بن ابی بکر
رضی اللہ عنہما افضل از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما اند و عبد الرحمن و عبد اللہ رضی اللہ عنہما افضل
از حسن مجتبی و حسین مجتبی علیہما وعلی جدہ صلوٰۃ والسلام اند و آیہ از قرآن مجید و حدیث از رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین واقع نشدہ و نہ اتفاق صحابہ آمدہ رضی اللہ عنہم و نہ خلفاء الراشدین ثلاثہ
رضی اللہ عنہم گفتہ کہ اولاد ما افضل از اولاد فاطمۃ الزہرا علیہا وعلی ابیہا صلوٰۃ والسلام اند یا از اولاد علی
رضی اللہ عنہ و اگر ہست اتفاق سلف و تابعین و تبع تابعین و ائمہ اربعہ رضی اللہ عنہم بر آن نیست

ونہ اتفاق خلف رحمۃ اللہ علیہم باینصورۃ کسے اعتقاد داشتہ بگوید کہ طریقہ ما افضل است قایل این قول را زیبا است کہ گفتہ باشد چرا کہ منصب قطبیت و غوثیت تا آن اعتقاد کہ سید اہل اسلام باید بگفت پس سردار جگر پارہ بنی حسن و بنی حسین اند و حال بنی حسین و بنی حسن رضی اللہ عنہما از حدیث صحیح ظاہر است کہ راکب دوش رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند پس حدیث صحیح را ہیچ قول مادح نمیکند و آن بر جمیع آن آدمی العزیز کسے را فتور دماغ شدہ باشد و بجلوہ اسم مضل آمدہ بود و ہمین صورۃ او مشہور میگردد و قوت متخیلہ در لطمہ شیطانی و نفسانی گشتہ کہ علم فی نفسہ براہ راست بردن و بمنزل مقصود کہ عبارت از خوشنودی خدا و رسول است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانید نیست نگردید سلف و خلف و صلحاء است حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آن چیزے اتفاق دارند در آن چیز از راہ ضلالت و بطالت تابع خود را ے گشتہ انحراف از جمہور در دین از حیز عقل و نقل بعید است عیاذاً باللہ این بلاء عظیم است و از وبال این بدظنی و بداعتقادی دین و دنیا پامال و خراب کرد نسبت علماء ظاہر میگویند کسے را کہ بادشاہ مجازی از منصب و مدارج سرفراز مینماید کہ ہیبت حقارت و کثیر عزت سر بلند کردہ خود را قبول بخے نماید و زجر و توبیخ بطور یکہ باید از وے میسازد بہر حال از پنجہ سطوت سلطانی نجات یافتن امر صعب و دشوار است و این المقام است کہ مالک حقیقی خود سفیر باید یحبہم و یحبونہ اگر کسے مخالف امر حق سبحانہ تعالے کند و کرسی بر اہانت آن محبان و محبوبان بندد بحق مو ذیان خود سفیر باد من اذی ولی فقد آذنی محاربتی و ہمچنین خیال و عقیدہ خوب نیست اگر ہست قول قایل در حق او شان بسیار خوب است رباعی چہ چربی چراغ یعنی چہ ؂ آدمی را دماغ یعنی چہ ؂ چہ چربی چراغ از تری است ؂ آدمی را دماغ از خوری است پس تا خواہی و کلام رذیل نزد ارباب فضل و کمال تعریف انسانیت نیست بلکہ از اوصاف سبعی و حیوانی است العزیز جناب پیر تربیت ہیچدان علیہ الرحمۃ والغفران بوقت خواندن علم اخلاق ارشاد فرمودند کہ معنی علم دانستن است و ماحصل از دانستن علم اخلاق است آنرا حاصل نمودن است و آصول کنف ہمین علم است و کسے را اخلاق نیست

که از تعریف علم عارفی است از وی بیک تحقیق اولی است و علم حقایق علمیست که از روی
بیمار النفسی معه علامات و شناختگی پیدا نموده از ادویات صحت و تندرستی واقف شود و استعمال
آن ادویات میسازد و امید قبولیت علاجات صحت و عافیت از پرده غیب بجلوه ظهور خواهد آید
و امراض باطنی سیصد و هشتاد اند و کتبهای این فن بسیار اند از آنمیان احیاء علوم و کیمیای سعادت
امام غزالی رحمة الله علیه و حدیقة الندیه و اخلاق جلالی و اخلاق ناصری و در احیاء علوم دو باب
اند منجیات و مهلکات و در کیمیا نیز ابواب مختلف المناسبت اند و جلالی سراپا از اخلاق و ادبیات
انهاست الا در ناصری اگرچه که در مصنف آن کلامیست قطع نظر آن محقق هر علوم است
اگر ظن نیک در عقیده او بودی چه خوش بودی از حد زاید حسبی بود و قوت طبیعت و طبیعت رسا
از کلام او ظاهر است و متانت سخن و بلند پروازی ذهن هیچ دیگران یافته نمیشود و چنین اوصافها
کسی مرتب باشد او را بحر العلوم خوانند زیبا است و بیماریها و علاجها چنانچه باید و شاید در کتاب
خود نوشته اند بدون استاد حاذق معلوم نمیگردد و از مطالعه کشف نمیشود و در علم صوفیه صافیه
کثرهم الله بر کاهم چند کتبها اند مثل شمائل الاتقیا و رساله خواجه محمد پارسا رحمة الله و رساله امام قشیری
رضی الله عنه و نتایج الافکار و منهاج العابدین و سلک الاتقیا و کنز العباد و تذکرة الاولیاء
و حدیقه حکیم سنائی رح و مثنوی مولانا جلال الدین رومی رضی الله عنه و جام جم شیخ اوحد الدین
کرمانی رح البته در تعالیقات امراض و تنبیهات علاجات علوم خواهد شد و حقیقت هر علم ظاهر شدن
منحصر بر علم اخلاق است بلکه ماهیت کل حقانیات از وی ظاهر میگردد بمصداق این حدیث صحیح
قال علیه الصلوة والسلام تخلقوا باخلاق الله و بشان سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم این
آیه مبارک نازل کرده است انک لعلی خلق عظیم و هم روایت از ام المومنین عائشه صدیقه
رضی الله عنها است که کسی را خلق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید جواب فرمودند بین
قرآن مجید را العزیز خلق بود و صورت بیست یکی فی العباد و دیگر فی العقاید او در عبادت عقاید
علم فقه است و دیگر علم عقاید و حقایق ظاهری و علم معارف کشفیات باطنی است و از علم

عقاید وفقہ درستگی عقیدہ و تزکیہ شریعت مقدسہ حاصل میشود نظم عقاید حقایق ظاہری واضح
میشود و ازان عقاید ظاہری بعلم تصوف کہ عبارت از تزکیہ نفس و تصفیہ قلب است برجوع میسازد
دسایق ازین حسب موقعہ بیان کردہ شدہ است اینوقت بحث ازان ضرور نیست و شیخ الاسلام
عبد اللہ انصاری ہروی رحمۃ اللہ علیہ در منازل السائرین می فرماید علم ان العامۃ من علماء
ہذا الطائفۃ والمشیرین الی ہذہ الطریقۃ اتفقوا علی ان النہایات لاتصح الا بتصحیح البدایات کما ان الا
بنیۃ لاتقوم الا علی الاساس وتصحیح البدایات ہو اقامۃ الامر علی مشاہد الاخلاص ومتابعۃ السنۃ
وتعظیم النہی علی مشاہدۃ الخوف ورعایۃ الحرمۃ والشفقۃ علی العالم ببذل النصیحۃ من جواہر السلوک
للحموی رحمۃ اللہ علیہ **العزیز** جای غور است کہ نزد خاص و عام مشہور است بکلا اینکہ بدایت
طریقہ با انتہاء طریقہ دیگران است حیف سگذرد و افسوس مے آید کہ از دہن خود لقمہ کلان میخورند
حاشا اللہ وقتیکہ این اعتقاد بود کہ علی الترتیب خلافت صحابہ فضیلت در اولاد است قطعی
غوثیت و قطبیت ظاہر گردید سبحان اللہ کل اناء یترشح بما فیہ بحث منقطع گردید ولفظ ابتداء و انتہا
در ہیچ طریقہ نیست و از پابند این اعتقاد مجتنب اند بلکہ در حرم عفت طریقہ و سلوک داخل شدن
نمید ہند و جناب شیخ الاسلام رحمۃ اللہ از حال ابتداء و انتہا از امر متفقہ بیان نمودہ اند نکورشد
العزیز ہر کس کہ کلمہ آن بر زبان مے آرد و گفتن آن سہل است مگر حقیقت آن دانستن مشکل است
داشتن دیگر است و گفتن دیگر و خلاصہ آن از جواہر السلوک للحموی رحمۃ اللہ علیہ و رسالہ حق الیقین
بسید محمود چشتی رحمۃ اللہ علیہ و مفتاح الخزاین المجددی سید عبد الفتاح گجراتی رضی اللہ عنہ و نکات
الاسرار بسید آدم بنوری رحمۃ اللہ و نتایج الافکار شرح رسالہ قشیری رضی اللہ عنہ و مولانا مولوی
رفیع الدین نقشبندی قندھاری رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ سلوک قادریہ نوشتہ اند کہ ولایت
بر چہار قسمت والجات آن بیان کردہ و خلاصہ آن بخوبی ظاہر کردہ قسم چہارم ولایت بندہ مطلوبہ
سبحانیہ اگرچہ مرتبہ تنزیہ است اما تنزیہ سائر الناس بنسبت حضرات انبیا علیہم الصلوۃ والسلام
حکم تشبیہ دارد و پس متخیذ از ملاحظہ غیبت کہ در ولایت دوم است کہ نزد ایشان غیر حق است

واز ملاحظه درایت که در ولایت سیوم است که نزد ایشان حق است خالی ساز و تا لطافت
بی کیفی بایمان محض بر دل سالک متجلی گردد و کاروبار ادبی تردد دائمی با ایشان باطنیان حضرت
انجامد و همین است منتهای سلوک طریقهٔ علیه قادریه بطور قدما محققین و علما و صالحین که از حضرت
قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ الکل سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه مجاز و مامور اند و پس
از اتمام سلوک مذکور یعنی سیر الی الله و سیر فی الله بترتیب مرقوم اگر فضل الهی شامل حال
شود مسئلهٔ تجدد امثال و مسئلهٔ وحدت وجود و مسئلهٔ الکل فی الکل وغیرها خود بخود منکشف میگردد
و بعضی بزرگان بمریدان خود بطور شغل برای تفهیم تعلیم هم میکنند انتهی من جواهر السلوک العزیزیه
این درجه ولایت دیگر است که بفهم هر کس و ناکس نمیرسد و نمی گنجد چونکه این علم کشفی است نه عقلی
و قیاسی است پس جائیکه کشف اولو العرفان درجهٔ ولایت باین مقام نمیرسد ابتداء و انتها از کدام
جای قیاس کرده آمد انتها دیگران ابتدا این طریقه است صرف بحث بیجا و گفتگوی نقصان آموده
است اگر درویشان طریقهٔ علیه این کلمه بزبان آرند و بگویند بیجا است چونکه حضرت سلطان با
رضی الله عنه جگر گوشهٔ حیدر و بتول اند رضی الله عنهما نایب و وارث علم رسول مقبول صلی الله
علیه و آله و سلم اند چگونه قوة در فیض رسانی یافته نشود اگر کسی بپرسد که در اولاد رسول کریم
صلی الله علیه و آله و سلم هم چند افراد صحیح النسبین و شریف الطرفین اند چرا چنین صورة دارند نمیگویند
خصوصیت حضرت را میدانند و بیان مینمایند العزیز جای غور است الله تعالی ازبهر امم
است حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده گردانیده علی الخصوص دو گروه را یکی صحابه
و دیگر اولاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و از صحابه عشرة المبشره و از عشرة المبشره خلفا
الراشدین المهدیین را رضوان الله تعالی اجمعین و در اولاد حسن مجتبی و حسین مجتبی علیهما و علی
جده الصلوة والسلام اند و سیادت قطعی از مادر و پدر و جد و جده میدار اند و با ولادنی حسنین
بسیار افراد اند حکم قطعی سیادارند و از حالات عجائبات و غرائبات برانده و مقتدای دین و پیشوای
ارباب یقین اند در آن کلامی نیست و فیوضات استمراری را بر متعلقان خود حاکم اند و خال

سلطان الاولیا الاحباب سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه دیگر است و فیوضات [illegible]
و طریقت و حقایقات حقیقت و معارفت بر ذات ائمه اطهار علیهم و علی جدهم صلوة و السلام
مالک حقیقی جل نعماءه ختم نفرموده است بلکه مصدر ساخته است در این دائره و حضرت ما را بدرجه
ثانی بمنزله نقطه گردانیده و کشش دائره بدون مرکز بوجود نمی آید و دائره ولایت مطلقه حاوی کل
امور ذهنی و عیانی و خارجی است نیز بدستور بدرجات ولایت تفصیلی ما ورای خود حکم [illegible] مبداء
محض قدرت الهی است که این فرد تحت فرد اعظم است که آن فرد اعظم صلی الله علیه و آله و سلم
مرات فرد الافراد اند جل جلاله و از بعضی فردیت سابق این فرد اطلاع میسر شد و از این سبب
هیچ یک از نبی حسین بجانب اجلال خود راه نیامدند و کمال گستاخی و سوء ادبی نمیداشتند بلکه بطوع
و رغبت خود در لقمه تسلیم بر گردن خود می نهند و تا قیام قیامت و قطب و غوث و فرد میکردند
زمره نبی حسین میشوند رضی الله عنهم و حضرت ما را رضی الله عنه سردار اند میدانند و حالات اقطاب
و اغواث و غیرهم از تاریخ امام عبد الله یافعی رضی الله عنه و شیخ عبد الوهاب شعرانی رضی الله عنه
واضح و لایح خواهد شد در اینجا بحث تاریخ نیست که ذکر کرده آید و هر چه که بیان نموده شد در آخر
شواهد النبوة و آخر مناقب اهل بیت معلوم خواهد شد و آن سلسها که مولانا مولوی رفیع الدین نقشبندی
قندهاری نوشته اند **العزیز** از آن سلسها اطلاع نموده شده است از علم نظری و از اسباب
کشفی خدایتعالی جل جلاله ما را و ترا توفیق تنگ روزی کناد و از کشا کشی تقریب بیفتاده دوری
نصیب سازاد و برحمت خود مشمول ساخته عاقبت محمود گرداناد **العزیز** از همه علومها
علمیکه چشم خود بر عیب خود انداخته بینا بر عیب خود گرداند و آن علم بهتر است و آن علم بر دو قسم
ست یکی متعلق به شریعت است و محل وصول شریعت آن است که چشم از عیب پوشیده
داشتن است و از چنین امورات اجتناب ورزیدن از اهم مهمات شریعت است در ذهن تو
هنوز نیا اینی که خدایتعالی با سنت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم آفریده است و سنت
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمود اهم سابقه شده است و نیز شریعت حضرت کسی شریعت [illegible]

محمود گشته است نه حاسد حق سبحانه تعالی همچنان محسود نهاده بردار اذ که حاسد باید بود دیگر آنکه
محاسبت حساب عاقبت در پیش است و این حساب بدو صورت است یکی ظاهری و دیگر باطنی و
حساب باطنی از حساب ظاهری درجه فوقیت میدارد و قبل از گرفتن حساب روز بازپسین حساب
شبانه روزی خود کرده ماحصل دریافت نماید که چه چیز باقیست فقط خجالت و شرمندگی حاصل جز
است ماورای آن دیگر نسبت نیکی آید و نزد محققان این راه حساب شبانه روزی خود گفتن
علوم همین ست میدانند و دیگر علوم برتر ازین علم نیستند چنانچه امیر المؤمنین سیدنا عمر ابن الخطاب
علیه و علی صاحبه صلوة والسلام میفرمایند حاسبوا قبل ان تحاسبوا درین علم موت ارادی حاصل
می آید و کسیکه از ارادهٔ خود میرد بارادهٔ ایزدی خواهد رسید انشاء الله تعالی و بعد از موت طبعی
چیزها یکه از چشم ظاهری پوشیده و مستتر اند ظاهر میشوند و اعتقاد بر غیب آوردن و پابند ایمان مجازی
شدن یؤمنون بالغیب صفت اوست انکشاف آن امورات بموت ارادی بجلوه می آیند و غیب
و شهادت و شهادت و غیب شهادی میشوند و معنی موتوا قبل ان تموتوا همین است و کن فی الدنیا
غریب کان او کعابر السبیل و عد نفسک من اصحاب القبور پیش نظر او باشد و قبر برزخ است مانند مثال
بالا او عالم ارواح است و تحت او عالم اجسام و نزد ارباب کشف صلوة القلب برای کشف معیت روح
مقرر است و بعض آنرا صلوة المیت و صلوة دائمی میگویند و حسب بهر ترتیب سجدان علیه الرحمه
والغفران ارشاد فرمودند صلوة القلب را و صلوة المیت گویند بیجا است و صلوه دائمی گفتن چگونه
مرتبت است التماس نمود صلوة بمعنی نیاز است و در حساب شبانه روزی نفس عاجز میشود و اورا
نگاهداشت زمانی پیدا میگردد و عاجز باختیارات خود گشته متوجه بارتباط و قوت و قتی شده
اشتیاقی پیدا میسازد و اسم را از مسمی علیحده می بیند و نمی داند و ترسان و لرزان بجانب نیاز میگراید
ازین وجه صلوة دائمی نامند فرمودند بهتر است رضی الله عنه اگرچه بعضی محققان پاس انفاس
را صلوة دائمی میگویند تا آنکه نفس را شق نکند و عبارة از ان طرح ساختن است و فی الحقیقت متحرک
بدو حرکت است و قوقی از وحاصل نسازد و از معیت روح آگاهی نخواهد یافت و چون معیت

روح وقوفی باید وصلی نفی بخوبی بحیطهٔ ادراک می آید و تجربهٔ فی الحقیقت از شعور رشد لست
بدست میرسد و این بی شعوری را نفی میگویند سبحان الله بحمده و از گفتن لا اله الا الله مقام
بی شعوری حاصل نمی آید بجز آن اشکال که بعد از ریاضت گفته شد و آنهم از شیخ کامل تربیت یا
تحصیل لاحاصل است و اگر ارادهٔ تحصیل لاحاصل است دست بدامن شیخ کامل و عبارت آن سالک
بیان کرده شده است زده تربیت این امورات حاصل نماید و اکتفا بر آن سطالبان نه نماید ذوق
عبادت از باری تعالی خواسته و از پیران عالی درجات باطن کننده متوجه بکار بستن شوا ستید
قبولیت حاصل خواهد شد اللهم تقبل هذا الدعاء منی و منک الاجابة و هذا الجهد منی و علیه التکلان و
لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم احفظ هذا النسخة و احرسه عن الشوائب و العیوب و اغفر
المولف لذنوبه و ارحم للشیخ الخرقة و للشیخ التربیة بحرمة شیخ الاسنة و آله الامجاد و اصحابه الکبار و سیدی
عبد القادر جیلانی و سائر الصاحبین السلاسل المتبرکات و اخر دعونا ان الحمد لله رب العالمین و سلم
تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه و نور عرشه سیدنا و شفیعنا محمد و آله و
اصحابه و سلم اللهم اغفر و ارحم لوالدی و لاستادی برحمتک الواسعة و افاض الفیضان علی قلوب السالکین
و العارفین و سبیل لمارب و المقاصد بحرمة خاتم الانبیاء و اولاده و اصحابه و سایر الانبیاء و المرسلین
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا کتبه احقط القلم برکت شیر خان

تمت

تقریظ

از جناب سید احمد علی صاحب تخلص عصر متوطن حیدر آباد

حمد باقی چگونه از من فانی ادا شود که با وجود منقطع الاشارات و سلب اعتبارات تقدیس
و تنزیه خود سوره قل هو الله احد بشان خود خود فرموده باز بمقتضای شیون تشبیه ذاتی
در آئینه علم مطلقه خود که عبارت از حقیقت محمدیست صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم ظهور خود نموده
از انا و انت تجلی نور نوری و تجلی سری و انا سره فرموده الله الله باطن و ظاهر توئی

الله الله حاضر و ناظر تو یی - و نعت آن سرور باوجود ازین معدوم الوجود بسحبه بسان نظم آید که چون
آن مظهر اول و آخر بزبان وحدت ترجمان خود فرموده که انا احمد بلا میم و آن مالک حقیقی ازین
کلمه سرفراز فرموده فلا براه الا بتیم و درود و رحمت بر اهلبیت طاهرین و اصحاب ناصرین باد و اما بعد تمکین
بنده درگاه لم یزلی سید احمد علی طریقاً قادری مذهباً حنفی المتخلص به عصر که یکی از منتسبان طریقه سلطان
الاغواث رضی الله عنه است گزارش میسازد که شایقان علم حقایق و معرفت را مژده باد -
به تماشا رسیدنی دارد - جلوه منفعت است دیدنی دارد - و آن اینکه درین زمان فرحت توامان
کتابی مسمی معدن الاسرار در بیان جواهر الابرار از تالیفات صدر الکتاب صحیفه شریعت نشان فصل
الخطاب جریده طریقت آدشان توقیع رفیع حقیقت شناسان طغرای غرای معرفت آگاهان
شیخ الزمان مقتدای دوران عارج معارج آسمان علم معرفت یزدانی سالک مسالک طریقه خدا
شناسی و خدادانی ماهر علوم متعارفه جبار ده کانه مرجع ارباب کمالات زمانه مولانا و استادنا
و مرشدنا شمع شبستان مصطفوی چراغ دودمان مرتضوی جناب حضرت سید خواجه محی الدین
فی العرف شاه محی الدین بسیره قادری مد ظله العالی بقالب طبع در آمد چه کتاب است که هر فقره ازان مانند
مطالع حکمت دیده کشا است و عجیب نسخه ایست که مشتاقان راه را چون شرح اسباب علامات
راه نماست و حجت طلبان را امتقام مسلم و حمد الله تقویت می دهد و مناظره سازان را چون رشیدی و تحریر منتهی
دلایل پیش میکند و متنفر الانفرا مانند توضیح و تلویح برهان لمی ظاهر میسازد و راه گم گشتگان وادی
زولاف زدگان کوی ضلالت را چون طحاوی و کرخی دلایل قطعی پیش مینماید و اصحاب آداب زا
هر لفظی ازان مانند صباح متضمن طلوع آفتاب معانیست هر حرفی چون نسیم سحری متکفل فتوح راحت
و کامرانی در دامن خط سیاه پوشش هزار شب قدر آویخته و از گریبان معانی دلفریبش هزار
روز عید انگیخته در هر نکته سری از اسرار فی کتاب مکنون هویدا و هر فائده حکمی از احکام ن والقلم
و ما یسطرون پیدا هر اشارتی مشتمل بشارت غیبی هر سطری منطوی بر سطری از حقایق لاریبی
جزای خیر طبع کننده این کتاب مستطاب فردوسی المسمی به میر حسین علی صاحب سلمه الله تعالی که از سلاسل طبیبان

قطعہ تاریخ

چو فرزند جناب غوث اعظم
نبیرہ قادری مشہور اسمش
محدث عالم و فاضل بعصر
اگر بوضنہ ہم اخلاق و خلقش
یقین مرشد پرستانرا خدائی
بیان فرمودہ یک سلسلہ را
نمودم عرض تاریخ کمالش

جناب مرشد سے کامل مکمل
محی الدین خواجہ سید اکمل
تمامی علم را حاوی مفصل
جلالی ناصری ماند معطل
بہ تمم فرمودہ یک نسخہ مدلل
بہ تحقیقات تا آخر ز اوّل
کلام پاک فیض آگین مسلسل

سنہ ۱۳۰۵ھ

ولہ

تحریر چو کرد یک رسالہ
سال طبعش ز عصر آمد

قبلۂ کعبۂ خزینۂ علم
ملفوظ مدینۂ علم

سنہ ۱۳۰۵ھ

قطعہ تاریخ طبع

ز حضرت مدلل کتاب بے بہا مد
بدیہی ہمانوقت فی الفور آرکن

چون بمضمون سنجیدہ آن شگفتہ
زہے گنج اسرار حشمت بگفتہ

سنہ ۱۳۰۵ھ

اطلاع

حق تصنیف محفوظ ہے کوئی صاحب
بلا اجازت قصد طبع نکریں



ہر خود نمودہ
باطن و ظاہر تو سے